

## حوادث الايام

نویسنده: سید مهدی مرعشی نجفی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.  
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد خير خلقه و  
صفيه من عباده و على آله البهاليل الكرام و مفاخر الانام لا سيما على وارث  
علمه و اخيه و خليفته و ابن عمه على امير المؤمنين عليه السلام.

و بعد فانا من اول التحصيل كنت مولعا لمعرفة وقايع و حوادث كل يوم و ما  
من واقعة رايته في كتاب الا كتبتها في ورقة و جمعت هذه الاوراق و صارت  
الآن كتابا في صروف الدهر و سميته حوادث الايام و على الله التوكل و به  
الاعتصام.

## تاريخ

تاريخ در لغت يعنى شناساندن زمان و وقت است و در اصطلاح علمي است  
که در آن از حوادث زمان گذشته با تعيين و توقيت بحث مي شود.

موضوع تاريخ: انسان و زمان گذشته است.

مسائل تاريخ: احواليکه تفصيل دهنده جزئيات انسان و زمانست.

فائده تاريخ: شناختن امور گذشته و آنطور که هست و از بزرگترين فوآئدش،  
يکي از راههائي است که با آن نسخ در بين دو خبر متعارض که جمع بين آنها  
مشکل است دانسته مي شود.

## اولين نويسنده تاريخ در اسلام

نخستين کسیکه در اين فن قدم به پيش نهاد و مصنف و مؤسس شد جناب  
عبيدالله بن ابي رافع مي باشد که کتاب تسمية من شهد مع امير المؤمنين الجمل  
و صفين و النهروان و کتاب قضايا امير المؤمنين را برشته تحرير کشيد و پدرش  
ابورافع ابراهيم (يا اسلم) خادم حضرت پيامبر و از اصحاب و شيعيان امام علي

عائشاه و در کوفه سرپرست بیت المال آن حضرت بود و در جنگها با علی عنه السلام شرکت داشته و دو فرزندش عبیدالله و علی دفتردار حضرت امیر المؤمنین بودند و ابو رافع ابراهیم نویسنده کتاب حدیث بنام السنن و الاحکام و القضا یا می باشد.

### ماده تاریخ

تاریخ با لفظ عربیست ماءخوذ از آرخ (بفتح و کسر همزه و سکون را) بمعنی گاو وحشی یا نر بعد به باب تفعیل رفته و گاهی آن باب بمعنی ازاله آید مانند جلدت البعیر یعنی زائل کردم جلد او را، در نتیجه بمعنی ازاله کردن جهالت آن وقت است به عبارت دیگر شناساندن آن وقتست.

یا لفظ عربی نیست بلکه معرب ماه و روز است و بعضی مقلوب تاءخیر دانسته اند.

### تواریخ مشهوره

چهارتاست:

- 1- تاریخ عربی یا هجری قمری.
- 2- تاریخ رومی یا اسکندری.
- 3- تاریخ فرس قدیم یا یزدجردی.
- 4- تاریخ جلالی یا ملکشاهی یا هجری شمسی.

### تاریخ عربی

سالش دوازده ماه که اول آن محرم و آخرش ذوالحجّة است و علمای هیئت در شب اول ماه را هلال گویند (یعنی قدر نورانی مرئی از جرم ماه) و روز اول هر ماه را غره نامیده اند (ماءخوذ بر وجه استعاره از سفیدی پیشانی اسب) روز

سی ام را سلخ گویند (مستعار از بیرون آوردن گوسفند از پوست چون ماه در آروز از زیر شعاع آفتاب بیرون آید).

قبل از اسلام اعرابرا تواریخ بوده مثل تاریخ بناء کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعہ تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بود و بعد از آن عامل الفیل استعمال شد و در زمان حضرت رسول اکرم ﷺ تاریخ عادت نبود اما بعد از هجرت هر سال را نامی نهادند سال اول را سنة الاذن 2- سنة الامر 3- سنة التمحیص 4- سنة الترفیه 5- سنة الزلزال 6- سنة الاستیناس 7- سنة الاستعلاء 8- سنة الاستواء 9- سنة البرائة 10- سنة الوداع، بعد از رحلت آنحضرت تاریخی منشور نداشتند تا زمان حکومت عمر بن خطاب که در آنوقت ابوموسی اشعری حاکم یمن بود به ثانی نوشت بعض سندها می آید که زمان آنها شعبان است نمی دانیم شعبان کدام سالست بهتر است تاریخی اختیار کنید پس اجماع کردند تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که تازه مسلمان شده بودند گفتند ما تاریخی داشتیم (اشاره به تاریخ رومی کردند)، مسلمین نپسندیدند و بعضی اشاره به تاریخ فرس قدیم کرد آن هم به جهاتی مطلوب نشد بنابراین نهادند که روزی از ایام منسوب به حضرت پیغمبر ﷺ را انتخاب نمایند و مبدء سال قرار دهند. از اوقات منسوبه بآنحضرت چهار وقت را برگزیدند.

#### ولادت - بعثت - هجرت - وفات

در سال ولادت اختلاف داشتند زیرا متردد در میان چهل و چهل و دو و چهل و سه از سلطنت انوشیران بود و روز ولادت هم اختلافی بود در بین 2 و 8 و 12 و 17 بهمین سبب انتخاب نکردند و زمان بعثت را گفتند چون قبلا در کفر بودیم پریشان خاطر شویم و زمان وفات را گفتند هر دم محزون و حزن و

مصیبت ما زیاد شود پس به تصویب امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام از زمان هجرت گرفتند که در آنوقت ابتداء شوکت اسلام بود،

چنانکه علمای عامه نیز تصریح کرده اند از جمله: محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ الامم و الملوک جلد دوم صفحه 112 و ابن عساکر در تاریخ دمشق جلد اول صفحه 36 از عبیدالله بن ابی رافع نقل می کنند که گفت:

سمعت سعید بن المسیب یقول جمع عمر بن الخطاب الناس فساء لهم فقال من ای یوم نکتب؟ فقال علی علیه السلام: من یوم هاجر رسول الله صلی الله علیه و سلم و ترک ارض الشرك، ففعله عمر یعنی شنیدم از سعید بن مسیب می گفت عمر مردم را جمع کرد و از ایشان پرسید تاریخ را از کی شروع کنیم پس علی علیه السلام فرمود از روزیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه هجرت کرد و ارض مشرکین را ترک نمود پس عمر هم چنین کرد.

محمد بن عبدالرحمن سخاوی مصری در الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ صفحه 80 همان خبر را ذکر کرده سپس گوید:

و كانت العرب قبل ذلك تورّخ بعام الفیل و هو العام الذی و لدفيه رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال سعد بن ابی وقاص لعمر: أرّخ وفاة النبی صلی الله علیه و سلم فقال علی: بل أرّخ بهجرة الرسول صلی الله علیه و سلم فانها فرّقت بین الحق و الباطل و أظهرت الاسلام فاجتمع رای المسلمین علی الابتداء بسنة الهجرة اذهی السنة التي عزّ فيها الاسلام و اهله ثم اختلفوا فی الشهر فقال عبدالرحمن ابن عوف أرّخ برجب فانه اول الاشهر الحرم فقال علی: بالمحرّم فانه اول السنة و هو من الاشهر الحرم فامر عمر بذلك فانشر فی سائر بلاد الاسلام.

ابن اثیر در کامل ج 2 ص 526 می نویسد: در سال 61 هجری عمر تاریخ را به مشورت علی بن ابیطالب نوشت.

حافظ جلال الدین سیوطی شافعی در وسائل صفحه 129 قال اول من ورّخ بالهجرة عمر بن الخطاب بمشورة علي بن ابيطالب سنة ست عشرة. ابن عساکر در تاریخ دمشق صفحه 36 جلد اول می نویسد عبدالرحمن بن مغیره گفت کتب عمر التاریخ فی شهر ربیع الاول سنة ست عشرة من الهجرة بمشورة علی بن ابيطالب.

خلاصه بنا بفرمایش حضرت علی بن ابيطالب ع تاریخ را در ماه ربیع الاول سال شانزدهم هجری قمری از هجرت رسول خدا از مکه به مدینه نوشتند و اول سال را از محرم الحرام قرار دادند.

ناگفته نماند ابوجعفر نحاس در کتاب صناعة الكتاب از محمد بن جریر حکایت کرده ایشان بسند خود تا ابن شهاب روایت می کند زمانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه در ماه ربیع الاول آمدند امر به تاریخ نمودند. پس معلوم می شود که اصل ابتدا تاریخ قمری اسلام را خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وضع کرده ولی چون در زمان عمر احتیاج شدید ضبط تاریخ شد لذا معروف بین مورّخین اینست که در زمان عمر ابتداء تاریخ قمری شروع شد و ابراز کننده این قول که ابتداء تاریخ اسلامی از هجرت شود عبارت است از حضرت علی امیر المؤمنین ع.

نامهای تاریخ قمری به ترتیب عبارتند از: محرم - صفر - ربیع الاول - ربیع الثانی - جمادی الاولى - جمادی الآخرة - رجب - شعبان - رمضان - شوال - ذیقعدة - ذیحجّه.

### علت نامگذاری ماههای قمری

مُحَرَّم - اسم مفعول از باب تفعیل بمعنی حرام شده، چون جنگ در این ماه حرام بود بدلیل آیه یستلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر (بقره

آیه 217) یعنی ای پیغمبر اهل اسلام از تو می پرسند جنگ کردن در ماه حرام چگونه است بگو جنگ در ماه حرام گناه بزرگیست، ماههای حرام چهار ماهند بدلیل آیه انّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض منها اربعة حرم ذلك الدین القیم (سوره توبه آیه 36) شماره ماهها نزد خداوند در لوح محفوظ از روزیکه آفرید آسمان و زمین را دوازده ماه و از این دوازده، چهار ماه حرام است (عبارتند از ذوالقعدة - ذوالحجّة - محرّم - رجب) این دوازده ماه حساسیست درست، اجماع علمای امامیه است که تحریم این آیه منسوخ نشده اما اگر دشمن در این ماهها ابتدا بجنگ کند خواه معتقد حرمت آن باشد یا نه، جایز است با آن ها جنگید لذا کبیر در آیه شریفه نکره آمده چون نکره در اثبات افاده عموم نمی کند یعنی همه وقت گناه نیست مثلا جائیکه دشمن ابتدابه جنگ کرد دفاع باید نمود، پس محرّم یکی از این ماههای حرامست که جنگ کردن ابتداءً حرام می باشد باین جهت محرّم نامیدند، جمعش محارم و محاریم و محرّمات آید.

صَفَر - مصدر از باب فرح بمعنی خالی شدن یا صَفَر بیماریست که روی را زرد می کند و به ماه دوّم قمری نامگذاری شده، بنا به معنای اول ماههای ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم که سه ماه حرام است تمام شده بود مردم از برای جنگ بیرون می رفتند و خانه های ایشان خالی می شد یا مکه از حجاج خالی می شد که به خانه های خود برمی گشتند و بنا به معنای دوم موقع نامگذاری مرض و با وقوع پیدا کرده و روی ایشان زرد شده بود باین جهت صفر نامیدند، جمعش اَصْفار و الف و لام داخل نمی شود، صَفَران یعنی محرّم و صفر.

ربیع الاول و ربیع الثانی - ربیع بمعنی بهار از ماده رَبِع، نامگذاری این دو ماه در فصل بهار که گیاه تر و تازه بسیار بود واقع شده باین جهت ربیع نامیدند، جمعش أَرْبَعَة - رَبَاع - أَرْبَعَاءَ آید.

جُمادی الاولی و جُمادی الآخرة - جُمادی بر وزن حُباری از ماده جَمَد بمعنی بسته شدن، در موقع نامگذاری، آب در این دو ماه یخ بسته بود باین سبب جُمادی نامیدند، بجهت علمیت و تانیث غیر منصرف بوده و معرفه می باشد لذا ادخال الف و لام صحیح نیست جمعش جُمادیات آید.

رَجَب - از ماده رَجَب بمعنی بزرگ داشتن و تعظیم کردن زیرا اعراب این ماه را بزرگداشته و قتال نمی نمودند چون یکی از ماههای حرام بود باین جهت رجب نامیدند، جمعش أَرْجَاب - رُجُوب - رِجَاب - رَجَبَات آید و الف و لام داخل نمی شود، رَجَبَان به رجب و شعبان گفته می شود و رجب المرَجَّب یعنی رجب معظّم.

شعبان - از ماده شَعْبًا بمعنی پراکنده شدن، چون ارزاق بندگان در این ماه منسحب می شود یا اعراب برای طلب کردن آب به صحراها پراکنده می شدند باین جهت شعبان نامیدند و بعلت علمیت و الف و نون زائده غیر منصرف بوده و الف و لام داخل نمی شود، جمعش شَعَابِین و شَعَبَانَات آید.

رَمَضان - از ماده رَمَضان بمعنی سخت گرم شدن، چون زمان نامگذاری وقت گرما و در اثر آفتاب ریکها سخت گرم شده بود باین سبب رمضان نامیدند و بعلت علمیت و الف و نون زائد غیر منصرف است و الف و لام داخل نمی شود، جمعش رَمَضانَات و رَمَضانون و أَرْمِضَه و أَرْمِضَاء می آید.

شَوَّال - از ماده شَوَّالًا بمعنی از جای بلند شدن و یا برداشتن و یا دست کشیدن از خانه و زندگی، در زمان نامگذاری ناقه از شدت شهوت و بجهت

آبستن شدن دُم خود را بلند می کرد یا اینکه قبایل برای قتال دست از زندگی و خانه خود می کشیدند یا اینکه گناهان مؤمنین در این ماه برداشته و زایل می شود باین جهت شوال نامیدند جمعش شَوَّالَات و شواوایل آید.

ذُو الْقَعْدَةِ - از باب نصر بناء مره یا بناء نوع بمعنی نشستن و ذو بمعنی صاحب، یکی از ماههای و اعراب در این ماه از قتال می نشستند یعنی ترک می کردند باین جهت ذوالقعدة نامیدند، جمعش ذَوَاتُ الْقَعْدَةِ آید.

ذُو الْحِجَّةِ - حِجَّة با کسر حا اسمی است از حج بمعنی قصد، چون یکی از ماههای حرام بود جنگ را ترک و قصد طواف کعبه یعنی خانه خدا می کردند باین جهت ذوالحجَّة نامیدند، جمعش ذَوَاتُ الْحِجَّةِ آید.

ناگفته نماند از گردش ماه بدور زمین ماه قمری که 29 یا 30 روز است بوجود آید و ماه قمری از 29 کمتر و از 30 روز بیشتر نمی شود و از گردش زمین به دور خود مثل فرفره شب و روز پدید آید، مجلسی ره در جلد 14 بحار می فرماید روز شرعی از طلوع فجر تا غروب آفتاب نزد بعضی و تا ذهاب حمزه مشرقیه نزد بعضی دیگر است و شب به عکس.

### تاریخ رومی (یا اسکندری)

بعد از گذشتن 12 سال از وفات اسکندر ذوالقرنین بن داراب (بعضی ها ابن فیلقوس می نویسند شاید فیلقوس جدّ مادری او بوده) این تاریخ را بنا نهادند. در مبدء این تاریخ اختلاف زیاد است بعضی اول جلوس اسکندر و بعضی وفات اسکندر و بعضی هفتمین سال جلوس اسکندر می دانند و آنچه مشهور است نوشتیم و اسامی شهور ایشان تشرین اول - تشرین آخر - کانون اول - کانون آخر - شباط (سباط) - آذر (آذار - آزار) - نیسان - ایار - حزیران - تموز - آب - ایلول - سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است.

## تاریخ فرس قدیم

مبدء این تاریخ اول سال پادشاهی یزد جرد سوم (به فارسی یزدگرد) در 11 قمری روز دوم ربیع الاول بود باین سبب تاریخ یزد جردی گویند در بیست باب مظفر نوشته شده که وضع این تاریخ در زمان جمشید شاه بود و بعد از آن عادت چنین داشتند هر کس پادشاه آن مملکت می شد تاریخ را از اول جلوس او می گذاشتند و پادشاهی موقعیکه بدست یزد جرد رسید از اول جلوس او تاریخ گذاشتند و در زمان عمر (بعضی در زمان عثمان دانسته ولی مشهور در زمان عمر است چنانکه قطب راوندی بسند معتبر از امام باقر علیه السلام روایت کرده) چون اعراب بر ایران تسلط یافتند سلسله ساسانی منقرض گردید و یزدجرد در نزدیکی مرو بدست آسیابانی گشته شد دیگر کسی در عجم استیلاء نیافت تا تاریخ بنا کند لذا تاریخ بنام او ثابت ماند.

یزد جرد پسر شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان است و دختر یزد جرد بنام شهربانو همسر حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و مادر حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بود.

## تاریخ جلالی

ملکشاهی یا ملکی یا مُحدَث هم گویند، سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی از حکماء وقت مثل عمر خیام و خواجه عبدالرحمن خازنی و غیر هما خواست که رصدی (رصد جمع راصد است بمعنی نگهبان و چشم دارنده در اصطلاح بر جمعی گویند که به حرکت کواکب نگاه می کند و منتظر رسیدن آنها به مواضع معینہ اند و بعد از آن به کثرت استعمال بر موضعی که در او رصد جمع شده و منتظر حرکت کواکبند گفتند از قبیل تسمیه محل باسم حال. (بنام او بنا کنند حکماء بعد از شوری و تفکر گفتند کمترین زمان سی سال می

خواهد که رصد ساخته شود معلوم نیست عمر ما وفا کند اما بنام تو تاریخی  
وضع کنیم که نامت باقی ماند سلطان قبول کرد و تاریخ را مطابق سال شمسی  
هجری نموده و بنام سلطان کردند و این تاریخ بنام جلالی مشهور شد و در سال  
471 قمری روز پنجشنبه نهم رمضان بنا نهادند. نام ماههای فرس قدیم و جلالی  
از فروردین تا اسفند دوازده ماه است و این سال از گردش یکمرتبه زمین بدور  
خورشید پدید آید و نوروز را موقع نزول شمس به برج جمل قرار دادند.  
در علل الشرایع جلد اول صفحه 42 می نویسد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود  
اصحاب رس 12 قریه در کنار نهریکه بنام رس بود داشتند و در زمین شیرین تر  
از آب آن نبود و آن قریه ها می گفتند پروردین - اردی بهشت - ارداد - تیر -  
مرداد - شهریور - مهر - آبان - آذر - دی - بهمن اسفندیار و عجم نام  
ماههای خود را از اسماء قریه ها اخذ کردند. افضل و اشرف این تواریخ تاریخ  
عرب یعنی هجری قمری است چون مستعمل اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر  
ایام متبرکه و وفیات و ایام حج مبنی بر این تاریخ است، و از اینجا به بعضی از  
وقایع ایام ماههای عربی می پردازیم.

## محرم الحرام

### روز اول

#### 1- وفات جناب محمد بن حنفیه ره.

به قبیله مالک بن نویره با تهم ارتداد به فرمان ابوبکر به سرپرستی خالد بن ولید لشکر کشی شد خالد مردان آنها را بناحق قتل عام کرد و زنان آنها را اسیر نمود در میان اسراء خوله حنفیه دختر جعفر بن قیس مشهور به حنفیه اسیر گردید در مسجد پیغمبر ﷺ با ابی بکر مناظراتی بعمل آورده و بالاخره علی رضی الله عنه او را به همسری انتخاب و بعد از ازدواج در سال 16 هجری محمد بن حنفیه متولد شد و او مردی شجاع و دلاور و در صحنه های جنگ جمل و صفین شرکت داشت با ناکتین و قاسطین جنگ می کرد.

در سال 81 هجری قمری روز اول محرم بسن 65 سالگی در مدینه منوره از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و بعضی گویند در طائف وفات کرد و در آنجا بخاک سپرده شد رحمة الله علیه.

علت اینکه با امام حسین به کربلا نرفت مرحوم نقدی می نویسد دستش فلج شده بود زیرا چشم زخم زده بودند.

مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال نقل می کند چند زرهی بخدمت امیرالمؤمنین آوردند یکی از آنها از اندازه قامت بلندتر بود حضرت فرمود تا مقداری از دامن آن زره را قطع کند محمد دامن زره را جمع کرد و از آنجا که امیرالمؤمنین علامت گذاشته بود بیک قبضه بگرفت و مثل آنکه بافته حریر را قطع می کند کبود چشمی در آنجا بود گفت اگر این مرد مسلمان است وای بر کفار از شجاعت او و اگر از کفار است خدا مسلمانان را از او حفظ کند در این

موقع بود زخمی در دست محمد پیدا شد و بعد از آن نتوانست با شمشیر جنگ کند.

## 2- وفات شیخ حسن صاحب معالم

عالم عامل فقیه نبیل ادیب و شاعر و محدث و رجالی شیخ جمال الدین ابومنصور حسن بن زین الدین (شهید ثانی) بن علی بن احمد عاملی از اکابر علماء دین و از فحول و ارکان و ثقات علمای شیعه امامیه است.

مرحوم در سال 1011 قمری در اول محرم در بلده جُبَع از قریه های جبل عامل وفات کرد و نزد صاحب مدارک بخاک سپرده شد مدت عمر با برکتش 52 سال و کسری بود.

تالیفات آن بزرگوار: منتقى الجمان فى الاحادیث الصحاح و الحسان معالم الدین - حاشیه بر مختلف الشیعه - مشکوة القول السدید - اجازات تحریر طاوسی در رجال - رساله اثنی عشریه در طهارت و صلوة - مناسک حجّ - جواب المسائل المدنیات الاولى - الثانیه - الثالثه.

## 3- وصول اصحاب فیل به مکه

آبرهه یکی از سرداران لشکر نجاشی در صنعا کلیسائی زیر نظر معماران با تجربه بنا کرد و قلیس نام نهاد و مردم را از زیارت کعبه منع و به زیارت کلیسا دعوت می کرد عربی از قبیله مصر شب در آن خانه اجازه گرفت و ماند در و دیوار خانه را به نجاست آلوده کرد و بوی کثافت در فضای خانه استشمام می شد.

بعض مورّخین نوشته اند: جماعتی از اهل مکه به حبشه برای تجارت رسیدند و به کلیسائی که مال عیسویان بود داخل شدند و آتشی روشن کردند برای گرم

شدن و غذا پختن و موقع رفتن آتش را خاموش نکردند باد وزید آتش به کلیسا سرایت نمود و آنچه در آنجا بود سوخت.

به ابرهه گزارش دادند ابرهه تصمیم گرفت در عوض خانه کعبه را ویران کند لشکر جمع کرد و از نجاشی کمک خواست و آن هم لشکر با چند فیل جنگی و یک فیل عظیم الجثه فرستاد.

ابرهه با لشکر حرکت کرد و روز اول محرم به مکه وارد شدند دستور داد تمام احشام اهل مکه را که در چراگاه جمع نموده به لشکرگاه ابرهه آوردند و بقیه موضوع در روز 17 محرم خواهد آمد.

#### 4- عزالدین حسین بن عبدالصمد بن محمد عاملی حارثی در سال 918 در

این روز بدنیا آمد.

این عالم جلیل القدر والد معظم شیخ بهائی ره و از علمای شیعه و شاگرد شهید ثانی می باشد و در هشتم ربیع الاول سال 984 قمری وفات یافت معظم له عالمی ماهر و محقق مدقق صاحب مصنفات کثیره از جمله کتاب اربعین و شرح قواعد و حاشیه ارشاد و صاحب تعلیقات کثیره از جمله بر صحیفه کامله و خلاصه علامه و مزار شریفش در بحرین می باشد.

#### 5- جنگ ذات الرقاع

در سال ششم هجرت (یا چهارم) قبائلی از عرب بنام غطفان و بنی محارب و انمار و ثعلبه در چند فرسخی مدینه سکونت داشتند تصمیم گرفتند مدینه را محاصره کنند پیغمبر اسلام با خبر شد و از مدینه حرکت کرد لشکر اسلام چهارصد یا هفتصد نفر بودند دشمن ناگهان خود را با قوای اسلام مواجه دید ناگزیر فرار کرده و بکوههای اطراف پناهنده شدند زنان ایشان دستگیر شد لشکر اسلام سه روز در آنجا ماندند فقط یکنفر از مسلمانان انصار غافل از دشمن بود

بنماز ایستاد که کافری سه تیر پی در پی بر او زد و مجروح نمود چون پیغمبر آنها را فراری و از هم پاشیده دید مراجعت فرمود.

#### 6- دعای زکریا پیغمبر مستجاب شد.

زکریا پیغمبر بنی اسرائیل فرزند نداشت از خداوند طلب اولاد می کرد و عرض می نمود پروردگارا استخوانم سست و موهایم سفید شد فرزندی بمن عنایت فرما تا وارث من و آل یعقوب باشد دعای آنحضرت در این روز به هدف رسید خطاب شد ای زکریا ترا به پسری که اسمش یحیی است بشارت می دهیم ولی زکریا با تعجب عرض کرد من پیرم و عیالم عقیم شده بواسطه ملکی جواب رسید این بر من آسان است و یحیی از مادری بنام ایشاع خاله مریم روز نهم رمضان متولد شد. و یحیی خاله زاده مریم بنت عمران بود.

بعد از حضرت زکریا پسرش حضرت یحیی کتاب و حکمت را از او به ارث برد در حالیکه بچه بود چنانکه خداوند می فرماید یا یحیی خذالکتاب بقوّة و آتیناه الحکم صبیا یعنی بگیر کتابرا به قوتیکه بتو دادیم و باو حکم نبوت را در زمان کودکی دادیم و سلام خداوند بر او باد روزیکه زاده شد و روزیکه خواهد مرد و روزیکه زنده مبعوث خواهد گشت.

#### 7- امام حسین علیه السلام امروز به قصر بنی مقاتل رسید...

که به کربلا نزدیک می شدند 61 هجری و در آنجا نزول فرمود پس ناگاه حضرت نظرش به خیمه ای افتاد گفتند خیمه عبیدالله بن حرّ جُعفی می باشد فرمود او را بسوی من بطلبید گفت من از کوفه بیرون نیامدم مگر بسبب آنکه مبادا حسین داخل کوفه شود و من در آنجا باشم بخدا سوگند من می خواهم او را نه بینم و او هم مرا نه بیند رسول برگشت و سخنان آنرا نقل کرد حضرت خودش تشریف بردند همان کلمات را به حضرت عرض کرد حضرت فرمود اگر

یاری مرا نمی کنی در صدد قتال من بر میا بخدا قسم هر کس استغاثه مرا بشنود و یاری نکند هلاک خواهد شد آنمرد گفت انشاءالله چنین نخواهد شد و از سعادت همیشگی محروم ماند.

#### 8- انقلاب مدینه علیه یزید.

سال 63 هجری اول محرم جمعی از اهالی مدینه برهبری عبدالله بن حنظله بشام رفتند و دستگاه کثیف یزید را مشاهده نمودند بمدینه مراجعت کرده مردم را از دربار یزید آگاه ساختند همگی یزید را خلع و بسرپرستی عبدالله بن حنظله بر یزید قیام نمودند یزید با خبر شد مسلم بن عقبه را با بیست هزار سرباز بمدینه فرستاد که سه بار یا سه روز باطاعت من دعوت کن اگر قبول نکردند سه روز جان و مال و ناموس آنان را بر لشکر حلال کن و هرچه توانی غارت و قتل بعمل آور، بقیه موضوع در 28 ذی الحجة الحرام خواهد آمد.

اما حنظله کسی است که شب عروسی او مصادف با فرمان بسیج مسلمانان بمیدان اُحُد از طرف پیغمبر اسلام بود حنظله حضور پیغمبر اسلام مشرف عرض کرد اگر اجازه دهید شب زفاف من است صبح به میدان جنگ بروم وگرنه همین حالا رهسپار میدان می شوم حضرت اجازه دادند که شب بماند حنظله بعد از شب زفاف برای فرزند آینده خود شهود گرفت و در جنگ اُحُد افتخار شهادت یافت بعد از پایان جنگ بدن او را تمیز و تازه یافتند از پیغمبر سؤال نمودند حضرت فرمود ملائکه او را غسل داده اند از این جهت او را غسیل الملائکه گویند و عبدالله پسر چنین مرد فداکار بود.

9- دستور گرفتن زکوة صادر شد.

روز اول محرم پیامبر اسلام مأمورانی برای جمع آوری زکوة و صدقات باطراف مدینه فرستاد و بعضی می نویسند حکم زکوة در ماه رمضان مبارک نازل گردید.

روز دوم

1- ورود امام حسین علیه السلام به کربلاء 61 قمری.

روز چهارشنبه دوم محرم سال 61 قمری امام حسین علیه السلام بکربلا رسید اسب از حرکت ایستاد به مرکب دیگر تا هفت مرکب سوار شد هیچکدام حرکت نکرد امام فرمود (برای افهام حاضرین) این زمین چه نام دارد عرض شد غاضریّه - ماریه - نینوا - شاطی الفرات - کربلا، حضرت آهی از دل برآورد و فرمود توقف کنید همین جا مردان ما شهید و خون ما ریخته و حرم ما اسیر می گردد قبر ما زیارتگاه شود اینست همان نقطه ایکه جدّم برای انجام وظیفه به من وعده کرده است. در جلد سوم کشکول بحرانی آمده: امام کربلا را چهار میل در چهار میل به شصت هزار درهم خرید و به ایشان یعنی اهل نینوی و غاضریّه داد و شرط کرد مردم را به این قبر راهنمایی و سه روز زوآر را مهمان کنند. همزمان با ورود امام بکربلا حرّ بن یزید به کربلا وارد شد نامه ای از عبیدالله دریافت نمود که هر جا امام فرود آمد او را در سختی قرار دهد.

2- شیخ زاهد و عالم فقیه ورام بن ابی فراس جدّ امّی سید رضی علی بن طاووس درسال 605 قمری روز دوم محرم دنیا را وداع نمود عالمی فقیه محدث زاهد از علمای امامیه قرن هفتم هجری است.

او مردی پرهیزگار و عابد بود وصیت کرده که نامهای مبارکه ائمه را بر نگین عقیقی نقش کنند و هنگام مرگ در دهان او گذارند، ایشان مؤلف کتاب تنبیه

الخواطر و نزهة النواظر که اخیرا خیلی مطلوب مجددا چاپ شده است ولکن روایاتش مرسل و مخلوط از اخبار فریقین می باشد.

روز سوم محرم

### 1- یوسف از چاه نجات یافت

یوسف را برادرانش از روی حسد بچاه انداختند جبرئیل امین او را گرفته بروی سنگی نشانید و بدلجوئی او پرداخت قافله ای از راه رسید بر سر چاه آمدند تا خود و مرکبشان را سیراب نمایند و بسوی مصر حرکت کنند مالک که رئیس قافله بود بغلامش دستور داد دلو را برداشته از چاه آب بکشد غلام دلو را به ریسمان بست و بچاه انداخت یوسف طناب را باز کرد غلام طناب را کشید دلو را ندید هراسان نزد مالک رفت و قضیه را نقل نمود مالک بر سر چاه آمد صدا کرد ای کسی که دلو را باز کردی جنی یا انسان، یوسف گفت انسانم که دستخوش ظلم شده ام مرا از چاه نجات دهید.

مالک طناب محکم به چاه آویخت و یوسف را از چاه بیرون آورد از حال او پرسید یوسف جریان را نقل نمود برادران در تعقیب حال یوسف بودند او را نجات یافته دیدند نزد مالک آمده گفتند او غلامی است از ماگریخته پس دهید یا بخرید مالک گفت پس نمی دهم ولی خریداری می کنم مبلغ ناچیز داد و یوسف را به همراه برده و عزیز مصر فروختند.

### 2- بعضی گویند امروز یوسف از زندان نجات یافت.

یوسف به جهت خیانت کردن به زن عزیز مصر چندین سال زندانی شد و رفیق او یکی آشیز (خجله) و دیگری شربت دار (یونا) فرعون با او در زندان بودند خوابی دیدند و یوسف تعبیر کرد که یکی را فرعون (لقب پادشاهان مصر

بود) بقتل می رساند و دیگری آزاد می شود ولی سفارش کرد بعد از آزادی نزد فرعون یادی از من کن تا از زندان آزاد شوم.

شربت دار آزاد شد ولی سفارش یوسف را فراموش کرد چندین سال گذشت شبی فرعون خوابی دید معبرین تعبیر خوبی نکردند شربت دار متذکر یوسف شد به فرعون گفت من کسی سراغ دارم که در تعبیر خواب مهارت دارد نزد یوسف رفت بعد از تعبیر خواب به فرعون رسانید فرعون گفت این شخص مرد برجسته و دانا است نزد من بیاورید و یوسف از زندان آزاد شد.

یوسف در مصر وفات کرد مردم با یکدیگر منازعه می کردند و هر کس می خواست که در محله او دفن شود تا برکت یابد آخر در صندوقی از مرمر در نیل دفن کردند و آب را روی آن مرور دادند تا بتمام اهل مصر برسد و در برکت و خیر شریک شوند و موسی موقع خروج از مصر استخوانهایش را برداشت و در نزد پدر خود دفن نمود.

مشهور است که مجموعه زندان یوسف 12 سال 5 سال قبل از ماجرای تعبیر خواب و 7 سال بعد از آن ولی بعضی گویند 7 سال بود ناگفته نماند کاغذ را آن حضرت بوجود آورده و تا آن زمان به آجر می نوشتند.

### 3- ورود عمر بن سعد به کربلا 61 ق

سعد بن ابی وقاص با خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رابطه خوش نداشت حتی در شورای عمر حق رای را به عبدالرحمن بن عوف داد و بعد از کشته شدن عثمان به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بیعت نکرد پسرش عمر بن سعد راه پدر گرفت و با این خاندان که هادی امت بودند میانه نداشت ابن زیاد به عمر بن سعد ملک ری را داده بود چون از خیر ورود امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بعراق ابن زیاد مطلع شد قاصدی

نزد عمر فرستاد که اول به جنگ حسین بن علی برو و او را بکش بعد از آن بجانب شهر روانه شو.

عمر سعد نزد ابن زیاد آمد گفت مرا عفو نما گفت عفو می کنم و ملک ری را از تو می گیرم عمر سعد گفت یک شب مهلت ده، شب فکر کرد آخر الامر هوای ریاست ری بر او غلبه نمود و تصمیم به جنگ امام گرفت و روز دیگر نزد ابن زیاد آمد و قتل امام حسین را عهده دار شد و ابن زیاد با لشکر عظیم او را به کربلا روانه کرد روز سوم محرم وارد کربلا شدند 61 ق.

ابن قولویه در کامل ص 74 و طبرسی در احتجاج ص 134 بسندهای معتبر از اصبع بن نباته و غیره نقل کرده اند که روزی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر منبر کوفه خطبه می خواند و می فرمود که از من بپرسید آنچه می خواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس بخدا سوگند هر چه سوال کنید از خبرهای گذشته و آینده بشما خبر می دهم.

سعد بن ابی وقاص پدر عمر و بن سعد برخاست گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چقدر مو هست حضرت فرمود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده که در بن هر موئی از تو شیطانی هست که تراگمراه می کند و در خانه تو فرزندی می باشد که فرزند من حسین را شهید خواهد نمود و اگر خبر دهم عدد موهای ترا باز مرا تصدیق نخواهی کرد لکن به آن خبری که گفتم حقیقت گفتار من ظاهر می شود.

ناگفته نماند در آنوقت عمر بن سعد کودکی بود که تازه راه می رفت بعضی گویند در کربلا تقریباً 25 ساله بود ولی بعضی قائل است 36 ساله بود، سعد بن وقاص در سال 75 هجری در 74 سالگی مُرد و در بقیع دفن گردید.

## روز چهارم محرم

### 1- ابن زیاد

در کوفه به منبر رفت و معاویه و یزید را ستود و اظهار اسلامیت کرد و مردم را به جنگ با امام حسین علیه السلام تحریک نمود 61 هـ

### 2- چنگیز

پسر تموچین بعد از پدر در مغولستان زمام امور را بدست گرفت و چند نفر بازرگان برای برقراری روابط تجارتي به کشور ایران فرستاد. بازرگانان به شهر مرزی خوارزم (اترار) وارد شدند حاکم شهر ورود آنان را به سلطان محمد خوارزمی گزارش کرد آنها بدون توجه به عواقب امر قتل بازرگانان را صادر نمودند و به مرحله اجراء درآمد چنگیز بعد از اطلاع خشمگین شد و لشکری از مغول بسر داری پسرش تولى خان بسوی ایران گسیل کرد و پس از جنگ خونین با لشکریان مرزی روز چهارم محرم وارد اترار شهر مرزی شدند بعد از قتل عام شهر را ویران ساختند و کمتر شهری از شهرهای ایران ماند که مورد هجوم لشکر مغول و چنگیز خونخوار واقع نشوند فقط شهرهای جنوبی بجهت سیاست اتابک سعد بن زنگی حاکم فارس در امان بود و گویند شهر همدان نیز از تعرض مصون ماند.

### 3- نمرود طاغی زمان حضرت ابراهیم بدرک واصل شد.

نمرود پسر کنعان بن سام بن نوح است و این مرد مالک ممالک مشرق و مغرب بوده و چنان متکبر و خودخواه شد که دعوی الوهیت کرد آن ملعون بت هائی بصورت خویش تراشیده و باطراف فرستاد و مردم را بعبادت آنها مجبور گردانید منجمین خبر دادند که شخصی متولد خواهد شد و مردم را بقبول دین مجدد و ترغیب کند و اساس پادشاهی تو را منهدم سازد نمرود از استماع این

سخن متغیّر گشت و در شبی که قرار بود بنا بگفته منجمین نطفه ابراهیم در رحم مادر قرار گیرد مأمورانی گذاشت که مردان را از زنان جدا کرده و بیرون از شهر نگهداشتند اتفاقاً نمرود را در آن شب مهمی پیش آمد و بنا بر اعتمادیکه بر پدر ابراهیم داشت آنرا بجهت همان کار بهشر فرستاد او بقصر آمد و کار را انجام داد چشمش در بیرون قصر به نونا زن خود افتاد که به تماشای قصر نمرود آمده بود میل نزدیکی غلبه کرد نطفه ابراهیم منعقد شد و بعد از تولد در غاری پنهان نمودند و در پانزده سالگی از اختفا بیرون آمد نونا او را بخانه برد بر آزر نشان داد تا ابراهیم بر بتها چیزی نگفته بود آزر بر او محبت می کرد از موقعیکه مأمور به تبلیغ شد مردم را از عبادت بت نهی نمود چندین مرتبه بین آزر و او مناظره و مجادله شد بعد از شیوع این خبر نمرود او را خواست ابراهیم در مقابل نمرود سجده نکرد نمرود گفت چرا سجده نکردی فرمود من غیر از پروردگارم به کسی سجده نمی کنم نمرود گفت پروردگار تو کیست ابراهیم فرمود آنکس است که می میراند و زنده می کند نمرود گفت آن کار من است دو نفر زندانی را آورد یکی را بقتل رساند دیگری را آزاد کرد ابراهیم فرمود پروردگار من آفتاب را از مشرق بیرون می آورد تو نیز اگر بتوانی از مغرب بیرون بیاور، نمرود مبهوت ماند و جواب نتوانست بگوید.

در روز عید نمرودیان همان اهالی بابل به صحرا رفته بودند ابراهیم در شهر ماند بعد از رفتن همه، آمد بتها را شکست مردم که از صحرا آمدند بتها را شکسته دیدند به نمرود گزارش دادند ابراهیم را احضار کرد گفت ای ابراهیم تو بتها را شکسته ای، ابراهیم فرمود این بت بزرگ کرده از او پیرسید اگر جواب دهد مشرکان سر بزیر انداختند، باز ابراهیم ایشان را موعظه نمود و فرمود بر چیزی ستایش می کنید که نه نفعی و نه ضرری دارد چرا درک نمی کنید.

نمرود ایندفعه تصمیم گرفت ابراهیم را در آتش اندازد محوطه و سیعه مرتب کردند و بسیار آتش در آنجا جمع نمودند با منجینق ابراهیم را با آتش انداختند جبرئیل در هوا نزد آن حضرت آمد عرض کرد حاجتی داری فرمود اما بتو ندارم، به پروردگار جهانیان نیازمندم در این وقت خطاب رسید: ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش، ابراهیم در گلستان سبز و خرم بزمین نشست نمرود و تماشاگران در حیرت افتادند تا اینکه نمرود جنگ با خدا را در سر پروراند مناره بلندی درست کردند بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین می دید پائین آمد سپس مناره افتاد و آواز مهبیبی بگوش مردم رسید که مردم همه ترسیدند.

سپس به خیال آسمان رفتن افتاد تا با خدا جنگ کند فرمان داد چهار کرکس بچه را پروردند به چهار طرف صندوقی قرار دادند و چهار قطعه گوشت از بالا آویزان نمودند کرکس ها گوشتها را بالای سر خود دیدند پریدند صندوق را برداشتند. بجانب بالا پرواز نمودند بعد از سه شبانه روز نمرود گفت گوشتها را به پائین آویزان کننده تا صندوق را بطرف پائین حرکت دهنده بالاخره در زمین نشست نمرود با این اعمال ننگ آور نتوانست ابراهیم را از بین ببرد.

نمرود بابراهیم پیشنهاد جنگ کرد آن حضرت قبول نمود با لشکر عظیم به جنگ ابراهیم آمد ولی آن بت شکن الهی تنها در برابر نمرودیان ایستاد مردم از دلیری آن حضرت در حیرت ماندند ناگاه بفرمان الهی لشکر پشه رسید و سر و روی نمرودیان را گزید نمرود مبهوتانه بقصر خویش پناه برد ولی پشه در غایت کوچکی لبش را گزید و بعد بدماغ نمرود رفت و مغز آنرا می خورد مدت چهل سال در غایت مرض و ملال عمر گذراند و در این روز بدرک واصل شد و چهار صد سال سلطنت کرد.

## روز پنجم

### 1- عبور حضرت موسی از دریا

موسی علیه السلام از طرف خداوند متعال مأمور شد بنی اسرائیل را با خود برداشته و بسوی فلسطین رود تا از ظلم و تعدی فرعونیان نجات یابند.

موسی با بنی اسرائیل از مصر خارج شده کنار دریا رسیدند بنی اسرائیل بهانه شروع کرده که ما در مصر مزرعه و زمین و خانه داشتیم حالا بیچاره شدیم موسی فرمود مطمئن باشید خدا ما را بحال خود نمی گذارد و وسیله نجات عنایت فرماید به فرعون خبر دادند که موسی با بنی اسرائیل از مصر خارج شده، فرعون دستور بسیج لشکر داد و بعنوان اینکه بنی اسرائیل از بندگان ما بوده و فرار کرده اند دستگیر نموده و دوباره به بندگی خود درآوریم با لشکر خود فرعون به تعقیب آنها از مصر خارج شده، شماره بنی اسرائیل را بعضی ششصد هزار نوشته اما لشکر فرعون خیلی بیشتر از اینها بود.

فرعون و لشکرش به بنی اسرائیل نزدیک می شدند هنگام صبح بود که بنی اسرائیل بعقب نگرستند لشکر بی حساب فرعون را دیدند و رعب و وحشتی دل آنها را فرا گرفت و از موسی چاره خواستند موسی با دلی آرام فرمود پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد تا اینکه لشکر فرعون نزدیک شد و یوشع جلو رفت گفت ای موسی دستور چیست؟ گفت از دریا باید عبور کرد.

خطاب رسید موسی عصای خود را به دریا زن تا راهی نمایان گردد، موسی عصای خود را بدریا زد دریا شکافت و قعر دریا نمودار شد باد و آفتاب قعر دریا را خشکانیدند چون بنی اسرائیل دوازده تیره بودند دوازده شکاف از دریا پدیدار شد و آنها عبور کردند.

و فرعون وقتی رسید که آخرین فرد بنی اسرائیل از دریا خارج می شدند که فرعون و لشکرش وارد شد، فرمان خدائی بامواج دریا صادر گردید تا فرعون و لشکرش را دربرگیرد لشکر تماما هلاک شدند فرعون خود را در آستانه مرگ دید گفت بخدای موسی ایمان آوردم جبرئیل امین مشتی خاک بر دهان او زد و گفت با آن همه فسادها و کارهای بد این وقت توبه فائده ای ندارد.

## 2- شبث بن ربیع

کوفی یکی از دعوت کنندگان حضرت امام حسین علیه السلام بود که ابن زیاد به نزد خود خواست او نخست خود را به بیماری زد ولی شبث به پیش او رفت و جایزه گرفت و با چهار هزار نفر به کربلا رهسپار شد و روز پنجم محرم به کربلا رسیدند 61 قمری.

این مرد شخصی منافق و خبیث بود زیرا اول از اصحاب حضرت علی علیه السلام بود بعد از خوارج شد سپس توبه کرد بعد برای کشتن امام حسین به کربلا آمد و بعد از وقعه کربلا با جناب مختار بطلب خون امام حسین قیام نمود سپس در قتل مختار حضور پیدا کرد و در حدود سال 80 در کوفه درگذشت.

در خبث این مرد بی دین کافیست که صاحب یکی از مساجدی است که در کوفه بعد از قتل امام حسین علیه السلام جهت سرور و خوشحالی از کشته شدن امام آنها را تجدید بنا نمودند آن مساجد عبارتند از مسجد اشعث بن قیس - مسجد جریر بن عبدالله بجلی - مسجد سماک بن مخرمه - مسجد شبث بن ربیع (تاریخ کوفه ص 46).

این مرد ناموفق همان بود که امام روز عاشورا به او خطاب فرمود:

ای شبت بن ربعی و ای حجار بن أبجر و ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث مگر شما نبودید که برای من نامه نوشتید که میوه های اشجار ما رسیده و بوستانهای ما سبز گشته از برای یاری کردنت لشکرها آراسته ایم. این وقت قیس بن اشعث گفت ما نمی دانیم چه می گوئی لکن حکم یزید و ابن زیاد را بپذیر، حضرت فرمود لا والله هرگز دست ذلت بدست شما ندهم و از شما هم نگریم.

### روز ششم

#### 1- شهادت حضرت یحیی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم

پادشاه بنی اسرائیل هردوش یا هرودیس زنی داشت که جالب توجه نبود زن برای نگهداری مقام خود در دربار به هرودیس پیشنهاد کرد که دختری دارم در اختیار تو می گذارم شاه از روحانی عصر حضرت یحیی سؤال کرد حضرت فرمود از خدا بترس که ازدواج با دختر زن حرام است شاه ناراحت شد و یحیی را بزندان انداخت زن هردوش کینه از یحیی در دل گرفت و وقتی دخترش را آرایش کرده می خواست بدست شاه دهد گفت دخترم مهریه تو سر یحیی است در موقع حساس از شاه قتل او را بخواه دختر طبق سفارش مادر عمل نمود و در وقت مناسب به قتل شاه وادار نمود شاه ظالمی فرستاد به زندان که سر مبارک یحیی را از بدن در طشت جدا نمود بعضی نوشته از محراب عبادت کشید و در میان طشت سرش را برید و سر را در طشت به پیش شاه آورد.

در تفسیر نمونه جلد 13 ص 13 نوشته:

هرودیس پادشاه هوس باز فلسطین عاشق هیروودیا دختر برادرش شده بود و زیبایی او دل شاه را در گرو عشقی آتشین قرار داده لذا تصمیم به ازدواج با آن دختر گرفت این خبر به پیامبر خدا یحیی رسید صریحا اعلام کرد که این ازدواج

نامشروع است و من به مبارزه قیام خواهم نمود سر و صدای این موضوع در شهر هیروودیا رسید او تصمیم گرفت از یحیی انتقام گیرد ارتباطش را با عمو بیشتر کرد هیروودیس باو گفت هر چه آرزو داری از من بخواه هیروودیا گفت من هیچ چیز جز سر یحیی نمی خواهم بالاخره شاه یحیی را کشت و سر مبارک او را نزد زن بدرگاه حاضر ساخت و از این جهت حضرت امام حسین علیه السلام به جناب یحیی شباهت داشت.

در تاریخ آمده قطراتی از خون یحییای مظلوم از طشت بزمین افتاد خون از زمین بجوشش آمد شاه در شگفت شد دستور داد خاک بریزند هر قدر خاک ریختند خون جوشید و چندین سال ادامه داشت تا امپراطور روم بنام طیطوس بنی اسرائیل را مورد غضب قرار داد و با لشکر بسیار به بیت المقدس حمله کرد پس از کشتار فراوان تلی دید که خون می جوشد علت را سؤال کرد داستان حضرت یحیی را گفتند دستور داد تعدادی از بنی اسرائیل بکشند و خون آنها را به روی آن خون بریزند تا خون جوشیده آرام شود و هفتاد هزار نفر را قربانی کردند تا خون یحیی از جوشش افتاد.

بعضی نوشته اند بخت نصر پادشاه بابل به بیت المقدس حمله کرد و علت جوشش خون را پرسید ناراحت شد بازمانده از اولاد ملکه را حاضر نموده سرش را جدا کردند و خونس را بآنجا ریختند و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را نیز قربانی نمود تا خون از جوشش افتاد.

## 2- عذاب بر بنی اسرائیل نازل شد.

یوشع بن نون وصی حضرت موسی با بنی اسرائیل به شهر عمالقه لشکر کشید مردی عابد بنام بلعم بن باعو را زاهد و عالم یهودی اسم اعظم می دانست و مستجاب الدعوة بود امیر شهر از او خواست درباره یوشع و بنی اسرائیل نفرین

کند تا مغلوب شوند بلعم در مقام معارضه درآمد اسم اعظم را فراموش کرد ولی راهی بآن نشان داد که لشکر یوشع هلاک شوند گفت زنان زینت کرده به پیش بنی اسرائیل بفرست تا بفسق مشغول شوند بنی اسرائیل مشغول شهوترانی شدند خداوند متعال مرض طاعون را بر ایشان فرستاد و هفتاد هزار نفر در عرض سه ساعت نابود شدند.

### 3- نبرد شاه عباس صفوی با عبدالؤمن ازبک 1006 قمری

شاه عباس اول پسر سلطان محمد خدابنده ثانی در هجده سالگی به سلطنت رسید و با مشورت دو روحانی بزرگ یعنی شیخ بهائی و میرداماد باصلاح امور پرداخت، در سال 1006 قمری با لشکری بسوی خراسان برای بیرون راندن ازبکیان رهسپار شد، یک به یک شهرهای خراسان را از دست آنها گرفت و اکثر لشکر دشمن تارومار شدند و بقیه به سوی شهر خود بازگشتند و به شکرانه پاک کردن خراسان از ظلم آنها به حرم مطهر امام رضا علیه السلام مشرف شد و افتخار کوتاه کردن فتیله های شمع و جاروکشی حرم را پیدا کرد که شیخ بهائی مرحوم در این باره سروده:

مقراض باحتیاط زن ای خادم ترسم بیری شهیر جبرئیل امین

### 4- وفات مرحوم سید رضی:

محمد بن الحسین بن موسی الأبرش بن محمد الاعرج بن موسی ابوسُبُحه بن ابراهیم مرتضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام ملقب به سید رضی و مکنی به ابوالحسن در سال 406 قمری در سن 47 سالگی رحلت نمود و در کاظمین به خاک سپرده شد و سپس به کربلا انتقال دادند و در بالای سر امام حسین علیه السلام دفن گردید این بزرگوار در سال 359 ق بدنیا آمد و در دامن مادرش سیده

فاطمه بنت ابی محمد الحسن الناصر الصغیر (معروف به ناصرک) بن ابی الحسین  
احمد بن محمد الناصر الکبیر الاطروش علی بن ابی محمد الحسن بن علی  
الاصغر بن عمر الاشرف بن زین العابدین علیه السلام پرورش یافت. (عمدة الطالب ص  
205)

مرحوم در فنون علم ماهر و حافظ قرآن و شاعر و شهرت و آوازه فضل و  
علم و زهد او از ذکر احوالش بی نیاز می کند مرحوم تقیب علویین و اشراف  
بغداد بلکه قطب فلک ارشاد و مرکز دائره رشاد بود و او را فرزندی بسیار  
صاحب جلالت بنام سید مرتضی ابواحمد عدنان بود که بعد از عمویش مرحوم  
سید مرتضی علم الهدی نقابت علویین باو تفویض گردید مرحوم سید رضی  
تالیفات پر قیمت دارد از جمله: نهج البلاغه که تا این زمان شراح آن به 81 نفر  
می رسد - حقائق التنزیل - خصائص الائمة - تلخیص البیان فی مجازات  
القران - مجازات النبویه - حاشیه بر ایضاح ابوعلی - دیوان شعر و غیرها که  
تقریبا 26 کتاب می باشد. ناگفته نماند ابوالحسن محمد بیهقی ملقب به قطب  
الدین کیدری سبزواری اول کسی است که نهج البلاغه را شرح کرده و بنام  
حدائق الحدائق و در اواخر شعبان سال 576 ق فارغ شده و بیهقی ناحیه ایست  
از خراسان و کیدر قصبه ایست از بیهقی.

چنانکه ذکر شد مادر سیدین فاطمه نام داشت که شیخ مفید ره برای او کتاب  
احکام النساء را تالیف نمود و از آن مخدّره به سیده جلیله فاضله تعبیر کرده.  
مرحوم قمی در منتهی الآمال ص 32 می نویسد شیخ مفید شبی در عالم رؤ  
یا دید که حضرت فاطمه با دو فرزندش حسن و حسین وارد مسجد شد در  
حالیکه کودک بودند هر دو را به او تسلیم کرد و فرمود علمهما الفقه به این دو  
فقه تعلیم ده از خواب بیدار شد و تعجب کرد شیخ وقتی که در مسجد بود فاطمه

والده سیدین با دو پسرش سید مرتضی و سید رضی وارد مسجد شدند در حالیکه هر دو بچه بودند چون نظر شیخ به آن مخدره افتاد به احترام او از جا برخاست و سلام کرد آن مخدره گفت ای شیخ به این دو کودک که پسران من هستند فقه تعلیم کن شیخ مفید گریست و خواب خود را به آن مخدره نقل نمود و مشغول تعلیم ایشان شد تا این دو بزرگوار به مرتبه رفیعه از علم رسیدند.

### روز هفتم

#### 1- حضرت موسی به نبوت مبعوث شد.

موسی بن عمران بن یصر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ با اهل و عیال و اموال خود از مدین خارج و رهسپار مصر می گردید شبی در بیابان سینا پیاده شدند و هوا سرد بود به فکر آتش افتاد موسی از دور نوری مشاهده کرد به خیال اینکه آتش است عصا را بدست گرفته به طرف (طور) نور آمد شاید آتش تهیه کند.

خطاب رسید اَنی انا رَبِّک فاخلع نعلیک اَنک بالوادالمقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی (طه 9 - الی آخر 36).

موسی، من پروردگار تو هستم کفشت را از پای بیرون آر زیرا در مکان مقدسی قرار گرفتی من ترا به پیغمبری برگزیدم پس بشنو آنچه وحی می شود البته نیست غیر از من معبود بحق پس مرا عبادت کن و نماز برپا دار (و دو معجزه به موسی عنایت شد).

1- موسی در دستت چیست؟ عرض کرد آن عصای منست، خطاب رسید بزمین انداز، موسی به زمین انداخت بصورت مار درآمد و می خزید فرمود بگير آنرا و نترس همان عصا خواهد بود.

2- دستت را از گریبان بیرون آر نور سفید و صاف خارج می شود، با این دو نشانه پروردگار به مصر پیش فرعون برو که او اطمینان کرده عرض کرد پروردگارا شرح صدر و قلب نیرومند بمن عنایت فرما و کار را آسان کن و گره از زبانم بردار تا قول من نافذ باشد با برادرم هرون پشتم را محکم کن و او را به من برسان خطاب رسید قد اوتیت سو لک یا موسی دعایت مستجاب و آنچه خواستی داده شد.

### 2- آبرا بروی اهل بیت عصمت بستند 61 ق

امروز از ابن زیاد ملعون به عمر بن سعد نامه رسید باین مضمون: یابن سعد میان حسین و آب فرات حائل شو و کار را برایشان تنگ بگیر و نگذار یک قطره آب بنوشند چنانکه به عثمان کردند، ابن سعد همان وقت عمر و بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه موکل گرداند.

عطش بر امام و اصحاب کرام غالب شد برادرش عباس را خواند و با سی نفر فارس و بیست پیاده شبانه با بیست مشک به طلب آب فرستاد عمرو بن حجاج سر کرده موکلین آب صیحه زد شما کیستید نافع جواب داد منم پسر عموی تو آمدم بیاشامم گفت بخور گوارا باد.

نافع گفت وای بر تو می گوئی من آب بخورم حسین و اهل بیتش تشنه بمیرند عمرو گفت راست گفتمی اما به ما دستور داده اند مانع شویم نافع باصحاب صیحه زد داخل فرات شوید و عمرو هم صیحه زد مانع شوید و بجنگید عده ای از اصحاب جنگ می کردند و عده ای مشکها را پر می نمودند و کسی از اصحاب امام کشته نشد و آب را به خیام رساندند و اهل بیت آب خوردند.

## روز هشتم

آخر روز هشتم و نزدیک شب نهم محرم سال 61 ق اولاد پیامبر ﷺ تشنه بودند و آب در خیمگاه نبود حضرت امام حسین علیه السلام پشت خیمه تشریف برد و دستور داد زمین را کنند به اعجاز آبی پدیدار گردید امام حسین علیه السلام و اولاد رسول خدا ﷺ و اصحاب همگی سیراب شدند و مشکها را پر کردند بعد چشمه غائب شد.

## روز نهم

### 1- تاسوعاء

عصر روز نهم شمر بن ذی الجوشن کلابی نزدیک لشکر امام علیه السلام آمد و صدا زد کجا هستند فرزندان خواهر من عبدالله و جعفر و عثمان و عباس (این چهار نفر فرزند ام البنین بودند که او هم از قبیله بنی کلاب بود و شمر هم از همان قبیله بود از این جهت فرزند خواهر گفت امام علیه السلام فرمود جواب او را بدهید اگر چه فاسق است.

آن عزیزان نزد شمر آمدند فرمودند کارت چیست گفت ای فرزند خواهرم شما در امانید از اطراف حسین کناره گیرید و سر در اطاعت یزید درآورید حضرت عباس بانگ زد که بریده باد دستهای تو و لعنت باد امانیکه تو آوردی امر می کنی دست از مولای خود برداریم و با طاعت ملعونان درآئیم ما را امان می دهی و پسر رسول خدا را امان نیست شمر غضبناک شد و به لشکرگاه برگشت.

### 2- لشکر عمر بن سعد بسوی خیام روی آوردند

بعد از رجوع شمر عمر بن سعد لشکر خویش را صدا زد یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری ای لشکر خدا سوار شوید و بسوی بهشت رفتن شاد شوید.

لشکر رو به خیام آوردند و امام عَلَيْهِ السَّلَام در پیش خیمه سر به زانوی اندوه گذاشته و بخواب سبک رفته بود جناب عباس خدمت امام آمد عرض کرد برادر لشکر رو به شما آورده.

حضرت فرمود عباس جانم فدای تو باد پیرس چه شده که رو به ما آورده اند جناب عباس با 20 سواره بسوی لشکر آمد و مراد ایشان را پرسید گفتند از امیر حکم آمده که به او بیعت کنید و گرنه با شما قتال کنیم جناب عباس فرمود کلام شما را به امام برسانم برگردم حضرت فرمود عباس امشب را از ایشان مهلت گیر تا قدری نماز و دعا و استغفار کنیم جناب عباس آمد و در مقابل لشکر ایستاد موعظه نمود و آن شب را مهلت خواست و لشکر عمر بن سعد به جای خود بازگشتند و این قضیه در عصر روز نهم اتفاق افتاد.

### 3- میلاد حضرت موسی سومین پیغمبر اولوالعزم

(قابوس یا ولید بن مصعب) با اینکه از انعقاد نطفه در میان بنی اسرائیل جلوگیری می کرد حتی مردان بنی اسرائیل را از زنان جدا و از شهر خارج نمود و هر بچه ای که از زنان بنی اسرائیل بدنیا می آمد بوسیله مأمورانش اطلاع یافته با دست نظامیان کشته می شد ولی چون خواست خدا این بود که موسی بوجود آید در همان قصر فرعونى عمران پدر موسی نگهبان کاخ بود و فرعون در خواب و مأموران به شهر پراکنده شدند قدرت پروردگار زن عمران بنام یوکابد را به کاخ رهسپار کرد در همان شب نطفه موسی منعقد شد ولی هیچکس ندانست منجمین با علم نجوم به فرعون خبر دادند که نطفه همان بچه منعقد شده فرعون غضبناک شد حتی دستور داد هر جا زن حامله به بیند شکمش را بدرانند بعد از شش ماه و دو روز موسی در روز نهم محرم بدنیا آمد و خداوند در میان آن محیط وحشتناک او را نگهداشت مادر موسی به الهام پروردگار او را

در صندوق نهاده به رود نیل انداخت دختر فرعون گرفته پیش فرعون و آسیه برد یا آسیه گرفت بعد از گفتگوی زیاد قرار شد او را به پسری انتخاب کنند از طرف آسیه اعلام شد زنان شیرده به دربار بیایند موسی شیر هیچکدام را نخورد آخر الامر مادر موسی را آوردند شیر آنرا خورد آسیه با حقوق کافی او را برای شیر دادن نزد خود برد. و بدین طریق موسی بزرگ شد موسی پسر عمران بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود. پیروان آن حضرت را یهودی و جُهود و کلیمی گویند زیرا در اوائل تقبل رسالت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می گفتند اللَّهُمَّ هُدْنَا إِلَيْكَ خدایا برگشتیم بسوی تو و از این جهت جُهود گفتند که این فرقه برای زخارف و اموال دنیا بسیار کوشش و جدّ و جهد می کردند زیرا جُهود از ماده جَهَدَ است و چون اینها به حضرت موسی کلیم الله نسبت داده می شود لذا کلیمی گویند.

تابوت: همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند هنگامی که بوسیله عمال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند در دستگاه فرعون نگهداری می شد سپس به دست بنی اسرائیل افتاد بنی اسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند و به آن تبرک می جستند موسی در اواخر عمر خود الواح مقدس که احکام الهی بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد و به وصی خود یوشع بن نون سپرد اهمیت این صندوق بیشتر گردید ولی تدریجا مبانی دینی آنها ضعیف گردید و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را گرفتند یا از نظر آنها پنهان شد اما اشموئیل (اسماعیل) پیامبر به آنها وعده داده به زودی تابوت یعنی صندوق عهد را به عنوان نشانه بر صدق گفتار خود بر پادشاهی

طالوت به نزد آنها آورد و چون تابوت موجب آرامش و اطمینان خاطر بنی اسرائیل بود لذا تابوت سکینه گویند.

#### 4- میلاد حضرت مریم (مریم به معنای عابده و خادمه)

عمران پدر مریم از زهاد و علما بود و خدمتگزار مسجد اقصی، حنه زن عمران موقعی که حامله شد نذر کرد اگر پسر زاید او را خادم خانه خدا کند. در روز نهم محرم دختری بدنیا آمد او را مریم نام نهاد حنه او را به مسجد برد و بدست احبار سپرد احبار در نگهداریش بر یکدیگر سبقت می گرفتند آخر الامر برای تکفل مریم قرعه انداختند بنام زکریا درآمد و او پرورش مریم را به عهده گرفته خانه ای در مسجد اقصی برای عبادت مریم منظور داشت بعد از دوران کودکی در آنجا به عبادت پرداخت و کسی را حق اینکه در آن مکان برود نبود بغیر از زکریا که هر روز وارد خانه و غرفه مریم می شد و برای آن طعام می برد لکن می دید که مریم در محراب عبادت است و غذائی نزد آن، جریان را سؤال می کرد مریم عرض می نمود از طرف خداوند است بدرستی که خداوند روزی می دهد هر کس را بخواهد بدون حساب.

نوشته اند چون زکریا چنان دید با آنکه پیر بود و زنش نیز پیر و نازا بود طمع در فرزند نمود و از خدا خواست تا فرزند عنایت کند.

مریم دختر عمران بن لهشم (یاماثان) بن امون از اولاد سلیمان بن داود است ناگفته نماند این عمران پدر موسی نیست ما بین پدر مریم و عمران پدر موسی هزار و هشت صد سال فاصله است.

#### 5- حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی خارج شد.

یونس بن متی پیغمبر از نینوا با اهل و عیال خود خارج شد و آنها را در یک کشتی نهاد چون در آن جای نبود خود در کشتی دیگر نشست، ناگهان کشتی به

تلاطم آمد نزدیک بود غرق شود گفتند مگر در میان ما مجرمی است که کشتی  
باین حال افتاده یونس گفت من هستم و بنده گریزان، مرا در دریا اندازید گفتند  
تو مرد صالحی هستی سه بار قرعه انداختند بنام یونس اصابت کرد یونس را به  
دریا انداختند همان لحظه ماهی بزرگی او را به دهان گرفت و در شکم خود  
جای داد.

خداوند متعال سه روز یا 7 روز (یا چهل یا هفتاد روز) او را در شکم ماهی  
نگهداشت و روز نهم محرم از شکم ماهی نجات داد و ماهی بکنار دریا آمد و  
یونس را از دهان بیرون انداخت و آن موضع فی الحال درخت کدو رسته و سایه  
بر سرش افکند و آهوئی به شیر دادن آن حضرت مأمور گشت پس از قوت  
یافتن بجانب نینوا رفت و مشغول تبلیغات شد.

#### 6- شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل اول صفوی دومین سلطان

از آن خانواده در سال 936 ق نهم محرم با ازبکیان در خراسان سه روز  
جنگید و به آنها غلبه نمود دست تعدی و تجاوز و غارت را از مردم و آستان  
قدس رضوی کوتاه کرد.

#### 7- وفات عالم نحیر و محقق بدل سید محمد قلی هندی موسوی نیشابوری

ره.

آقای سید محمد ره در اکثر علوم و فنون محقق بی نظیر و مدقق نحیر بود  
مخصوصا در علم کلام و در اواخر عمر به شهر لکهنور مراجعت و به تالیف کتب  
نفیسه پرداخت: از جمله تشیید المطاعن دو جلد - تطهیر القلوب - تقریب  
الافهام - سیف ناصری - برهان السعادات و غیرها.

این بزرگوار در 9 محرم 1268 قمری در شهر لکهنور وفات و در حسینیه خود مدفون شد و ایشان دارای 3 پسر بود که یکی سید حامد حسین صاحب عبقات الانوار است.

ناگفته نماند که لکهنور شهری از شهرهای هندوستان است.

### روز دهم

#### 1- شهادت سرور آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین سومین امام معصوم

در کربلا در سن 57 در 61 قمری روز جمعه یا شنبه و قاتل آن حضرت بنا به مشهور شمر بن ذی الجوشن بود.

ذی الجوشن که نامش شرحیل بود اولین عربیست که زره پوشیده لذا به ذی الجوشن معروف گردید.

سفینه البحار ج 1 صفحه 714 از کتاب مثالب هشام بن محمد سائب نقل می کند که زن ذی الجوشن از جبانة البیع به جبانة کنده می رفت در راه تشنه شد چوپانی را دید که گوسفند می چرانید از او آب خواست امتناع کرد مگر با او عمل خلاف انجام دهد زن قبول نمود و بعد از مقاربت به شمر حامله شد، از اینجا بود که روز عاشورا شمر ندا کرد یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة آیا به آتش عجله کردی قبل از روز قیامت، امام فرمود ندا کننده کیست گویا شمر است گفت بلی حضرت فرمود یابن راعی المعزی انت اولی بها صلیا ای پسر مرد بُز چرا تو سزاواری به آتش داخل شوی (در منتخب التواریخ ص 236 نیز آمده).

آن حضرت چهار زوجه داشت بنامهای: رباب - لیلی زنی که نام او معلوم نیست مشهور است که بعد از شهادت امام اسیر شد و در نزدیکی حلب در جبل جوشن طفل خود را سقط کرد بنام محسن بن حسین علیه السلام.

شهر بانو.

نوشته اند دختر یزد جرد شاه زنان نام داشت و بعد از مسلمان شدن و ازدواج با امام حسین علیه السلام شهر بانویه نامیدند و در تولد امام سجاد در حال نفاس برحمت ایزدی پیوست.

مرحوم شیخ مفید اولاد امام را چهار پسر و دو دختر نوشته ولی ابن شهر آشوب شش پسر و سه دختر وار بلی اولاد این بزرگوار را ده نفر ثبت کرده.

2- شهادت 72 تن (32 سوار و 40 پیاده) از اصحاب و از بنی هاشم با امام

حسین

از جمله شهدا جناب عباس بن علی علیه السلام چهارمین پسر نامدار حضرت امیر المومنین علیه السلام و بزرگترین اولاد ام البنین مکنی و ابوالفضل و ملقب به سقا در سن 34 سالگی در 61 ق در کربلا، قاتل آن بزرگوار زیدبن ورقاء و حکیم بن طفیل طائی است.

مادرش فاطمه دختر حزام بن خالد کلابی که بعدا به ام البنین مکناة گردید این خاتون چهار پسر داشت عباس - جعفر - عثمان - عبدالله اکبر و هر چهار در کربلا شهید شدند و حضرت ابوالفضل صاحب لوای حضرت امام حسین علیه السلام بود.

زوجه حضرت ابوالفضل لبابه و از او دو پسر داشت بنامهای عبیدالله - فضل و اعقاب حضرت ابوالفضل از فرزندش عبیدالله است و نسل عبیدالله از حسن و نسل حسن از پنج پسر بود: عبدالله قاضی مکه و مدینه - عباس خطیب - حمزة الاکبر - ابراهیم - فضل.

ابراهیم بن حسن از فقهاء و ادباء و از زهاد زمان بود و فضل بن حسن مردی فصیح اللسان و خیلی شجاع و متدین بود و بقیه اولاد آن سرور در کتاب عمدة الطالب تفصیلاً آمده است.

نقل شده وقتی حضرت علی عَلِيٍّ به برادر خود عقیل فرمود تو به انساب عرب آشنا هستی زنی برای من اختیار کن که مرا فرزندی بیاورد فحل و شجاع عرب باشد، عقیل عرض کرد ام البنین کلایبه را تزویج کن که شجاع تر از پدران او هیچکس در عرب نبوده پس حضرت او را تزویج کرد که چهار پسر شجاع از او متولد شد.

از جمله شهدا جناب ابوالحسن علی اکبر است که 17 یا 18 یا 19 یا 27 ساله در کربلا سال 61 قمری شهید شد مرة بن منقذ شمشیری بر فرق نازنین زد که طاقت نشستن در روی اسب از او رفت و خود را در گردن اسب انداخت دشمنان بدنش را با شمشیر پاره پاره کردند تا شهزاده از اسب افتاد.

مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی از مورخین نوشته اند حضرت علی اکبر زن و اولاد داشته و از امام سجاد عَلِيٍّ بزرگتر بود ما مشروحا در کتاب مستقلی تحقیق کرده ایم.

او جوانی خوش صورت و در طاقت لسان و سیرت و خلقت اشبه مردم به حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و به جمیع محامد و محاسن معروف چنانکه ابوالفرج از مغیره نقل کرده یک روز معاویه در ایام خلافتش گفت سزاوارترین مردم به خلافت کیست گفتند جز تو کسی را نمی دانیم معاویه گفت چنین نیست بلکه لایق تر برای خلافت علی بن الحسین است که جدش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جامع شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه می باشد، این سخنان دلیل است که جناب علی اکبر در آن زمان نزد اهل شام و دیگران معروف به قداست و

محاسن اخلاق بود و او را به شجاعت می شناختند چنانکه در روز عاشورا چندین نفر را به جهنم واصل کرد با اینکه عطش او را بی تاب کرده بود، مدفن مطهر آن جناب زیر پای پدر بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام می باشد.

از جمله شهدای روز عاشورا جناب علی اصغر است. حضرت امام حسین علیه السلام دید آن طفل از شدت عطش می گرید حضرت آن کودک را بدست گرفت و مقابل اشقیاء آورد فرمود: ای لشکر اگر بر من رحم نمی کنید بر این طفل رحم نمائید امام در تکلم بود حمله لعین تیری به جانب آن طفل رها کرد از یک گوش تا گوش دیگر طفل را ذبح نمود امام علیه السلام گریست عرض کرد ای خدا حکم کن بین ما و بین قومی که دعوت کردند ما را یاری کنند ولی ما را کشتند خطاب آسمانی رسید یا حسین او را بگذار که از برای او مرضعه ای در بهشت است.

از جمله شهداء جناب حرّ بود.

جناب حرّ بعد از مکالمه با عمر بن سعد و تنبّه، خدمت امام حسین علیه السلام مشرف شد و استتابه نمود و حضرت قبول نمودند حرّ اجازه جنگ خواست امام علیه السلام را وداع نمود و بر لشکر سیاه دل حمله کرد چندین نفر از لشکر و بزرگان لشکر عمر بن سعد را به درک واصل گردانید و بعد ضربه ای به سر حرّ وارد آوردند که جناب حرّ بزمین افتاد نوشته اند امام به بالین حرّ رسید که رمقی مانده بود امام روی حرّ را پاک می کرد و می فرمود آفرین بر تو ای حرّ تو حرّی همچنانکه مادرت نام گذاشته تو در دنیا و آخرت آزاد هستی و دستمالی بر سر جناب حرّ بست و سر حرّ در دامن امام بود که روح پاکش به بهشت برین پرواز کرد و نوشته اند که پس از واقعه کربلا اقبای حرّ بدن مبارک را در جائیکه به شهادت رسیده بود دفن کردند.

روشن است که قبر مبارک سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام در کربلا زیارتگاه ملائک و شیعیان و شیفتگان آن بزرگوار است.

در امالی صدوق ج 1 ص 324

محمد بن مسلم می گوید از امام باقر علیه السلام و از امام صادق علیه السلام شنیدم که هر دو فرمودند خداوند در عوض شهادت امام حسین علیه السلام امامت در ذریه او و شفا در تربت او (مراد خاک اطراف قبر مبارک است) و استجابت دعا را در کنار قبر او قرار داد و روزهای زائران را از وقت بیرون رفتن از خانه های خود تا وقت برگشتن آنها از عمر ایشان محسوب نمی کند.

حائر

در حائر امام حسین علیه السلام سه قول است:

1- آنچه دیوار صحن احاطه کرده.

2- زیر قبه.

3- قبه و آنچه به آن متصل است از عمارات و مقتل و مسجد و خزینه ها و غیرها، ولی به نظر مرحوم شیخ عباس قمی قول اول روشن تر است و ظاهر کلمات علماء نیز همین است (سفینه ج 1 ص 358)

در کامل الزیارة ص 273 از ابی هاشم جعفری، گفت داخل شدم حضور امام هادی در حالیکه تب داشت و مریض بود فرمود کسی از دوستان ما به حایر بفرستید مرا دعا کند من از خانه خارج شدم و علی بن بلال را دیدم و به او اطلاع دادم و خواهش کردم که او برود گفت سمعا و طاعة، ولی می گویم امام هادی افضل از حایر است زیرا او مانند حسین امام است اگر خودش را دعا کند افضل از دعای من است من سخنان او را به امام هادی رساندم امام فرمود رسول خدا افضل از بیت و حجر بود ولی بیت را طواف می کرد و حجر الاسود

را استعمال می نمود برای خدا مکانهایست که دوست دارد در آن مکانها دعا شود و حایر از آنهاست.

شفاء در تربت:

کامل الزیارة ص 275،

امام صادق علیه السلام فرمود: فی طین قبر الحسین علیه السلام الشفاء من کل داء و هوالد و اءالاکبر.

کامل ص 278.

امام صادق علیه السلام فرمود ان فی طین الحایر الذی فیہ الحسین شفاء من کل داء و امانا من کل خوف.

کامل ص 286.

امام صادق علیه السلام فرمود کل طین حرام علی بن آدم ما خلا طین قبر الحسین علیه السلام من اكله من وجع شفاء الله تعالی.

کامل ص 286.

امام صادق علیه السلام فرمود من باع طین قبر الحسین علیه السلام فانه یبیع لحم الحسین علیه السلام و یشتريه.

شرح الزیارة لا بی المعالی ص 1 ج 2.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از خاک من اخذ نکنید برای تبرک زیرا هر خاک برای ما حرام است مگر تربت جدم حسین زیرا خداوند آنرا شفای شیعیان و دوستان ما قرار داده.

از عمر حساب نمی شود:

کامل ص 136، امام صادق علیه السلام فرمود ان ایام زائری الحسین علیه السلام لا تحسب من اعمارهم و لا تعدّ من آجالهم.

أنا قتيل العبرة.

امالی صدوق ص 83 عن ابی بصیر عن الصادق عليه السلام \* عن آباءه عليهم السلام قال قال ابو عبدالله الحسين بن علي عليه السلام انا قتيل العبرة لا يذكرني مؤمن الا استعبر يعني شهادت من سبب اشك ريختن است مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اشك آن جاری می شود و این روایت را ابن قولویه در کامل ص 108 آورده و در بعضی روایت فقط انا قتيل العبرة آمده.

سجده بر تربت امام حسین عليه السلام

در تظلم الزهراء ص 224 نقل از مصباح، معاوية بن عمار روایت می کند امام صادق عليه السلام کیسه ابریشمی زردی داشت که در آن تربت امام حسین عليه السلام بود وقت نماز آنرا به سجاده اش ریخت و سجده کرد سپس فرمود السجود علی تربة الحسين عليه السلام یخرق الحُجب السَّبْع سجده به تربت امام حسین عليه السلام مورد قبول واقع می شود.

لؤلؤ و مرجان ص 17 پیامبر اسلام فرمود: ان لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد ابدًا، البته بجهت شهادت حسین عليه السلام در قلبها حرارتی ایجاد شده که هیچوقت سرد نمی شود.

زیارت امام حسین عليه السلام

امالی صدوق ص 87: عن ابی الحسن موسی بن جعفر عليه السلام قال من زار قبر الحسين عارفا بحقه غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تاءخر هر کس امام حسین را عارفا بحقه زیارت کند تمام گناهان او آمرزیده شود شبهای پیشاور ص 532 در اخبار معتبره فریقین از عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده که پیامبر فرموده من زارالحسين بكربلا عارفا بحقه وجبت له الجنة هر کس امام حسین عليه السلام را عارفا بحقه در کربلا زیارت کند بهشت بر او واجب است.

تذکر: در ثواب الاعمال صدوق صفحه 221 آمده:

محمد بن یحیی العطار عمّن دخل علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی  
علیه السلام من اهل الری قال دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام فقال این کنت؟  
فقلت: زرتُ الحسین علیه السلام قال اما انک لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن  
زارالحسین بن علی علیه السلام یعنی محمد بن یحیی از کسیکه به حضور امام هادی  
مشرف شده و خودش از اهل ری بود نقل می کند که آن شخص می گوید به  
حضور امام هادی رسیدم فرمود کجا بودی عرض کردم به زیارت امام حسین  
علیه السلام رفته بودم حضرت فرمود آگاه باش اگر تو قبر عبدالعظیم را زیارت می  
کردی مثل اینکه امام حسین را زیارت می کردی.

درباره این حدیث باید گفت اولاً یا این حکم مخصوص همین مرد بود شاید  
اعتقادی به مقام شامخ حضرت عبد العظیم نداشته این در صورتی است که  
حدیث را واقعا از امام بدانیم و الا این مرد راوی خود مجهول الحال برای ماست  
و نمی دانیم کیست و براستی امام چنین فرموده یا نه و ثواب زیارت عبدالعظیم  
برابر ثواب زیارت مرقد سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام باشد خیلی بعید  
است و این خبر ضعیف می باشد.

تذکر: عارفا بحقه یعنی کسی که معرفت داشته باشد که آن حضرت امام است  
و عمل به فرمایشات آن واجب است.

3- کشته شدن عبیدالله بن زیاد 67 هجری درکنار نهر خازر نزدیک موصل.  
چون مختار از سرکوبی مخالفان در کوفه فراغت یافت ابراهیم بن اشتر را 8  
روز از ذیحجه سال 66 مانده از کوفه به جنگ عبیدالله به زیاد فرستاد اقل  
لشکری که نوشته اند 9 هزار نفر همراه ابراهیم نمود و ابن زیاد با لشکر شام به  
نقل ابن جوزی با سی هزار نفر و به نقل ابن نما هشتاد هزار نفر به جنگ ابراهیم

آمدند جنگ شروع شد ابراهیم گفت به سواد اعظم (قلب سیاه شام که ابن زیاد در آن بود) حمله برید همگی حمله بردند تا اصحاب ابن زیاد پا به فرار نهادند ابراهیم که زیاد را نمی شناخت حمله کرده و شمشیری زد و دو نیمه نمود که پاهایش به طرف مشرق و سر و دست به طرف مغرب افتاد یاران ابن زیاد هر چه بود فرار نمودند.

چون جنگ خاتمه یافت ابراهیم گفت من در کنار نهر خازر مردی را کشتم که زیر یک پرچم بود او را تحقیق کنید که کیست بعد از جستجو دیدند ابن زیاد لعین است که با ضربت ابراهیم دو نیم شده و سرش را بردند و جسدش را سوختند یا بدار زدند و آن ملعون 39 سال داشت.

این جنگ در روز عاشورا سال 67 هجری اتفاق افتاد که پس از جنگ صفین اهل شام در هیچ جنگی این قدر کشته نداده بودند بعد از شمارش هفتاد هزار نفر بودند سر ابن زیاد را به پیش مختار آوردند و مختار نیز به محمد بن حنفیه فرستاد محمد به سجده افتاد و مختار را دعا نمود و او هم پیش امام سجاد فرستاد که امام غذا میل می فرمود سجده شکر بجا آورد و حمد نمود که خداوند انتقام مرا از دشمنم گرفت، حضرت فرمود مرا نزد عبیدالله بردند که غذا می خورد و سر مطهر پدرم را پیش روی خود نهاده بود آن موقع گفتم خدایا مرا از دنیا مبر تا سر ابن زیاد را ببینم (منتخب التواریخ ص 372 و اعیان الشیعه ج 4 سید محسن امین).

ناگفته نماند که مادر عبیدالله بن زیاد مرجانه نام داشت که از زنان مشهوره بزنا بود و ابن زیاد از یزید و ابن سعد اخبت و ارذل و بسیار قسی بود.

از امام صادق علیه السلام منقول است که پس از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی هاشم سرمه نکشید و خصاب ننمود و از خانه هیچیک دودی که

چنانچه پختن غذا باشد بلند نشد تا آنکه ابن زیاد به هلاکت رسید و سر او را به ما فرستادند. امام رضا علیه السلام می فرماید: وقتی ماه محرم فرا می رسد دیگر پدرم را خندان نمی دیدم و هر چه زمان می گذشت بر اندوه و ماتمش افزوده می شد تا روز عاشورا که روز مصیبت و حزن ایشان بود.

این قولویه در کامل الزیارة با سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود هیچ زنی در خانواده ما خضاب نکرد و به موی خود روغن نمالید سرمه به چشم نکشید و موی خود را نیاراست تا آنکه سر نحس عبیدالله را به مدینه فرستادند ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته ایم و جد من امام زین العابدین هر گاه بر یاد پدر خویش می افتاد چندان می گریست که موی ریشش از اثر اشک مرطوب می شد و تمام اطرافیان به گریه می افتادند.

#### 4- تولد حضرت ابراهیم دومین پیغمبر اولوالعزم

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام در دهم محرم در بابل عراق در ناحیه کوئی بدنیا آمد مادرش نونا و پدرش تارخ بن ناحور بود.

چنانکه قبلا متذکر شدیم نمرود بچه هائیکه بدنیا می آمد به قتل می رسانید لذا مادر ابراهیم بعد از زائیدن مخفیانه در غار بیرون شهر پنهان کرد و گاه می رفت شیر می داد و می بوسید و می بوئید و بغل می گرفت باز به منزل برمی گشت روزی ابراهیم از مادر خواست او را به منزل ببرد مادر بعد از اجازه از همسرش او را به منزل برد بدین ترتیب ابراهیم به خانه برگشت.

ناگفته نماند که بعضی مورخین در اول ذیحجه نوشته اند چنانکه شهید در لمعه نوشته، و در تاریخ آمده که ختنه را حضرت ابراهیم معمول داشت و بعد از آن مطابق آنچه در تورات می باشد حضرت رسم ملت خود قرار داد و حضرت

مسیح نیز ختنه کرد و باز آمده اولین کسی که اخراج خمس کرد و شاربش را گرفت و نعلین بپا کرد حضرت ابراهیم بود.

5- حضرت نوح از کشتی خارج شد (نوشته اند نام نوح عبدالغفار یا عبدالاعلی بود).

حضرت نوح اولین پیغمبر اولوالعزم است اول رجب به کشتی سه طبقه ای که بطول هزار ذرع و بعرض چهارصد ذرع و به بلندی چهل ذرع بود و چهل سال ساختن آن طول کشید در یک طبقه حیوانات وحشی و در یک طبقه حیوانات اهلی و در یکی حضرت نوح و مؤمنین قرار گرفتند و مدت شش ماه و ده روز توقف کردند و در دهم محرم کشتی نوح به جودی رسید و از آن با سرنشینان خارج شدند حضرت نوح چهار پسر داشت کنعان - سام - حام - یافث و سام مردی عقیق و نیک سیرت بود و بعد از طوفان، حضرت نوح قریه ثمانین را بنا نمود باسم هشتاد نفریکه در کشتی بودند و این قریه بالای شهر موصل است و اول شهریکه بنا نمود شهر حرّان و بعد شهر شام بود و بعضی نوشته اند اول رجب به کشتی سوار شدند و در هفتم رجب قدم بیرون نهادند.

شیخ عباس مرحوم در مفاتیح الجنان در اعمال روز عاشورا از میثم تمّار رضی الله عنه حدیث مفصلی نقل کرده که در روز هیجدهم ذیحجه سفینه نوح بر جودی قرار گرفت. کمال الدین ص 523 از امام صادق علیه السلام منقولست نوح علیه السلام 2500 سال عمر کرده که قبل از بعثت 850 سال و 950 سال در میان قومش دعوت کرده و 700 سال بعد از فرو رفتن آب و پیاده شدن از کشتی عمر نموده و شهرها را ساخته و اولادش را در آنها جا داده، سپس ملک الموت آمده در حالیکه نوح در زیر سایه آفتاب بود سلام نموده نوح علیه السلام بعد از دادن جواب سلام، سوال کرده برای چه آمده ای عرض کرد برای قبض روح شما، نوح

فرمود بگذار از آفتاب به سایه بروم عرض کرد بروید نوح از آفتاب به سایه رفت فرمود ای ملک الموت من این قدر که عمر کردم مثل اینست که از آفتاب به سایه رفتم پس قبض روح نما سپس ملک الموت قبض روح نمود امام صادق علیه السلام فرمود اعمار قوم نوح 300 سال بود.

حضرت نوح را آدم ثانی و شیخ الانبیاء گویند چون نوح بعد از طوفان پدر بسیاری از آیندگان بود لذا آدم ثانی گویند چون در میان انبیاء عمرش از همه بیشتر بود لذا شیخ الانبیاء گفتند نوح در ظهر کوفه دفن شد که جوار حضرت علی علیه السلام می باشد.

#### 6- آدم و حوا از بهشت اخراج شدند

خداوند متعال آدم و حوا را در بهشت جای داد و فرمود از میوه ها استفاده کنید فقط بیک درخت (گندم یا انجیر یا انگور یا درختی که حامل میوه ها بود) نزدیک نشوند یعنی از آن نخورند و این نهی تنزیهی بود بعبارت دیگر بهتر بود آدم از آن میوه ها نمی خورد.

شیطان لعین با وسوسه حوا، آدم را فریفت و از آن درخت خوردند مطابق با روز دهم محرم بود که از بهشت دنیا اخراج شدند آدم به سر کوه سر اندیب و حوا به جدّه قرار گرفت (بقیّه در سوم ذیحجه).

#### 7- در روز دهم محرم سال 1330 قمری مطابق با 11 دیماه 1290 شمسی

روسها مرد بزرگ و عالم دانا جناب آقای حاجی میرزا علی ثقة الاسلام رابدار آویختند.

گونسول روس نوشته ای را که از پیش آماده کرده بود در این مورد که جنگ را مجاهدان تبریز آغاز کردند و روسها ناچار شده برای حفظ خود با آنها جنگ

کنند و شهر را با جنگ گرفتند و این نامه را پیش مرحوم ثقة الاسلام نهادند و خواهش نمودند که مهر کند و به معظم له نویدها از طرف دولت روس دادند. و این امضاء باین جهت بود که روسها از تبریز نروند و پاسخی به خرده گیری های دولتهای دیگر در دست داشته باشند به چنین نوشته امضاء شده نیازمند بودند.

گونسول روس میلر هر چه پافشاری کرد و از در بیم و نوید آمد نتیجه نداد بالاخره آن بزرگوار را روانه باغ شمال (محل روسها) کردند. مرحوم انگشتر عقیق خود را که مهر الصلی او بود زیر سنگ خرد کرد که مبادا بعد از کشتن از آن مهر استفاده سیاسی کنند.

فرمود همانگونه که رهبرم اباعبدالله علیه السلام بر یزید بیعت نکرد و شهادت را پذیرفت من نیز به رهبر و پیشوایم اباعبدالله الحسین اقتداء کرده تن به پلیدی نداده به بی دینان تسلیم نمی شوم و آماده مرگم و روز عاشورا با هفت تن دیگر در میدان مشق که اکنون محل دانشسرای پسران است بدار کشیدند و تا عصر روز 11 در چوب دار ماندند و این مرد بزرگ با شهادت خویش شهر را از تمرکز روسها رهانید و زیر بار نفوذ آنها نرفت و اشغال آنها را تنفیذ نکرد و آزادی تبریز مرهون زحمات آن غیور است مرحوم در تبریز و بعد در عتبات تکمیل مراحل علمیه کرده و در سال 1308 به تبریز مراجعت نمود و مشغول انجام وظیفه شد سپس به دست ظالمین به شهادت رسید ایشان سه تاءلیف داشتند ایضاح الابناء - مرات الکتب - ترجمه عتبی.

#### 8- حضرت یعقوب علیه السلام به ملاقات یوسف علیه السلام رسید.

یوسف پس از رسیدن به مقام عزیزی مصر یعنی رئیس دولت شدن و آمدن برادران بآن شهر برای خریدن گندم، یوسف بنیامین را در مصر نگه داشت

برادران بکنعان رفته و پدر را از این موضوع باخبر کردند یعقوب نامه ای به عزیز مصر نوشت برادران به مصر آمدند تا یوسف خود را معرفی نمود و گفت به کنعان بروید و پدرم را به مصر بیاورید برادران به کنعان آمدند و دعوت یوسف را ابلاغ کردند.

یعقوب با خانواده در روز 10 محرم بعد از چهل سال فراق از یوسف در میان لشکریان یکدیگر را ملاقات کردند و اشک شوق ریختند و یوسف و یعقوب هر یکی 120 سال عمر کرده و زوجه یعقوب رَحِمَه و زوجه یوسف زلیخا نام داشت.

#### 9- وفات بشر حافی

بشر بن حارث ملقب به حافی مردی خوش گذران و از اول عمر با ساز و آواز روزگار می گذراند روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از در خانه بشر عبور می کرد صدای ساز و آواز شنید در این اثنا کنیزی از خانه بیرون آمد حضرت پرسید اینجا خانه کیست عرض کرد خانه بشر حضرت فرمود آزاد است یا بنده عرض کرد آزاد است حضرت فرمود راست گفتی آزاد است که اینگونه بی پروا بوده و از عذاب خداوند نمی هراسد (یعنی خود را بنده خدا نمی داند) کنیز این موضوع را به بشر رسانید بشر پا برهنه از خانه بیرون دوید و خود را به حضرت رسانید و در حضورش توبه کرد از آن پس کفش نپوشید و او را حافی گفتند در سال 227 ق در دهم محرم از دنیا رفت و در شوشتر بخاک سپرده شد.

#### 10- عمر بن سعد ملعون پس از شهادت امام حسین علیه السلام سر مبارک آن

#### حضرت را بخولی سپرد

تا دیگر سرها را از خاک و خون تمیز کرد و بهمراهی شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمر و بن الحجاج در روز عاشورا به ابن زیاد فرستاد و عمر

بن سعد خودش بقیه روز دهم و شب یازدهم و روز یازدهم تا وقت زوال در کربلا بود و بر کشتگان خویش نماز خواند و همگی را دفن کرد.

## روز یازدهم

### 1- رحلت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام ابوالبشر:

شیث پسر آدم بزرگ شد و به دستور خدا متعال آدم او را وصی خود قرار داد و اسرار نبوت را باو سپرد و فرمود مرا غسل بده و کفن کن و بر من نماز گذار و بدنم را در تابوتی بگذار و تو نیز هنگام مرگ آنچه آموختم به بهترین فرزندانم بسپار بعضی گویند آدم در 930 سالگی وفات کرد شیث او را در تابوتی نهاد و در کوه ابوقبیس دفن کرد تا وقتی که نوح در زمان طوفان آمد و آن تابوت را با خود برداشت و در کشتی نهاد و بکوفه آورد در شهر نجف الاشرف بخاک سپرده شد قبر آدم و نوح نزدیک قبر مولانا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است چنانکه حواء نیز بعد از یک سال مریضه شد 15 روز مرضش طول کشید و از دنیا رفت در کنار قبر قبلی حضرت آدم بخاک سپردند و حضرت آدم بعد از کشته شدن هابیل بسیار ناله می کرد و از برای او بزبان سُریانی مرثیه گفت و نزدیک وفاتش به حضرت شیث وصیت نمود که به اولاد خود این مرثیه را تعلیم دهد تا متعظ شوند شیث به فرزندان خود آموخت تا به یعرب بن قحطان رسید و او به زبان عربی و سریانی شعر می گفت مرثیه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به لغت عربی منظم کرد:

تَغْيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا      وَ وَجْهَ الْأَرْضِ مَغْيَّرَ قَبِيحِ

تَغْيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ      وَ قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الصَّيْحِ

## 2- حرکت دادن اهل بیت از کربلا به کوفه 61 ق

عمر بن سعد ملعون شب یازدهم را تا وقت زوال روز یازدهم در کربلا ماند و برکشته شدگان خود نماز خواند و به خاک سپرد و بعد از ظهر امر کرد دختران رسول خدا را بر شتران سوار کردند و امام سجاد علیه السلام را غل جامعه بر گردن زدند و مثل اسیران می بردند و از قتلگاه عبور دادند.

وقتی چشم زنان به شهدا افتاد فریاد کشیدند و سیلی به صورت خود زدند اشک ریزان از شتران خود را به زمین انداختند.

علیا مخدره زینب کبری چون نظرش به بدن مبارک امام افتاد سلام داد السلام علیک یا ذبیحا من القفا سپس نعش برادر را به سینه خود چسباند عرض کرد اختک لک الفداء یابن محمد المصطفی و یا قرّة عین فاطمة الزهراء بعد با صوتی حزین و قلبی دردناک گفت یا محمداه صلی علیک ملیک السّمآه این حسین توست که با اعضای پاره پاره در خون خویش آغشته است اینها دختران تواند که اسیر کرده اند این حسین توست که قتیل اولاد زنا گشته و بدنش بروی خاک افتاده.

سپس شروع به نوحه نمود: پدرم فدای کسی باد که جراححتش دوا نپذیرد پدرم فدای کسی باد که با غصه از دنیا رفت پدرم فدای کسی باد که لب تشنه شهید شد در روایت دیگری آمده چون چشم زینب کبری به قلب و گلوی امام افتاد با دلی سوزان فریاد کرد ای برادر کاش این تیر را به قلب من می زدند کاش عوض تو مرا نحر می کردند.

سکینه جسد پدر را دربرکشید چنان ناله می کرد و عرض می نمود پدر جان قتل تو چشم دشمنان را روشن و دلشان را شاد کرد پدر جان بنی امیه مرا در

کوچکی یتیم کرد ای بابا زمانیکه شب شد چه کسی مرا حمایت می کند ای پدر  
گوشواره هایم را غارت و عبایم را ربودند.  
کفعمی نقل می کند که سکینه فرمود چون بدن نازنین پدرم را در آغوش  
گرفتم حالت اغماء به من رخ داد در آن حال شنیدم پدرم می فرمود:  
شیعیتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی. الخ

ناگفته نماند ما مختصری از حالات مخدرات موقع عبور از قتلگاه را نوشتیم  
طالبین به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

### 3- وفات آیه الله ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر حلی مشهور

بعلامه حلی در حله و در نجف اشرف بخاک سپرده شد در سال 726 قمری.  
این بزرگوار رئیس علمای شیعه امامیه حاوی فروع و اصول جامع معقول و  
منقول ماحی آثار ملحدین و علامه علی الاطلاق بود شهرت جهانی این مرحوم  
کافی به معرفی این معظم است و تصانیف و تالیف او مزین کتابخانه علمای  
بزرگ است مرحوم قریب به صدویست کتاب از خود بیادگار گذاشته از جمله:  
تبصرة المتعلمین - الفین - غایة الاصول - تذکرة الفقهاء - کشف المراد و  
غیرها.

و این بزرگوار از امثال خواجه نصیر الدین طوسی و کاتبی قزوینی و حکیم  
منطقی شافعی تحصیل علم کرده است نقل شده که علامه در حالیکه کودک بود  
بدرجه اجتهاد رسید و مردم منتظر بودند که او مکلف شود تا تقلید کنند.

یکی از علمای اهل سنت که استاد شیخ بود در ردّ مذهب شیعه کتابی نوشته  
بود و در مجالس آنرا می خواند و اضلال می کرد به کسی نمی داد که مبادا  
کسی از علمای شیعه واقف شود ورد بنویسد علامه چاره می اندیشید که آنرا  
بدست آورد نمی داد عاقبت بعد از اصرار و علاقه شاگردی و استادی ویرا

برانگیخت که یک شب به مطالعه بدهد علامه یک شب را غنیمت شمرد و گرفت و بخانه آمد شب مشغول نوشتن شد و نصفی از شب گذشته بود خواب بر علامه غلبه نمود حضرت امام زمان علیه السلام آمد و به شیخ فرمود کتاب را بمن واگذار و تو بخواب چون علامه از خواب بیدار شد دید کتاب تماما نوشته شده بود بعضی نوشته اند که علامه خسته شده بود خوابید بعد از بیدار شدن دید کتاب نوشته شده و بعضی نوشته که شخصی بصفت اهل حجاز وارد شد سلام داد و به علامه گفت یا شیخ تو خط کشی کن من بنویسم و تا صبح تمام کرد.

این بزرگوار بر گردن شیعه امامیه حق بزرگی دارد که سبب شیعه شدن شاه خدابنده و اشخاص زیادی گردید و اجمال آن قضیه چنین است:

اولجایتو محمد مغولی معروف بشاه خدابنده نوه چنگیز خان حنفی بود بر یکی از زنهای زیبای خود عصبانی شد و گفت انت طالق ثلاثة تو سه طلاقه هستی و بعد پشیمان شد از علمای عامه پرسید همگی اتفاقا رای دادند که طلاق صحیح است و جز مُحِلُّ چاره ای نیست.

یکی از وزراء (امیر طرمطار) گفت در حله عالمی است که این طلاق را باطل می داند علمای عامه گفتند او رافضی است و پیروان او را عقل نیست و شایسته محضر پادشاه نباشد شاه گفت صبر کنید حاضر کنم و سخنان او را بشنوم کسی فرستاد علامه را از حله آوردند شاه تمام علمای چهار مذهب (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) را جمع کرد علامه موقع ورود نقشه ای ریخت نعلین خود را برداشت و وارد مجلس شد سلام کرد در پهلوی شاه که فقط آنجا خالی بود نشست علمای عامه گفتند ما گفتیم که آنها بی عقلند شاه گفت هر چه اشکال دارید پرسید، گفتند چرا وقت آمدن برای شاه خم نشدی جواب داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ کس جز خدا رکوع نکرد و فرمود رکوع مخصوص خداست و

سلام می کرد و خداوند متعال فرموده فاذا دختلم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله گفتند چرا پهلوی شاه نشستی فرمود جای خالی غیر از آنجا نبود و پیغمبر ﷺ فرموده وقتی داخل مجلس شدید هر کجا خالی باشد بنشینید گفتند چرا کفش خود را برداشتی و به مجلس شاه آوردی و رعایت ادب نکردی؟ فرمود ترسیدم بعضی از شما صاحب مذاهب اربعه کفش مرا به دزدد چنانچه پیغمبر ﷺ را دزدیدند گفتند اهل مذاهب اربعه در زمان پیغمبر نبودند بلکه بعد از صد سال و اندی پیدا شدند (چنانکه ابوحنیفه در سال 80 متولد و در سال 150 فوت و مالک بن انس در سال 94 متولد و در سال 179 فوت و محمد بن ادریس شافعی 150 متولد و در سال 204 فوت و احمد بن حنبل 164 متولد و در سال 241 فوت).

علامه فرمود شاهها شما شنیدید که اینها اعتراف و اقرار کردند که هیچ یک از مذاهب و رؤسای مذاهب در زمان پیغمبر ﷺ نبودند پس سوال کنید از کجا پیدا شده اند و چرا مذهب را منحصر به خود می دانند.

شاه از رؤسای مذاهب پرسید همگی گفتند هیچیک از مذاهب در زمان پیغمبر ﷺ نبودند بعدها پیدا شده است.

شاه گفت پس در زمان پیغمبر و صحابه چه مذهبی رایج بود و مردم احکام را از که فرا می گرفتند علما گفتند ما نمی دانیم، علامه فرمود من می دانم در زمان پیغمبر از خود آن حضرت و بعد از آن بنا بامر آن بزرگوار از علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از او اولاد طاهرین آن حضرت که امامان معصومند، سپس شاه از طلاق پرسید فرمود باطل است بجهت عدم شاهد عادل، و ثانیاً سه طلاق با یک صیغه واقع نمی شود. مباحثه میان علماء شروع شد همگی محکوم گشتند

پس شاه مذهب تشیع را قبول و بنام دوازده امام معصوم علیهم السلام خطبه خواند و سگه زد و در تمام بلاد رائج گردانید.

### روز دوازدهم

#### 1- دفن شهداء 61 ق:

مرحوم شیخ مفید در ارشاد صفحه 258 می فرماید عمر بن سعد از کربلا بسوی کوفه روانه شد جماعتی از بنی اسد که در اراضی غاضریه منزل داشتند به مقتل آن حضرت آمدند (ظاهرا) بر اجساد شهداء نماز خواندند و ایشان را دفن کردند باین طریق که امام را در همان موضع که معروفست و حضرت علی بن الحسین (علی اکبر) را در پائین پای امام علیهم السلام و از برای سایر شهداء حفره ای در پائین پا کردند و در آن حفره دفن نمودند و حضرت ابوالفضل علیهم السلام را در راه غاضریه در همان مکان که اکنون معروف است دفن کردند ولی از نظر شیعه حضرت امام زین العابدین علیهم السلام در واقع آمد نماز خواند و دفن نمود چنانکه امام رضا در جواب گروه واقفیه تصریح نموده که در کتاب انصار الحسین صفحه 104 توضیح داده شده و در بصائر الدرجات صفحه 225 در ضمن حدیثی از امام صادق علیهم السلام استفاد می شود که در موقع دفن سرور شهیدان امام حسین علیهم السلام پیامبر اسلام و حضرت علی علیهم السلام و امام حسن و امام سجاد و ملائکه حضور داشتند و یاری می نمودند.

#### 2- وفات امام زین العابدین بقول شیخ بهائی (غیر مشهور).

#### 3- ورود اهل بیت عصمت بکوفه 61 ق:

چون باین زیاد خبر رسید که اهل بیت بکوفه نزدیک شده اند امر کرد سرهای شهدا را که عمر بن سعد از پیش فرستاده بود خارج کرده و پیش روی اهل بیت ببرند و با هم به شهر درآورند و در کوچه و بازار بگردانند تا سلطنت

یزید بر مردم معلوم شود مردم کوفه چون از ورود اهل بیت خبردار شدند از کوفه بیرون آمدند و اهل بیت را سوار بر شتران وارد کوفه نمودند و زنان کوفه برای تماشا بالای بامها رفته بودند زنی از بام صدا زد من ایّ الاساری انتنّ شما از کدام مملکت و قبیله هستید گفتند نحن اساری آل محمد ﷺ چون آن زن اینرا شنید هر چه چادر و مقنعه داشت آورد و برایشان پخش نمود مخدرات گرفتند و خود را با آنها پوشانیدند.

بروایت مسلم گجکار قریب به چهل محمل روی چهل شتر در روی آنها زنان و اطفال بودند و سید سجاد علیه السلام مریض بر شتر برهنه نشسته و خون از رگهای گردنش جاری بود اهل کوفه گریه می کردند حضرت با صدای ضعیف می فرمود شما بر ما گریه می کنید پس ما را چه کسی کشت.

سهل گوید چون وارد کوفه شدم دیدم بوقها زده می شد و پرچمها افراشته ناگاه لشکر وارد شد صدای ضجه و ناله برخاست و سرهای شهدا را که بر فراز نیزه نصب کرده بودند آوردند در پیش سرها سر مبارک امام حسین مثل ماه می درخشید.

امام در نوک نیزه آیه مبارکه را تلاوت می نموده ام حسب انّ اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من اياتنا عجباً، سهل گوید گریه کنان گفتم یا بن رسول الله رأسک اعجب یعنی تکلم رأس شریف تو از قصه اصحاب کهف و رقیم عجیب تر است پس جناب زینب مردم را امر به سکوت نمود و خطبه ای شروع کرد در حالیکه همه خاموش بودند و ما آن خطبه را در انصار الحسین ایراد کرده ایم.

#### 4- وفات شیخ صفی الدین سید اسحق اردبیلی 735 ق در اردبیل.

کنیه این مرحوم ابوالفتح و لقبش شمس الدین و از مشاهیر صوفیه و جدّ اعلاّی سلاطین صوفیّه است و از این خانواده ده نفر به سلطنت رسیده و

سلاطین صفویّه را بسبب انتسابشان باو صفویّه گویند و قبر این مرحوم در اردبیل می باشد و نزد او جماعتی از اولاد و احفادش دفن گردیده از جمله شاه اسماعیل و شاه خدابنده و شاه عباس اول و غیره و تمام سادات صفویّه از نسل این بزرگوار است و نسب شیخ صفی الدین به حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می رسد باین ترتیب:

هواین سید امین الدین جبرئیل بن محمد صالح بن سید قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن سید عوض شاه الخواصّ بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید نورالدین محمد بن سید شرف شاه بن تاج الدین حسن بن سید صدرالدین محمد بن سید مجد الدین ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ناصر الدین محمد بن شاه فخر الدین احمد بن سید محمد الاعرابی ابن محمد قاسم بن حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام.

### روزه چهاردهم

#### 1- ظهور دولت ساسانیّه

که اول ایشان اردشیر بابکان پسر بابک بن ساسان اصغر است که او هم به ساسان بن بهمن بن اسفندیار می رسد.

#### 2- ابن زیاد

به یزید نامه نوشت و جریان کربلا را گزارش داد 61 قمری و سؤال نمود با سرهای بریده و اسراء چه کند.

روز پانزدهم

## 1- ظهور دولت صفویّه 906

قمری که اول ایشان شاه اسماعیل فرزند حیدر و تاریخ جلوسش مطابق با کلمه مَذْهَبُنَا حَقّ است و آخر ایشان سلطان حسین صفوی در سال 1140 قمری به قتل رسید می باشد که تقریباً 234 سال سلاطین صفویّه حکومت کرده اند.

## 2- جنگ خیبر:

در سال 7 قمری جنگ خیبر روی داد که هفت قلعه داشت: ناعم - قموص - کتیبه - شِقّ - نَطَاة - وَطِيح - سُلّام، پیغمبر اسلام بعد از مراجعت از حُدیبیّه نزدیک به بیست روز در مدینه بود فرمود آماده جنگ باشند هزار و چهار صد نفر راه خیبر را پیش گرفتند. و با جنگ بعضی از قلعه ها را فتح نمودند قلعه قموص را محاصره کردند حضرت پیغمبر را درد شقیقه (درد نیمه سر و نیمه روی) پیدا شد که نتوانست در میدان حاضر شود هر روز یک نفر را می فرستاد شب بدون فتح برمی گشت روزی ابوبکر را و روزی عمر را فرستاد همانطور بدون فتح برمی گشتند حضرت فرمود فردا پرچم را به دست کسی دهم او جنگ کننده ای باشد که فرار نکند دوست می دارد خدا و رسول خدا را و او را خدا و رسول خدا دوست دارد فردا پرچم را بدست علی عَلَيْهِ السَّلَام داد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نزدیک حصار قموص رفت و مرحب را کشت و عنتر و مُرّه و یاسر و غیر هم را به قتل رسانید و دیگر یهودیان دروازه قموص را بستند و به آنجا پناهنده شدند علی عَلَيْهِ السَّلَام آن در آهنین را از جا برکند و بر خود سپر قرار داد و جنگ نمود سپس بر خندق پل کرده لشکر عبور کردند و بعد 40 ذراع به پشت سر پرتاب نمود و جنگ خیبر را در 24 رجب نیز نوشته اند.

در سال 7 قمری پس از جنگ خیبر موقعیکه حضرت پیامبر بنواحی خیبر رسید حضرت علی علیه السلام را به نزد یهودیان خیبری فرستاد خداوند در دل ساکنان قریه فدک رعبی افکند به قصد امان یافتن از این بیم به قولی نصف فدک و به روایتی تمام آن را به رسول خدا دادند چون فدک به نیروی نظامی فتح نشد لذا به مالکیت خاص رسول خدا درآمد.

جبرئیل نازل شد و گفت خداوند می فرماید که حق ذوالقربی را بدهد حضرت فرمود خویشان من کیست و حق آنها چیست عرض کرد، فاطمه، پس بستانهای فدک را باو ده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را به نزد خود خواند و نامه ای نوشت که آن نامه را بعد از رحلت حضرت به ابوبکر نشان داد و فرمود این نامه رسول خدا راجع به من و فرزندانم است. ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر از زهراء علیها السلام گرفت. مرحوم صدر در کتاب فدک در تاریخ از صواعق محرقة نقل می کند که عمر در آغاز خلافتش به ورثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپرد.

باز عثمان بعنوان معاش به مروان حکم بخشید، در زمان خلافت معاویه آنرا سه بخش نمود سهمی به مروان حکم و سهمی به عمر و بن عثمان و سهمی به فرزند خود یزید داد و در حکومت مروان حکم تمام آن به اختیار وی درآمد بعد در دست عمر بن عبدالعزیز قرار گرفت او فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند سپس عبدالملک آنرا از بنی فاطمه گرفت تا انقراض دولت آنها در اختیار بنی مروان بود ابوالعباس سفاح با قیام خود و به چنگ آوری خلافت فدک را به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام سپرد بعد از او منصور از آنها گرفت پس از مدتی مهدی بن منصور به خاندان فاطمین داد بعد موسی بن مهدی از دستشان گرفت از این پس در دست عباسیون بود تا نوبت خلافت به مأمون رسید در سال 210 آنرا به فاطمیان داد و بعد از آن حکومت به متوکل عباسی

رسید فدک را از فاطمیان گرفت و به عبدالله بن عمر و بازیار بخشید و او بشران را به مدینه فرستاد درختهای خرما را در فدک برید و پس از بازگشت فلج گردید، بدین ترتیب رابطه فدک و فاطمیان با خلافت متوکل عباسی و بخشیدن آن به بازیار به پایان می رسد.

ناگفته نماند که فدک قریه ای در حجاز است و فاصله آن تا مدینه در آن زمان سه روز راه بود این قریه سرزمین یهودی نشین بود که طائفه ای از یهودیان در آن زندگی می کردند و درآمد فدک سالیانه در حدود بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار دینار بود چنانکه در بحار نوشته شده.

علتی که امیر المؤمنین بعد از رسیدن به خلافت فدک را ترک کرد.

(بحار جلد 29 صفحه 395 - علل الشرایع جلد 1 صفحه 154)

1- عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له لِمَ لم یأخذ امیر المؤمنین

علیه السلام فدک لَمَّا ولی الناس؟ ولای علة ترکها؟ فقال

لأن الظالم و المظلومة قد کانا قدما علی الله عزّ و جلّ و اثناب الله المظلومة و عاقب الظالم فکره ان یسترجع شیئا قد عاقب الله علیه غاصبه و اثناب علیه المغصوبة.

2- عن ابراهیم الکرخی قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام فقلت له لای علة ترک

امیر المؤمنین علیه السلام فدکا لَمَّا ولی الناس؟ فقال: للاقتداء برسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم لَمَّا فتح مکة و قد باع عقیل بن ابی طالب داره فقیل له: یا رسول الله انا

ترجع الی دارک؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم و هل ترک عقیل لنا دارا انا اهل بیت لا نسترجع

شیئا یؤخذ منا ظلما فلذلک لم یسترجع فدکا لَمَّا ولی.

3- عیون ج 2 ص 86 علی بن الحسن بن علی بن فضال عن ابیه عن ابی

الحسن الرضا علیه السلام قال سئلته عن امیر المؤمنین لِمَ لم یسترجع فدکا لَمَّا ولی امر

النَّاسِ؟ فَقَالَ لَأَنَا أَهْلُ بَيْتِ إِذَا وَلِيْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْخُذُ لَنَا حَقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا  
أَلَّا هُوَ وَنَحْنُ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنِينَ أَمَّا نَحْكُمُ لَهُمْ وَنَأْخُذُهُمْ حَقُوقَهُمْ مِمَّنْ يَظْلِمُهُمْ وَ  
لَا نَأْخُذُ لِنَفْسِنَا.

ثانیا لو ارجع عَلَيْهِ فدکا لآتهم بالخيانة و اغتنام الفرصة حيث كان اكثر الناس  
في ذلك الزمان على ضلال و جهالة و كانوا يعتقدون صحة الاولين او على الاقل  
احتمالهم صحته.

يعنى على بن الحسين از پدرش نقل می کند که از حضرت امام رضا  
عَلَيْهِ سوال کردم راجع به اینکه چرا حضرت علی فدک را نگرفت امام رضا عَلَيْهِ  
فرمود زمانیکه علی عَلَيْهِ ولی امر مسلمین شد فرمود زمانیکه خداوند ما را ولی  
نمود حقوقمان را نمی گیرد از کسی که بما ظلم کرده مگر خدا و ما اولیاء  
مؤمنین هستیم البته حکم می کنیم برای مؤمنین و حقوقشان را می گیریم از  
کسی که ظلم کرده اما برای خودمان نمی گیریم.

## روز شانزدهم

### تحويل قبله.

پیامبر اسلام از اول بعثت سیزده سال در مکه معظمه به طرف بیت المقدس  
نماز خواند و بعد از هجرت به مدینه منوره هفده یا نوزده ماه باز به طرف بیت  
المقدس ایستاد بعضی از یهودیان به پیامبر ایراد کردند که تو تابع قبله ما هستی  
پیامبر سخت غمناک شد و دوست داشت که خداوند قبله را تغییر دهد در شب  
روی مبارک را به طرف آسمان برگرداند و منتظر امر خدا بود روز شانزدهم  
محرم به مسجد بنی سلمه رفت و مشغول نماز ظهر به طرف بیت المقدس بود در  
رکعت دوم جبرئیل نازل و عرض کرد:

قد نرى تقلب وجهك في السماء الخ (بقره آیه 144) یعنی می بینم که رویت را به سوی آسمان برگردانده ای و منتظر وحی راجع به قبله هستی پس ما بر می گردانیم به قبله ای که راضی باشی پس برگردان رویت را به طرف مسجد الحرام، جبرئیل از دست پیغمبر ﷺ گرفت و به کعبه معظمه برگرداند و این قضیه بعد از رجوع پیغمبر ﷺ إلى مكة لئلا يلو از بدر در سال دوم هجری اتفاق افتاد و آن مسجد به ذوالقبلتین مشهور است که قبله ای به طرف شمال و قبله ای به طرف جنوب می باشد ولی در قرب الاسناد ضمن خبری آمده که در نماز عصر بود ناگفته نماند کعبه معظمه را بانی اول: ملائکه بعد به ترتیب حضرت آدم - اولاد آدم - حضرت ابراهیم - قبیله جرهم - قصی بن کلاب پدر عبد مناف - بناء قریش - بناء عبدالله بن زبیر - بناء حجاج بن یوسف - بناء سلاطین روم - بناء پادشاهان روم در سال 1030 قمری.

بعضی نوشته: که اول یاقوتی احمر بود در وقت طوفان باآسمان برده شد بعد حضرت ابراهیم مأمور گردید بیت را به سازد.

بعضی نوشته: چون توبه آدم را خداوند قبول کرد حضرت آدم بر بهشت از دست رفته تاءسف می خورد و غمگین بود خداوند برای تسلی خاطر خانه ای یک پارچه یاقوت به آدم فرستاد بنام بیت المعمور و آدم به زیارت آن آرام گرفت به روایتی به وقت طوفان به آسمان بردند و به قولی در حین وفات خلیفه زمان آن خانه را به آسمان بردند شیث در محل بیت المعمور خانه ای بنا کرد و آن در زمان طوفان خراب شد تا مدت دو هزار سال کم و بیش بر آن گذشت و ابرهیم مأمور شد به اشاره جبرئیل خانه کعبه را بسازد. ناگفته نماند تحویل قبله در نیمه رجب نیز نقل شده.

روز هفدهم:

### 1- نزول عذاب به اصحاب فیل:

ابتدای این موضوع در اول محرم گذشت و بقیه از این قرار است لشکر ابرهه نزدیک خانه خدا رسید و در جلو فیل عظیم الجثّه را نگه داشتند این فیل بر جای ماند و حرکت نکرد بالاخره آنرا کنار زدند لشکر حرکت کرد.

از درگاه خداوند متعال مرغان گروه گروه مأموریت یافتند که همه لشکر را نابود کنند و هر یک حامل سه عدد گل پخته مانند سنگ یکی در منقار و دو عدد دیگر در پاها یکی در پای راست و دیگری در پای چپ بود که با هدف گیری خیلی دقیق هر یک سنگ بر فرق یک نفر از لشکر ابرهه فرود می آورد و نابود می کرد بالاخره همه لشکر هلاک شدند و ابرهه فرار کرد و نزدیک نجاشی آمد قضیه را گفت و سر بلند کرد دید یکی از همان مرغان بالای سر اوست به نجاشی نشان می داد که این مرغان بودند هنوز سخنش تمام نشده بود هدف گل آن مرغ قرار گرفت و هلاک شد.

خداوند متعال قضیه اصحاب فیل را در سوره فیل به پیغمبر ﷺ بیان می فرماید.

بسم الله الرحمن الرحيم الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل الخ يعنى آيا  
نمی دانی پروردگارت باصحاب فیل چه کرد، آيا اراده زشت آنها را از بین نبرد،  
فرستاد خداوند بر آنها مرغ ابابیل را که سنگی از گل پخته بر ایشان می انداخت  
و آنها را مثل کاه (یا برگ) ماءکول قرار می داد.

2- تولد فاضل نحیر و متبحر حاوی فنون شیخ الاسلام محمد بن حسن عاملی مشهور به شیخ بهائی در بعلبک از قراء جبل عامل 953 ق. ایشان از والد بزرگوارش که شاگرد شهید ثانی بود و از سایر اساتید از جمله ملا عبدالله یزدی و ملا فضل کاشی و ملا علی مذهب تلمذ نمودند تا اینکه در تمام علوم سرآمد فضلی عصر خود گشت در میدان مسابقه علوم گوی سبقت از افاضل ربود و مرحوم شیخ شاگردانی مثل ملا محسن فیض و فخر الدین طریحی و غیر هما داشتند و نسب شریف مرحوم به حارث همدانی می رسید که از اصحاب حضرت علی علیه السلام بود این بزگوار تالیف کثیره داشت از جمله خلاصه الحساب - جبل المتین - کشکول - صمدیه - تهذیب - تشریح الافلاک - وجیزه و جامع عباسی و غیرها که مجموعا 94 کتاب می شود و بعضی از مورخین تولد مرحوم شیخ را در 17 ذیحجه نوشته اند.

روز نوزدهم

1- (در امالی صدوق صفحه 99)

ابن زیاد لعین اهل بیت عصمت علیهم السلام را در کوفه محبوس نمود و به یزید نامه فرستاد که با سرهای بریده و اسراء چه کند. یزید در جواب نوشت اهل بیت و سرها را به شام بفرست، ابن زیاد لعین روز نوزدهم سال 61 ق طبق دستور یزید اسرای کربلا یعنی خاندان طهارت را با سرهای مقدس به سوی شام روانه کرد.

2- به روایت صدوق

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را جُعه ملعونه مسموم کرد و بعد از چهل روز حضرت رحلت نمودند.

## روز بیست و یکم

حضرت فاطمه زهراء به خانه حضرت علی علیه السلام انتقال یافت در اوائل سال سوم از هجرت و زفافش واقع گردید و در اول ذیحجة الحرام سال دوم هجری عقد بسته شده بود و حضرت زهراء 9 یا 10 ساله بود که به منزل امیر المؤمنین انتقال یافت بنابر این بعد از یک ماه و 21 روز از عقد گذشته بود که عروسی شفیعہ روز جزا انجام یافت.

شمس الضحی ص 137 ملخصه: مرویست که در شب زفاف فاطمه هنگام بردن به خانه علی علیه السلام پیامبر اسلام از پیش روی آن معظمه و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در اطراف سیده عالم و هفتاد هزار ملائکه از دنبال سیده عالم تسبیح گویان می رفتند و حمزه و عقیل و جعفر و سایر بنی هاشم با شمشیرهای عریان و زنان مهاجر و انصار از قفای فاطمه رهسپار بودند تا به منزل سید اوصیاء رسیدند جناب ام السّلمه اشعاری خواند و عایشه هم می خواند:

انّ اباها و ابا اباها قد بلغا فی المجد غایتاها و اها لهذا العیش و اها و اها  
سفینة البحار ج 1 ص 664: اسماء (بنت عمیس) گوید.

موقعیکه وفات خدیجه نزدیک شد گریه می کرد گفتم آیا تو گریه می کنی در حالیکه سیده زنان دنیا هستی و همسر پیامبر و آن بزگوار به تو بشارت بهشت داده.

فرمود من به حال دخترم فاطمه می گریم که شب زفاف در نزد زنان باید زنی باشد که به کارهای او برسد و فاطمه جوان است می ترسم کسی نباشد که به کارهای او برسد گفتم ای خانم من عهد می کنم اگر تا آن وقت ماندم، بجای تو به کارهای او برسم چون شب زفاف فاطمه رسید پیامبر آمد دستور داد همه

خارج شدند فقط من ماندم وقتی که پیامبر می خواست خارج شود سیاهی مرا دید گفت تو کیستی عرض کردم اسماء (بنت عمیس) فرمود آیا نگفتم که بیرون روی عرض کردم بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد من قصد خلاف ندارم لکن عهد کرده ام با خدیجه که شب زفاف بعوض او به فاطمه برسم حضرت گریه نمود پس فرمود ترا به خدا برای کار در اینجا ماندی عرض کردم بلی والله، حضرت به من دعا فرمود.

ناگفته نماند اسماء که در شب زفاف حضرت فاطمه اجازه گرفت که در کنار فاطمه بماند اسماء بنت یزید بن سکن انصاری بود نه بنت عمیس زیرا بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابیطالب در وقت عروسی فاطمه در حبشه بودند و در سال هفتم هجری روز فتح خیبر به مدینه آمدند و زفاف حضرت زهراء در سال سوم هجری اتفاق افتاد.

بعد از زفاف، علی و فاطمه به حضور رسول خدا رسیدند و درخواست نمودند تا درباره کارهای زندگی و اداره امور خانه آن بزرگوار تعیین تکلیف نماید.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود کارهای داخل خانه را فاطمه و کارهای بیرون از منزل را علی عهده دار گردد آنوقت فاطمه می گوید خدا می داند من از اینکه کارهای بیرون خانه به من واگذار نشد چقدر خوشحال شدم.

روز بیست و دوم:

1- وفات شیخ طوسی مرحوم:

ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی شیخ مطلق امام الفرقه بعد الائمه رافع اعلام الشریعة که صیت شهرت او مستغنی از تعریف است.

شیخ طوسی از اکابر علمای امامیه و از ثقات و اعیان فرقه محقه می باشد ایشان فقیه اصولی و محدث و رجالی و کلامی و مفسر و ادیب کم نظیر می باشد و مرد بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله و از تلامذه مرحومین شیخ مفید و علم الهدی است و اولین کسی است که حوزه مبارکه نجف اشرف را پایه گذاری نمود و مرکز علم قرار داد.

مرحوم قریب به سی و هفت کتاب نوشته از جمله: تهذیب - استبصار - تبیان در تفسیر - عدة الاصول - فهرست - اختیارات الرجال - غیبت شیخ طوسی - مبسوط - مختصر المصباح در ادعیه - مایعلل و مالا یعلل در علم کلام - ملا یسع المکلف الاخلال به در اصول و فروع و غیرها.

مرحوم در سال 385 ق در رمضان متولد و در سال 460 در 75 سالگی در بیست و دوم محرم در نجف اشرف وفات نمود و سه تن از شاگردانش او را غسل داده و طبق وصیت در خانه خود دفن کردند و حول مرقد شریفش مسجدیست که مسجد طوسی گویند بر دیوار آن اشعار چند نوشته شده از جمله: یا مرقد الطوسی فیک قد انطوی مُحی العلوم فکننت اطیب مرقد  
مرحوم بیش از سیصد مجتهد شیعه شاگرد داشته و از عامه زیادتر از خاصه بود.

در کتب فقه و اصول و اخبار با نبودن قرینه مقصود از لفظ شیخ مرحوم شیخ طوسی می باشد و منظور از شیخ در منطق و کلام و حکمت ابو علی سینا است، و مراد از شیخ در علم بلاغت ابوبکر عبدالقادر جرجانی می باشد.

## 2- کشته شدن سلطان حسین صفوی:

آخر سلاطین صفویه بود در زمان سلطنت او فتنه افغانه و محاصره ایشان شهر اصفهان را شروع شد تا اهل شهر مضطر شده و دروازه ها را گشودند افغانه

بر شهر وارد گشتند و خون عده ای از اعیان و بزرگان دولت صفویّه را ریخته و سلطان حسین را با برادران و فرزندان حبس نمودند در آن حال سلطان محمود افغان مُرد و سلطان اشرف جای او نشست بدستور او قریب به 500 حمام و مدرسه و مسجد و مدرسه را خراب کردند چون در سلطنت خود ضعفی دید از اصفهان حرکت کرد و دستور داد سلطان حسین را در حبس کشتند و بی غسل و بی کفن گذاشتند و اهل عیالش را اسیر و اموالش را به غارت بردند، مردم بعد از زمانی جنازه سلطان حسین را به قم برده و نزد پدرش بخاک سپردند 1140 ق، و سلاطین صفویّه 234 سال سلطنت کردند.

روز بیست و سوم:

انتباه اصحاب کهف از خواب 309 ساله خود:

در تاریخ آمده که اهل انجیل تعدی و طغیان آغاز کردند تا اینکه بت پرستیدند و فواحش آغاز نمودند ولی جمعی در دین حضرت عیسی علیه السلام ماندند و در زهد و عبادت می کوشیدند، پادشاهی بود دقیانوس که بت پرست و طاغی و از دین عیسی منع می کرد و تابعین آن حضرت را می کشت تا به شهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آنجا بود و جائی بنا کرد برای بت ها که معبود او بودند و اهل شهر را تکلیف به پرستیدن می کرد هر کس قبول می نمود خلاصی می یافت و گرنه کشته می شد و شش جوان از بزرگ زادگان از شهر بیرون رفتند و در نمازگاه خود مشغول عبادت گشتند دقیانوس را خبر دادند ایشان را حاضر کردن و تهدید نمود که بدین من آئید وگرنه کشته می شوید یکی از ایشان گفت ما جز به خدا پرستش نمی کنیم دقیانوس گفت چون شما جوان هستید چند روز مهلت می دهم تا فکر کنید دقیانوس از شهر خارج شد و آن شش جوان قدری از خانه پدر مال جهت خرج برداشتند و از شهر بیرون رفتند

و در راه چوپانی دیدند با سگی، چون چوپان از حال ایشان مطلع شد با آنها آمد و سگ را هر قدر راندند نرفت و با ایشان آمد، نزدیک آن شهر کوهی بود اینجلوس می گفتند و غاری بنام رقیم داشت اندرون آن غار به عبادت مشغول شدند و سگ بر در غار خوابید و یکی از ایشان بنام تملین (یا تملیخا) به شهر میرفت و مایحتاج آنها را می خرید تا خبر رسید دقیانوس بازگشته و در تجسس ایشان است جوانان بر خدا توکل کردند و سر به سجده نهادند خواب غلبه کرد و 309 سال خوابیدند تا دقیانوس هلاک شد و پادشاه مؤمن بنام بناموس به آن شهر آمد و خداوند آنها را از خواب بیدار نمود نشستند و بر یکدیگر سلام نمودند چنان پنداشتند که یک روز یا بعضی از روز را خوابیده اند و تملیخا را برای گرفتن طعام به شهر فرستادند او پول زمان دقیانوس را به فروشنده داد و زبان آنها را نیز درست نمی فهمید سپس قضیه کشف شد به شاه خبر دادند و بعد از تحقیق از حالات آنها مطلع شد و خداوند را شکر نمود که از آیات خود به ما نشان داد که روز قیامت چطور زنده خواهیم شد.

در مجمع البیان آمده که اصحاب کهف هفت نفر بودند به نامهای:

مکسلمینا - تملیخا - مرطولس - نینونس - سارینونس - دربونس - کسوطبنونس (چوپان) و نام سگ اصحاب کهف قطمیر و رنگش سیاه و سفید بود و غار رقیم نزدیک شهر افسوس که اکنون یا در ازمیر ترکیه یا در نزدیکی پایتخت اردن یعنی شهر عمان می باشد.

### روز بیست و پنجم:

شهادت فخر السّاجدین امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام 95 قمری مشهور در این روز بود در اثر زهریکه ولید با هشام بن عبدالملک به آن مظلوم داد قبر شریفش در بقیع می باشد و عمر با برکتش 57 سال و سال وفات آن

مظلوم را سنة الفقهاء می گفتند از کثرت وفات علماء و فقهاء باین نام نامیدند،  
والده معظمه اش شهر بانو دختر یزد گرد بن شهریار بود که بعد از تولد امام علیه السلام  
به رحمت الهی واصل شد و امام را یکی از کنیزان امام حسین علیه السلام پرستاری  
نمود.

دختران یزد گرد کسری در عهد خلیفه ثانی اسیر شده به مدینه آوردند عمر  
گفت این دخترها را باید فروخت شهر بانو متاء تر شد و بر جد بزرگ خود  
خسرو پرویز به زبان پهلوی بد گفت که اگر او به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توهین  
نمی کرد کار باینجا نمی کشید عمر چون زبان پهلوی نمی دانست گمان کرد به  
او دشنام می دهد خواست تندی کند حضرت علی علیه السلام فرمود از حکم تو  
ناراحت شد و به جد خود پرویز نفرین کرد و حکم الهی در اینگونه بردگان که  
از خانواده بزرگ باشند غیر از آن حکم است که تو گفتی مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
نفرمود بزرگ هر قوم را گرامی دارید عمر گفت تکلیف چیست یا ابالحسن  
حضرت فرمود خود ایشان را مختار باید کرد تا هر کس را انتخاب کنند از سهم  
او در غنیمت حساب گردد شهربانو امام حسین علیه السلام و خواهر دیگرش عبدالله  
بن عمر و خواهر سوّمی محمد بن ابی بکر را انتخاب کرد.

نوشته اند دختر یزد جرد شاه زنان نام داشت بعد از مسلمان شدن و تزویج به  
امام حسین علیه السلام شهر بانویه نامیدند و در حال نفاس به امام زین العابدین از دنیا  
رفت.

امام زین العابدین پانزده اولاد داشت یازده پسر و چهار دختر، و یک زن بنام  
فاطمه دختر حضرت امام حسن علیه السلام که والده امام محمد باقر علیه السلام بود داشتند و  
بقیه ام ولد بودند.

### روز بیست و هشتم:

ورود امام جواد علیه السلام به بغداد به دستور معتصم عباسی 220 ق. معتصم برادر مأمون در 17 رجب سال 218 قمری خلیفه شد و از کثرت استماع فضائل حضرت جواد علیه السلام حسد در سینه او شعله ورد گشت تا حضرت جواد را به بغداد طلبید آن حضرت موقعیکه اراده بغداد کرد امام علی النقی علیه السلام را جانشین خود نمودند و در میان شیعیان نصّ بر امامت آن جناب فرمودند و با دل خونین مفارقت نموده و سال 220 ق در 28 محرم از مدینه به بغداد تشریف آوردند.

### روز سی ام:

هارون در 187 ق بر برامکه غضب کرد و برامکه سقوط نمودند و علت سقوط برامکه واقعا شرکت در قتل حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام و ظلمهائیکه بر آن حضرت کرده بودند این موضوع در اول صفر نیز نقل شده.

## صفر المظفر

روز اول

1- شهادت جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام

121 قمری (بنا به نقل شیخ مفید).

امام زین العابدین علیه السلام 11 اولاد ذکور داشت یکی زید بن علی که بعد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از برادران دیگر افضل و مادرش ام ولد بود، او مردی عابد و سخی و شجاع و برای طلب خون امام حسین علیه السلام قیام کرد و به جانب کوفه رفت قراء و اشراف با او بیعت کردند زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک خروج نمود و یوسف بن عمر ثقفی عامل عراق از جانب هشام آماده جنگ شد بعد از شروع جنگ اصحاب زید بیعت را شکستند و فرار کردند زید با جماعت کمی جنگ می نمود تا شب فرا رسید و هر دو لشکر از جنگ دست کشیدند و زید زخم بسیار خورده و تیری هم بر پیشانی آن مظلوم رسیده بود حجامی آوردند تا تیر را از پیشانی او بیرون آورد همینکه تیر را بیرون آوردند روح شریف زید به عالم بقا پرواز کرد جنازه او را برداشتند و در نهر آبی دفن نمودند و قبرش را از خاک و گیاه پر نمودند و آب بر رویش جاری ساختند به حجام توصیه کردند به کسی نگوید وقتی که صبح شد حجام نزد یوسف بن عمر رفت و جای دفن را نشان داد یوسف بعد از سه روز قبر را شکافت و جنازه را بیرون آورده سرش را جدا کرد به هشام فرستاد، هشام نوشت که زید را برهنه بدار کشد او را در کناسه (جائی در کوفه) برهنه به دار آویختند بعد از زمانی هشام به یوسف نامه نوشت که جثه زید را به آتش بسوزاند و خاکسترش را بباد دهد، و موقع شهادت 42 سال داشت (در روز دوم صفر نیز نقل شده).

ناگفته نماند فرقه زیدیه خود را اتباع زید می دانند و بعد از امام زین العابدین به امامت او قائلند و عقیده آنها این است که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج به شمشیر کند و مردم را دعوت نماید آن امام است. جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی به واسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید لذا او را امام دانند و پیروی او را بر خود واجب دانند.

اما جناب زید هیچ وقت ادعای امامت نکرد و از سادات بزرگ بنی هاشم بود و در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت برجسته قوم خود بود آن بزرگوار خود را تابع و مطیع برادرش حضرت باقر علیه السلام می دانست.

2- ورود اهل بیت عصمت و طهارت و رأس مبارک امام حسین علیه السلام و سایر شهداء به شام 61 ق.

به دستور ابن زیاد ملعون حامیانش رؤس مبارکه شهدا را به نیزه زده و در پیش روی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بردند و ایشان را شهر به شهر و منزل به منزل با شماتت و ذلت کوچ می دادند و هر گاه یکی از زنان یا کودکان می گریست نیزه دار با کعب نیزه بر سر ایشان میزد تا در اول صفر به شام رسانیدند آن روز بر بنی امیه عید و بر آل محمد روز عزا و بر شیعیان آنها روز حزن بود سپس فرمان داد تا رؤس شهدا را در میان محامل و شتران حرم نگهدارند و از دروازه ساعات که محل اجتماع مردم بود وارد کرده تا مردم بیشتر نظاره کنند. اجمالا سر مقدس حضرت سید الشهداء را در طشتی از طلا به پیش یزید نهادند و بقیه سرها را هم به مجلس وارد نمودند که یزید شاد شد و کردند آنچه کردند و شد آنچه شد ألا لعنة الله على القوم الظالمين.

### 3- جنگ صفین 37 ق:

در اول صفر سال 37 قمری روز چهارشنبه جنگ صفین در صحرای صفین آغاز گردید یعنی جنگ علی علیه السلام با معاویه و اهل شام (قاسطین)، از هر دو طرف مردم بسیار کشته شدند نزدیک بود تمام لشکر معاویه از بین بروند که معاویه با عمر و بن عاص با مشورت یکدیگر حيله اندیشیدند که قرآن را بر سر نیزه ها زنند و برابر لشکر علی علیه السلام بایستند و بگویند بیایید قرآن حکومت کند. چنان کردند و بسیاری از لشکر حضرت علی از جنگ دست کشیدند و ناگاه اشعث بن قیس با بیست هزار نفر از میان لشکر علی علیه السلام حرکت کردند در حالتیکه پیشانیهای ایشان از کثرت سجود پینه بسته بود و بعضی حافظ قرآن بودند گفتند اهل شام راست می گویند حضرت فرمود چون قتل شان نزدیک است حيله می کنند اگر اینها به قرآن ایمان داشتند این قدر مردم کشته نمی شدند گفتند یا علی به حکمیت قرآن راضی باش و الا تو را می کشیم علی علیه السلام فرمود اینها قصدشان قرآن نیست قرآن را بهانه کردند حضرت هر چه نصیحت داد قبول نکردند چون چنین دید فرمود اختیار با شماست باتفاق لشکر معاویه عمر و بن عاص از آن لشکر انتخاب شد و حضرت فرمود عبدالله بن عباس هم از این لشکر و اگر راضی نیستید مالک بن اشتر نخعی برود اشعث و جماعت قرآء لشکر علی علیه السلام گفتند ما راضی به حکمیت این دو نفر نیستیم بلکه به ابوموسی اشعری راضی هستیم حضرت غضبناک شد فرمود لا راءى لمن لا یطاع.

یادآوری می شود اشعث بن قیس فتنه حکمین در صفین و خروج خوارج در جنگ نهروان است، زوجه اش ام فروه دختر ابوبکر و دخترش جعده قاتل امام حسن علیه السلام و پسرش محمد بن اشعث به جنگ امام حسین علیه السلام حاضر شد و

خود آن ملعون شریک ابن ملجم در قتل حضرت علی بود و 40 روز بعد از شهادت علی علیه السلام در کوفه به جهنم واصل شد.

ابوموسی با عمر و بن عاص در دومة الجندل که قلعه ایست بین مدینه و شام جمع شدند تا حکم کنند عمر و بن عاص به ابوموسی گفت معاویه پسر مرد آزاد شده از طرف پیغمبر است و حضرت علی علیه السلام قاتل عثمان را در جوار خود پناه داده من معاویه را از خلافت خلع می کنم تو نیز علی را از خلافت خلع کن بعد از خلع ایندو اگر صلاح باشد عبدالله بن عمر را به خلافت نصب کنیم و اگر صلاح نباشد امر را بشوری گذاریم.

ابوموسی پسندید و گفت فردا نزد مردم حاضر شویم و این سخن را بگوئیم، فردا ابوموسی به عمر و بن عاص گفت تو بایست و معاویه را از خلافت خلع کن عمر و عاص مکار گفت من هرگز بر تو پیشی نمی گیرم تو در ایمان و هجرت از من اسبق هستی، عبدالله بن عباس گفت ای ابوموسی این مرد تو را فریب داد ولی ابوموسی گوش نداد و گفت ای مردم من علی و معاویه را از خلافت خلع کردم کسی را که اهل به خلافت می دانید انتخاب کنید انگشتر خود را از دست بیرون کرد و گفت من علی را از خلافت خارج کردم، عمرو بن عاص گفت ای مردم آنچه ابوموسی گفت شنیدید منم علی را از خلافت خلع کردم و خلافت را بر معاویه بن ابی سفیان ثابت نمودم که احق است از علی، من انگشتر خود را در نصب معاویه در انگشت می کنم، سپس ابوموسی و عمرو عاص به یکدیگر فحش و دشنام دادند و دست به گریبان شدند.

ابوموسی از ترس اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و شماتت مردم بر ناقه خود سوار شد و به مکه معظمه رفت و مجاور بیت الله الحرام گردید.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به کوفه و معاویه به شام برگشت، بعضی گویند این جنگ صد و ده روز طول کشید و بعضی گویند 14 ماه، صفین موضعی است کنار شط فرات بین موصل و حلب قرار گرفته.

در حبیب السیر آمده بعد از قضیه حکمین عده ای اظهار کردند که این تحکیم خطاست و ما کسی را به امامت احق و اولی از علی علیه السلام نمی شناسیم هر کس را که غیر از علی باشد رفض می کنیم یعنی ترک می کنیم و این جماعت به روافض مشهور شدند.

تذکر:

1- عمر و بن عاص در جنگ صفین بالای منبر به صدای رسا گفت ای ارتش علی و معاویه، هشیار باشید همان طوریکه من انگشتر را از انگشت کوچک دست راست خارج می کنم و به انگشت کوچک دست چپ می نمایم علی را از خلافت عزل و معاویه را به خلافت نامزد کردم از آن زمان معاویه دستور داد پیروان من انگشتر را به انگشت کوچک دست چپ نمایند (برخلاف دستور شرع).

2- عده ای از علمای اهل سنت نوشته اند که اسم سنی را معاویه بر تابعین خود نهاد در سالیکه علی علیه السلام شهید شد مردم به سر معاویه جمع شدند معاویه به اینها اهل سنت نامید یعنی اهل طریقت زیرا اتفاق کردند به اطلاع معاویه بعد از اینکه بر طریقه علی علیه السلام بودند.

روز سوم

ولادت با سعادت امام محمد باقر علیه السلام 57 قمری در مدینه و عده ای در اول ماه صفر نوشته اند.

## روز چهارم

1- بدستور یوسف ثقفی حاکم کوفه بعد از سه روز زید بن علی بن الحسین علیه السلام را از قبر بیرون آورده و سرش را بریدند و به دار آویختند 121 ق و شرحش در اول صفر گذشت.

2- انقراض خلافت بنی عباس 656 ق.

مستعصم بالله سی و هفتمین از خلفای عباسی و آخرین خلیفه در چهارم صفر سال 656 ق هلاک شد خلاصه موضوع از این قرار است:

هلاکو خان برادر خود را به جهت تسخیر بغداد روانه ساخت ابن علقمی وزیر شیعه و مورد علاقه خلیفه بود به مستعصم گفت مصلحت نیست سالی این قدر از اموال به لشکر مصرف می شود خوبست لشکریان بشغل و صنعتی مشغول شوند که مخارج آنها جزء خزانه سلطنتی گردد خلیفه چون پول دوست بود قبول کرد و ابن علقمی مشورت کرد که چه کنم گفت لشکر مغول نمی تواند سپاه بغداد را شکست دهد و خلیفه را غافل کرد.

خبر رسید که سپاه هلاکو خان نزدیک بغداد رسید، لشکری به مقابله هلاکو خان فرستاد جنگ مغلوبه شد از ابن علقمی مصلحت پرسید گفت باید خلیفه خود برود و با اجناس نفیسه و نقود امر را به مسالمت خاتمه دهد.

مستعصم چهارم صفر با دو پسرش و بسیاری از علماء و سادات پیش هلاکو خان رفتند چون وارد شدند خلیفه و دو پسرش را گرفتند به اتفاق صلاح در قتل خلیفه دیدند لذا امر کرد خلیفه را با جمعی از عباسیین به قتل رسانیدند و بعد از او احدی از عباسیین پرچم خلافت بر پا نمود و عباسیین پانصد و بیست و چهار سال سلطنت کردند و 37 نفر از آنها حکومت کرده.

روز هفتم:

1- ولادت با سعادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در منزل ابواء بین مکه و مدینه سال 128 ق  
والده معظمه آن حضرت حمیده از بانوان دانشمند بود و لقب شریف این بزرگوار کاظم و کنیه مشهورش ابوالحسن و ابوابراهیم است.

2- وفات سید اجل علامه نسب شناس جمال الدین سید احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنا بن عنبه اصغر حسنی داودی در کرمان سال 828 ق  
از علمای امامیه نسب شناس اوائل قرن نهم و نسب شریفش به 18 واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام میرسد. این مرحوم صاحب کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابيطالب است و مدت 12 سال نزد سید بن معیّه تحصیل فقه - حدیث - علم نسب و غیر ذلک نموده و این سید مقطوع النسل است و دو کتاب عمدة الطالب دارد یکی کبری و دیگری صغری و کتاب انساب آل ابيطالب و التحفة الجمالیه و تحفة الطالب و بحرالانساب از تالیفات اوست.

روز هشتم:

1- سلمان فارسی که نام آن روزبه اصفهانی از قریه جی (یاناجی) بوده در مدائن روز هشتم صفر درگذشت و آن جناب را سلمان محمدی نیز گویند.  
سلمان را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از یک یهودی به نام عثمان بن اشهل خرید و از قید بندگی آزاد کرد و آن هم مسلمان شد و به سلمان مرسوم گردید و مورد عنایت خاص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود تا جائیکه حضرت فرمود: السلیمان منّا اهل البیت، حضرت علی علیه السلام در موقع رحلت سلمان ره در همان شب از مدینه به طی الارض در مدائن بر سر جنازه او حاضر شد و در روایتی است که حضرت علی علیه السلام رداء او را از صورت او برداشت سلمان به صورت آن جناب

تبسمی کرد و سپس حضرت او را غسل داد و کفن کرده نماز خواند و در همانجا دفن نمود و همان شب حضرت علی علیه السلام به مدینه مراجعت کرد و فعلاً قبرش در مدائن با بقعه بزرگ مزار می باشد، در مقام شامخ سلمان کافست که هر وقت جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد از خداوند متعال به سلمان سلام می رسانید و حضرت علی علیه السلام او را مثل لقمان حکیم می دانست و امام باقر فرموده او را سلمان فارسی نگوئید بلکه سلمان محمدی بگوئید ذلک رجل منّا اهل البیت.

امام باقر علیه السلام فرمود ابوذر به خانه سلمان وارد شد در حالیکه او غذا می پخت با هم صحبت می کردند که ظرف غذا برو زمین افتاد و چیزی از غذا به زمین نریخت ابوذر تعجب کرد و سلمان ظرف غذا را بروی آتش گذاشت باز مشغول صحبت شدند دوباره ظرف غذا برو به زمین افتاد و چیزی از غذا نریخت ابوذر خارج شد در حال ترس و در فکر بود که امیر المؤمنین علیه السلام را ملاقات نمود حضرت فرمود چه باعث شد از نزد سلمان خارج شدی و چه چیز ترا ترسانید ابوذر عرض کرد سلمان را دیدم که چنین و چنین می کرد پس متعجب شدم حضرت فرمود ای ابوذر هر گاه سلمان بگوید آنچه می داند آن وقت می گوئی خدا قاتل سلمان را رحمت کند ای اباذر سلمان باب الله در زمین است هر کس او را شناخت او مؤمن است و هر کس او را انکار کرد کافر می باشد (یعنی حق را پوشیده است) و سلمان از ما اهل بیت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خداوند مرا به محبت چهار نفر امر کرده عرض کردیم آنها کیستند فرمود علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقدار و مرا امر کرده آنها را دوست بدارم و خبر داده که خداوند نیز آنها را دوست دارد (سفینه ج 1 ص 7 و 464).

امام صادق عليه السلام فرمود نزد پدرم صحبت از ثقیه شد امام زین العابدین فرمود  
والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله (سفینه ج 1 ص 446).

توضیح: مراد از مافی قلب سلمان مراتب معرفه الله و معرفه النبی و الائمه و  
اسرار محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

1- یا ضمیر فاعلی در لقتله به علم و ضمیر مفعولی به ابوذر برمی گردد یعنی  
اگر ابوذر می دانست آنچه در قلب سلمان است علم ابوذر را می کشت یعنی  
عقلش تحمل نمی توانست بکند لذا کافر می شد و مردم او را می کشتند و علم  
سبب قتل او می گشت یا ابوذر نمی توانست تحمل کند بلکه افشاء می کرد و به  
مردم اظهار می نمود و سبب قتل سلمان می شد لعدم فهم الناس لمعانیه.

2- یا ضمیر فاعلی به ابوذر و ضمیر مفعولی به سلمان برمی گردد یعنی اگر  
ابوذر می دانست آنچه در قلب سلمان است قادر به کتمان این علم نبود ظاهر  
می کرد چون مردم معانی آنها را نمی دانند سلمان را می کشتند پس ابوذر  
باعث قتل سلمان می شد یا ابوذر نسبت ارتداد و کذب و سحر به سلمان می داد  
و او را می کشت.

در منتهی الآمال ج 1 ص 83 آمده: امام صادق عليه السلام فرمود ادرك سلمان  
العلم الاول والاخر و هو بحر لا ینزح و هو من اهل البيت یعنی سلمان علم اول  
و اخر را درک کرد و او دریائی است که هر چه از او برداشته شود تمام نمی  
شود و او از ما اهل بیت می باشد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سلمان بحر لا ینزف و کنز لا ینفد یعنی سلمان  
دریائی است که خشک نمی شود و خزینه ای است که تمام نمی شود.

## 2- شهادت اویس قرنی در صفین 37 قمری

اویس از خیار تابعین و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و یکی از زهاد ثمانیه بود و آنها عبارتند از:

ربیع بن خثیم - هرَم بین حیّان - اویس قرنی - عامر بن عبد قیس - ابومسلم خولائی - مسروق بن الاجدع - حسن بن ابی الحسن بصری - سوید بن یزید، چهار نفر اول از اصحاب علی علیه السلام و از زهاد و اتقیاء بودند و چهار نفر دیگر باطلند.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تفوح روائح الجنّة من قبل القرن و اشوقاه الیک یا اویس القرن یعنی بوهای بهشتی از جانب قرن می وزد پس اظهار شوق می فرمود به اویس قرن و فرمود هر که او را ملاقات کند از جانب من به او سلام برساند ولی پیغمبر او را ندیده بود.

اویس در یمن شتربانی می کرد و از اجرت آن مادر صالحه خود را نفقه می داد روزی از مادرش اجازه خواست تا به مدینه زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رود مادرش گفت برو ولکن اگر پیامبر در خانه نباشد توقف مکن اویس چون آمد و پیامبر در خانه نبود به یمن برگشت پیامبر وقتی که به خانه آمد نوری دید فرمود کسی آمده عرض کردند از یمن شتربانی آمده بود اسم او اویس و سلام فرستاد برگشت حضرت فرمود آری این نور اویس است که در خانه ما هدیه گذاشته و رفته.

اویس با قبای پشمی و با شمشیر و سپر نزدیک حضرت علی علیه السلام آمد عرض کرد یا علی دستت را بده بیعت کنم فرمود به چه قسم بیعت می کنی عرض کرد بسمع و طاعت و قتال در مقابل شما تا شهید شوم یا آنکه خداوند فتح بدهد حضرت فرمود اسم تو چیست عرض کرد اویس، فرمود تو اویس

قرنی هستی عرض کرد بلی فرمود الله اکبر شنیدم از پیامبر اکرم ﷺ فرمود یا علی تو درک می کنی مردی را از امت من که اسم او اوئیس قرنی است و به شهادت از دنیا می رود و داخل می شود در شفاعت او مثل قبیله ربیعہ و مضر سپس اوئیس در جنگ صفین در رکاب علی ؑ شهید شد.

3- نزول آیه مبارکه ((وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ)) مشهور آخرین آیه از قرآن است و بعد از 21 روز پیامبر ﷺ از دنیا رحلت نمودند.

روز نهم:

1- شهادت عمار بن یاسر در جنگ صفین 37 قمری.

عمار مکنی به ابی یقظان از بزرگان اصحاب رسول خدا و از اصحاب علی ؑ و سر تا پای مملو از ایمان بود عمار در صفین به میدان آمد و جنگ را شروع نمود و پی در پی حمله می کرد و رجز می خواند تا جماعتی از اهل شام به گرد او آمدند و ابوالعادیبه زخمی ببر تهیگاه او زد بی تاب شد و به صف خویش مراجعت نمود آب خواست غلامش کاسه ای شیر آورد عمار گفت صدق رسول الله ﷺ از حقیقت این سخن پرسیدند گفت رسول خدا ﷺ فرموده بود آخر چیزیکه از دنیا روزی تو باشد قدحی شیر است، عمار بیاشامید و روحش به عالم بقاء پرواز کرد و علی ؑ آمد سر او را به زانوی مبارک گذاشت و فرمود انا لله و انا اليه راجعون و بر او نماز خواند و با دست مبارک دفن نمود عمار 90 یا 91 سال داشت که شهید شد.

مادر عمار سُمیه بود که از زنان فاضله و در راه اسلام بسیار صدمات دید مشرکین قریش اذیت ها می کردند تا از حضرت پیامبر دست بکشد آخر الامر ابوجهل او را سب کرد و حربه ای زد و شقه نمود و او اولین زنی است که در

اسلام شهید شد و پدر عمّار به نام یاسر را قریش در مکه آن قدر زدند که از دنیا رفت و او اولین شهید از مردان بود.

ناگفته نماند ابوجهل را فرعون این امت گویند و نامش عمر و بن هشام بود پیامبر ابوجهل مکتبی نمود پسرش عکرمه به اسلام مشرف شد ولی ابوجهل روز جنگ بدر کافر از دنیا رفت.

## 2- جنگ نهروان 39 ق:

در سال 39 ق بعد از فراغ از جنگ صفین حرقوص که او را ذوالندیه می گفتند و رئیس خوارج بود به زُرعه و اشعث می گفت اگر فرصت پیدا کردند با علی مقاتله کنند در آن حال علی علیه السلام لشکر آماده می نمود به شام رود و با معاویه مقاتله کند.

خوارج بعد از اطلاع در حروراء جمع شدند و عبدالله بن وهب را رئیس خود کردند و روانه نهروان شدند و علی علیه السلام نیز به جانب نهروان روانه شد و قتیکه به نهروان رسید دو فرسخ از خوارج دورتر فرود آمدند، حضرت علی علیه السلام عبدالله بن عباس و صعصعة بن صوحان و قنبر را فرستاد هر چه نصیحت کردند موثر نشد خود حضرت تشریف برد و احتیاجاتی نمود باز تاءثیر نکرد آخر الامر تصمیم بر جنگ گرفت.

دوازده هزار خوارج (مارقین) که از کثرت سجود و عبادت پیشانی آنها پینه بسته و شبها قائم و روزها صائم بودند ولی چون به جهالت عبادت می کردند کافر شدند و بر امام علیه السلام خروج نمودند اما هشت هزار نفر به لشکر حضرت علی علیه السلام ملحق گشتند و 3901 نفر کشته شدند و از لشکر حضرت علی علیه السلام نه نفر شهید شدند، حضرت قبلا به اصحاب خود فرموده بود جنگ می کنیم و از ما ده نفر کشته نمی شود و از آنها ده نفر نمی ماند و در میان کشته شدگان

ذوالتندیه را پیدا کردند حضرت فرمود الله اکبر پیامبر به من دروغ نگفته بود و نهروان ناحیه ای است وسیع میان واسط و بغداد.

3- وفات فقیه اصولی و ادیب شیخ عبدالرحیم کلیری انصاری قرجه داغی از علمای بزرگ قرن 14 در آذربایجان در 62 سالگی سال 1334 قمری و در قبرستان سید حمزه به خاک سپرده شد ایشان علاوه بر مراتب علمی در قدرت املا و انشاء ممتاز بودند و دارای 12 تالیف می باشند.

#### روز دهم:

وفات عالم و فقیه جلیل حاجی ملاجعفر استرآبادی در طهران 1263 ق قریب به سی جلد کتاب تالیف نموده از جمله انیس الواعظین - شفاء الصدور - موالید الاحکام - مشاکل القرآن و غیرها.

جنازه آن مرحوم را به نجف الاشرف حمل نموده و در ایوان مطهر نزدیک قبر علامه حلی مرحوم دفن کردند.

#### روز یازدهم: لیلۃ الهَریر

هریر یعنی بانگ سگ از سرما، شب یازدهم ماه صفر سال 38 ق سپاه شام در جنگ صفین از شدت سرما مانند سگ صدا می کردند و این شب جنگ بسیار شدت یافت و حضرت علی بر اسب رسول خدا سوار شده و ذوالفقار در دست و به هر شمشیری که می زد تکبیر می گفت و شجاعی را بخاک می افکند و چند مرتبه ذوالفقار خمیده شد و آن بزرگوار با زانوی مبارک راست می کرد.

#### روز سیزدهم:

روز انتخاب حکمین در صفین 38 ق یعنی انتخاب عمر و بن عاص و ابوموسی که به نفع معاویه تمام شد و در اول ماه صفر تفضیلا گذشت.

روز چهاردهم:

### 1- شهادت جناب محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه 38 ق:

محمد بن ابی بکر از خواص امیر المؤمنین و به منزله فرزند آن حضرت بود زیرا مادرش اسماء بنت عمیس است که اول زوجه جعفر ابن ابیطالب بعد زوجه ابوبکر شد و محمد در سفر حجة الوداع سال 10 هجری به دنیا آمد و بعد از ابوبکر اسماء را حضرت علی علیه السلام تزویج کرد و یحیی به دنیا آمد و محمد در کنار آن حضرت تربیت یافت.

و محمد مردی شجاع و مهربان و با فضیلت بود تا جائیکه علی علیه السلام درباره او فرمود محمد فرزند من است از صلب ابوبکر.

در زمان عمر بن خطاب مصر بدست عمر و بن عاص فتح شد و عمر و حاکم مصر گردید و عثمان بن عفان خلافت عمر و بن عاص فاتح مصر را عزل و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را والی مصر نمود.

در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام قیس بن عباد را که از جمله اعیان عرب و حاوی انواع فضل و ادب بود و به حکومت مصر ارسال نمود و زمام حکومت بدست قیس افتاد.

به همت قیس تمام مصریان با حضرت علی علیه السلام بیعت نمودند مگر اهالی قریه خریثا که همچنان معتقد به عثمان ماندند و به قیس گفتند آنچه از خراج به ما واجب می شود ادا می نمائیم مشروط بر اینکه ما را به بیعت علی علیه السلام تکلیف نکنی و قیس مصلحت دید این شرط را قبول کند و از طرفی معاویه قیس را به متابعت خویش دعوت کرد اما در او تاثیر ننمود عاقبت مایوس گشت و معاویه در مجالس اظهار نمود که قیس از جمله هواداران ماست و دلیل بر صدق این سخن این است که مردم خریثا را که از طرفداران عثمان هستند به

بیعت تکلیف ننموده چون این خبر به سمع علی علیه السلام رسید در اثر فشار اطرافیان علی علیه السلام قیس را از حکومت مصر عزل کرد، و قیس به مدینه رفت و از آنجا به خدمت علی علیه السلام رسید، و حضرت به او بیشتر پرداخت و در صفین به علی علیه السلام یاری نمود حضرت علی علیه السلام در سال 31 هجری محمد بن ابی بکر را حاکم مصر نمود و شانزدهم ماه رمضان به مقر حکومت وارد شد.

معاویه بن خدیج به خون خواهی عثمان برخواست و عده ای بر سر او گرد آمدند و مصر شوریده شد به امام خبر تشنج مصر رسید حضرت تصمیم گرفت که مالک اشتر را به مصر بفرستد.

عهد نامه ای به مالک نوشت و برای اهل مصر هم نامه ای نوشت و مالک را در سال 38 قمری به مصر روانه کرد.

معاویه حيله نمود و به دهقان عَریش پیغام داد که اگر به مالک اشتر زهر بخورانی خراج بیست سال را از تو نخواهم گرفت دهقان دانسته بود که مالک عسل را دوست دارد مقداری عسل مسموم برای او آورد و مالک میل نمود و به شهادت رسید.

بعضی نوشته اند نافع غلام عثمان در شهر قُلُزْمُ او را زهر خوراند و جنازه او را به مدینه حمل نمودند.

بعد از شهادت مالک محمد بن ابی بکر دوباره حاکم مصر شد ولی چون از عزلش دلگیر شده بود امام نامه 34 از نهج البلاغه را به او نوشت و او را دلداری داد و سبب انتخاب مالک را به اطلاع او رساند این خبر به گوش معاویه رسید عمر و بن عاص را در سال 38 قمری با لشکر به طرف مصر روانه کرد و در نواحی آن معاویه بن خدیج به عمر و پیوست و با محمد بن ابی بکر جنگیدند و محمد مغلوب شد به خرابه گریخت و معاویه بن خدیج او را گرفته و گردن زد و

بدن آنرا در شکم الاغ نهاد و بسوزانید و عمر و بن عاص در مصر حاکم شد و محمد در آن وقت 28 ساله بود چون این خبر به مادرش رسید از کثرت غصه از پستانش خون می آمد و محمد در جنگ جمل و صفین حضور داشت.

(ناگفته نماند که کنیه مالک اشتر ابوابراهیم و لقب او بسیار است ولی دو لقب مشهور می باشد اشتر و کبش العراق در یکی از جنگها بر اثر ضرباتی که از ابومسیکه به او رسید سر مالک شکافته شد و به پلکهای چشم او صدمه وارد گردید و پلک پائین آن دگرگون شد که عرب اشتر گوید.

و کبش به معنای قوچ شاخ دار که جلو گوسفندان می رود و چون مالک سپهسالار لشکر علی در عراق بود لذا کبش العراق گویند).

کشی در رجال خود ص 43 گوید زراره از امام صادق روایت کرده که حضرت فرمود محمد بن ابی بکر با علی ع بیعت کرد و از پدر خود تبری جست ممقانی مرحوم در جلد دوم ص 58 رجال خود گوید ابوبکر در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ رفته بود و در آن هنگام اسماء بنت عمیس زن او بود اسماء در خواب دید که ابوبکر سر و ریش خود را خضاب کرده و لباس سفید پوشیده نزد عایشه آمد و خواب خود را نقل نمود عایشه گریه کرد و گفت اگر خواب تو از رؤیای صادق باشد ابوبکر در این جنگ کشته شده زیرا خضاب اشاره به خون اوست و پارچه سفید کفن اوست سپس عایشه با حال گریان نزد پیامبر آمد حضرت از علت گریه او سوال کرد عایشه خواب خود را نقل کرد حضرت فرمود این تعبیری که تو کردی صحیح نیست بلکه تعبیرش این است که ابوبکر از این جنگ سالم برمی گردد و اسماء از او آستن می شود و پسری پیدا می کند که نامش را محمد می گذارد آن پسر دشمن کفار و منافقین خواهد بود و با آنها جنگ خواهد کرد سپس همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.

2- پایان حکومت بنی عباس 656 ق با مرگ سی و هفتمین خلیفه بنی عباس به نام ابو احمد مستعصم بالله و گفته اند مدت حکومت عباسیون 524 سال بود.

3- در ایام دولت القائم بالله عباسی در چهارده صفر سال 434 ق ابوطاهر منجم شیرازی اهل تبریز را گفت به جهت زلزله آفتی عظیم به ساکنان این شهر می رسد نگهبان شهر بر خروج مردم فرمان داد عده ای انقیاد کرده و فرقه ای از شهر بیرون رفتند اتفاقا در آن شب زلزله واقع شد که بیش از چهل هزار نفر در زیر خاک ماندند روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن شهر شد و ابوطاهر برای تجدید بنا ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب باشد و گفت اگر در این ساعت آغاز نمائید به واسطه زلزله خراب نشود.

روز پانزدهم:

وفات شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل اول 984 ه در قزوین و به مشهد مقدس نقل و در آنجا دفن شد او مروج مذهب شیعه بود و در 930 به سلطنت رسید یعنی 54 سال سلطنت کرد.

روز بیستم:

1- اربعین حضرت اباعبدالله الحسین و یاران باوفایش.  
2- ورود اهل بیت عصمت به کربلا 61 یا 62 ق: یزید دید اهل شام بیدار شده و آثار کراهت نسبت به یزید از دیدار ایشان ظاهر گردید اهل بیت را طلبید و مهربانی کرد و خود را از قتل امام تبرئه می نمود و ایشان را در میان ماندن در شام و برگشتن به مدینه مخیر گردانید و اهل بیت مراجعت به مدینه را انتخاب کردند و گفتند بگذار به کشته شدگانمان عزاداری کنیم یزید گفت آنچه خواهید بکنید اهل بیت جامه های سیاه پوشیدند و زنان هاشمیه و قرشیه و زنهای شام

دسته دسته با لباس ماتم ناله و شیون کنان به تعزیت آمده مرثیه خوان آن مجلس با شکوه ام کلثوم دختر حضرت علی بود روز هشتم ایشان را خواند و تکلیف کرد که در شام بمانند ایشان قبول نکردند نعمان بشیر را خواست و گفت مهبای سفر باش و برای این زن ها هر چه لازم است مهیا کن و از اهل شام مردی را که به امانت و دیانت موسوم است با جمعی از لشکر به جهت حفظ اهل بیت در خدمت ایشان بگمارد و به مدینه حرکت ده نعمان چنین کرد.

خاندان عصمت موقعی که از شام به مدینه کوچ داده می شدند به عراق رسیدند به راهنما گفتند ما را از کربلا ببر، ایشان را از راه کربلا برد چون به قبر پاک حضرت امام حسین علیه السلام و سایر شهداء رسیدند دیدند جابر با جماعتی از طایفه بنی هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زیارت آمده اند.

مخفی نماند که در ورود اهل بیت به کربلا چند قول است: سال 61 یعنی سال اول - سال 62 یعنی سال دوم - سال 61 ولی روز بیستم نبود روزی از ایام وارد کربلا شدند و جابر را ملاقات کردند و جابر قبلا آمده و در یکی از منازل نزدیک کربلا جا گرفته بود.

3- شیخ بزرگوار فقیه اصولی منقولی و معقولی و محقق رفیع الشاءن جعفر شوشتری در موقع برگشتن از خراسان در منزل کردند سال 1303 ق وفات یافت و به نجف الاشرف انتقال داده شد و در یکی از حجرات صحن حضرت علی علیه السلام به خاک سپردند گویند شب اربعین که ثنای نجوم شده بود درگذشت در ارشاد عباد و موعظه و هدایت و امور دینیّه تمام اوقات خود را مصروف می داشت و 4 کتاب از خود به یادگار گذاشته: منهج الرشاد - مجالس البکاء - اصول دین - خصائص حسنیّه.

## روز بیست و سوم

اشتداد مرض حضرت رسول اکرم ﷺ و طلبیدن کاغذ و دوات 11 ق:  
بلال موقع نماز صبح ندای نماز در داد ولی حضرت از شدت مرض مطلع  
نشد عایشه گفت ابوبکر را بگوئید به نماز برود و حفصه گفت عمر را بگوئید  
چون حضرت سخن ایشان را شنید بسیار غمگین شد و با شدت مرض  
برخاست دست بر دوش علی علیه السلام و فضل بن عباس نهاد با نهایت ضعف و  
ناتوانی پاهای خود را می کشید تا به مسجد رسید دید ابوبکر در محراب  
ایستاده نماز می خواند حضرت بدست مبارک اشاره کرد عقب بایست و خود  
داخل محراب شد و نماز را از سرگرفت و به منزل تشریف آورد و مدهوش شد  
مسلمانان گریستند حضرت چشم باز کرد و فرمود به من دواتی و کتف  
گوسفندی بیاورید که از برای شما نامه ای بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید  
یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف بیاورد ثانی گفت برگرد که این مرد  
هذیان می گوید و ما را کتاب خدا بس است.

2- وفات شیخ اسماعیل بن عباد طالقانی شیعی ملقب به کافی الکفاة و  
صاحب بن عباد هم می گفتند پایه فضل و کمال آن مرحوم از آن گذشته که  
زبان تواند ثنای او گوید وی اعجوبه دهر و در تشیع و حبّ اهل بیت علیهم السلام  
تنهای زمان بود و این بزرگوار در ری سال 385 ق وفات یافتند و در اصفهان  
در خانه خود مدفون شد و قبرش مزار است از آثار معظم له: کتاب محیط -  
کتاب الاعیاد - فضائل النیروز - تذکره - کتاب الوزراء و غیرها.

## روز بیست و پنجم

تعلیم رسول خدا ﷺ به حضرت امیر المؤمنین هزار باب از علم 11 ق:

پیغمبر اسلام در حال مرض فرمود بخوانید یار و برادر مرا، ضعف فراگرفت و آرام شد عایشه گفت بخوانید ابوبکر را، حضرت چشم باز کرد و نظرش به او افتاد روی مبارک را برگردانید ابوبکر برخاست و رفت باز حضرت کلام سابق را تکرار کرد حفصه گفت عمر را حاضر کنید باز حضرت بعد از دیدن او اعراض نمود سومین بار آن کلام را تکرار فرمود ام سلمه گفت بخوانید علی عَلَيْهِ السَّلَام را چون حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد اشاره کرد نزدیک من آی پس علی عَلَيْهِ السَّلَام خود را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چسبانید زمان طولی پیغمبر به علی عَلَيْهِ السَّلَام راز گفت پس علی عَلَيْهِ السَّلَام برخاست و در گوشه ای نشست و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خواب رفت وقتی که علی عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمد پرسیدند در این مدت حضرت به تو چه می فرمود حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود.

#### روز بیست و هشتم:

رحلت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یازدهم سال قمری در 63 سالگی. حضرت در خانه ام سلمه بود عائشه آمد با اصرار تمام به خانه اش برد و در خانه عائشه بود که رحلت نمودند.

ولی در امالی صدوق ص 378 آمده: بلال داخل خانه شد عرض کرد الصلوة رحمک الله رسول خدا خارج شد و با مردم نماز خفیفی خواند سپس فرمود علی و اسامه بن زید را صدا کنید ایشان آمدند یک دست مبارک بر شانه علی و یک دست بر شانه اسامه گذاشت سپس فرمود مرا به خانه فاطمه ببرید و سر مبارک را به زانوی فاطمه گذاشت الی آخر از این حدیث شریف معلوم می شود که حضرت در خانه فاطمه رحلت نمود.

اسامی مبارکه آن حضرت

منهج الصادقین در تفسیر سوره یس: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دوازده نام است از آن جمله در قرآن پنج اسم واقع شده: محمد - احمد - عبدالله - یس - نون.

صافی ص 410

عن الباقر علیه السلام انّ لرسول الله عشرة اسماء خمسة في القرآن الخ.  
(تبیان ج 8 ص 441): روی عن علی علیه السلام انه قال سمی الله تعالی النبی فی القرآن بسبعة اسماء: محمد و احمد و طه و یس و المزمّل و المدثر و عبدالله.  
قبر مبارک آن حضرت در مدینه منوره که زیارتگاه عام و خاص است و والده معظمه اش جناب آمنه دختر وهب و والد بزرگوارش جناب عبدالله بن عبدالمطلب بود و عبدالله هنگام مراجعت از شام چون به مدینه رسید حالش بهم خورد و در 25 سالگی وفات نمود بدن آن جناب را در دارالنابعه به خاک سپردند که هنوز آمنه وضع حمل نکرده بروایتی دو ماهه و بقولی هفت ماهه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 6 سال داشت که آمنه در ابواء (نام قریه ای است بین مکه و مدینه) وفات کرد. و بروایت واقدی 4 ماهه بود که آمنه وفات کرد.

ام ایمن که نامش برکه دختر ثعلبه زوجه عبید حبشی بود بعد از عبید پیامبر او را به زید بن حارثه داد و از آن اسامه بن زید به دنیا آمد ام ایمن از صحابیّات و اسامه از اصحاب بود و ام ایمن کنیز عبدالله پدر پیامبر و دایه آن حضرت بود و اول پسری که از ام ایمن به دنیا آمد ایمن نام داشت لذا او را ام ایمن گفتند، آمنه وقتی به عزم ملاقات دائی خود به مدینه می آمد در معاودت در ابواء وفات کرد و از آنجا تا مکه مکرمه پیامبر در آغوش ام ایمن بود که حضرت می فرمود امی بعد امی، و بعد از وفات آمنه عبدالمطلب حفاظت آن حضرت را بعهدہ گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم 8 ساله بود که عبدالمطلب نیز از دنیا

رفت و ابوطالب تربیت آن را عهده دار شد و در 40 سالگی به رسالت مبعوث گردید و 13 سال در مکه مردم را دعوت به توحید نمود و در 53 سالگی به مدینه هجرت و ده سال نیز در آنجا ارشاد کردند.

زوجات پیغمبر ﷺ آنچه مشهورند: جناب خدیجه - حفصه - عایشه - زینب بنت جحش - ام السلمه - زینب بنت خُزیمه - ام حبیبه - صفیه - میمونه - سوده - جویریة که افضل آنها خدیجه بود بعد ام سلمه بعد میمونه و 7 زوجه اش در مدینه از دنیا رفت و خدیجه در مکه و میمونه در سرف درگذشت و همانجا دفن شد و خدیجه و زینب بنت خُزیمه قبل از رحلت آن حضرت وفات نمودند ولی عائشه و حفصه و ام السلمه و ام حبیبه و زینب بنت جحش و میمونه و صفیه و جویریة و سوده بعد از پیامبر زنده بودند.

تمام همسرانش را در مدینه تزویج کرده مگر خدیجه و عایشه و سوده را که در مکه اختیار نموده و صدق هر یکی را 500 درهم قرار داده بود و زمان وفات نه زوجه مانده بود.

اولاد آن حضرت را سه پسر و چهار دختر نوشته اند: عبدالله ملقب به طیب و طاهر - قاسم اولین پسر حضرت بود - ابراهیم - زینب - رقیه - ام کلثوم - فاطمه که همگی از جانب خدیجه متولد شده و فقط ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آن حضرت بود متولد شده و این کنیز را پادشاه اسکندریه مقوقس با بغله شهباء و اشیاء دیگر به حضور خاتم الانبیاء هدیه فرستاده بود، قبل از رحلت آن حضرت همه اولادش از دنیا رفتند مگر حضرت فاطمه زهراء علیها السلام.

فاطمه علیها السلام را بعلی بن ابیطالب علیها السلام و زینب را به ابی العاص بن ربیع تزویج نمود که امامه متولد شد و حضرت علی علیها السلام بعد از رحلت حضرت فاطمه با

امامه ازدواج نمود و نوشته اند رقیه را به عثمان بن عفان داد و رقیه در زمان جنگ بدر سال دوم هجری به سبب مرض فوت کرد.

بعضی نوشته اند خداوند به عثمان از رقیه در حبشه پسری داد عبدالله نامیدند و آن پسر پنج یا شش ساله بود که خروس چشم او را دریده صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی سال چهار قمری از اثر زخم درگذشت.

بعد از رقیه عثمان با دختر دیگر حضرت بنام ام کلثوم ازدواج کرد و این خاتون شش سال زوجه عثمان بود از او اولادی نداشت و در سال 9 قمری ام کلثوم وفات کرد و بعضی نوشته پیش از آنکه به خانه عثمان رود در زمان حیات پیامبر درگذشت و چون عثمان با دو دختر آن حضرت ازدواج کرده بود لذا ذوالنورین به او گفتند و تمام اولاد آن حضرت در مکه و ابراهیم در مدینه متولد شده بود.

خلاصه بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام مباشر غسل و کفن و حنوط آن حضرت شد و فضل بن عباس آب می داد و اعانت می کرد بعدا حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به تنهایی پیش ایستاد و بر مفخر موجودات نماز خواند و مردم در مسجد جمع شده بودند و گفتگو می کردند در باب اینکه چه کسی را در نماز مقدم دارند و در کجا دفن کنند حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمد فرمود ای مردم پیغمبر ﷺ پیشوای ماست در حال حیات و ممات، پس دسته دسته بیایید و بر پیامبر نماز بخوانید و در حجره ای که وفات نموده در همانجا دفن خواهیم کرد زید بن سهل قبر را کند حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام و عباس و فضل بن عباس و اسامه بن زید داخل قبر شدند تا حضرت را دفن کنند طایفه انصار قسم یاد کردند ما را نیز در دفن مصاحبت گردان حضرت اوس بن خولی را که مردی از افاضل قبیله خزرج بود امر کرد داخل قبر شود حضرت بدن مبارک را برداشت

و باوس داد که در قبر گذارد موقعیکه داخل قبر کرد امر نمود بیرون بیاید و حضرت خودش وارد قبر شد و صورت پیامبر را از کفن بیرون آورد و گونه مبارک را بخاک نهاد.

سنّ شریف 63 و قبر مبارک در مدینه خانه خود است ناگفته نماند که عده ای از مردم به پیغمبر نماز نخواندند به جهت مشاجره ایکه در امر خلافت بین مهاجر و انصار واقع بود.

و در سبب رحلت آن حضرت دو قول است: بعضی نوشته حضرت مریض شد ولی در روایتی از امام صادق آمده که زن یهودیه آن بزرگوار را در ذراع گوسفندی زهر داد چون قدری حضرت تناول فرمود آن ذراع به اذن پروردگار خبر داد که من زهر آلودم سپس حضرت آنرا انداخت و پیوسته زهر در بدن آن سرور اثر می نمود تا اینکه بهمان علت از دنیا رحلت فرمود.

پیامبر اسلام فرمود انا ابن الذبیحین یعنی من فرزند دو مردی بودم که می خواستند آنها را ذبح کنند (عبدالله پدر آن بزرگوار و اسماعیل پیامبر از اجداد رسول خدا ﷺ).

1- چون ابراهیم خواست به امر خدا اسماعیل را ذبح کند خداوند قوچی فرستاد که به عوض ابراهیم آنرا ذبح کند و ابراهیم آنرا ذبح نمود.

2- عبدالمطلب وقتی حفر زمزم می نمود با خود عهد کرد اگر خداوند مرا ده پسر اعطا کند که در این کارها مرا یاری کند یکی از آنها را در راه خدا قربانی کنم وقتی او را خداوند 10 پسر اعطا نمود خواست یکی را قربانی نماید اتفاق کردند که قرعه بزند به نام هر کدام آمد او را قربانی کنند قرعه انداختند به نام عبدالله آمد برادران و عده ای از قریش مانع شدند قرار بر آن گذاشتند که به نزد زنی در مدینه که کاهن بود بروند تا او حکم کند آن زن گفت دیه مرد در میان

شما چقدر است گفتند ده شتر گفت بروید عبدالله را با ده شتر قرعه زنید اگر به نام شترها آمد آنها را قربانی کنید و اگر به نام عبدالله آمد فدیة را زیاد کنید تا قرعه به نام شتر آید و عبدالله سلامت بماند، بعد از مراجعت در مکه قرعه زدند به نام عبدالله آمد فدیة را زیاد کردند تا به صد شتر رسید قرعه بنام شترها برآمد عبدالمطلب راضی نشد باز قرعه زد بنام شترها آمد و صد شتر را به عوض عبدالله قربانی کرد (این بود که در اسلام دیه مرد صد شتر مقرر گشت) و عبدالله نجات یافت، و مقصود پیامبر ﷺ از دو ذبح اسماعیل و عبدالله بود که می خواستند ذبح کنند.

## 2- شهادت حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام 50 ق:

چون مابین امام حسن علیه السلام و معاویه مصالحه شد آن حضرت به مدینه رفت تا ده سال از مدت حکومت معاویه گذشت معاویه عازم شد از برای یزید ملعون بیعت بگیرد و این بر خلاف شرائط مصالحه بود لاجرم تصمیم گرفت آن حضرت را به قتل برساند چون امام را مانع اجراء نقشه های خود می دانست. سمی از پادشاه روم طلبید با صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث بن قیس که همسر آن حضرت بود فرستاد و ضامن شد اگر امام حسن علیه السلام را به زهر شهید کند او را به ازدواج یزید درآورد.

قطب راوندی می نویسد امام علیه السلام روزه بودند و روز بسیار گرم که تشنگی بر آن جناب در وقت افطار بسیار مؤثر شده آن زن شیری که زهر را داخل آن کرده بود آورد و بر حضرت داد و حضرت نوشید احساس سم نمود و کلمه استرجاع به زبان آورد، حضرت روی به جعده کرد و فرمود ای دشمن خدا کشتی مرا خدا ترا بکشد که خلفی بعد از من نخواهی یافت و آن شخص ترا

فریب داده، در مقابل حضرت طشتی گذاشته بودند و پاره پاره جگر مبارکش به آن می ریخت.

جناده می گوید به حضرت عرض نمودم چرا معالجه نمی کنی فرمود بنده خدا مرگ را به چه معالجه می توان کرد و پس از مقداری موعظه نفس مقدسش منقطع و رنگ مبارکش زرد شد، امام حسین نزدیک برادرش بود که اسرار امامت را باو تفویض کرد و در 47 سالگی در سال 50 قمری روح مقدسش بریاض قدس پرواز نمود قبر مبارکش در قبرستان بقیع در مدینه می باشد.

والده معظمه اش حضرت فاطمه زهراء و والد بزرگوارش حضرت علی علیه السلام و شیخ مفید ره اولاد آن حضرت را هشت پسر و هفت دختر نوشته است در تاریخ آمده 25 بار حضرت پیاده به حج رفته بود و دو یا سه بار تمام مال خود را با فقرا تقسیم کرد.

ناگفته نماند که نوشته اند معاویه صد هزار درهم را به جعه داد ولی به یزید تزویج نکرد و گفت می ترسم به پسر آن کنی که با پسر رسول خدا کردی.

سادات طباطبائی

چنانکه ذکر گردید امام حسن علیه السلام هشت پسر داشت یکی حسن مثنی و او صاحب شش پسر بود و یکی از پسرانش ابوالحسن ابراهیم غمر نام داشت (غمر یعنی کریم خوشخوی و جواد).

ابراهیم پنج سال در کمال زحمت و رنج در حبس منصور بود در ماه ربیع الاول سال 145 قمری در زندان به دار بقا انتقال یافت و 69 سال عمر کرد و دارای شش پسر بود یکی به نام اسماعیل است که احفاء و نسل جناب ابراهیم از این فرزند می باشد.

اسماعیل مکنی به ابوالبراهیم و ملقب به دیباج اکبر بود (به جهت کمال حسن او را دیباج نامیدند) این بزرگوار دو پسر داشت به نامهای حسن و ابراهیم. ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم غمر بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی ملقب به طباطبا است زیرا پدرش اسماعیل پارچه ای به او داد و گفت اقطعه لک قمیصا او قباء یعنی این پارچه را پیراهن یا قبا بُرم چون در آن وقت زبانش در اظهار مخارج حروف نارسا بود گفت طباطبا عوض قبا قبا، از آن وقت ابراهیم به طباطبا ملقب شد و هر کس به این بزرگوار منسوبست طباطبائی گویند تمام سادات طباطبائی از اولاد امام حسن مجتبی می باشند. مرحوم شیخ عباس می نویسد ابراهیم مردی با جلالت بود و عقاید خود را به امام رضا معروض داشت و خود را از شک و شبهه پاک ساخت.

#### روز بیست و نهم

نزول عذاب به قوم حضرت صالح پیغمبر علیه السلام بعد از پی کردن ناقه: حضرت صالح در میان قوم ثمود زندگی می کرد این قوم در خوشی و نعمت به سر می بردند تا تدریجا بت پرستی و فساد در میان ایشان شیوع پیدا نمود خداوند صالح علیه السلام را برای هدایت ایشان که از خانواده اصیل و محترم بود فرستاد صالح در شانزده سالگی به سوی قوم مبعوث شد و تا صد و بیست سالگی در میان آنها بود ولی آن مردم دعوتش را اجابت نکردند و هفتاد بت داشتند آنها را می پرستیدند. صالح فرمود یا شما از من چیزی بخواهید تا از خدای خود بخواهم بدهد و شما مرا تصدیق کنید یا من از معبودان شما چیزی بخواهم اگر اجابت کردند از میان شما می روم.

در روز موعود بتها را بر دوش گرفته آوردند گفتند صالح از بت درخواست کن صالح یک یک بت آنها را چند مرتبه خواند جواب ندادند بالاخره صالح فرمود شما از من درخواست کنید گفتند ما را به کنار این کوه ببر تا آنجا بگوئیم، صالح آورد، گفتند از پروردگارت بخواه هم اکنون برای ما از این کوه شتر ماده ای که قرمز رنگ پر کرک و ده ماه از عمرش گذشته بیرون آورد.

صالح خواست و کوه صدای مهیبی کرده و حرکت در آن پیدا شد تا شتر ماده ای با همان اوصاف از کوه خارج شد گفتند اکنون از خدایت بخواه بچه این شتر را هم بیرون بیاورد صالح خواست بچه نیز از کوه بیرون آمد پنج نفر ایمان آوردند ولی بقیه گفتند سحر و جادو بود تا اینکه به فکر کشتن شتر افتادند و علت کشتن آن نیز مورد اختلاف است بعضی گویند یک روز آب آن مکان را شتر می خورد و به مردم نمی رسید و روزی مردم استفاده می کردند و برخی نوشته دو زن به نام قطام و قبال بودند که به دو نفر معشوق خود به نام قدار و مصدع گفتند با ما نمی توانید معاشرت کنید تا ناقه را بکشید و عده ای گفته اند چون در تابستان آن شتر از دره بیرون می آمد حیوانات از ترس آن می گریختند پس مردم در صدد قتل شتر برآمدند.

بالاخره در سر راه شتر کمین کرده وقتی که شتر برای خوردن آب میرفت حمله نمودند و هر کدام حربه ای زدند و شتر را از پای درآوردند و پی نمودند سپس نحر کردند و مردم اجتماع نموده از گوشتش خوردند حتی بچه را نیز کشتند و گوشتش را تقسیم کردند و سپس نقشه کشتن صالح پیغمبر را ریختند ولی خداوند متعال پیغمبرش را محافظت کرد.

خداوند به صالح فرمود تا سه روز دیگر عذاب خود را نازل خواهد کرد و صالح نیز به آن قوم اطلاع داد.

بعد از سه روز نیمه شب جبرئیل آمد و فریادی بر سر ایشان زد که گوشها را پاره و دلها را درید و جگرها را شکافت آتش از آسمان آمد که همگی یک سره سوختند و صالح پیروان خود را که بعضی چهار هزار نفر نوشته به حضرموت یا فلسطین برد.

### روز سی ام

شهاد مولانا حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در آخر ماه صفر سال 203 ق در طوس در سن پنجاه و پنج سالگی در اثر زهری که مأمون به آن حضرت در انگور خورانید: ابوالصلت گوید حضرت امام رضا علیه السلام فرمود فردا به مجلس این فاجر داخل خواهم شد اگر موقع بیرون آمدن عبا بر سر نکشیدم با من تکلم نما و اگر سر پوشیده باشم با من سخن مگو، ابوالصلت گفت روز دیگر حضرت امام رضا علیه السلام نماز صبح را خواند و جامه های خود را پوشید و در محراب نشست منتظر بود تا غلامان مأمون بطلب آن حضرت آمدند من در خدمت حضرت بودم که به مجلس تشریف آوردند، مأمون طبقی از میوه های الوان گذاشته بود و خوشه انگور مسموم در دست داشت چون حضرت را دید از جا برخاست و از پیشانی حضرت بوسید بسیار احترام کرد انگور مسموم را به حضرت خورانید آن مظلوم از جا برخاست مأمون گفت پسر عمو کجا میروی حضرت فرمود به آنجا که فرستادی امام عبا را بر سر کشید به منزل مراجعت کرد و رنجور و نالان بر فراش خویش تکیه نمود و فرمود در خانه را به بند و من در حیاط محزون ایستاده بودم ناگاه جوانی خوش صورت مشکین موی در میان خانه ظاهر شد به سوی وی شتافتم عرض کردم از کجا وارد شدید که درها بسته بود فرمود آن قادری که مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد از درهای بسته نیز مرا داخل ساخت پرسیدم تو کیستی فرمود منم حجت خدا بر

تو منم محمد بن علی آمده ام که پدر غریب و مظلوم و مسموم خود را ببینم و وداع کنم وارد اطاق امام علیه السلام شد امام مسموم از جای برخاست و فرزند نازنین خود را در آغوش کشید و دست در گردن وی درآورده و او را به سینه خود چسبانید و ابواب علوم اولین و آخرین و ودایع حضرت سید المرسلین را به وی تسلیم کرد و روح مقدس آن امام رئوف به جانب ریاض رضوان قدس پرواز نمود و حضرت را در قریه سناباد در زمین طوس در خانه حمید بن قحطبه دفن کردند. والد بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و والده ماجده اش نجمه یا سمانه و همسرش ام حبیب دختر مأمون و حضرت در موقع رحلت یک پسر بنام حضرت امام جواد علیه السلام داشت که مادرش ام ولد بود نه دختر مأمون.

ولی صاحب جناب الخلود می نویسد به قولی سه پسر داشت و به قولی شش پسر اما بقول اصح پنج پسر داشت و یک دختر، ولی در کتب انساب از جمله گیلانی در سراج الانساب صفحه 72 آورده که عقب امام رضا علیه السلام از امام ابی جعفر محمد تقی می باشد و نسب امام محمد تقی از دو پسرش امام علی النقی و موسی مبرقع ماند و محمد عبیدلی در تهذیب الانساب ص 148 و همچنین ابن طقطقی در الاصیلی ص 155 برای امام رضا یک پسر نوشته.

ثواب الاعمال صدوق ص 220:

علی بن مهزیار گوید به امام جواد عرض کردم ثواب کسی که قبر علی بن موسی الرضا را زیارت کند چیست فرمود به خدا سوگند ثوابش بهشت خواهد بود.

شمس الضحی ص 546:

امام رضا فرمود زود باشد مسموم و مظلوم کشته شوم و مدفون در جنب  
هارون گردم خداوند تربت مرا محل تردد شیعیان و محبان من قرار دهد هر که  
مرا در غربت زیارت کند واجب شود بر من که او را زیارت کنم در روز قیامت.

## ربیع الاول

روز اول:

### 1- مهاجرت حضرت رسول اکرم ﷺ از مکه و لیلۃ الممیت.

در سال سیزدهم بعثت مردم مدینه با رسول خدا در مکه معظمه بیعت نمودند که حضرت به مدینه مهاجرت کند و در مدینه مانند جان خود حفظ نمایند چون این معاهده برقرار گشت مردم مدینه به وطن خود بازگشتند و کفار قریش را از پیمان ایشان با پیامبر آگاه شدند بر کین ایشان افزود و قرار بر این گذاشتند که از هر قبیله مردی دلاور انتخاب کرده تا با هم پیامبر را بکشند و خونس در میان قبائل پراکنده گردد و عشیره پیامبر را قوت مقابله با تمام قبائل نمی شود این جماعت شب اول ربیع الاول در اطراف خانه پیامبر جمع شده و قرار گذاشتند وقتی پیامبر به رختخواب رود بر سرش ریخته خونس بریزند خداوند متعال به پیامبر موضوع را اطلاع داد و آیه شریفه اذ یمکر بک الذین کفروا یُثبتوک او یقتلوک او یُخرجوک و یمکرون و یمکر اللّٰه و اللّٰه خیر الماکرین (سوره انفال آیه 30) نازل شد و مأمور گشت که امیر المؤمنین را به جای خود بخواباند و از مکه بیرون رود.

پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود خداوند امر کرده در جای من بخوابی و من خارج شوم علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله اگر من در جای شما بخوابم شما نجات می یابی فرمود بلی در این موقع عرض کرد الحمد لله الذی جعل نفسی و قاء لنفس رسول الله و سجده شکر بجا آورد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دربرگرفت و بسیار گریست، جبرئیل نازل و دست آن حضرت را گرفت و از خانه بیرون بُرد و حضرت پیامبر این آیه را تلاوت نمود وجعلنا من بین ایدیهم سدًّا و من خلفهم سدًّا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و کف خاکی به

روی ایشان پاشید و فرمود شاهدت الوجوه (یعنی زشت شود رویها) مشرکین حضرت را ندیدند و پیامبر به غار ثور تشریف بردند و سه روز در آنجا ماندند روز چهارم روانه مدینه گردیده و در دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه طیبه شدند و این هجرت به اشاره امیر المؤمنین مبدء تاریخ مسلمانان قرار گرفت چنانکه در اول کتاب مشروحا به این موضوع پرداخته شده.

2- حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را در این روز مسموم نمودند 260 هـ

روز دوم:

- 1- بناء تاریخ یزدجردی 11 قمری که در اول کتاب توضیح داده شد.
  - 2- وفات محمد اعرج بن موسی ابی سُبْحَه بن ابراهیم اصغر بن موسی بن جعفر علیه السلام مدفون در قم 315 ق.
- محمد اعرج عقبش فقط از موسی اصغر است و معروف بابرش می باشد و موسی سه پسر داشت ابوطالب محسن - ابواحمد حسین - ابو عبدالله محمد.
- ابواحمد حسین بن موسی ابرش سیدی فاضل و عالم و نقیب نقباء طالبین در بغداد بود و از جانب بهاء الدوله قاضی القضاة گردید و مکررا امیر الحاج گشت.
- ابواحمد حسین بن موسی ابرش دو فرزند داشت علی و محمد.
- علی ملقب به رضی ذو حسین کنیه اش ابوالحسن جامع کتاب نهج البلاغه مصنف کتاب المتشابه فی القران و غیرها که احوال هر دو بزرگوار در محل خود خواهد آمد.
- مرحوم سید احمد گیلانی از نسب شناسان قرن دهم در سراج الانساب صفحه 79 می نویسد: ابوالقاسم علی مرتضی علم الهدی و ابوالحسن محمد رضی رحمهما الله نسل هر دو منقرض شده.

## روز سوم

حصین بن نمیر کعبه معظمه را سنگ باران کرد و سوزانید 64 ق:

یزید بن معاویه به مسلم بن عقبه نوشت هر وقت از مدینه فارغ شدی به جانب مکه معظمه برو و به قلع عبدالله بن زبیر بپرداز چون مسلم از قتل و غارت اهل مدینه فارغ شد عزم مکه و قتل عبدالله و خراب کردن خانه خدا پرداخت و در راه آثار مرگ را در خود مشاهده کرد حصین بن نمیر ملعون را خواند بامر یزید سرداری لشکر را باو داد و گفت ملاحظه نکنی که خانه خداست امر یزید از او بالاتر است منجیق ها را نصب کرده و از خرابی خانه خدا و قتل خویشان پیغمبر ﷺ پرهیز مکن و بعد از این سخنان بدرک واصل شد.

حصین با لشکر شام وارد مکه گردید به کوه ابوقبیس و اطراف مکه منجیقها را نصب کرد و آتش و سنگ می انداختند در سوم ماه ربیع الاول سال 64 ق اثواب و ابواب کعبه و مسجدالحرام را سوختند و بیت الله الحرام برهنه ماند.

## روز چهارم:

خروج حضرت رسول اکرم ﷺ از غار ثور 13 بعثت.

سه روز پیامبر اسلام در غار ثور بود و امیر المؤمنین روزها به غار سر میزد و روز سوم پیامبر تصمیم گرفت به مدینه برود از امیر المؤمنین سه شتر خواست تا شب حرکت نماید و حضرت علی را جانشین و مؤتمن خود قرار داد جهت ردّ امانات و اداء دیون و حرکت دادن دختران و عیالات به مدینه.

حضرت امیر با عبدالله بن اریقظ شتران را فرستاد پیامبر اسلام شب چهارم ربیع الاول از غار خارج شد و هنگام خروج از مکه معظمه در نهایت حزن و اندوه بود به کعبه خطاب نمود، ای حرم الهی خدا می داند علاقه مرا به تو و اگر

اهل تو مرا بیرون نمی کردند غیر از تو شهری را اختیار نمی کردم من می روم و از جدائی تو غمگینم.

جبرئیل نازل شد و آیه انّ الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی همان خدائی که احکام قرآن را بر تو واجب کرد تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند، خداوند پیامبر را تسلّی داد که دوباره مراجعت خواهی نمود.

ابوبکر و عامر و عبدالله بن اریقظ دلیل راه و ملازم رکاب همایون بودند از بیراهه به مدینه رهسپار شدند و در راه کرامات متعدده از پیامبر ظاهر شد و مسلمین مدینه شب و روز در انتظار حضرت پیامبر بودند و هر روز از مدینه بیرون می آمدند و مایوس برمی گشتند تا خبر مقدم مبارک را شنیدند و تا حیره به استقبال سید عالم شتافتند.

روز پنجم:

#### 1- وفات جناب سکینه دختر حضرت امام حسین علیه السلام در سال 117 ق:

سکینه با ضمّ سین و فتح کاف دختر امام حسین علیه السلام و والده ماجده اش رباب دختر امرء القیس است سکینه زنی بزرگوار و عاقله و فصیحه و بلیغه و از علم و ادب و شعر حظّ وافر داشت بعد از وفاتش به احترام آن خاتون خالدبن عبدالملک حاکم مدینه پیغام داد جنازه را حرکت ندهند تا من بیایم از شب تا صبح جنازه به تاءخیر افتاد و در اطراف آن جنازه عطر و عودها سوزانیدند بعضی نوشته اند در مدینه مدفون است و بعضی در مصر دانند و بعضی در مکه.

این مخدره به عبدالله بن الحسن پسر عمویش که در کربلا شهید شده معقوده بود که قبل از زفاف عبدالله به شهادت رسید نوشته اند بعدا مصعب بن زبیر بن عوام آن مخدره را تزویج نمود و بعد از آن عبدالله بن عثمان بن عفّان، نامش آمنه یا امینه بود که مادرش رباب او را سکینه ملقب ساخت ناگفته نماند که

حضرت سید الشهداء به این خاتون علاقه بیشتر داشت و در کربلا به سن نسوان بود.

موقع وداع امام حسین اشک به صورت سکینه جاری شد به امام عرض کرد استسلمت للموت پدر جان مهبای مرگ شده ای فرمود کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین چگونه مهبای مرگ نشود کسی که یار و معینی ندارد آن مخدره به شدت گریست.

در منتخب طریحی آمده که حضرت او را به سینه خود چسبانید و اشک آنرا پاک می کرد و با سوز دل می فرمود:

سیطول بعدی یا سُکینة فاعلمی      منک البکاء اذا الحمام دهانی

لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة      مادام منی الروح فی جُثمانی

بدان ای سکینه بعدازمن زیاد خواهدشد      گریه تو زمانیکه مرگ مرا دریافت

با اشک حسرت قلب مرا نسوزان      مادامیکه روح در بدن من است

### روز هشتم

1- شهادت حضرت ابومحمد امام حسن عسکری در اثر زهریکه معتمد بالله عباسی به آن حضرت داد 260 ق و آن مظلوم 28 سال داشت که شهید گردید والده ماجده اش حُدیث یا سلیل یا سوسن که از زنان متقیه و صالحه بود و حضرت جز امام غائب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خلفی نداشت و همسرش نرجس خاتون بود.

نوشته اند دو نفر موقع رحلت اولادشان منحصر به یک پسر بود یکی امام حسن عسکری و دیگری امام رضا علیه السلام ولی در اولاد امام رضا علیه السلام اختلاف وجود دارد که در جایش گفته شد.

ابوالادیان نامه های حضرت عسکری را به شهرها می برد روزی حضرت در مرض موت نامه هائی به ابوالادیان داد که به مدائن ببرد حضرت فرمود پس از پانزده روز که به سامراء وارد می شوی می بینی صدای ناله از خانه من بلند شده است.

ابوالادیان گوید عرض کردم اگر چنین است پس امام بعد از شما کیست فرمود هر کس که جواب نامه های مرا از تو بخواند، عرض کردم علامت دیگر، فرمود هر کس به جنازه من نماز بخواند، عرض کردم علامت دیگر، فرمود هر کس خبر دهد در همیان چیست.

نامه ها را به مدائن بردم جوابها را گرفته روز پانزدهم به سُرَّ مَن رَای (سامراء) وارد شدم دیدم صدای ضجه و ناله از خانه حضرت بلند شده نزدیک جعفر رفتم که در درب خانه نشسته بود و مردم بر او تسلیت می گفتند سلام کردم و تسلیت گفتم از من چیزی نخواست ناگاه عقید خادم آن حضرت بیرون آمد گفت ای آقای من جنازه حاضر است بیا نماز بخوان، برخاست مردم در اطراف او بودند جعفر جلو رفت نماز بخواند ناگاه طفلی بیرون آمد که رویش مانند ماه می درخشید از عبای جعفر گرفته عقب کشید و فرمود من اولایم بر پدرم نماز بخوانم جعفر عقب ایستاد حضرت امام عصر علیه السلام بر پدرش نماز خواند سپس جواب نامه را از من مطالبه کرد همه را دادم، با خود گفتم این دو علامت ولی همیان باقی ماند، نشسته بودیم ناگاه چند نفر از اهل قم آمد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام باخبر شدند پرسیدند امام پس از او کیست

مردم جعفر را نشان دادند سلام کردند و تسلیت گفتند اظهار کردند که با ما نامه ها و مال هست اگر بگوئی نامه از کیست و مال چقدر است بر شما تحویل می دهیم.

جعفر برخاست گفت مردم از ما علم غیب می خواهند خادم بیرون آمد گفت با شما نامه هائی از فلان و فلان هست و همیانی که در او بیست هزار دینار وجود دارد، نامه ها و مال را به خادم دادند و گفتند کسی که ترا فرستاده امام اوست جعفر به معتمد خلیفه خبر داد، از طرف معتمد به شدت امام غائب تحت تعقیب قرار گرفت ولی هر چه تفحص کردند چیزی نیافتند.

چون خبر شهادت منتشر شد بازارها تعطیل و مردم عزادار شدند از صبح تا شام جنازه حضرت در سر دست مردم بود ابی عیسی پسر متوکل ظاهرا بر حضرت عسکری علیه السلام نماز خواند و جنازه مطهره را در سامراء خانه خود جنب پدر بزرگوارش دفن نمودند امام یک فرزند ذکور داشت که قائم آل محمد است و می نویسند یک دختر نیز داشت ولی نام و نشان آن در کتب دیده نشده.

احتجاج ص 246 و کمال الدین ص 484.

محمد بن یعقوب کلینی عن اسحق بن یعقوب قال سئلت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتابا قد سئلت فیه عن مسائل اشکلت علیّ فورد التوقیع بخطّ مولینا صاحب الزمان علیه السلام اما سئلت عنه ارشدک الله و ثبتک من امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمّنا فاعلم انه لیس بین الله عزّ و جلّ و بین احد قرابة من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح و اما سبیل عمّی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف.

در جواب سوالاتی که از امام عصر علیه السلام شده امام در جواب با خط خود مرقوم نمودند آنچه از امر منکرین ولایت پرسیدی بین خدا و بین کسی قرابتی

نیست هر کس مرا انکار کند از من نیست و راه آن راه پسر نوح است (یعنی گمراه است) اما راه عمویم جعفر مثل راه برادران یوسف می باشد (یعنی جعفر مثل برادران یوسف توبه کرده و نادم شده بود).

عمدة الطالب ص 199: جعفر که کنیه اش ابو عبدالله ملقب به کذاب است ابوکرین (بسیار از هر چیز) گفته اند زیرا 120 نفر اولاد داشته و اولاد او را رضویون گویند.

جعفر در سال 271 قمری 45 ساله وفات کرد و قبرش در سامراء در خانه پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام است چون او ادعای امامت به غیر حق کرد لذا کذاب گویند و اگر توقیع شریف صحیح باشد چنین برمی آید که جعفر توبه کرده.

در سراج الانساب مرحوم گیلانی ص 73 آمده نسل جعفر مشهور از شش پسر است اسماعیل و طاهر و یحیی الصوفی و هارون و علی و ادریس که نسل بعضی در مصر و بعضی در سوریه و بعضی در اصفهان و بعضی در سبزوار می باشد.

2- بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام امامت به فرزند یگانه اش لنگر زمین و آسمان و قطب دایره امکان و ناموس دهر و زمان یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف انتقال یافت.

3- شهادت شیخ بزرگوار زین العابدین شهید ثانی 965 یا 966 ق:

از جمله علماء و مفاخر شیعه در قرن دهم هجری افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین زین الدین معروف به شهید ثانی می باشد که در زهد و ورع مشار الیه با لبنان بود.

علمای عامّه از توجه مردم به این فقیه حسد می بردند دو نفر برای مرافعه به نزدش آمدند حکم صادر نمود محکوم علیه غضبناک شده به سوی قاضی صیدا شکایت کرد قاضی کسی فرستاد که شهید را بیاورد و آن جناب به مکه مشرف شده بود قاضی صیدا به سلطان سلیمان پادشاه آل عثمان نوشت.

آنّه و جد ببلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعه یعنی در بلاد شام مردی بدعت گذار پیدا شده که خارج از مذاهب اربعه است، سلطان کسی فرستاد تا شهید را بیاورند و با علماء مباحثه کند تا به مذهب او مطلع شوند قاصد از حال شهید استفسار نمود گفتند به مکه رفته در اثناء راه مکه به او رسید آن جناب فرمود با من باش تا حج بیاورم قبول کرد، بعد از فراغ روانه اسلامبول شدند نزدیک به بلاد اسلامبول در قریه با یزید شخصی آمد پرسید این کیست گفت از علمای شیعه امامیه، می خواهم به نزد سلطان ببرم گفت در راه اذیت داده ای در نزد سلطان شکایت می کند و کسانی هم پیدا می شوند که به این مرد اعانت می نمایند و باعث هلاکت تو شود خوبست سرش را جدا کنی و نزد سلطان ببری، آن شخص چنین کرد و سر آن مظلوم را کنار دریا جدا نمود و ببرد.

طایفه ای از ترکمانان در آن شب نورها دیدند که از آسمان به آن مکان نزول کرده و بالا می رود آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبّه ای بر روی آن بنا نهادند و قاتل را بعد از محاکمه در نزد سلطان به قتل رسانیدند.

شرح لمعه آخرین تالیفات این شهید است که در شش ماه و شش روز تمام کرد و در سال 965 یا 966 قمری پنجم ربیع الاول شربت شهادت نوشید که آن مظلوم 54 یا 55 سال داشت از تالیفاتش 83 کتاب نوشته اند از جمله: الروضة

البهیه - روض الجنان - شرح الفیه - مسالک الافهام شرح بسمله - اسرار الصلوة - تمهید القواعد - کشف الریبه - منیة المرید - مناسک حج و غیرها.  
4- وفات شیخ بزرگوار حسین حارثی والد مرحوم شیخ بهائی در بحرین 984 قمری یکی از علمای بزرگ شیعه است.

#### روز نهم:

کشته شدن عمر بن خطاب 23 قمری یا کشته شدن عمر بن سعد (وقایع الشهور بیرجندی) 66 قمری.  
ولی بین الفریقین مشهور است که عمر در اواخر ذیحجة الحرام کشته شده که تفصیلا در آن جا ذکر گردیده.  
لکن محمد بن طبری از علمای عامه گوید: المقتل الثانی یوم التاسع من شهر ربیع الاول و صاحب جواهر از علمای شیعه در جلد پنجم ص 43 به این قول تمایل نموده.

#### کشته شدن عمر بن سعد لعین

مرحوم سید حسن عاملی در اصدق الاخبار می فرماید: عمر بن سعد موقع خروج مختار پنهان شده بود عبدالله بن جعدة را که خواهرزاده حضرت امیر المؤمنین نزد مختار بسیار محترم بود واسطه نمود تا از مختار امان نامه بگیرد مختار نوشت عمر بن سعد در امان است مادامیکه احداث حدث نکند (او چنین فهمید که کار تازه ای انجام ندهد) امام باقر می فرماید منظور مختار این است که بیت الخلا نرود.

بعد از امان نامه عمر بن سعد از مخفی گاه بیرون آمد و نزد مختار می رفت و مختار نیز احترام می نمود و در پهلوی خود می نشاند یزید بن شراحیل به زیارت محمد بن حنفیه رفت صحبت از مختار شد محمد گفت مختار خیال می

کند که او از شیعیان ماست در صورتیکه قاتلان حسین علیه السلام را نزد خود جای می دهد و صحبت می کند یزید آن را در کوفه به مختار رساند مختار تصمیم گرفت عمر بن سعد را به قتل رساند.

روزی مختار به دوستان خود گفت فردا کسی را خواهم کشت که پاهای بزرگ و چشم های فرو رفته و ابروهای پر مو دارد و با کشتن او مؤمنان شاد شوند.

هیشم نخعی در آن جا بود به خیالش آمد که مختار عمر بن سعد را می گوید لذا پسر خود را نزد عمر بن سعد فرستاد و جریان را خبر داد عمر بن سعد گفت چگونه مرا می کشد که امان نامه داده بالاخره فرزندش حفص را به پیش مختار فرستاد از وفاداری به امان نامه سوال کرد مختار گفت بنشین بعد از ابوعمره کیسان را آهسته دستور داد که رفته عمر بن سعد را بکشد و دو نفر دیگر نیز همراه کرد.

ابوعمره نزد ابن سعد رفت و گفت امیر ترا می خواهد عمر سعد خواست برخیزد که پایش در جبه اش گیر کرد و افتاد ابوعمره با شمشیر زد و کشت و سرش را برید و در دامن خود پیش مختار برد مختار به حفص گفت این سر را می شناسید حفص گفت انا لله و انا الیه راجعون بلی می شناسم پس از او زندگی خیری ندارد مختار گفت راست گفتی تو نیز بعد از او زنده نمی مانی دستور داد او را نیز بکشند و سرش را کنار سر پدرش نهادند مختار گفت عمر در مقابل حسین و پسرش در مقابل علی اکبر و مسلما برابر نمی باشد به خدا سوگند اگر چه سه چهارم قریش را بکشم عرض یک بند انگشت امام نمی شود سپس سر عمر بن سعد و پسرش را پیش محمد بن حنفیه فرستاد محمد بعد از دیدن سرها سر به سجده نهاد و شکر نمود و گفت بعد از این مختار را سرزنش و مذمتی

نیست و خدایا این روز را از مختار فراموش مکن و به او از خاندان پیامبر  
بهترین پاداش را بده.

مخفی نماند که حضرت امیر المؤمنین از شهید کردن عمر بن سعد امام حسین  
علیه السلام را به سعد وقاص خبر داده بود که در سوم محرم مشروحا ذکر گردید و در  
کامل این اثیر ج 4 ص 242 آمده: ابن سیرین گوید حضرت علی علیه السلام به عمر  
بن سعد فرمود چگونه خواهی بود که میان بهشت و آتش مخیر شوی ولی تو  
آتش را اختیار کنی.

### روز دهم:

1- رحلت حضرت لوط پیغمبر در 82 سالگی و آن حضرت پسر هارون  
برادر حضرت ابراهیم علیه السلام است که هر دو پسر تارخ می باشند و لوط در شهر  
اردن نزول کرد و آنها را هدایت می نمود و به زراعت اشتغال داشت.

### 2- وفات جناب عبدالمطلب سال هشتم از عام الفیل:

عبدالمطلب جدّ ابی حضرت رسول اکرم ﷺ بعد از وفات جناب آمنه به  
کفالت آن حضرت به پرداخت و پیغمبر هشت ساله بود که عبدالمطلب در مکه  
وفات کرد بعد از آن ابوطالب به کفالت آن حضرت قیام نمود، قبر شریف  
عبدالمطلب در مکه قبرستان معلی معروف به قبرستان ابوطالب است و 125 یا  
120 سال زندگانی کرد.

عبدالمطلب در زمان حیات چاه زمزم را حفر نمود و آب آنرا جاری ساخت  
بعد از آن به سیدالبطحاء و ساقی الحجیح و حافر الزمزم لقب یافت و ملاذ و  
پناهگاه مردم در مصیبت و قحط سالی بود.

مادرش سلمی و والد ماجدش هاشم بن عبد مناف می باشد، و عبدالمطلب ده پسر و شش دختر داشت و یکی از آنها عبدالله که والد ماجد حضرت رسول اکرم ﷺ بود.

3- ازدواج پیغمبر ﷺ با جناب دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب 15 سال قبل از بعثت.

آن مخدره را ملکه العرب می گفتند در ثروت وجود و عطا و جمال و عفت و فصاحت و بلاغت بین زنان عرب بی نظیر بود، از بزرگان عرب او را خواستگاری کردند رد نمود.

جناب خدیجه از مشاهده کرامات و معجزات از رسول خدا ﷺ علاقه بیشتر به حضرت پیدا کرد و خود تقاضای ازدواج با اشراف کائنات نمود و از طرف حضرت پیغمبر نیز مورد قبول واقع گردید.

خدیجه 40 ساله و در این روز به همسری اشراف موجودات مفتخر شد و آن حضرت 25 سال داشت.

4- غزوه ابواء (قریه ایست بین مکه و مدینه) و قبر آمنه خاتون والده معظمه اشراف کائنات در آنجاست و در این غزوه کار به صلح کشید و حضرت بدون محاربه مراجعت نمود و حامل لوا در این جنگ جناب حمزه ره بود.

5- ابتدای خلافت بنی امیه: موقعیکه ابوبکر به ریاست یزید بن ابی سفیان به طرف شام لشکر فرستاد معاویه بن ابی سفیان در آن لشکر بود یزید بن ابی سفیان در شام مُرد ابوبکر ریاست شامات را به معاویه واگذار نمود و او در شامات همچنین مستقر بود تا دهم ربیع الاول سال 41 قمری حضرت امام حسن علیه السلام با او صلح کرد معاویه از سال 41 غصبا دارای منصب خلافت شد تا نیمه رجب سال 60 هجری در هشتاد سالگی به جهنم واصل گردید.

روز دوازدهم:

1- هلاکت معتصم بالله محمد عباسی پسر هارون الرشید

در سامراء 227 ق و این شهر از بناهای اوست، این ملعون عموی ام الفضل که عیال حضرت جواد ع بود و ام الفضل به امر معتصم به آن حضرت زهر خوراند.

او را خلیفه مثنی گویند زیرا هشتم از خلفای عباسیین است و هشتم از اولاد عبدالمطلب و هشتم از اولاد هارون الرشید و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و هشت اولاد ذکور و هشت اولاد اناث داشت.

2- ورود حضرت رسول اکرم ص به مدینه 13 بعثت:

اهالی مدینه شادی کنان به استقبال پیامبر رفتند و حضرت در 12 ربیع الاول موقع ظهر وارد مدینه شد و مردم اطراف ناقه آن بزرگوار را گرفتند و استدعای نزول می نمودند حضرت فرمود ای مردم ناقه را رها کنید که او مأموریت دارد به درب خانه هر کسی بنشیند من به آنجا وارد خواهم شد تا در درب خانه ابویوب انصاری بر زمین نشست او فقیرترین اهل مدینه بود و پیامبر وارد خانه او شد.

3- انقراض حکومت بنی امیه 132 ق.

به همت والای ابومسلم مروزی صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عموی سفاح چهاردهمین از خلفای بنی امیه را که مروان حمار بود در قریه ای از قراء مصر به قتل رسانید و دولت بنی امیه در سال 132 ق منقرض شد و 91 سال و دو روز که هزار و نود و دو ماه و دو روز می شود حکومت نمودند و 14 نفر از بنی امیه حاکم شده اند.

### مروان حمار:

در طفولیت انگشت خود را در میان حلقه نمود و آن حلقه در انگشت بند شد پس به زحمت بسیار از انگشت بیرون آوردند بعد از مدتی خواست خود را امتحان کند که چاق شده یا نه دوباره انگشت خود را در میان حلقه فرو برد و انگشت او بند شد هر چه سعی کرد بیرون نیامد تا سوهانی آورده آنرا سوهان نمودند و انگشت رها شد در این اثنا پدرش حاضر شد از مطلب باخبر گردید باو گفت واللّٰه انت الحمار و اللّٰه تو الاغی پس از آن وقت به این لقب ملقب شد.

### روز چهاردهم:

1- هلاکت یزید لعین پسر معاویه ملعون و مادرش میسون نام داشت و در حواریین شام در سال 64 ق به مرض ذات الجنب در 38 سالگی و مدت حکومت منحوسش 3 سال و نه ماه بود و سه کار خطرناک انجام داد.

در سال اول حضرت امام حسین و یارانش را در کربلا شهید کرد که در دهم محرم توضیح داده شد.

در سال سوم واقعه حرّه را واقع ساخت که در 28 ذیحجه الحرام ذکر خواهد شد.

در سال سوم مکه را محاصره و خانه خدا را با منجنیق خراب نمود که در سوم ربیع الاول مشروحا بیان شده است.

در کتاب پیشگوئیهای آخر الزمان جناب آقای علی فلسفی ص 63 نقل از کتاب صفریه (ج 1 ص 73 آقای علی فلسفی):

یزید از حضرت سجاد علیه السلام پرسید چه کنم خداوند مرا مورد بخشش قرار دهد فرمود مگر به فریادت نماز غفیله برسد حضرت زینب در وقت دیگر با حال حزن این سوال و جواب را به حضرت سجاد علیه السلام بازگو کرد حضرت

فرمود ای عمّه کار ما ارشاد و راهنمایی است هشیار باش ایزد متعال او را توفیق نخواهد داد، هر وقت یزید می خواست این نماز را بخواند به درد دل دچار می شد.

در مفاتیح از اخبار الدول نقل کرده که یزید به مرض ذات الجنب در حوران درگذشت و بدمشق آوردند.

ولی خواند امیر در حبیب السیر جلد دوم صفحه 130 می نویسد: روزی یزید به شرب شراب اقدام نمود و در وقتی که مست و بی شعور شد برخاست رقص کرد در اثنا بیفتاد و سرش بر زمین خورد به درک واصل گردید معاویه بن یزید بر او نماز خواند و از خواری به دمشق بردند، یزید دوازده پسر و دو دختر داشت.

## 2- خروج جناب مختار در سال 66 قمری.

موقعی که عبدالله بن مطیع حاکم کوفه بود مختار باز به عبدالله بن عمر شوهر خواهرش نامه نوشت به توسط او از زندان آزاد شد و شیعیان را دور خود جمع کرد عبدالله بن مطیع مختار را طلبید او دانست برای چه طلب نموده خود را به تمارض زد مختار مخفیانه یاران خود را گفت حالا وقت خروج است یاران از محمد بن حنفیه در مدینه استیذان کردند و بعد از اجازه و بیعت جناب ابراهیم بن مالک اشتر با مختار در چهارده ربیع الاول سال 66 قمری مختار خروج کرد و در دارالاماره رفت و نشست و بزرگان قبائل به او بیعت نمود و ابن مطیع را از کوفه اخراج کردند و مختار هیجده ماه حکومت کرد بالاخره با یاری ابراهیم بن مالک قتله حضرت سید الشهداء را به قتل رسانیدند با این عمل به قلب سوخته حضرت زهرا آب پاشید و بعد مختار سر ابن زیاد را با سر چندین نفر از ملعونین به پیش محمد بن حنفیه فرستاد و او هم پیش حضرت امام سجاد علیه السلام

فرستاد امام به سجده افتاد و فرمود الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزى الله المختار خيرا.

مختار در سال اول هجرت متولد شد و لقبش کیسان و پدرش ابو عبیده ثقفی از نیکان و در زمان عمر بن خطاب سپهسالار لشکر اسلام بود خواهر مختار صفیه زوجه عبدالله بن عمر بن خطاب است.

### 3- ابتدای حکومت بنی عباس

سال 132 قمری و اولین حاکم از عباسیین ابوالعباس عبدالله بن سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و بعضی در سیزده این ماه نوشته و حکومت بنی عباس تا سال 656 ق ادامه داشت و آخرین خلیفه ابواحمد مستعصم بالله که سی و هفتمین خلیفه بود.

#### روز شانزدهم:

این سیرین می گوید مسلمانان مدینه قبل از آمدن پیامبر به مدینه جمع شدند گفتند برای یهود و نصاری در هر هفته روزیست که جمع می شوند پس روزی را انتخاب کرده در آن روز جمع شده یاد خداوند را بکنیم روز شنبه برای یهود و یکشنبه برای نصاری است روز عروبه را انتخاب کردند و پیش اسعد بن زراره رفتند و با او در آن روز نماز خواندند و خدا را یاد کردند چون اجتماع شد آن روز را جمعه نامیدند و بعضی گویند کعب بن لوی جمعه نام نهاد و آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله الی آخر نازل شد.

پیامبر اسلام موقع هجرت از مکه به مدینه در محله قبا فرود آمد و روز دوشنبه 12 ربیع الاول وقت چاشت بود و چهار روز در آنجا ماندند و مسجد قبا برای بنی عمر و بن عوف تاسیس کردند بعضی نوشته که بانی آن عمار یاسر

بود، روز جمعه حضرت متوجه مدینه گردید چون به صحرای بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز جمعه شد حضرت فرمود مسجدی ساختند پس از خواندن خطبه نماز جمعه را با جماعت اقامه نمودند و این اولین خطبه و اولین نماز جمعه بود که حضرت اقامه نمود بعد وارد مدینه شد و اولین نمازی که در مدینه خواند نماز عصر بود (مجمع البیان ج 10 صفحه 296).

در منهج الصادقین جلد 4 صفحه 315 نوشته زمانیکه بنو عمر و بن عوف مسجد قبا را ساختند و از حضرت دعوت نمودند یک نماز جماعت در آنجا بخواند بنو عثم بن عوف پسر عموهای بنو عمر و بن عوف از روی حسد گفتند مسجدی در مقابل آن بسازیم و خودمان در آنجا نماز بخوانیم و به نماز محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نرویم تا اینکه مسجد را ساختند و اینها 12 یا 15 نفر بودند به راهنمایی ابو عامر به این کار اقدام نمودند به قصد اینکه ابو عامر راهب از شام مراجعت کند او را امام مسجد نمایند ابو عامر نیز باین مضمون از شام به ایشان نامه نوشت و ابو عامر پدر حنظله (غسیل الملائکه) بود در حالیکه ابو عامر همیشه از اوصاف حضرت به اهل مدینه می گفت چون حضرت به مدینه هجرت نمود و اهالی از ابو عامر رو گردانیدند و به طرف آن برزگوار متوجه شدند ابو عامر حسد برد تا جائیکه قسم یاد کرد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هر قومی جنگ کند از آن قوم باشد و به منافقان نوشت که در مقابل مسجد قبا مسجدی در محله خویش برای من بسازید چنانکه ذکر شد بعد از اتمام از حضرت دعوت کردند در آن مسجد نماز بخواند و غرض ایشان استحکام بخشیدن به کار خود بود و حضرت به جنگ تبوک عازم بود فرمود بعد از مراجعت می خوانیم بعد از بازگشت اهل مسجد آمدند همان استدعا را کردند جبرئیل نازل شد آیه 107 از سوره توبه را آورد: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ نَفَاقًا كَسَانِي

هستند که مسجد را برای ضرر رساندن و تفرقه افکندن در بین مؤمنین ساختند و برای انتظار کشیدن بر آن کسیکه پیش از بناء مسجد با خدا و رسولش محاربه کرد (مراد ابو عامر است) تا می فرماید در آن مسجد هرگز نماز نخوان حضرت امر کرد بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان رفته و آتش زدند اهالی مسجد گریختند و رسول خدا فرمود آنجا را مزبله نمائید و ابو عامر در شام غریب و تنها مرد و بنا کننده مسجد اضرار 12 یا 15 نفر بودند به رهبری ابو عامر بن نعمان صیفی راهب نصرانی بود که مسجد را جهت اضرار اهل اسلام بنا کردند و حضرت ابو عامر را فاسق نامید.

#### روز هفدهم:

ولادت باسعادت اشرف کاینات حضرت خاتم الانبیاء رسول اکرم ﷺ در عام الفیل.

در هفده ماه ربیع الاول قریب طلوع فجر در مکه معظمه به عهد کسری در عام الفیل مفخر موجودات قدم به دنیا نهاد چون متولد شد در کعبه برو افتاد و ایوان کسری بلرزه درآمد و دریاچه ساوه فرو رفت آتشکده هزار ساله فارس خاموش گشت و مختون از طرف لایزال روی به طرف کعبه در حال سجده با انگشت مبارک اشاره کرد و فرمود لا اله الا الله، آمنه صدائی شنید که بهترین خلق متولد شد او را محمد نام کن و هاتفی ندا کرد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا.

بعقیده بعضی از علمای شیعه حضرت در دوازدهم این ماه متولد شده.

2- ولادت با سعادت امام ناطق حضرت ابو عبدالله جعفر الصادق ع سال 83 قمری در مدینه و والده معظمه اش فاطمه مسماءه بام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر.

روز هیجدهم:

## 1- هلاکت قوم نمرود:

چنانکه قبلا متذکر شدیم نمرود از حضرت ابراهیم استدعای جنگ کرد و حضرت قبول نمود در روز موعود نمرود سپاه بسیار به صحرا آورده بود ولی ابراهیم تنها در جلو لشکر ایستاد مردم از تهور ابراهیم متحیر شدند ناگاه به فرمان الهی لشکر پشه در رسید و سر و روی نمرودیان را گزید چنانکه همه اش منهزم شدند اما نمرود به قصر خود پناهنده شد که پشه ای لبش را گزید بعد به دماغش رفت مغزش را می خورد مدت 40 سال با مرض و ملال گذرانید سپس به دوزخ شتافت و مدت سلطنتش 400 سال بود. امام صادق علیه السلام فرمود چهار نفر مالک تمام روی زمین شدند دو نفر مؤمن سلیمان و ذوالقرنین و دو نفر کافر نمرود و بخت نصر.

## 2- وفات فاضل متبحر

و جامع فنون و مروّج احکام سید شمس الدین محمد بن علی موسوی جبعی عاملی صاحب مدارک الاحکام در سال 1009 ق در 62 سالگی و در جمع عامل به خاک سپرده شد این بزرگوار دخترزاده شهید ثانی است و صاحب 6 تالیف می باشد: حاشیه بر استبصار - حاشیه بر الفیه - حاشیه بر تهذیب - حاشیه بر روضه البهیّه - شرح مختصر النافع - مدارک الاحکام.

روز نوزدهم

## جنگ داود علیه السلام با جالوت:

بنی اسرائیل در اثر اختلاف و ظلم و گناه شوکت و قدرتشان را از دست دادند و دشمنان بر آنها چیره شدند حتی جالوت یکی از پادشاهان و دشمنان بنی اسرائیل آنها را به دادن جزیه مجبور کرد و ایشان زبون و خوار بودند.

خداوند اشموئیل یا شموئیل پیغمبر را مبعوث کرد و توانست تا اندازه ای به وضع بنی اسرائیل سر و سامانی داده و قسمت عمده آنها را از بت پرستی نجات دهد و بنی اسرائیل برای جنگ با دشمنان و بازگرفتن سرزمینهای از دست رفته از آن پیغمبر خواستند برای آنها پادشاهی تعیین کند تا با دشمنان به جنگند از طرف خداوند متعال طالوت معین شد و او با هشتاد یا هفتاد هزار نفر لشکر حرکت کردند.

دو لشکر بهم رسیدند در میان لشکر طالوت سه برادر بودند که پدر پیری داشتند به نام ایشا و برادر کوچکی به نام داود، خلاصه داود فلاخن خود را که معمولاً هنگام چرانیدن گوسفندان همراه داشت تا جانوران را بدان دور کند با خود برداشت همینکه وارد میدان شد از سربازان شنید که از دلآوری جالوت سخن می گفتند داود گفت چرا مرعوب سطوت جالوت شده اید به خدا اگر من او را دیدار کنم به قتلش می رسانم، سربازان سخن داود را به گوش طالوت رساندند طالوت او را خواست و از نیروی او سوال کرد بالاخره روز دیگر دو لشکر برابر هم قرار گرفتند داود گفت جالوت را به من نشان دهید سنگی در فلاخن گذارد پیشانی او را هدف قرار داد سنگ را به سمت او پرتاب کرد سر جالوت را بشکافت سنگ دوم و سوم را به دنبال آن رها کرد جالوت را سرنگون ساخت و لشکریانش در هم شکست و این سبب شد که نام داود بر سر زبانها بیافتد و تدریجاً عظمت و شوکت پیدا کرده و بنی اسرائیل ویرا به سلطنت و فرمانروائی انتخاب کنند و خداوند متعال نیز او را به نبوت برگزید.

روز بیست و یکم:

### هلاکت قوم لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

چون لواط به تعلیم شیطان در میان قوم لوط شیوع پیدا کرد و لوط در شهر سدوم هر چند نصیحت و موعظه نمود اثری نداشت بلکه بیش‌تر می آنها روزبروز افزون‌تر شد خداوند فرشتگانی فرستاد به نامهای جبرئیل - میکائیل - اسرافیل - کروبیل یا سه نفر یا یازده نفر یا نه نفر هم نوشته اند.

لوط در بیرون شهر به زراعت مشغول بود مأموران الهی نزدیک آن حضرت آمدند و سلام کردند سپس با هم وارد شهر شدند و میهمان لوط بودند زن لوط آتش روشن کرد تا مردم بفهمند که پیامبر الهی میهمان دارد به سرعت مردم اطراف خانه لوط جمع شدند جسارت را به آنجا رساندند که می خواستند به مهمانان لوط که مأمورانی الهی بودند آزار برسانند و لوط تا آنجائیکه حاضر شد از دخترانش به آنها تزویج کند قبول نکردند مهمانان چون فشار مردم را به لوط مشاهده کردند گفتند ای لوط مترس که ما فرستادگان پروردگاریم برای نابودی این مرد آمده ایم مردم وارد خانه شدند ولی با یک اشاره انگشت جبرئیل همه به عقب بازگشتند و نابینا شدند مردم برای تهدید لوط گفتند چون صبح شد سزای این کارت را به تو می دهیم تو برای ما افراد ساحر می آوری، لوط فرمود ای جبرئیل حالا که برای عذاب کردن مردم آمده اید پس شتاب کنید هر چه زودتر آنها را نابود گردانید، جبرئیل در جواب گفت موعد هلاکت صبح است و برای دلداری او گفت آیا صبح نزدیک نیست سپس جبرئیل گفت ای لوط چون مقداری از شب گذشت تو و خاندانت از شهر بیرون روید و تنها زن تو به عذاب دچار خواهد شد لوط و خاندان و پیروانش شب از شهر خارج شدند وقتی که صبح شد عذاب خدا رسید فرشتگان الهی آن شهر را زیر و رو کردند سپس

بارانی از سنگ ریزه بر آنها بارید به قولی چهار هزار نفر هلاک شدند و شهر سدوم به صورت تلّ خاک درآمد.

روز بیست و دوم

### جنگ بنی نضیر 4 قمری

یهودیان بنی نضیر هزار تن بودند که در مدینه مسکن داشتند و در امان رسول خدا ﷺ بودند به شرط آنکه دشمنان را بر رسول خدا نشورانند و با اعداء همدست نشوند، اتفاقاً مردی از قبیله قریظه یک تن از بنی النضیر را کشت وارث مقتول بنا به پیمانیکه قبلاً بسته بودند خواست هم قاتل را بکشد و هم دیه بگیرد ولی بنی قریظه گفتند این حکم با تورات راست نیاید یا قاتل را بکشید یا دیه بگیرید بالاخره سخن بدانجا ختم شد که رسول خدا ﷺ در میان آنها حکم کند حضرت فرمود این پیمان با تورات راست نمی آید چنانکه بنی قریظه می گفتند و حکم حضرت نفوذ یافت ولی بنی النضیر برنجیدند و در دل داشتند که از پیغمبر انتقام کشند تا موضوعی پیش آمد که پیغمبر دیه دو نفر را از بنی النضیر قرض کند به جانب حصار آنها رفت و داخل نشد پشت مبارک بر حصار ایشان داده بنشست بنی النضیر گفتند هرگز محمد به این آسانی بدست نیاید یک نفر به بام رود و سنگی به سر حضرت بیاندازد در حال جبرئیل نازل و اندیشه آنها را به حضرت اطلاع و حضرت راه مدینه را پیش گرفت چون به مدینه رسید محمد بن مسلمه را به نزد آنها فرستاد که با من غدر کردید و عهد خویش بشکستید از شهر خارج شوید ولی با پشتگرمی عبدالله بن ابی خارج نشدند و اطلاع دادند که هر چه خواهی بکن پیغمبر رایت را به امیر المؤمنین داد و از پیش فرستاد و خود از دنبال آن با عجله رفت و در بنی النضیر نماز خواند و ایشانرا محاصره فرمودند جهودان پانزده شبانه روز در حصار ماندند و دستور

داد درختان خرمای ایشان را بکنند تا جهودان به کلی ناامید شوند چون کار را اینطور دیدند اجازه خواستند کوچ کنند از طرف حضرت اجازه صادر شد ولی زیاده از آنچه شتران حمل کنند اجازه حمل اموال ندادند.

یهود قبول نکردند ولی پس از چند روز راضی شدند حضرت فرمود چون اول قبول نکردید پس هر چه دارید بگذارید و بروید جهود هراسان شدند و فهمیدند که این نوبت ممکن است جان سلامت نیز بدر نبرند.

ایشان خانه های خود را خراب کردند تا به دست مسلمانان نرسد و به قولی رخصت یافتند ششصد شتر که مال ایشان بود هر چه توانستند برداشتند و حمل کردند زمین های کشاورزی آنان به رسول خدا ﷺ ماند و آن حضرت مقداری به علی بن ابیطالب علیه السلام بخشید.

## 2- ظهور طوفان نوح علیه السلام:

حضرت نوح علیه السلام در 150 یا 250 یا 350 سالگی به پیامبری مبعوث شد و مدت طولانی یعنی 950 سال به خدای یگانه مردم را دعوت کرد ولی قوم قبول نکردند وادیت ها نمودند، مرحوم طبرسی می گوید گاهی آن قوم به قدری او را می زدند که بی هوش می شد و بعضی نوشته اند از دو گوشش خون می آمد، بالاخره از قوم مقداری ایمان آوردند ولی تدریجا آنها نیز گمراه شدند هفتاد و چند نفر بیشتر نماند.

آخر الامر نوح علیه السلام مایوس شد ایشانرا به سختی نفرین نموده عرض کرد پروردگارا دیّاری از کافران را روی زمین زنده مگذار اگر زنده بمانند بندگان را گمراه کنند دعای نوح مستجاب شد و عذاب چنان قطعی گردید که به نوح خطاب آمد درباره ستمگران مرا مخاطب ساز و وساطت مکن که غرق شدنی هستند.

دستور ساختن کشتی زیر نظر پروردگار متعال شروع شد شبها قوم می آمدند آنچه نوح ساخته بود خراب می کردند خداوند وحی می نمود ای نوح سگی برای حراست برگیر تا حضرت سگی را گرفت و روزها مشغول ساختن کشتی بود و شبها می خوابید و وقتی مردم می آمدند خراب کنند سگ صدا می کرد و حضرت بیدار می شد و حیوان به سوی آنها می دوید و مردم فرار می کردند بدین گونه نوح کشتی را کاملا ساخت و منتظر فرمان الهی بود.

دستور رسید که چون دیدی نشانه های عذاب آمد و آب از تنور جوشید از هر حیوان یک جفت بردار و خاندانت را بجز آنکس که وعده عذاب داده شده با خود همراه کن نشانه عذاب جوشیدن آب از تنور بود که در خانه نوح یا در خانه زن مؤمنه در جائیکه اکنون مسجد کوفه است قرار داشت ناگاه آب از تنور جوشیدن گرفت به نوح خبر دادند نوح مقداری خاک روی آن ریخت به کنار کشتی آمد و کسانیکه قرار بود سوار کند به کشتی نشانده نوشته اند اول حیوانی که به کشتی سوار کرد مورچه کوچک و آخرین حیوان الاغ بود. و برگشت خاک را از روی تنور برطرف نمود آب جوشیدن کرد و آسمان نیز مانند دهانه مشگ شروع به باریدن نمود رودهای فرات و چشمه های دیگر نیز طغیان کرد و آب زمین را فرا گرفت بعضی گویند منطقه ای که نوح مستقر بود آب آنجا را فرا گرفت نوشته اند 72 نفر از قوم و شش نفر خانواده نوح نجات یافتند و کنعان پسر نوح نیز از غرق شدگان بود.

در مدت توقف نوح و مؤمنین در کشتی اختلاف است برخی به هفت روز، قائلست و بعضی یک ماه و عده ای شش ماه و به قولی یک سال و ده روز، خلاصه بر کوه جودی که در موصل است قرار گرفت از کشتی فرود آمدند و برای آغاز زندگی جدید به فعالیت پرداختند و نوح عَلَيْهِ السَّلَام 250 یا 350 سال

دیگر عمر کرد و بعد از این عمر طولانی دار دنیا را وداع نمود و در کنار قبر کنونی مولای متقیان علی بن ابیطالب علیه السلام مدفون شد.

2- در این روز به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نامگذاری کرده و عقیقه نمودند.

### روز بیست و پنجم: وفات سید مرتضی ره

سید العلماء و محی آثار اجداده الائمه الطاهرین سیدنا ابوالقاسم الشریف علی بن الحسین بن موسی الابرش بن محمد الاعرج بن موسی ابو سُبْحه بن ابراهیم مرتضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام ملقب به سید مرتضی علم الهدی پنج روز مانده از ربیع الاول سال 436 ق دار فانی را وداع نمود و در سال 355 ق متولد شده بود پس عمر با برکتش 81 سال می باشد و پسرش در کاظمین در خانه آن بزرگوار به او نماز خواند و دفن کرد سپس از آنجا انتقال داده و در کنار جدش اباعبدالله الحسین دفن کردند.

نوشته اند بعد از خود هشتاد هزار جلد کتاب به جا گذاشت و این مرحوم مصنفات کثیره دارد از جمله: الشافی فی الامامة - تنزیه الانبیاء - الذریعة فی اصول الشریعة - الرسالة الباهرة - فی العترة الطاهرة - المسائل الناصریه - المسائل التبانیات و غیرها که قریب به 72 کتاب است.

این بزرگوار برادر سید رضی صاحب نهج البلاغه است که مادرشان مرحومه سیده فاطمه از زنان متدینه بوده چنانکه در حالات سید رضی نوشته شد.

### لقب علم الهدی:

سید نورالله شوشتری مرعشی در مجالس المؤمنین صفحه 216 می نویسد: ابوسعید محمد بن الحسین وزیر قادر عباسی در سال 420 بیمار شد و بیماریش طول کشید تا آنکه حضرت علی را در خواب دید که با او می گوید به علم الهدی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی.

محمد می گوید سوال کردم علی الهدی کیست فرمود علی بن الحسین موسوی، وزیر با آن لقب نامه ای به سید مرتضی نوشت سید از باب تواضع در جواب مرقوم نمود اللّٰه اللّٰه قبول کردن این لقب بر من زشت است وزیر به عرض سید رسانید که واللّٰه من این لقب را به شما ننوشتم الا اینکه امیرالمؤمنین مرا به آن امر کرده بعد دعای سید مرتضی شفا یافت و واقعه را به خلیفه عباسی رساند و خلیفه گفت لقبی که جدّ امیرالمؤمنین ترا ملقب ساخته قبول کن بالاخره این لقب را قبولاند و از آن زمان به این لقب مشهور گشت.

تذکر: ابراهیم مرتضی جدّ بزرگ سید و پسر امام موسی بن جعفر غیر از ابراهیم مجاب است که این پسر محمد عابد بن موسی بن جعفر علیه السلام است محمد را به جهت کثرت عبادت عابد می گفتند و ابراهیم وقتی به حرم امام حسین وارد شد عرض کرد السّلام علیک یا ابا عبد اللّٰه جواب آمد و علیک السّلام یا ولدی از این جهت مجاب گویند و قبر ابراهیم مجاب در حایر حسینی است. مرحوم سید مرتضی بسیار کریم النفس و با شهامت و ثروتمند و در قرن چهارم هجری مروّج مذهب امامیه و مُجدّد مذهب بود.

2- معاویه لعین یزید ملعون را به سلطنت منصوب کرد 60 قمری در سال 55 قمری معاویه برای پسرش اخذ بیعت نمود و او اول کسی بود که برای پسرش بیعت گرفت و نامه ای به حاکم مدینه مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیّة نوشت که از اهل مدینه بیعت بگیرد.

مروان در مدینه خطبه خواند و ولایت عهدی یزید را تبلیغ کرد و در سال 60 ق بعد از هلاکت معاویه پسرش یزید به سلطنت رسید، نقل شده که معاویه هنگام مرگ گفت سه گناه بزرگ کرده ام:

1- در امر خلافت که حق امیرالمؤمنین بود طمع کردم و از او گرفتم.

2- زوجه حضرت امام حسن علیه السلام را فریب دادم تا به او زهر داد.

3- یزید را ولیعهد خود گردانیدم.

ناگفته نماند مادر یزید میسون دختر بجدل کلبیه بود.

3- صلح حضرت امام حسن مجتبی با معاویه در سال 41 ق. ملخصه:

امام حسن علیه السلام بعد از وفات حضرت علی علیه السلام به منبر رفت خطبه بلیغی خواند و در ضمن حقانیت خود را اثبات کرد پس فرمود اطاعت کنید ما را که اطاعت ما از جانب پروردگار بر شما واجب است تا اینکه فرمود از پدرم طلا و نقره نماند مگر هفتصد درهم و می خواست خادمی برای اهل خود بخرد پس گریه گلوی آن حضرت را گرفت.

عبدالله بن عباس برخاست و مردم را بر بیعت آن حضرت خواند مردم با آن حضرت بیعت نمودند این واقعه در بیست و یکم رمضان در چهلیم هجرت واقع شد و آن حضرت سی و هفت سال داشت سپس از منبر پائین آمد و عمال خود را به اطراف فرستاد.

موقعی که خبر شهادت علی علیه السلام و بیعت مردم به حضرت امام حسن علیه السلام به گوش معاویه رسید مرتبا جواسیس می فرستاد حضرت جاسوس را طلبید و گردن زد به معاویه نوشت جاسوس می فرستی و مکرها و حيله ها می کنی گمان می کنم اراده جنگ داری اگر چنین است ما نیز مهیای آن هستیم معاویه جواب ناملایم نوشت و پیوسته مکاتبه بین امام و معاویه می شد تا معاویه لشکر گرانی متوجه عراق گردانید و جمعی از منافقان و خارجیان در میان اصحاب حضرت بودند و حضرت چون شنید بر منبر رفت مردم را به جنگ با معاویه دعوت نمود هیچ کس جواب آن حضرت را نگفت عدی بن حاتم برخاست گفت بد گروهی هستید امام و فرزند پیغمبر شما را به جهاد دعوت می کند

اجابت نمی کنید و از ننگ و عار پروا نمی کنید جماعتی موافقت کردند حضرت فرمود راست می گوئید بسوی نخيله بروید و حضرت متوجه نُخيله شد اکثر آنها که اظهار اطاعت کرده بودند وفا نکردند و حاضر نشدند حضرت چند مرتبه سر لشکر با جمعی لشکر به طرف معاویه فرستاد و معاویه وعده ریاست داده و مقداری پول می فرستاد و آنرا فریب می داد حتی کار به جائی کشید که عبیدالله بن عباس سر لشکر سپاه امام حسن بود معاویه پول فرستاد و فریفت تا به لشکرگاه معاویه گریخت چون امام کار را بدین منوال دید تصمیم گرفت که بامعاویه صلح کند چون دید اکثر مردم منافق هستند و شیعه خاص و مؤمن اندک می باشند که مقاومت با لشکر شام را نمی توانند بکنند و بی وفائی اکثر لشکر به جائی رسید که رؤسای لشکر به معاویه نوشتند ما مطیع توئیم زود متوجه عراق شو چون نزدیک شوی ما حسن را گرفته به تو تسلیم می کنیم، امام که تمایل به صلح نمود، منافقان گفتند کفر واللّه الرجل یعنی به خدا حسن کافر شده و به خیمه آن حضرت ریختند و اسباب هرچه یافتند غارت کردند و مُصلّای آن حضرت را از زیر پایش کشیدند و ردایش از دوش برداشتند، حضرت به اسب خود سوار شد و با قلیلی از شیعیان از تاریکیهای سبابط مدائن عبور می کرد که ملعونی از قبیله بنی اسد به نام جراح بن سنان رسید گفت ای حسن کافر شدی و خنجری مسموم بر ران آن حضرت زد و حضرت را به مدائن خانه سعد بن مسعود ثقفی بردند و این مرد عموی مختار بود مرحوم شیخ عباس نوشته مختار به عم خود گفت بیا حسن را بدست معاویه دهیم شاید معاویه ولایت عراق را به ما بدهد سعد گفت وای بر تو خدا روی ترا قبیح کند من از جانب او و پیش از او از جانب پدرش والی بودم آیا حق نعمت ایشان را

فراموش کنم و فرزند رسول خدا را بدست معاویه دهم شیعیان می خواستند مختار را بکشند ولی عمویش شفاعت نمود.

معاویه نامه ای درباره صلح به امام حسن نوشت و نامه هائیکه از لشکر امام به او فرستاده بودند آنها را نیز فرستاد و در نامه نوشت که اصحاب تو با پدرت موافقت نکردند با تو نیز موافقت نخواهند کرد امام مجبور شد که به صلح اقدام کند زیرا این نفاقها و بی وفائیا را که از لشکریان دید و دانست که با عده قلیلی نمی تواند با لشکر معاویه مقابله کند، حضرت کسی به نزد معاویه فرستاد که عهدها از او بگیرد و صلح نامه نوشته شود.

ابن صباح مالکی در کتاب فصول المهمه عهد نامه صلح را چنین نوشته:

بنام خداوند بخشنده مهربان

این عهدنامه ایست که براساس آن حسن بن علی بن ابیطالب با معاویه بن ابی سفیان صلح نموده است و امر حکومت مسلمین را به او سپرده، معاویه وظیفه دارد که روش حکومت خود را قرآن و سنت قرار دهد - او نمی تواند برای خود جانشینی برگزیند - در حکومت او باید همه مردم از هر سرزمینی که هستند شام و یمن و عراق و حجاز آزاد و مصون باشند - شیعیان و یاران علی علیه السلام باید نسبت به جان و مال و ناموس و اولادشان در هر کجا هستند امنیت داشته باشند - معاویه نباید نسبت به حسن بن علی و برادرش حسن و هیچ یک از افراد خانواده پیامبر کمترین بدی را بخواهد خواه آشکار و خواه پنهان - نباید در هیچ نقطه ای از حکومت خود کمترین هراسی ایجاد کند.

مرحوم صدوق نقل می کند که صلح بر اساس چند شرط شد:

1- معاویه نام امیر المؤمنین را بر خود مگذارد.

2- نزد وی شهادتی اقامه نگردد.

3- از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام کسی را تعقیب نکند برای آنها مصونیت در نظر گیرد و معترض هیچ یک از آنان نگردد و حق هر یک را به خودشان باز پس دهد.

4- مبلغی برابر با یک میلیون درهم را بین همه کشته شدگان صفین و جمل در رکاب امیر المؤمنین را تقسیم کند و این مبلغ را از منطقه دارا بجزرد مقرر نماید.

5- دشنام امیر المؤمنین را در نماز ترک کنند.

بعد از وقوع صلح معاویه با لشکر خود وارد نخیله شد و امر کرد مردم حاضر شوند معاویه به منبر رفت و خطبه خواند در ضمن گفت:

والله من برای نماز و روزه و حج و زکوة با شما جنگ نمی کردم زیرا شما آنها را می کنید من برای امیر شدن بر شما جنگ می کردم که خداوند اعطا کرد ولی شما نمی خواستید، بدانید هر چه با حسن بن علی شرط کردم زیر پایم گذاشتم و در اول ربیع الثانی سال 41 بر تخت سلطنت مستقر گردید و ابتدای خلافت بنی امیه از این وقت بود.

روز بیست و هشتم:

ابوغالب محمد بن علی واسطی ملقب به فخرالملک وزیر بهاءالدوله پسر عضدالدوله بنام سلطان الدوله او را حبس نمود و کشت در سال 407 و این شخص سور حائر امام حسین علیه السلام را بنا نهاد.

## ربیع الثانی

روز ششم:

ابوجعفر عبدالله منصور مشهور به دوانقی شهر بغداد را در سال 145 ق بنا کرد که الان پایتخت عراق است و در سال 158 درگذشت گویند خست و پستی او باندازه ای بود که از دانیق مضایقه می کرد لذا مشهور به دوانقی شد. این ملعون به اولاد پیامبر اسلام زیاد ظلم کرده حتی به امام صادق اذیت های بیشتر داده بود و آخر الامر حضرت را مسموم نموده شهید کرد.

روز هشتم:

ولادت حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه سال 232 ق، در ده و چهارم ربیع الثانی نیز منقول است و مادر آن حضرت حُدیثه یا سلیل یا سوسن یا سمانه یا ریحانه یا حُدیث بود و به امام حسن عسکری و امام علی النقی و امام جواد ابن الرضا می گفتند و اشهر القابش زکی و عسکری است و این حضرت غالباً محبوس و ممنوع از معاشرت بود.

2- حارث بن سعید معروف به ابوفراس شیعی شاعر و ادیب معروف در این روز کشته شد 357 ق.

حارث بن فرمان سیف الدوله در سنجار و حران حاکم بود بعد از فوت سیف الدوله پسرش شریف به جای پدر نشست و لشکر به سر ابوفراس کشید بالاخره غالب گردیده و ابوفراس کشته شد، چون خبر به مادرش رسید از جزع چشمهایش را کند، ابن شهر آشوب او را در شمار شعراء اهل بیت علیهم السلام نوشته و از جمله اشعار او قصیده میمیه می باشد که معروف به شافیه است در مناقب و مظلومیت اهل بیت و ظلم بنی عباس انشاء کرده و بعضی نوشته اند قبرش در

قسطنظیّه است در تنقیح المقال ج 1 صفحه 245 از ثعالبی نقل کرده آنّه کان فردُ  
دهره و شمس عصره ادبا و فضلا و کرما و مجدا و بلاغه و فروسیّه و شجاعه.

### روز دهم

1- روز وفات فاطمه معصومه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام 201 ق.  
در سفینه البحار از کتاب تاریخ قم تالیف حسن بن محمد شیبانی در سال  
378 ق نقل می کند سیده جلیله فاطمه معصومه علیها السلام که مزارش در بلده  
طیبه قم می باشد چون مأمون امام رضا علیه السلام را در سال دویست قمری از مدینه  
به مرو طلبید یک سال بعد از آن خواهرش حضرت معصومه به علت اشتیاق  
ملاقات برادر از مدینه به جانب مرو حرکت کرد همین که به ساوه رسید مریضه  
شد پرسید از اینجا تا قم چه مقدار راه است عرض کردند ده فرسخ، به خادم  
فرمود مرا به جانب قم ببر پس آن خاتون به قم آمد و در خانه موسی بن خزرج  
بن سعد اجلال نزول فرمود.

در اوائل قرن اول در سنه 23 ق هنگام یورش مسلمانان به ایران بلده قم  
توسط مسلمین به فرماندهی ابوموسی اشعری یا احنف بن قیس فتح شد کم کم  
پای مسلمین عرب به قم باز شد و رفت و آمد می کردند اولین طایفه از شیعیان  
اشعریها بودند که به قم آمدند رفته رفته قم شهری برای استقبال بستگان ائمه و  
شیعیان قرار گرفت بر همین اثاث بود که حضرت معصومه و چند فرزند امام  
جواد و امام زادگان دیگر به قم آمدند.

مرحوم محدث قمی می فرماید: اصح این است که خبر آن خاتون به آل سعد  
رسید همگی متفق شدند به قصد آن حضرت بیرون روند و خواهش کنند تا به  
قم بیاید در میان آنها موسی بن خزرج بر این امر تقدم جست همین که خدمت  
آن مکرمه رسید مهار ناقه را گرفت و کشید تا وارد قم شدند و در خانه خود

منزل داد و مدت 16 یا 17 روز در قم ماند و در سن 18 یا 22 سالگی به رحمت ایزدی پیوست حضرت را غسل دادند و کفن نمودند و در ارض بابلان که همان جای روضه مقدسه است و مُلک موسی بن خزرج بود به خاک سپردند.

در کتاب انوار المشعشعین صفحه 208 جلد اول آمده: آل سعد جنازه حضرت را به بابلان آوردند و نزدیک سردابی که برای او کنده بودند گذاشتند و گفتگو می کردند که چه کسی او را دفن کند آخر الامر بعد از گفتگوهای زیاد قرار شد خادم پیر که نامش قادر و مرد صالح بود او را دفن کند به عقب پیر مرد کسی فرستادند در این حال دو نفر سوار نقابدار با عجله آمدند پیاده شدند و به حضرت نماز خواندند در سرداب دفن نمودند و سوار شده رفتند کسی ندانست اینها چه کسی بودند.

بعد از دفن موسی سقفی از بوریاء بر سر قبر آن حضرت زد و زینب دختر حضرت جواد علیه السلام روی قبر آن مخدره قبه ای بنا کرد و این مخدره دو سال قبل از حضرت رضا علیه السلام وفات نموده و حضرت معصومه شوهر نکرده از دنیا رفت.

ثواب زیارت آن حضرت:

در انوار المشعشعین صفحه 210 آمده:

حضرت رضا علیه السلام به سعد اشعری فرمود ای سعد نزد شما قبری از ماست عرض کرد قبر فاطمه دختر امام موسی بن جعفر را می فرماید حضرت فرمود بلی هر که او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای اوست بهشت، وقتی کنار قبرش رفتی در جانب سر رو به قبله بایست و 34 بار الله اکبر و 33 بار

سبحان الله و 33 بار الحمد لله بگو آنگاه بخوان السلام على آدم صفة الله الى آخر زیارت.

در ریاحین الشریعه جلد 5 صفحه 35، حضرت رضا فرمود من زارالمعصومه بقم کمن زارنی امام رضا فرمود هر کس زیارت کند معصومه را در قم مثل اینکه مرا زیارت کرده.

عبادتگاه:

در چند روزیکه این بزرگوار در قم در خانه موسی بن خزرج بود عبادتگاهی داشت و همواره در یاد برادرش حضرت رضا اشک می ریخت هم اکنون این عبادتگاه به صورت یک بنای عالی در وسط مدرسه سنیّه قرار دارد و محل زیارت است و سنی بر وزن جدی یعنی خانم.

امامزادگان:

سه مخدره از دختران حضرت جواد علیه السلام به نامهای زینب - ام محمد - میمونه در جنب مدفن حضرت معصومه مدفونند و چند نفر از دختران موسی مبرقع (پسر حضرت جواد علیه السلام) به نامهای ام محمد - بُرِیه - میمونه در جنب آن حضرت مدفونند.

ناگفته نماند عده ای سال ولادت آن حضرت را 183 ق می دانند و سال وفات را 201 ق، در این صورت در موقع وفات 18 سال داشت و بعضی در سال 179 ق نوشته بنابر این 22 سال داشت و بعضی در سال 173 ق می دانند و در این صورت 28 سال داشت، روز وفات و روز ولادت این بزرگوار مدرکی ندارد از روی حدس است.

بنیاد گنبد مطهر معصومه در سال 525 ق به امر شاد بیگم دختر عماد بیگ انجام گرفت و طلای گنبد و بنای مدرسه فیضیه مرمَر دور ضریح و درب طلای

حرم مطهر از فتحعلی شاه در سال 1218 ق است و در سال 1236 مسجد بالا  
سر بنا شد و در سال 1276 ایوان کهنه را طلا کردند.

ناگفته نماند بعد از سال 23 کم کم محل ورود شخصیت‌های مذهبی شد تا  
اینکه بیش از صد نفر از بزرگان به قم وارد شدند و نقش مهمی در گرایش  
مردم قم به تشیع داشتند و این بزرگان اکثراً از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام  
کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بودند مرجع امور مردم شدند از جمله: آدم بن  
اسحاق و زکریا بن ادريس و زکریا بن آدم که از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام  
کاظم علیه السلام بودند و ابراهیم بن هاشم بن اسحاق و عمران بن عبدالله از اصحاب  
امام رضا به شمار می رفت حتی امام رضا علیه السلام به زکریا بن آدم فرمود خداوند  
به خاطر تو بلا را از اهل قم دفع می کند از جمله بزرگان علی بن بابویه که شیخ  
اهل قم و علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر که از اساتید مرحوم کلینی بود.

علی بن بابویه در بغداد به حضور جناب حسین بن روح وکیل امام عصر  
علیه السلام رسید و از او مقداری مسائل دینی پرسید بعد از مفارقت نامه ای نوشت به  
وسیله علی بن جعفر اسود به جناب حسین بن روح رسانید و از او خواهش کرد  
به حضور امام علیه السلام برساند و در آن نامه از امام علیه السلام فرزندى خواسته بود و  
حضرت در جواب نوشته از خدا خواستم و به این زودی خداوند دو فرزند  
مذکور به تو عنایت فرماید همانطور که امام فرموده بود دو فرزند به نامهای  
محمد بن علی معروف به صدوق که قبرش در ری می باشد و حسین بن علی را  
خداوند عنایت فرمود و علی بن بابویه در سال 329 وفات کرد و در قم مدفون  
شد جمعی از شیعیان در حضور جناب علی بن محمد سمری نماینده امام زمان  
علیه السلام بودند که ناگاه سمری فرمود رحم الله علی بن حسین بن بابویه خدا علی

بن بابویه را رحمت کند آنها عرض کردند که ابن بابویه نمرده او زنده است فرمود در همین روز وفات کرد و چنین بود که آن جناب فرموده بود.

2- وجوب نماز سفر و حضرا در سال یکم از هجرت استقرار یافت در نهم بعثت بعد از معراج نماز بر امت واجب شد و در سال یکم هجرت استقرار یافت.

3- در این روز سپاه روسیه گنبد مبارک حضرت رضا علیه السلام را به توپ بستند سال 1330 ق اوائل ماه محرم سال 1330 ق سپاه روسیه با توپ و شیپور قورخانه و مسلسل وارد شهر مشهد مقدس شدند، آنها ظاهرا می گفتند ما برای حفظ رعیت خود این سپاه را آورده ایم ولی باطنا برای امر دیگری آمده بودند.

روسها یوسف خان را واداشتند مجلسی ترتیب دهد و اظهار کند که ما مشروطه نمی خواهیم و احمد شاه را به سلطنت نمی شناسیم بلکه محمد علی شاه را می خواهیم از این طرف سید محمد یزدی طالب الحق مجلسی ترتیب داد و گفت دمکراتی ها بایی هستند نظمی و عدلیه و مالیه و سایر اداره ها را نمی خواهیم تمام بایی ها کافرند ای مردم هوشیار باشید بایها دین و مذهب شما را بردند در اوائل ربیع الثانی اطراف یوسف خان جمع شدند و او را سردار نامیدند. تمام تجار و کسبه دکاکین و تجارتخانه های خود را بسته بودند و شبی نمی شد که دکان یا منزلی را خراب نکنند و اموالش را به غارت نبرند از متمولین پول گزاف به بهانه های مختلف می گرفتند.

عصرها مردم میان صحن جدید جمع می شدند یوسف خان نطق می کرد و طالب الحق و نائب حاجی علی اکبر خان نوقانی گلدسته ها و سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند.

تا اوائل ربیع الثانی این دو دسته با هم زد و خورد هائی داشتند و در هر مرتبه جمعی کشته یا مجروح می گشت از اوائل این ماه مفسده شدت یافت

احدی از منزل خارج نمی شد و همه شب گلوله ها از مواضع متعدده می آمد تا دهم ربیع الثانی شد بعضی از مردم فهمیدند که روسها قصد دارند امروز عصر گنبد مبارکه حضرت ثامن الائمه را به توپ بندند، از علماء و بزرگان مشهد به نزد طالب الحق رفتند بلکه این فتنه را بخوابانند و مردم را متفرق کنند و بهانه بدست روسها نیافتد موثر نشد دو ساعت به غروب مانده بود که صدای توپها بلند شد از چند موضع گنبد مبارک را توپ میزدند و یکدسته از روسها با مسلسل پشت بام رفتند و از پنجره های پشت بام ضریح مقدس و حرم مطهر را گلوله باران کردند و یکدسته از شبکه های پنجره نقره به حرم مطهر و به ضریح مقدس توپ می زدند نوشته اند تقریباً هفتاد هزار نفر از شیعیان کشته شدند حرم و رواقها حتی ضریح خون بود تا دو ساعت از شب گذشته توپ می زدند آخر الامر متولی باشی دستمالی بسر عصا گذاشت و از شکاف درب توحید خانه به طرف ایوان طلا بیرون کرد و این علامت امان خواستن است روسها شیپور زدند و توپ زدند متوقف شد چهار شبانه روز حرم مبارک و رواقها و صحنین در تصرف روسها بود و کسی راه به تشریف آستانه مقدسه را نداشت و می نویسند هیچده جای گنبد مبارک از ضرب توپ سوراخ شده بود و بعدا یوسف خان را روسها کشتند تا اسرارشان فاش نشود و طالب الحق نیز در طرف بغداد کشته شد.

روز دوازدهم:

1- نزول عذاب به قوم حضرت شعیب:

شعیب بر اهل مدین و به اصحاب ایکه مبعوث شده بود گویند نخستین کسی که ترازو برای مردم ساخت این حضرت بود و آنها با ترازو اشیاء را می

فروختند ولی پس از مدتی شروع به کم فروشی کردند همین کار سبب نزول عذاب شد.

شعیب هر قدر موعظه نمود که کم فروشی نکرده و کوشش به فساد در روی زمین نکنید به حرف او گوش ندادند و اعتراضات شروع کردند بالاخره عذاب بر قوم شعیب که اهل مدین و اصحاب ایکه بود نازل و صیحه آسمانی درگرفت زلزله شروع گشت ابر آتشیاری بر آنها سایه افکند یکسره نابود کرد. کسانی که به وی ایمان آورده بودند بعد از عذاب با شعیب به مکه آمدند و در آنجا ماندند برخی نوشته اند به مدین آمدند.

عمر شعیب را بعضی از مورخین 242 سال نوشته و مدفن آن حضرت معلوم نیست ولی در بعض کتب تاریخ است که در سرزمین حرموت قبری است که اهالی آنرا قبر شعیب می دانند.

## 2- فتح آذربایجان بدست مسلمین سال 22 ق:

در تاریخ حبیب السیر جلد 1 ص 488 آمده که در سال 22 ق آذربایجان با سعی مغیره بن شعبه در حیز تسخیر درآمده و اهالی آنجا مبلغ هشتصد هزار درهم در بدل صلح ادا نمودند و این در زمان عمر اتفاق افتاد.

باز در ص 499 نوشته در سال 25 اهالی آذربایجان در مقام تمرد آمدند ولید بن عقبه از کوفه به موجب حکم عثمان لشکر به جانب آذربایجان کشید و میان ولید و متمردان به صلح انجامید بعد از مدتی عثمان مغیره را عزل و اشعث بن قیس را والی آذربایجان نمود و تا آخر حکومت عثمان اشعث والی آنجا بود و حضرت علی علیه السلام نیز در زمان حکومتش اشعث را والی آذربایجان کرد.

ولی بلاذری در فتوح البلدان صفحه 321 نوشته:

که مغیره از طرف عمر والی کوفه بود نامه از عمر به حذیفه بن یمان جهت ولایت آذربایجان آورده بود مغیره حذیفه را به آذربایجان فرستاد در اردبیل بعد از جنگ سختی مرزبان با حذیفه بر هشتصد هزار درهم مصالحه کرد و اقدی نیز نقل کرده که مغیره با اهالی آذربایجان در سال 22 جنگ کرد و فتح نمود و مالیات بر آنها نهاد.

### روز سیزدهم:

وفات شیخ الفقهاء و رئیس العلما ابوالقاسم نجم الدین جعفر حلّی ملقب به محقق اوّل در سال 76 قمری در 74 سالگی در حلّه، این بزرگوار از علمای قرن هفتم هجری و بسیار سریع الاستحضر بود و در اثبات مطالب حقه غامضه اصلیّه و فرعیّه و ریاضیّه و عقلیّه و نقلیّه ابصر و در حل مشکلات علمیه افطن اهل عصر بود واضح است که با وجود محققین بی شمار ایشان به محقق اول ملقب گردیدند مرحوم چهارده کتاب تالیف نموده از جمله: شرایع - نافع - معتبر - رساله التیاسر فی القبله و غیرها، قبر شریفش در حلّه معروف و بر آن قبه عالیّه ساخته اند و مزار کافه مردم است.

### 2- معزّ الدوله دیلمی در سال 356 ق وفات کرد.

معزّ الدوله احمدبن بویه سومین پادشاه آل بویه که دیالمه نیز گویند می باشد و پادشاهان دیالمه هفده نفر بودند و مدت پادشاهی آنها 127 سال و بویه از نسل بهرام گور می باشد معزالدوله 21 سال پادشاهی کرد در سال 356 به مرض اسهال درگذشت و 54 سال عمر نمود می نویسند پادشاه شیعه و عادل و مانند سایر سلاطین آل بویه اثنی عشری بود و در روز عاشورا عزاداری بر سیدالشهداء علیه السلام را در سال 352 بنیاد نهاد و اقامه نماز در روز غدیر خم نمود.

## روز نوزدهم:

وفات آیت الله سید صدرالدین صدر 1373 ق، بعد از مرحوم آیت الله آقای حایری سرپرست حوزه قم بود، ایشان از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی و علامه یزدی است و در مشهد رضوی توطن گزید ولی در سال 1349 ق بنا به دعوت مرحوم آقای حایری در قم اقامت نمودند و با ایشان همکاری داشتند مدفن آن مرحوم در بالای سر حضرت معصومه علیها السلام می باشد.

مرحوم صدر، عاملی الاصل کاظمینی الولادة و نجفی التحصیل و قمی الاقامه و موسوی النسب است و دارای دوازده تالیف که خلاصه الفصول و کتاب المهدی طبع شده و بقیه غیر مطبوع می باشد.

## روز بیستم: بنای مسجد اقصی.

بعضی از مورخین بنای مسجد بیت المقدس را به حضرت داود علیه السلام نسبت می دهند که مردم زمان آن بزرگوار به طاعون سخت مبتلا شدند و بسیاری در یک روز هلاک گشتند حضرت داود دستور داد مردم غسل کرده و با زنها و بچه های خود به صحرا روند و بدرگاه خداوند متعال ناله نمایند تا خداوند رحم کند. بنی اسرائیل به صحرا رفتند و آن حضرت به سجده افتاد و به درگاه لایزال نالید بنی اسرائیل نیز به سجده افتادند، هنوز سر از سجده برنداشته بودند که از میان آنها طاعون برداشته شد پس از سه روز حضرت داود آنها را جمع نمود و فرمود خداوند به شما احسان کرد و طاعون را برداشت به شکرانه آن در همان نقطه که دعایتان مستجاب شده مسجدی بنا کنید بنی اسرائیل به دستور او عمل نمودند و مشغول بنای مسجد شدند و آن حضرت نیز از کسانی بود که سنگ بر دوش خود حمل می کرد تا دیوارها را به اندازه یک قامت بلند نمودند خداوند به آن حضرت وحی فرمود که تمام آن بدست سلیمان فرزند تو خواهد بود بعد

از حضرت داود حضرت سلیمان جای آن نشست و مسجد را تمام نمود و از برای آن محرابها قرار داد.

بیت المقدس را اورشلیم نیز گویند در لغت عربی به معنای بیت السلام است بیت المقدس همواره مکان شریف و قبله اهل کتاب و امت داود و قوم دیگر بود که هنگام عبادت بدانجهت توجه می کردند.

در منتخب التواریخ ص 216:

در بیت المقدس قبر شریف حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت مریم مادر عیسی و قبر جناب آسیه زوجه فرعون می باشد نزدیک بیت المقدس قبر حضرت عَزیر و جناب راحیل مادر حضرت یوسف و در یک منزلی بیت المقدس شهر قدس الجلیل که قبر حضرت ابراهیم خلیل و حضرت اسحق و حضرت یعقوب و حضرت یوسف و جناب ساره می باشد و در شش فرسخی بیت المقدس قبر حضرت موسی کلیم الله است.

#### روز بیست و چهارم:

معاویه بن یزید بن معاویه خود را از خلافت خلع کرد 64 ق.

مردم شام در حیات یزید به پسرش معاویه بیعت نمودند بعد از هلاکت یزید بار دیگر دست بیعت به او دادند ولی بعد از چهل روز مردم را جمع کرد و منبر رفت گفت ای مردم مرا صلاحیت منصب خلافت نیست و از عهده آن بر نمی آیم اکنون هر که را می خواهید خلیفه کنید.

بزرگام شام گفتند تو هر که را خلیفه نمائی ما متابعت می کنیم جواب داد من حلاوت خلافت را نه چشیده ام چگونه گناه آنرا برگردنم بگیرم سپس از منبر پائین آمد و به منزل رفت.

معاویة بن یزید در سن 21 سالگی از دنیا رفت و قبرش در شام است از او فرزندی نماند و لقبش المتواضع بالله و بعد از ترک خلافت ابولیلی می گفتند و کنیتش ابویزید بود.

از جلد دوم تاریخ یعقوبی نقل شده معاویة بن یزید به منبر رفت و خطبه خواند و مذمت بسیار از اعمال پدر خود یزید و جدّ خود معاویة کرد آنها را لعن نمود و از آنها تبری کرد و سپس گریه نمود و از خلافت استعفا داد دمیری در حیوة الحیوان باب همزه در خلافت معاویة بن یزید پس از نقل خطبه معاویة بن یزید که شامل فضائل اهل بیت و اولی بودن امیر المؤمنین و شامل فضائل پدرش یزید و جدّش معاویة بود گریه نمود و خود را از خلافت خلع کرد مروان بن حکم گفت خلیفه معین کن جواب داد من حلاوت خلافت را نچشیده ام چگونه گناه آنرا بر گردنم بگیرم و از منبر فرود آمد به خانه رفت و مشغول گریه شد مادرش به او گفت ای کاش تو خون حیض شده بودی و به وجود نمی آمدی تا چنین سخنان را از تو در منبر نمی شنیدم در جواب گفت ای کاش چنین بودم سپس گفت وای به حال من اگر خدا به من ترحم نفرماید.

### روز بیست و ششم ربیع الآخر:

شهادت محدث اصولی فقیه متکلم خریّت المناظره بحاثة آل الرسول مولانا سید نورالله شوشتری مرعشی در سال 1019 قمری و در سال 956 ق در شوشتر متولد شده سید از شوشتر به خراسان رفت و بعد از دو سال به هندوستان برای اشاعه مذهب جعفری مسافرت کرد و سلطان جلال الدین اکبر شاه تیموری به جهت فضل و کمال سید او را به اصرار تمام قاضی نمود.

قضاة و مفتیین از سید حسد می بردند روزی شنیدند بعد از نام امیر المؤمنین: علیه الصلاة والسلام گفت: حاضران گفتند بدعت است صلاة و سلام مخصوص

پیامبر می باشد سپس فتوی دادند که خون سید مباح است و طوماری نوشتند همگی امضا نمودند مگر یک قاضی پیر که این بیت را به سلطان نوشت:

گر لحمک لحمی بحدِیث نبوی هی بی صلّ علی نام علی بی ادبی هی

سلطان از قتل او منصرف شد تا اینکه سلطان مرد و جهانگیر پسر او بر جای پدر نشست قضاة وقت را غنیمت شمردند مردی از طلب علم را مأمور نمودند تا ملازم سید شد و سید کاملاً به تشیع آورد علمای سنت جمع شده و غضب سلطان را شعله ور کردند تا اینکه شاه امر نمود او را لخت کرده و با شاخه های خاردار آن قدر زدند که گوشت بدنش پراکنده و متفرق شد و شهید گردید و در نسخه خطی آمده که بعد از آن آتشی در ظرف مسی نهادند و بر سر سید بزرگوار گذاشتند تا مغزش جوش کند سپس در اکبرآباد هند به خاک سپردند که الآن مزار و مطاف است و صد و چهل تاءلیف از این شهید غریب و بزرگوار به جا مانده از جمله احقاق الحق - صوارم المهرقة - مصائب النواصب - مجالس المؤمنین و غیرها و او اولین کسی است تشیع را در بلاد هند اظهار کرده و این بزرگوار از خاندان مرعشی می باشد و نسب شریفش از این قرار است: سید ضیاء الدین قاضی نورالله بن شریف الدین بن احمد بن تاج الدین حسین بن شاه بن مبارزالدین مانده بن حسین جمال الدین بن نجم الدین بن احمد بن تاج الدین حسین بن ابی مفاخر محمد بن علی ابی الحسن بن ابی علی احمد بن ابی طالب بن ابی اسماعیل ابراهیم بن ابی الحسین یحیی بن ابی عبدالله الحسین بن ابی علی محمد بن ابی علی حمزه بی علی مامطری قاضی بن ابی القاسم حمزه بن ابی الحسن علی مرعشی بن عبدالله ابی جعفر امیر العراقین بن محمد سلیق بن حسن محدث بن ابی عبدالله حسین اصغر بن امام علی بن زین العابدین علیه السلام.

ناگفته نماند که پدر مرحوم قاضی نورالله از بزرگان علم و دانش در مذهب تشیع بود و نیاکان او در شهر مرعش که یکی از شهرهای کنونی ترکیه در نزدیکی انطاکیه است زندگی می کردند که بعدها به شوشتر آمده و در آنجا ماندگار شدند و پدر قاضی نورالله در شهر شوشتر وفات کرد و در همانجا بخاک سپرده شد و مادرش فاطمه از زنان بسیار وارسته و پرهیزگار بود مرحوم شهید قاضی طبع شعر عالی داشت از باب نمونه چند بیت را می آوریم:

شه ولایت علی عالی قدر      که کنه او شناسد جز ایزد متعال  
سؤال خاتم از او بی محل میان نماز      لطیفه ایست نهانی از ایزد متعال  
امیدوار چنانم که مستجاب کند      دعای خسته دلان لطف ایزد متعال

روز بیست و هشتم:

وفات جناب موسی مبرقع پسر حضرت جواد علیه السلام 296 ق:

حضرت امام جواد علیه السلام چهار پسر داشت امام علی النقی - ابواحمد حسین - ابوموسی عمران - ابواحمد موسی مبرقع که مادرش امّ ولدی بود بنام سمّانه مغربیه و عقب حضرت جواد از حضرت امام علی النقی علیه السلام و ابواحمد موسی مانده.

موسی مبرقع اولین کسی است که از سادات رضویّه در سال 256 در چهل سالگی به قم وارد شده چون بُرّقع (یعنی روی بند) می زد لذا مبرقع گویند. موقع ورود به قم بزرگان عرب از اهل آن شهر او را بیرون کردند و آن جناب به کاشان رفت احمد بن عبدالعزیز او را اکرام نمود مرکبها و خلعتهای بسیار بخشید و هر سال یک هزار مثقال طلا قرار گذاشتند به او بدهند.

رؤسای عرب اهل قم از عمل خود پشیمان شده به خدمتش رفته اعتذار خواستند و به قم آوردند او راگرامی داشتند، حال موسی مبرقع در قم از حیث مال خوب بود خواهرانش زینب - ام محمد - میمونه که دختران حضرت امام جواد علیه السلام بودند و بُریهه دختر موسی مبرقع تماما به قم آمدند و در آنجا نیز وفات کردند نزد فاطمه معصومه علیها السلام دفن شدند و زینب همان مخدره است که بر روی قبر حضرت معصومه قبه ای بنا کرد.

جناب موسی مبرقع در سال 296 ق دو روز به آخر ربیع الآخر مانده وفات نمود امیر قم عباس بن عمر و غنوی بر وی نماز خواند و در جائیکه الان معروفست دفن شد یعنی در خانه محمد بن الحسن بن ابی خالد اشعری یکی از رواة قم و از اصحاب امام رضا علیه السلام بود حالا آن محله را موسویان گویند که دو بقعه دارد یکی کوچک و دیگری بزرگ، در کوچک دو قبر است یکی قبر موسی مبرقع و دیگری قبر احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع می باشد و وفات جناب موسی مبرقع را در هشتم این ماه نیز نوشته اند.

ناگفته نماند که بقعه بزرگی به نام چهل دختران در قم می باشد که محمد بن موسی مبرقع دفن شده است.

موسی مبرقع پنج پسر داشت ابوالقاسم حسین - علی - احمد - محمد - جعفر و نسل موسی از پسرش احمد تنها مانده.

احمد سه پسر داشت: عبیدالله - ابوجعفر محمد اعرج - ابوحمزه جعفر.

و نسل احمد از پسرش محمد اعرج می باشد و نسل اعرج از ابی عبدالله احمد بن اعرج باقی مانده که در سال 311 ق در قم متولد و در سال 358 در قم وفات یافت.

متذکر می شویم ابوالحسن حسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر  
الصّادق علیه السلام اولی کسی بود از سادات حسینی به قم آمد و بعد حضرت معصومه  
علیها السلام تشریف آورد و سپس جناب موسی مبرقع و بعد جناب حسن بن علی بن  
محمد دیباج بقم آمد.

تمام سادات رضویه قم و مشهد از اولاد احمد بن محمد اعرض می باشد  
چون این بزرگوار به امام رضا علیه السلام منسوبست لذا اولاد او را رضوی خوانند.

## جمادی الاولی

روز اول: شیخ کاظم بغدادی معروف به اُزری مداح اهل بیت ادیبی کامل و شاعری فاضل و صاحب قصیده هائیه که قریب به هزار بیت است که صاحب جواهر اجر و ثواب اخروی آنرا بر اجر جواهر ترجیح می داد و آرزو می کرد کاش ثواب قصیده در نامه عمل او و ثواب جواهر در نامه عمل ازری ثبت شود. در سال 1211 قمری در حدود 80 سالگی در کاظمین وفات کرد و در سرابی که معروف به قبر مرحوم سید مرتضی است دفن گردید.

### روز پنجم:

ولادت عقيلة العرب زینب کبری 5 ق که مادرش حضرت زهراء و شوهرش عبدالله بن جعفر پسر عمّ خویش بود و از او فرزندان آورد به نامهای محمد و عون که در کربلا شهید شدند و بعضی نوشته اند مادر محمد خواصا نام داشت و از حضرت زینب نبود و جناب زینب سوّمین فرزند فاطمه زهراء می باشد و ما زندگی این خاتون را در کتاب انصار الحسین نوشته ایم.

### 1- آفتاب بر حضرت یوشع پیغمبر ﷺ برگشت.

یوشع وصی و خواهرزاده حضرت موسی و چهل و دو سال در خدمت حضرت موسی بود و صد ساله بود که کلیم الله رحلت نمود و 27 سال به امر نبوت پرداخت و سپس از دار فانی بدار باقی شتافت و مدت عمر آن حضرت 127 سال بود.

ناگفته نماند که آفتاب بر دو شخصیت ردّ شده اول بر یوشع ﷺ و دیگری بر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ و صی رسول خدا ﷺ.

## 2- غزوة موته 8 ق:

موته قریه ایست از قرای بَلقاء در اراضی شام و از آنجا تا بیت المقدس دو منزل راه است. حضرت رسول اکرم ﷺ حارث بن عمیر را با نامه ای بسوی حاکم بصری (بضم با) که قصبه ایست از اعمال شام فرستاد وقتی که به اراض موتیه رسید شرحبیل بن عمرو از بزرگان درگاه قیصر او را به قتل رسانید این خبر به گوش پیغمبر رسید فرمان داد لشکر اسلام به ارض جُرف روند و خود حضرت نیز تشریف بردند لشکر مسلمانان سه هزار نفر بود حضرت پرچم سفید را به جعفر بن ابیطالب داد و امیر لشکر نمود فرمود اگر جعفر نماند زید بن حارثه و اگر او نیز نماند عبدالله بن رواحة پرچم را بردارد بعد از آن مسلمانان کسی را اختیار می کنند تا امیر لشکر شود.

شرحبیل این خبر را شنید او نیز از قیصر لشکری عظیم خواست پس هر دو لشکر مقابل هم صف کشیدند جناب جعفر حمله نمود بعد از جنگ و فداکاری و رشادت اول دست راست او را جدا کردند پرچم را به دست چپ گرفت و دست چپ او را نیز جدا کردند. پرچم را با دو بازویش نگهداشت کافری شمشیری بر کمرش زد و آن حضرت را شهید نمود بعد زید بن حارثه و بعد از کشته شدن آن عبدالله بن رواحة پرچم را برداشت و بعد از کشته شدن عبدالله مسلمانان خالد بن ولید را امیر لشکر کردن خالد از روز تا شب در میدان حرب به ضرب مشغول بود و روز دیگر اوضاع لشکر را تغییر داد مخالفان تصور کردند که به لشکر اسلام نیروی کمکی آمده از ترس گریختند و مسلمانان با نصرت متوجه مدینه گشتند.

1- شهادت شهید اول 786 ق:

استاد الفقهاء و رئیس المذهب شیخنا الاعظم محمد بن مکی بن محمد بن حامد عاملی جزینی مشهور به شهید اول در سال 734 ق متولد شد و به عراق کوچ کرد و مشغول تحصیل گشت تا اینکه مشارالیه با لبنان شد ولی آن جناب در اثر فشار عامّه بسیار تقیه می نمود و علنی اظهار تشیع نمی کرد با اینهمه قاضی شام عبادین جماعه شافعی به آن عالم ربانی حسادت ورزید و در نزد والی شام بیدمر سعایت نمود به تهمت تشیع آن عالم فقیه را گرفتار کرد و بعد از یک سال زندانی در قلعه شام در 9 یا 19 جمادی الاولی سال 786 ق به فتوای دو قاضی عامّه یعنی ابن جماعه شافعی و برهان الدین مالکی آن جناب را کشتند و بدنش را بدار آویختند و بعد به تحریک آن دو قاضی، عوام مردم بدنش را در بالای دار سنگسار کرده سپس از دار فرود آوردند آتش زدند و خاکسترش را بر باد دادند چنانکه مرحوم ممقانی در تنقیح المقال می فرماید:

فقتل ثم صلب ثم رُجم ثم أُحرق.

مرحوم شهید تالیفات زیاده دارد از جمله: دروس - ذکری - بیان - لمعه - الفیه - نفلیه - کتاب مزار - باقیات الصالحات - غایة المراد و غیرها.

همسر مرحوم شهید ام علی بانوئی فاضله و فقیهه و شهید او را می ستود زنان را امر می کرد به او مراجعه کنند و فرزندان ذکورش شیخ رضی الدین ابوطالب محمد و شیخ ضیاء الدین ابوالقاسم علی هر دو از فقهای بزرگ و شیخ جمال الدین ابومنصور حسن محقق و فقیه بود از دخترانش ام الحسن فاطمه عالمه فاضله فقیهه عابده صالحه که از پدرش شهید نقل حدیث می کرد و شهید ره زنان را می فرمود در احکام حیض و نماز و مانند آن از او فتوا اخذ کنند.

## 2- کشته شدن ابوالحسن علی بن محمد بن الحسن تهمی

در سال 416 ق که مردی عالم و فاضل و کاتب و شاعر و ادیب و شیعه بوده در ربیع الاول سال 416 ق در قاهره زندانی گردید و در جمادی الاولی روز نهم بطور مخفیانه در زندان کشته شد.

تهمی منسوب به تهمه (یا کسر اول) زمینی در جنوب حجاز است و به مکه معظمه نیز گفته می شود این مرد در مرثیه پسرش قصیده رائیه را که هشتاد و چهار بیت است سروده چون اواخر ابیات دارای حرف را است لذا رائیه گویند و بیت اول این قصیده عبارتند از:

حکمُ المنيّة في البريّة جار      ما هذه الدنيا بدار قرار

و بیت نهم

یا کوکبا ما کان اقصر عمره      و کذا تکون کواکب الاسحار

بیت هفدهم

فاذا نطقت فانت اول منطقی      و اذا سکت فانت فی اضماری

روز دهم:

## 1- کشته شدن خسرو پرویز بدست پسرش به نفرین حضرت رسول

اکرم ﷺ 6 ق:

چون 119 سال از بعثت گذشت حضرت پیامبر نامه ای به خسرو پرویز بن هرمز بن انوشیروان بن قیاد مجوسی فرستاد و نام خود را بالای نام او نوشت و او را بدین اسلام دعوت نمود خسرو برنجید و نامه را پاره کرد چون این خبر به حضرت رسید در حق پرویز نفرین فرمود مزق کتابی مزق الله ملکه او نامه را

پاره کرد خداوند پادشاهی او را از بین ببرد خداوند دعای پیامبر را مستجاب نمود.

پرویز مردی بدخوی بود اکابر مخفیانه هم راءى شدند و پسرش شیرویه را بر تخت نشاندند شیرویه را وادار کردند که پدرش را محبوس نماید و راضی نمودند او را بکشد و او هم شکم پدرش را پاره کرد این قضیه در دهم یا بیستم جمادی الاولی سال 7 ق شب اتفاق افتاد خسرو مدت 37 سال پادشاهی کرده بود.

## 2- جنگ جمل 36 ق:

موقعی که حکومت به دست توانای حضرت علی علیه السلام رسید بیت المال را بین مسلمین بالسویّه قسمت می فرمود لذا طلحه و زبیر و مروان بن حکم و جمعی از قریش کینه قلبی خود را ظاهر کردند و آغاز مخالفت نمودند عایشه دختر ابوبکر به مکه رفت که مردم را به سبب قتل عثمان بر حضرت علی علیه السلام بشوراند معاویه از شام به زبیر در مدینه نوشت از اهل شام بیعت گرفتم من خلیفه باشم و بعد از من تو و بعد از تو طلحه و چون بصره و کوفه به شما نزدیک است به فرمان خود درآورید و به خونخواهی عثمان مردم را به سوی خود دعوت کنید تا علی بر شما سبقت نگیرد پس زبیر کاغذ معاویه را خواند و به طلحه اطلاع داد به عنوان بهانه جوئی از علی علیه السلام خواهش نمود امارت کوفه را برای خود و بصره را به طلحه دهد که آن حضرت ابا فرمود طلحه و زبیر و جمعی دیگر از منافقین از مدینه حرکت کرده به مکه آمدند و با عایشه عازم بصره شدند به جهت فتنه انگیزی و جنگ با علی علیه السلام.

حضرت بعد از اطلاع با جمعی از مدینه به جانب بصره حرکت نمود طلحه و زبیر با تعجیل تمام نزدیک بصره رسیدند عثمان بن حنیف از جانب علی حاکم

بصره بود مردم را به جهت مقاتله با طلحه و زبیر دعوت کرد ولی آن دو شبیخون زدند و وارد دارالاماره شدند جمعی را کشتند و عثمان بن حنیف را گرفتند و محاسن و شارب و ابروهای او را تراشیدند و خود را رها نمودند. امیر المؤمنین وارد کوفه شد و با جمعی از مسلمین به بصره تشریف آوردند به طلحه و زبیر هر قدر نصیحت کردند مؤثر نشد آخر الامر روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی سال 36 ق (یا جمادی الاخرة) لشکر امیر المؤمنین با ناکثین که همان لشکر طلحه و زبیر و عایشه باشد جنگ نمودند طلحه در 64 سالگی به سبب تیری کشته شد ولی زبیر گریخت آخر عمر و بن جرموز او را کشت در تاریخ آمده که از لشکر عایشه 13 هزار نفر کشته شد و شتر عایشه را عقر نمودند حضرت علی علیه السلام نزدیک هودج عایشه آمد و فرمود اینطور رسول خدا به تو امر فرموده که بکنی؟ عایشه عرض کرد حالا که غلبه کردی احسان کن یا ابالحسن ولی از لشکر امیر المؤمنین 5000 نفر شهید شدند و جنگ با غلبه لشکر اسلام یعنی علی علیه السلام خاتمه یافت.

روز یازدهم:

### 1- ولادت حضرت شیث

امام صادق علیه السلام به سلیمان بن خالد می فرماید خداوند تعالی از حوا قاییل را به آدم داد پس از وی هاییل به دنیا آمد چون هاییل بحد بلوغ رسید زنی از جنیان برای او فرستاد و به آدم وحی نمود تا او را به ازدواج قاییل درآورد آدم نیز این کار را کرد قاییل راضی و قانع شد نوبت ازدواج هاییل رسید خدا برای او حوریه ای فرستاد به آدم وحی فرمود او را به ازدواج هاییل درآورد. حواء نیز فرزند دیگری زائید و آدم نامش شیث نهاد چون به حد بلوغ رسید خداوند حوریه دیگری فرستاد و به آدم وحی فرمود او را به همسری شیث درآورد آدم

نیز به فرمان خداوند متعال عمل کرد شیث را از آن دختری متولد شد و ناگفته نماند شیث بعد از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ مبعوث گردید و 912 سال عمر نمود بقولی 50 صحیفه و به عقیده بعضی 29 صحیفه بر شیث نازل گردید.

2- روز شنبه یازده جمادی الاولی وقت طلوع شمس سال 597 ق فخر

الشیعه

فیلسوف زمان سلطان العلماء و المحققین حجة الفرقة الناجیه محمد بن محمد بن الحسن مشهور به خواجه نصیر الدین در طوس بدنیا آمد و اصل این بزرگوار ازوشاره یکی از بلوک جهرود ده فرسخی قم می باشد و تاریخ زندگی معظم له در هیجدهم ذیحجه خواهد آمد.

روز سیزدهم:

1- شهادت دختر خاتم الانبیاء

و شفیعہ روز جزاء سیدہ نساء عالمین حضرت فاطمه زهراء بعد از 75 روز از رحلت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گذشته در هیجده سالگی سال یازدهم قمری در مدینه طیبہ بعد از عصر نزدیک غروب.

ظلم هائی که بعد از پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به دخترش فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ گردید سبب سقط بچه و سخت مریض شدن آن مخدره گشت تا اینکه بستری گردید.

بحار ج 43 ص 191

امّ ایمن و اسماء بنت عمیس را طلبید و نزد آنها به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از وفات خود خبر داد و عرض کرد: ای پسر عم چند وصیتی دارم حضرت فرمود آنچه می خواهی وصیت کن، عرض کرد از روزی که با تو زندگی شروع نمودم به تو دروغ نگفتم و خیانت و مخالفت نکردم حضرت فرمود معاذالله تو به خداوند اعلم و اتقی و اکرم و ترسان تری، عرض کرد بعد از من امامه دختر

خواهرم را تزویج کن که محبت او به اولاد من بیشتر است، یابن العمّ وصیت می کنم شما را آن جماعتی که بر من ظلم کردند و حق مرا گرفتند به جنازه من حاضر نشوند و مگذار بر من نماز بخوانند، شب مرا دفن کن قبر مرا مخفی دار. روزی امیر المؤمنین از اقامه نماز برمی گشت در راه بنی هاشم را دید پریشان حال عرض کردند یا امیر المؤمنین دختر عمّت را دریاب حضرت فوراً به خانه آمد دید لحظات آخر عمر آن مظلومه است عمامه از سر و عبا از دوش افکند صدا زد یا زهراء یا بنت المصطفی، زهرا در حال ضعف چشم گشود به صورت علی علیه السلام نگاه کرد و تبسمی نمود اولاد خود را خاصه حسین را سپرد و عرض کرد یا علی از کنار من دور مشو و سوره یس را بخوان تا اینکه روح خسته دختر مظلومه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قفس غم و اندوه دنیا به عالم بقا عروج کرد و نور الهی در اثر صدمات وارده خاموش گشت شب حضرت امیر المؤمنین غسل داده و کفن نمود و شبانه با عده قلیلی از مقداد و عمرا و عقیل و سلمان و بُریده و عباس و ابن مسعود و ابوذر و زُبیر و خواص بنی هاشم دفن کردند و در اطراف قبر فاطمه هفت یا چهل قبر دیگر ساخت تا قبر آن مظلومه معین نشود و در مدفن آن مخدّره اختلاف است بعضی گویند بین قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخی قائلند در خانه خود مدفون است عده ای در بقیع نزد قبور ائمه می دانند.

بحار 43: امام باقر علیه السلام فرمود ما رؤیت فاطمة علیها السلام ضاحکه فقط قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی قبضت یعنی پس از رسول خدا فاطمه زهرا هرگز خندان دیده نشد تا اینکه بدین حال از دنیا رفت.

بحار 43: روی آنها مازالت بعد ایها مُعصبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الرکن باکیة العین مُحرقة القلب یغشی علیها ساعة بعد ساعة یعنی فاطمه پس از پدر

سخت پزمرده با جسمی لاغر و اندامی ضعیف و چشمی گریان و دلی سوخته و پیوسته غش می کرد و پس از ساعتی بهوش می آمد.

امالی صدوق ص 391:

عن اصیغ بن نباته قال قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عن علة دفنه لفاطمة بنت رسول الله لیلا فقال عَلِیٌّ انّها کانت ساخطة علی قوم کرهت حضور هم جنازتها یعنی فاطمه از دست گروهی خشمناک بود و از اینکه آنان در تشییع جنازه و دفن او شرکت کنند کراهت داشت (بدین سبب او را شب به خاک سپرد).

بحار 43: پس از دفن متوجه قبر رسول خدا شد عرض کرد (خلاصه) سلام بر تو ای رسول خدا از من و از جانب دختری که اکنون به خدمت رسید و در جوارت مدفون شد، یا رسول الله صبر من تمام شد اما چاره ندارم و دیعه ای که به من سپرده بودی اکنون به سویت بازگشت زهرا از دست من رفت یا رسول الله دختری برای تو خبر می دهد که امت اجتماع کردند و خلافت را از دست من گرفتند حق زهرا را غصب کردند احوال و اوضاع را با اصرار از فاطمه پرس زیرا چه بسیار دردهائی داشت که اظهار نکرد ولی برای تو می گوید.

یا رسول الله اوضاع ما چنین بود که ناچار شدیم دختری را مخفیانه در تاریکی شب به خاک بسپاریم حقش را گرفتند و از ارث محروم کردند این مصیبت را به شما تسلیت می گویم درود بر تو و همسر مهربانم.

نامهای شفیعه روز جزا

علل الشرایع ج 1 ص 178

یونس بن ظبیان قال ابو عبدالله عَلِیٌّ لفاطمة عَلِیٌّ تسعة اسماء عند الله عزّ و جلّ: فاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و

المحدّثه والزهره ثم قال اتدري اي شي تفسير فاطمه عليها السلام قلت اخبرني يا سيدي قال فطمت من الشرّ قال ثم قال لولا ان امير المؤمنين عليه السلام تزوجها ما كان لها كفو الي يوم القيمة على وجه الارض آدم فمن دونه:

يونس بن ظبيان گوید حضرت صادق فرمود فاطمه در نزد خداوند دارای نه اسم بدین ترتیب می باشد سپس فرمود آیا می دانی معنی فاطمه چه چیز است عرض کردم ای مولای من خبر دهید حضرت فرمود فاطمه یعنی قطع شده از شر سپس فرمود هرگاه امیرالمؤمنین با او ازدواج نمی کرد تا روز قیامت در روی زمین از آدم تا پائین تر کفوی برای او پیدا نمی شد.

بهار ج 43 ص 15

علل الشرايع ج 1 ص 191: حضرت علی فرمود انّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم سئل ما البتول فانا سمعناک يا رسول الله تقول انّ مریم بتول و فاطمة بتول فقال البتول التي لم تر حمرة قط ای لم تحض قال الحيض مکروه في بنات الانبياء از پیامبر اسلام سوال شد بتول چیست ما از تو شنیده ایم که می گوئی مریم بتول است و فاطمه بتول است حضرت فرمود بتول زنی است که حیض نبیند حضرت فرمود حیض مکروه است به دختران انبیاء.

عوامل بحرانی ص 36: در ضمن حدیثی از امام صادق عليه السلام آمده که پیامبر از جبرئیل سوال می کند چرا فاطمه را در آسمان منصوره می گویند و در زمین فاطمه قال سميت فاطمة في الارض لانه فطمت شيعتها من النار و فطموا اعدائها عن حبها و ذلك قول الله في كتابه و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله:

بنصر فاطمه یعنی در زمین فاطمه گویند زیرا دوستان و محبّین او از آتش قطع شده و دشمنانش از حبّ فاطمه قطع شده و خداوند در قرآن فرموده در آن روز مؤمنین خوشحال می شوند از یاری فاطمه.

مناقب ابن شهر اشوب ج 2 ص 93 و بحار ج 43 ص 15:

امام صادق فرمود قال رسول الله ﷺ لعليّ هل تدري لم سميت فاطمة قال  
على لم سميت فاطمة يا رسول الله قال لانها فطمت هي و شيعتها من النار  
پيامبر به على ﷺ فرمود آيا ميداني چرا فاطمه ناميده شده على عرض کرد  
يا رسول الله چرا حضرت فرمود زيرا فاطمه و شيعيانش از آتش قطع شده.  
ناگفته نماند نامهای مبارکه ده گانه حضرت زهرا در احاديثي که آمده عبارتند  
از:

کنيه مبارکه اش: امّ ابیها - امّ الائمه - امّ الحسن - امّ الحسين - امّ المحسن  
- امّ الحسين و لقب مبارکش صديقه کبری می باشد.

ولی در مناقب ج 2 ص 112 گفته:

اسماء حضرت زهراء بنا بر آنچه ابو جعفر قمی شمرده عبارتند از: فاطمه -  
بتول - حصان - حرّه - سيده - عذراء - زهراء - حوراء - مبارکه - طاهره -  
زکيه - راضيه - مرضيه - محدثه - مريم کبری - صديقه کبری و در آسمان را  
نوريه - سماويه - حانيه گویند (حانيه یعنی زن مهربان به اولاد و شوهرش) و  
غير از اينها نزديک به پنجاه نام در آنجا آورده ولی آنچه مطابق با احاديث است  
ده نام می باشد.

این بزرگوار پنج اولاد داشت: حضرت امام حسن ﷺ - حضرت امام  
حسين ﷺ جناب زينت کبری - جناب زينب صغری که مکنی به ام کلثوم  
است فرزندی که فاطمه حامله بود و پيامبر نام او را محسن گذاشت در اثر صدمه  
مناققين بعد از رسول خدا سقط گردید.

ناگفته نماند در موقع رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ فاطمه زهرا ﷺ  
سرشک غم از دیدگان چون دانه های مروارید روی سینه پدر می ریخت

حضرت دید آن مظلومه بسیار در اضطراب است او را به سینه چسبانید و آهسته به گوش زهراء فرمود اول کسیکه از اهل بیت به من ملحق خواهد شد توئی، اضطراب آن مخدّره تسکین یافت و مسرور شد و بعد از 75 یا 95 روز به والد بزرگوارش ملحق شد.

یادآوری:

علت اینکه سه روز عزا برای فاطمه زهرا ع اقامه می کنند و ایام فاطمیه می گویند اینست که روز واقعی وفات درک شود زیرا روایت داریم 75 روز بعد از وفات حضرت پیغمبر ص وفات کرده و پیغمبر ص در 28 صفر رحلت نموده و اگر صفر و ربیع 1 و 2 سی روز بوده و 62 روز خواهد بود پس وفات حضرت زهرا ع در 13 جمادی الاولی واقع می شود و ممکن است یکی از این ماهها 29 روز بود در آن وقت در 14 جمادی الاولی خواهد شد و شاید دو ماه 29 روز بوده در این صورت در 15 جمادی الاولی می شود ولی سه ماه پشت سر هم 29 روز نخواهد بود.

تسبیحه حضرت زهرا

حضرت زهرا در خانه از آسیاب کردن و نظافت خانه و پختن غذا در زحمت بود و خسته شده به امر حضرت علی ع برای تقاضای کنیز به خانه رسول خدا ص رفت چون گروهی از صحابه آنجا بودند خجالت کشید و بدون عرض حاجت به خانه برگشت پیامبر احساس نمود که فاطمه حاجتی داشته لذا فردا صبح به منزل فاطمه تشریف آوردند از فاطمه سوال کرد دیشب به چه منظور آمده بودی فاطمه خجالت کشید حضرت علی ع جریان را به عرض پیامبر ص رساند حضرت فرمود فاطمه جان می خواهی عملی به شما تعلیم کنم که از خادم بهتر باشد وقتی خواستی بخوابی سی و سه مرتبه سبحان الله و

سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو در نامه عملت هزار حسنه نوشته می شود اگر این ذکر را هر روز صبح بگوئی خدا کارهای دنیا و آخرت را اصلاح می کند فاطمه در جواب عرض کرد از خدا و رسول خدا راضی شدم (بحار ج 10 ص 24 و 25).

کشف الغمّه ج 2 ص 30 عن ابی عبدالله علیه السلام قال تسبیح فاطمة علیها السلام کلّ یوم فی دبر کلّ صلاة احبّ الیّ من صلاة الف رکعة فی کلّ یوم.

امام صادق فرمود تسبیحه فاطمه در هر روز بعد از هر نماز واجبی به من محبوبتر است از هزار رکعت نماز در هر روز.

عن ابی عبدالله: قال من سبح تسبیح فاطمة علیها السلام قبل ان یتنی رجلیه من صلاة الفرضیة غفر الله له و یبدء بالتکبیر یعنی هر کس تسبیحه حضرت زهراء، را قبل از اینکه از نماز واجب برخیزد بگوید خداوند او را می بخشد و از الله اکبر شروع کند.

حضرت فاطمه علیها السلام با رشته ای از پشم که بر آن گره ها زده بود تسبیح می گفت تا جناب حمزه شهید شد حضرت فاطمه از قبر آن بزرگوار خاک برداشت و تسبیح ساخت و با آن ذکر می گفت و مردم نیز چنین کردند و بعد از شهادت سرور و سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام مرسوم شد که از تربت آن امام تسبیح بسازند.

زمانیکه سالار شهیدان حسین بن علی و سایر شهداء را دفن کردند امام سجاد علیه السلام مقداری از خاک قبر مبارک سید الشهداء برداشت و در کیسه ای قرار داد سپس از آن مهر و تسبیح ساخت و اول کسی که سجده بر تربت امام حسین نمود و تسبیح تربت بدست گرفت آن حضرت بود و در مراجعت به مدینه نیز از این تربت تبرک می جست و سجده می نمود و بعضی مریضها را

معالجه می کرد چنانکه در کتاب الارض و التربة الحسينیه مرحوم کاشف الغطاء ص 42 نوشته و در جلد 11 بحار نیز آمده.

## 2- کشته شدن مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر 72 ق.

عبدالملک بن مروان از شام قصد نمود عراق را تسخیر کند و مصعب بن زبیر را بقتل رساند مصعب در بصره بود به کوفه آمد و جناب ابراهیم اشتر را که والی موصل و نصیبین بود طلبید و او را روانه جنگ کرد و خود هم از پشت آنها رفت اراضی مسکن را لشکرگاه خود نمودند از آن طرف عبدالملک با برادرش محمد و لشکر خود در مقابل لشکر ابراهیم ایستاد جنگ شروع شد ابراهیم به شمشیری محمد را هلاک کرد چون اصحاب ابراهیم از دور او پراکنده شدند او یک تنه حمله می نمود ولی لشکر شام از هر طرف به سوی او می تاختند تا به قتل رسانیدند و سر او را جدا کرده به نزد عبدالملک بردند و جسد او را هم سوزاندند سپس لشکر شام با صاحب مصعب حمله نمودند مصعب تنها حمله آورد هر چند امان دادند قبول نکرد تا به شمشیر زائده بن قدامه پسر عم مختار کشته شد و سر او را نزد عبدالملک حاضر نمودند و او در کمال فرح و انبساط به سریر سلطنت تکیه کرده و سر مصعب را در مقابل خود نهاده بود ناگاه عبدالملک بن عمیر یکی از حاضرین گفت امیر من قصه عجیبی از این دارالاماره بخاطر دارم با عبیدالله بن زیاد در این مجلس بودم سر مبارک حضرت امام حسین را برای او آوردند پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد در این مجلس نشسته بودم سر ابن زیاد را در نزد مختار دیدم پس از مختار با مصعب صاحب این سر در این مجلس بودم که سر مختار را در نزد او نهاده بودند و اینک با امیر در این مجلس می باشم سر مصعب را در نزد او می بینم،

عبدالملک تا این قصه را شنید لرزه بر اندامش افتاد و امر کرد قصرالاماره را خراب کردند.

#### روز پانزدهم:

فتح بصره بدست توانای اسدالله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام 36 ق در جنگ  
جمل.

روز بیستم: ولادت عالم محقق فخر الاسلام ابوطالب محمد ملقب به فخر  
المحققین ره پسر علامه حلی ره در سال 682 ق این بزرگوار استاد شهید اول  
است و نوشته اند در ده سالگی به مقام اجتهاد رسیده بود، این مرحوم تالیفات  
عدیده دارد از جمله: ایضاح الفوائد - حاشیه ارشاد - کافیه فی الکلام - مسائل  
حیدریه - شرح خطبه قواعد - شرح نهج المسترشدین - شرح مبادی الاصول  
- شرح تهذیب الاصول و غیرها که قریب به 12 کتابست این محقق بی نظیر در  
15 یا 25 جمادی الآخر سال 771 در 89 سالگی وفات نمود.

#### روز بیست و سوم:

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت زهرا بنا بوصیت آن مظلومه  
امامه دختر زینب خواهر حضرت زهرا را تزویج کرد در سال 11 ق و امامه بعد  
از شهادت حضرت امیر المؤمنین زنده بود.

#### روز بیست و چهارم:

شاه عباس اول صفوی در سال 996 ق به سلطنت رسید و 42 سال حکومت  
نمود و در سال 1009 ق پیاده از اصفهان به مشهد رفت و در 28 روز راه را  
پیمود و شبها با اهل علم افطار می کرد و تا نصف شب با آنها بحث علمی می  
نمود و در 24 جمادی الاولی سال 1038 ق به مرض اسهال در مازندران وفات  
نمود و جنازه او را به جانب اصفهان بردند به کاشان که رسیدند ایشانرا در

پهلوی امامزاده پشت مشهد دفن کردند و بعضی گویند قبرش در نجف الاشرف است.

از آثار او در مازندران شهر اشرف و فرح آباد و همچنین بندرعباس و رباطها و مساجد و مدارس و ابنیه و خیریّه ایشان زیاد است در اصفهان چهل ستون - مسجد شاه - پل خواجه، نوشته اند کمتر شاهی از سلاطین دنیا بقدر شاه عباس برعیت و مملکت خود خیر رسانیده و از پادشاهان شیعه بود.

### روز بیست و ششم: ولادت حضرت عیسی.

عمران از فرزندان سلیمان بن داود و از بزرگان بنی اسرائیل بود و همسرش بنام حنه مدتها در آرزوی فرزند بسر می بردند از خداوند فرزند می خواستند حنه نذر کرد اگر پسری زاید او را خدمتکار بیت المقدس کند تا اینکه روزی حنه در خود احساس حمل کرد و شب و روز را پشت سر گذاشت در این خلال پیش از دنیا آمدن مولود پدرش عمران وفات کرد و دوران حمل به پایان رسید و کودک به دنیا آمد ولی حنه دید دختر است با اینحال تصمیم گرفت به معبد برود و تسلیم احبار کند و برای او نامی مناسب انتخاب کرد و او را مریم نامید یعنی زن عابده.

حنه مریم را به معبد آورد احبار برای کفالت او نزاع می کردند چون قرعه انداختند به نام زکریا درآمد و کفالت مریم را بعهده گرفت و او دوران کودکی را پیش خاله اش که همسر زکریا بود گذارد چون به سن کمال رسید زکریا او را در بیت المقدس قرار داد و مریم به عبادت مشغول بود و زکریا هر وقت پیش مریم می رفت میوه های گوناگون و تازه و خلاف فصل در نزد او می دید پرسید اینها از کجاست گفت از جانب پروردگارم، مریم می خواست مکانی خالی از هر گونه دغدغه ها پیدا کند و به راز و نیاز پردازد به همین منظور

طرف شرق بیت المقدس را که محلی آرامتر بود برای خود برگزید (با جانب شرقی از خانه خاله اش را انتخاب کرد) پرده ای میان خود و دیگران افکند. (ناگفته نماند که آیا این حجاب برای دوری بودن از اشتغال حواس که با پروردگار خود راز و نیاز کند بوده یا می خواسته خودش را شستشو کند معلوم نیست و در قرآن چیزی نیامده).

ناگهان جوانی را دید که بطرف او می آید و او جبرئیل بود که پیش مریم آمد تا روح عیسی را باو بدمد، مریم با وحشت تمام از آن جوان خواست تا از او دور شود ولی جوان گفت من فرستاده خدا هستم آمده ام پسری پاکیزه بتو عطا کنم مریم گفت بدون شوهر چگونه ممکن است جبرئیل جواب داد پروردگارت می گوید آن بر من آسان است از آن پس آثار حمل در شکم مریم پدید آمد بعضی از مورخین نوشته مریم سیزده ساله بود که به عیسی حامله شد و مدت حمل را یک ساعت یا سه ساعت یا 9 ساعت یا شش ماه نوشته اند و مریم از مردم دور رفت در جائی که نخله خرمائی بود بیای آن آمد و نوزاد خود را به زمین نهاد و خداوند متعال در زیر پای مریم نهر آبی قرار داد و فرمود درخت خرما را حرکت بده تا خرماي تازه بیافتند.

برخی از مورخین تولد عیسی را در 25 ذوالقعدة نوشته.

پیروان این بزرگوار را مسیحی و نصرانی و ارمنی و عیسوی گویند از این جهت که یکی از نامهای حضرت عیسی مسیح بود زیرا حضرت بر اندام کور مادرزاد و بر اندام مردم فلج دست می کشید شفا می یافتند لذا پیروانش را مسیحی گویند و از این جهت نصاری گویند که حضرت مریم و عیسی در قریه ای مسکن داشتند که نام آن قریه ناصره بود و حضرت را عیسای ناصری می گفتند و نصرانی نیز که منسوبست به ناصره (علی غیر القیاس) می گویند و

جمعش نصاری می باشد ولی در بحار جلد 13 از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت به مفضل فرمود بخاطر این نصاری را نصرانی گویند که به حضرت عیسی عرض کردند نحن انصار الله ولی بعضی نوشته چون کتاب انجیل به حضرت عیسی علیه السلام در شهر ناصره نازل شد بنابراین امت آن حضرت را نصاری و نصرانی گویند و مولدش بیت اللحم قصبه ایست در دو فرسخی بیت المقدس در طرف جنوب آن واقع شده و در آنجا کلیسای بزرگی است و این کلیسا باتفاق نصاری تولد گاه حضرت عیسی علیه السلام می باشد و چشمه ای که آن حضرت در آنجا شست و شوی نموده هنوز بجاست و آن کلیسای عظیم مشتملست بر 40 ستون بزرگ یکپارچه از سنگ رخام و خیلی محکم، و چون اغلب این طایفه در ارمنستان زندگی می کردند لذا ارمنی نیز گویند.

روز بیست و نهم:

ولادت حضرت اسماعیل علیه السلام:

هاجر خدمتکار ساره بود که پادشاه قبطی بساره بخشید و بخدمت ساره مشغول گردید و در خانه آنها زندگی میکرد و ساره دختر خاله ابراهیم بود آن حضرت او را تزویج نمود ولی سالها گذشت فرزندان نشد در این وقت طبق پیشنهاد ابراهیم به ساره، هاجر را از او خرید در بعضی از تواریخ آمده ساره خودش پیشنهاد کرد که هاجر را بتو بخشیدم شاید خداوند از وی فرزندی بتو بدهد.

ابراهیم با هاجر همبستر شد خداوند پسری عنایت نمود او را اسماعیل نام گذارد و این جریان در سرزمین شام اتفاق افتاد، ساره از اینکه هاجر فرزندان شد ناراحت بود ابراهیم به دستور خداوند متعال هاجر و اسماعیل را به شهر مکه برد منقولست که اسماعیل دو ساله بود و آب زمزم از یمن مقدمش از زیر پای

او نمایان شد قبیله جرهم و قطور در اثنا راه از آنجا می گذشتند چشمه را مشاهده نموده و در همانجا اقامت جستند تا هاجر و اسماعیل از تنهائی نجات یافتند.

اسماعیل پدر عرب است و در 137 سالگی وفات کرد گویند اولین کسی بود که بعربیّت صحبت کرد ولی بعضی قائلند اولین کسیکه بلغت عربی تکلم کرد یعرب بن قحطان بن هود پادشاهی از پادشاهان عرب بود و جدّ ملوک حمیر. بلاذری در آخر فتوح البلدان پیدایش خط عربی را در میان اعراب حجاز چنین می نویسد اولین بار سه نفر از قبیله طی که در مجاورت شام بودند خط عربی را وضع نمودند و هجاء عربی را به هجاء سریانی قیاس کردند و بعد عده ای از اهل انبار این خط را از آن سه نفر آموختند و اهل حیره از اهل انبار فرا گرفت و بشر بن عبدالملک کندی در تردد خود به حیره از اهل حیره یاد گرفت همین بشر به مکه رفت و سفیان و ابوقیس او را دیدند که می نوشت از او خواستند که نوشتن را به آنها تعلیم کند و او به آنها تعلیم کرد ولی از عبدالله بن عباس مرویست اول کسیکه وضع خط عربی و لغت عربی کرد خود حضرت اسماعیل علیه السلام بود.

مخفی نماند که خداوند اسحق را نیز به ساره داد در حالیکه 90 ساله و ابراهیم 120 ساله بود و ساره تعجب می کرد که ملائکه به تولد اسحق بشارت می دادند ملائکه گفتند ای ساره تعجب می نمائی از امر خداوند و حال آنکه رحمت و برکات او شامل شما اهل بیت نبوت بوده و هست زیرا خداوند کثیر الخیر و کثیر الاحسان است.

## جمادی الآخرة

روز سوم:

شهادت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهراء بنا بر اینکه 95 روز از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ گذشته باشد 11 ق.

2- هلاکت ابوجعفر هارون الرشید ملعون پنجمین خلیفه از بنی عباس در سال 193 ق در 47 سالگی مدت خلافت 23 سال و این ملعون قاتل امام موسی بن جعفر علیه السلام و محبوس کننده آن حضرت در زندانهای تاریک بود و قبرش در روضه مطهره حضرت امام رضا علیه السلام در پشت قبر امام رضا می باشد و هارون از زنان مختلفی 11 پسر و 14 دختر داشت.

روز دوازدهم:

خروج رسول اکرم ﷺ یصله الی یلعه لؤم لئو به جنگ خیبر 7 قمری.

روز سیزدهم:

تکمیل ضرب سکه در اسلام بدست عبدالملک بن مروان 85 قمری و حضرت امیرالمؤمنین در بصره برنقره سکه اسلامی زد و عبدالملک نیز تکمیل نمود.

روز هیجدهم:

وفات خاتم الفقهاء و المجتهدين فخر الشیعه شیخ الطائفة مرتضی بن محمد امین نجفی انصاری در سال 1281 قمری در نجف و نسب شریفش به جابر بن عبدالله انصاری می رسد معظم له را در حجره صحن مطهر امیرالمؤمنین در نجف الاشراف بخاک سپردند و عمر مبارکش 67 و صاحب تالیفات قیمه می باشد از جمله مکاسب - رسائل - الصلوة - الطهارة - الزکوة - الرضاع - الخمس -

الارت - المواسعه و المضايقه - اثبات التسامح فى ادلة السنن - التميم الاستدلالى.

روز بیستم:

ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا در مکه معظمه در دومین یا پنجمین سال بعثت.

روزی حضرت رسول اکرم ﷺ در ابطح با حضرت علی ع و عمار و منذر و عباس و ابوبکر و عمر نشسته بود ناگاه جبرئیل نازل شد ندا کرد یا محمد خداوند سلام می رساند و امر می کند که چهل شبانه روز از خدیجه دوری نمائی حضرت چهل روز به خانه خدیجه رفت و در منزل فاطمه بنت اسد بود روزها روزه می گرفت و شبها عبادت می کرد عمار را نزد خدیجه فرستاد که نیامدن من بسوی تو از کراهت نیست بلکه از طرف خداوند مأمورم، خدیجه هر روز از مفارقت سید عالم می گریست تا چهل روز تمام گشت جبرئیل نازل شد گفت یا محمد خداوند سلام می رساند و می فرماید برای تحفه من مهیا شو، ناگاه میکائیل طبقی آورد که دستمال بهشتی روی آنرا پوشیده بود در پیش حضرت گذاشت و گفت پروردگارت می فرماید امشب بر این طعام افطار کن حضرت علی ع فرمود هر شب به من امر می نمود در را باز کنم تا هر که خواهد بیاید و با حضرت افطار کند ولی امشب مرا فرمود بر در خانه بنشین و کسی را نگذار داخل شود که این طعام بر غیر من حرامست حضرت موقع افطار از طعام و آب بهشتی تناول فرمود تا سیراب گردید باقیمانده طعام به آسمان برده شد.

جبرئیل عرض کرد اکنون به منزل خدیجه بروید و با او مضاجعت کنید که حق تعالی این شب از نسل تو ذریه طیبه خلق می نماید و حضرت به خانه خدیجه تشریف برد و خدیجه کبری به فاطمه زهرا حامله شد.

زنان مکه به جهت ازدواج خدیجه با پیغمبر به آن مخدّره عداوت می ورزیدند و از او دوری می کردند سلام نمی دادند و نمی گذاشتند زنی نزد خدیجه برود. از این جهت وحشتی عظیم از تنهائی به او رو داد موقعیکه به فاطمه حامله گردید او در شکم مادر مونس او بود و با او سخن می گفت و صبر می داد چون درد زائیدن گرفت خدیجه بسوی زنان قریش و فرزندان هاشم در مکه کسی فرستاد که نزد او بیایند ولی گفتند تو سخن ما را قبول نکردی و زن یتیم ابوطالب شدی که فقیر و بی چیز است ما بخانه تو نمی آئیم.

خدیجه از شنیدن این جواب بسیار غمگین شد و در فکر بود ناگاه چهار زن شبیه به زنان بنی هاشم نزد او حاضر شدند خدیجه ترسید یکی گفت ای خدیجه نترس ما رسولان پروردگاریم بیاری تو آمده ایم منم ساره زوجه ابراهیم دیگران گفتند مائیم آسیه و مریم و کلتوم خواهر موسی، سپس فاطمه زهرا در مکه 2 یا 5 سال بعد از بعثت بدنیا آمد آن طفل را با آب کوثر شستند و لباس سفیدی پوشاندند و مادر به آن شفیعۀ روز جزا شیر داد و در هر روز آنقدر رشد می کرد که اطفال دیگر در ماهی نمو می کنند.

ولو كان النساء كمن ذكرتا      لفضّلت النساء على الرجال

فلا التاء نيث لاسم الشمس عيب      و لا التذكير فخر للهلال

روز بیست و دوم:

فوت عبدالله ابوبکر بن ابی قحافه 13 ق

در 63 سالگی بعد از 2 سال و 3 ماه و ده روز (یا چهار ماه) حکومت ظاهری و در عقب حضرت پیامبر ﷺ دفن شد و مادرش سلمی دختر سخر بن عامر بود و اقدی می نویسد ابوبکر در 7 جمادی الاخره در روز سردی غسل کرد و تب آورد مریض شد و 15 روز مرضش طول کشید و در شب 22 از دنیا رفت ولی بعضی نوشته اند مسلول شده بود مسعودی نوشته مسموم کردند و وصیت کرد که اسماء بنت عمیس زوجه اش او را غسل دهد و عمر نماز بخواند عمر و عثمان و طلحه و عبدالله بن ابی بکر (یا عبدالرحمن) به قبر داخل شده و شب دفن کردند و بعضی روز 27 نوشته اند.

ابوبکر چهار زن داشت: قبله یا قتيله که عبدالله و اسماء بدنیا آمد - ام رومان که عبدالرحمن و عائشه بدنیا آمد - اسماء بنت عمیس که محمد به دنیا آمد - حسنة در وقت وفات ابوبکر به دختری حامله بود بالاخره سه پسر و سه دختر داشت.

اسماء دختر بزرگ ابوبکر که مادرش قبله یا قتيله دختر عبدالعزی بود زیر بن عوام با اسماء ازدواج کرد عبدالله متولد شد در سن 73 سالگی در مکه معظمه به ظلم حجاج مقتول گردید گویند حجاج به امر عبدالملک بن مروان آن شهر را محاصره کرد و از بالای کوه ابوقییس با منجیقها به خانه خدا سنگ انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله مقتول گشت و اسماء را ذات النطاقین گویند نطق بر وزن کتاب نوعی جامه است که زنان عرب از زیر لباسها می پوشیدند (از جلد 1 خیرات حسان ص 23)

در مجمع البحرین در ماده نطق آمده چون نطق را روی نطق می پوشید لذا ذات النطاقین گویند یا اینکه دو نطق داشت یکی را می پوشید و در دیگری وسائل خوراکی به پیامبر ﷺ حمل می کرد.

برخی از کارهای ابوبکر در زمان خلافت

1- خود را خلیفه رسول الله نمود با آنکه اهل سنت معتقدند که پیامبر ﷺ بدون وصیت از دنیا رفت و هیچ کس را خلیفه نکرد و خلافت ابوبکر با بیعت عمر و عده ای تحقق یافت و خلافت عمر نیز بنا به وصیت ابوبکر تحقق پیدا کرد و خلافت عثمان به شورائی که عمر نهاده بود تثبیت شد.

به عبارت دیگر ابوبکر خلیفه عمر و عمر خلیفه ابوبکر، و عثمان خلیفه عمر بود و روز دوم رحلت رسول اکرم ابوبکر خلافت را غصب کرد.

مخفی نماند که خلیفه بلافضل پیامبر اسلام علی بن ابیطالب است بنا بآیات و روایاتی که از پیامبر اسلام وارد شده از جمله:

1- حدیث غدیر که اکثر علما از جمله ابن مغزالی شافعی در مناقب ذکر کرده.

2- حدیث منزله از احادیث متواتره بین الفریقین می باشد که از جمله بخاری در صحیح جلد 5 ذکر کرده که سعد گوید از رسول خدا شنیدم که به علی گفت الاترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

3- آیه مباهله.

4- آیه انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون.

5- تفتازانی شافعی در شرح مقاصد جلد دوم آورده: پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود انت الخلیفة من بعدی.

6- حدیث مؤاخاة: کشفی حنفی در مناقب مرتضویّه نوشته زمانیکه پیامبر بین اصحاب برادری انداخت فرمود هذا علی اخی فی الدنیا و الاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی. و ده ها احادیث دیگر از طریق اهل سنت در کتابهای خودشان آمده که بعضی از آنها در کتاب اصول دین ما مسطور است.

### 2- پیامبر اسامه بن زید را امیر لشکر کرد

و جمع کثیری را دستور داد با او به جنگ اهل اُبنی از شام روند از جمله ابوبکر و عمر بود و حکم نمود به بیرون رفتن از مدینه و بر متخلفین سه مرتبه لعن نمود ابوبکر و عمر هر دو تخلف کرده و برگشتند و رد وحی نمودند.

### 3- دفن ابوبکر

ابوبکر وصیت کرده بود او را در خانه پیامبر اسلام دفن نمایند و کردند در حالیکه این تصرف در ملک غیر بدون حق بود و اگر بگوئیم این حق بواسطه دخترش عائشه بود در جواب باید گفت زنانیکه بعد از پیامبر باقی بودند یک هشتم از خانه را بدون زمین ارث می برد و اگر قائل شدیم که زمین نیز زوجه ارث می برد پس یک هشتم را از همان خانه زوجات می برند در حالیکه دو نفر از زنان پیامبر در زمان حیات آن حضرت فوت کرده بودند بنا بقولی نه نفر می ماند باید یک هشتم را نه نفر بین خود تقسیم کنند آیا به عائشه آن قدر می رسد که پدرش را در آنجا دفن کند.

### 4- قتل مالک بن نویره

بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ مالک دید ابوبکر بر منبر پیامبر نشسته و سخنرانی می کند گفت آیا این برادر تیمی ماست گفتند بلی مالک گفت وصی پیامبر آنکس است که آن حضرت امر کرده او را دوست دارم گفتند امر دیگری

حادث شده گفت چیزی حادث نشده بلکه شما به خدا و پیامبر خیانت کردید مالک خشمگین نگاه کرد و جلو ابوبکر آمد گفت چه کسی تو را در این منبر نشانده در حالیکه وصی رسول خدا نشسته ابوبکر به قنغد و خالد امر کرد او را اخراج کردند.

ولی ابوبکر به بهانه اینکه مالک زکوة نمی دهد و مرتد شده خالد را با لشکری به سوی او فرستاد که مردان را کشتند و خالد مالک را کشت و با زنش زنا کرد و بچه های قبیله مالک را به اسیر گرفتند و اما ابوبکر به خالد چیزی نگفت واقامه حدّ نکرد در حالیکه عمر اعتراض نمود و اشاره بقتل خالد و عزل او کرد ولی ابوبکر گفت خالد سیف الله است یعنی شمشیر خداست و دشمنان می کشیم و آنرا در غلاف نمی کنیم.

#### 5- نامه ابوبکر به پدرش

ابوبکر به پدرش نامه نوشت باین مضمون:

از خلیفه رسول خدا ابوبکر، بدان که مردم مرا به جهت کبر سن بخلافت برگزیدند تو نیز موافقت قوم کن و با من بیعت نما که من امروز خلیفه خدایم و هر چند زودتر بیائی ترا بهتر است.

او در جواب نوشت تو اول خود را خلیفه رسول خدا می دانی بعد از آن نوشته ای مردمان مرا بخلافت برگزیدند، و اگر تو را به جهت کبر سن برگزیدند من از تو مسنّ ترم باید من خلیفه باشم نه تو، تو خود دانی که این امر حق تو نیست اگر حق را به صاحب حق یعنی علی بن ابیطالب واگذار کنی بهتر است زیرا تو از عهده آن بر نمی آئی و نامه تو احمقانه است. ابوبکر نامه را خواند و ناراحت شد و به آتش سوزاند.

## 6- تفویض خلافت:

چون اجلس نزدیک شد عمر را خواند و خلافت را باو تفویض کرد خلق را قهرا به بیعت او وادار نمود از اینجا معلوم می شود که عمر خلیفه ابوبکر بود نه خلیفه رسول خدا ﷺ و نه منتخب مردم.

7- ابوبکر در ایام خلافت خود گفت مرا شستن پاها و مسح کردن گوش و سر و گردن خوشتر می آید و عمر هم تصدیق نمود و حکم کردند بجای مسح پایها را بشویند و بجای مسح جلو سر، سر و گردنرا مسح کنند و بعضی گویند این ساخته عمر است، بهر حال چه ابوبکر و چه عمر آیا حق تشریح حکم در اسلام را دارند یا نه یا جعل حکم فقط در توانائی پیامبر اسلام بود.

8- دستور داد عمر با علی جنگ کند.

مرحوم مظفر در دلائل الصدق جلد 1 ص 78 می نویسد: ابن عبدالرّه از اعیان اهل سنت گفته علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند که ابوبکر به عمر گفت ان ایبا فقاتلها یعنی اگر از آمدن ابا کنند با ایشان مقاتله کن عمر آتش آورد تا آن دو را در خانه بسوزاند فاطمه دید فرمود یابن خطاب آیا آمدی ما را بسوزانی گفت بلی.

## 9- محروم کردن فاطمه از ارث و غصب فدک

فاطمه را از مطلق ارث محروم کردند و فدک را که نحله اش بود غصب نمودند، زمانیکه رسول اکرم حصون خیبر را فتح کرد به دل اهل فدک رعبی افتاد به حکم رسول خدا گردن نهادند و فدک را با پیامبر مصالحه نمودند که جنگ نکنند و فدک دهی بزرگ بود چون با جنگ گرفته نشد مخصوص پیامبر بود و بعد از نزول آیه شریفه و آت ذالقربی حقه، پیامبر فدک را به فاطمه زهرا ع داد و فدک نحله (عطیه) حضرت زهرا بود.

و فاطمه عَلَيْهَا در خطبه اش به ابوبکر ادعای ارث کرده زیرا حضرت مدعیه مطلق ارث از متروکات پیامبر اسلام بود و فدک را به مطلق ارث قاطی کرده ادعای ارث می نمود و در جای دیگر فدک را نحله فرموده است.

متروکات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبارت بود:

- 1- مقداری از اموال شخصی که ذکر خواهد شد.
- 2- اموال بنی نضیر (که در سال چهار فتح شد).
- 3- یک سهم از خمس خیبر که همان سهم ذوی القربی است (واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ الخ) و فدک از متروکات نبود بلکه نحله حضرت زهراء بود در نزدیکی خیبر (دلایل الصدق ج 3).

1- حسن بن علی و شاء گوید به حضرت رضا عَلَيْهِ عرض کردم آیا رسول خدا غیر از فدک مال دیگری باقی گذاشت فرمود آری چند باغ در مدینه داشت که وقف بودند 6 اسب و 3 ناقه و 2 استر و یک الاغ و دو گوسفند شیرده و 40 شتر شیرده و شمشیر ذوالفقار و زره و عمامه و دو برد یمانی و انگشتر و عصا و یک فرش از لیف و دو عبا و یک بالش پوستی رسول خدا داشت و بعد از او به فاطمه منتقل شد به جزء زره و شمشیر و عمامه و انگشتر برای علی عَلَيْهِ قرار داد (کشف الغمه ج 2 ص 56).

2- زمین های یهود بنی نضیر بخشی از اموال پیامبر بود زیرا بدون جنگ فتح شده بود اموال منقول آنرا بین مهاجران تقسیم کرد و قسمتی از آن زمین ها را به خودش اختصاص داد و به حضرت علی دستور داد آنها را تصرف کند بعد وقف نمود و در زمان حیات تولیت آنها با خودش بود بعد از وفات تولیت آنها بعهدہ حضرت علی و فاطمه و فرزندان این دو بزرگوار افتاد.

3- خیبر در سال هفتم بدست سپاه اسلام فتح شد اموال منقول اراضی طبق قانون قرآن 5 قسمت شد و 4 قسمت آن را در میان سپاه تقسیم کرد و یک قسمت خمس برای مصارفی که در قرآن تعیین شده باقی گذاشت و از این قسمت به همسرانش و علی و فاطمه که ذی القربی بودند نیز می داد که بعد از وفات رسول خدا مجموع غنائم خیبر را که باقی مانده بود ابوبکر تصرف کرد حتی خمس را نیز بدست گرفت و بنی هاشم را محروم نمود.

ناگفته نماند در آمد یکساله فدک در حدود بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار دینار بود مجلسی ره فرموده اینکه در خطبه ادعای نحله نکرده جهتش اینست که چون قبل از خطبه سخنان زیاد رد و بدل شده بود و قبول نکردند لذا در خطبه معترض نحله نشده است فقط ادعای ارث را نموده (که از ضروریات دین است) (بحار جلد 29)

10- ناگفته نماند که عمر در وقت خلافت ابوبکر گفته کانت بیعة ابي بکر فلتة وقى الله المسلمين شرها فمن عاد الي مثلها فاقتلوه.

11- ابوبکر در منبر گفته اقیلونی فلست بخیرکم و در بعض نسخ و علی فیکم آمده.

12- و نیز از خواندن آیات برائت معزول گردید:

در سال نهم قمری ابوبکر از طرف پیامبر مأمور شد به مکه رفته آیات برائت را باهل مکه بخواند ابوبکر از مدینه خارج گشته از ذوالحلیفه احرام بست جبرئیل نازل و عرض کرد خداوند می فرماید آیات برائت را شما یا یکی از خویشان شما بخواند حضرت پیامبر امیر المؤمنین را فرستاد و ابوبکر را معزول نمود و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آیات برائت را در مکه قرائت فرمود و غیرها.

روز بیست و سوم: ولات حضرت یعقوب پیامبر علیه السلام

حضرت ابراهیم دو پسر داشت: اسماعیل و اسحاق. اسحاق 5 سال از اسماعیل کوچک بود در شام از ساره که عیال رسمی ابراهیم و دختر خاله او بود بدنیا آمد.

و اسماعیل پنج سال قبل از اسحاق از هاجر زن دیگر ابراهیم متولد گشت. بنا به وصیت ابراهیم رفقہ دختر بتوئیل بن ناحور را اسحاق به زنی انتخاب کرد و خداوند متعال دو پسر به او عنایت نمود: عیص - یعقوب (چون عقب برادرش عیص بدنیا آمد یعقوب نامیدند) که هر دو در یک شکم و با همدیگر بدنیا آمدند.

یعقوب دختر دائی خود لیا را به زنی گرفت و از وی هفت فرزند متولد شد و بعد از 147 سال زندگی عاقبت در مصر وفات نمود و به یوسف وصیت کرد جنازه اش را نزد قبر اسحاق و ابراهیم در سرزمین فلسطین دفن کند جائیکه اکنون به شهر ابراهیم خلیل معروفست.

روز بیست و پنجم:

وفات فخر المحققین عالم مدقق ابوطالب محمد پسر علامه حلّی در سال 771 ق در 89 سالگی در حلّه و جنازه مبارکش را به نجف الاشرف حمل نمودند.

روز بیست و ششم:

فتح مصر بدست مسلمین در 20 ق در زمان خلافت عمر بدست عمرو بن العاص و مدتی عمرو بن عاص در مصر حکومت نمود و فسطاط مصر را او بنا کرد.

## رجب المرجّب

شب جمعه اول ماه رجب را بنا به فرموده رسول خدا ﷺ ملائکه لیلۃ الرغائب گویند. بحار ج 20 ص 344 و مرحوم زنوزی در جلد سوم جواهر الاخبار ص 70 و مرحوم سید بن طاوس در اقبال ص 632 نوشته: انس بن مالک گفت پیامبر ﷺ فرمود رجب ماه خدا و شعبان ماه من و رمضان ماه امت من است سپس فرمود هر کس همه رجب را روزه بدارد سزاوار سه چیز است تمام گناهان او بخشوده شود و در آینده خداوند او را از گناه ننگه می دارد در روز قیامت از عطش در امان است مردی ضعیف برخاست عرض کرد یا رسول الله من عاجزم نمی توانم تمام ماه رجب را روزه بگیرم حضرت فرمود روز اولش را روزه بدار زیرا خداوند به یک حسنه ده برابر خواهد داد و روز وسط و روز آخرش را روزه بگیر که ثواب تمام ماه را خداوند می دهد و اما از شب اول جمعه ماه رجب غفلت نکن زیرا آن شب را ملائکه شب رغائب می گویند زیرا ثلث شب که گذشت ملکی در آسمان و زمین نمی ماند که در کعبه و حوالی آن جمع می شوند خداوند به آنها متوجه شده می فرماید ای ملائکه من هر چه می خواهید سوال کنید عرض می کنند پروردگارا حاجت ما اینست که روزداران ماه رجب را ببخشی خداوند می فرماید بخشیدم سپس حضرت می فرماید هر کس اولین پنجشنبه رجب را روزه بدارد سپس بین نماز شام و خفتن دوازده رکعت نماز بخواند (اقبال) در هر دو رکعت سلام دهد و در هر رکعت یک حمد و سه مرتبه سوره انا انزلناه و 12 مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و بعد از فراغت هفتاد مرتبه بگوید اللهم صل علی محمد و علی آله سپس سجده کند و در سجده 70 مرتبه بگوید سُبْحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَپِسِ سرش را بردارد و بگوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی

الاعظم سپس سجده کند و بگوید همان ذکر را و بعد از خداوند حاجتش را بخواهد خدا مستجاب می کند پیامبر فرمود قسم به خداوندی که جان من در دست اوست عبد یا امه ای این نماز را نمی خواند مگر خداوند تمام گناهانش را می بخشد ولو باندازه کف دریا باشد و در آخر حدیث آمده در شب اول قبر ثواب این نماز با بهترین صورت می آید و مژده می دهد که از هر سختی نجات یافتی سوال می کند که تو کیستی جواب میدهد من ثواب همان نماز هستم که فلان شب بجا آوردی آمده ام تا مونس تو باشم و وحشت را از بین ببرم.

ناگفته نماند مردم که در رغائب به زیارت اهل قبور می روند و احسانهایی می کنند این روش پسندیده ای در شرع می باشد و همیشه مطلوب است و مخصوص رغائب نیست بلکه از حدیث مذکور استفاده می شود شب رغائب برای بخشودن زندگان است نه مردگان و رغائب جمع رغیبه بمعنی احسانها و نیکوئیا یعنی در شب رغائب خداوند متعال به بندگان قائم و عابد خود که بدرگاهش می نالند بیشتر احسان می کند و می بخشاید و باحسان مردگان و به زیارت اهل قبور رفتن سفارش بیشتر شده و مخصوص رغائب نیست از جمله: در صدف شیروانی ص 130 آمده: از پیامبر اسلام نقل شده که حضرت فرمود مردگان خود را در قبورشان فراموش نکنید و آنها به احسان شما منتظرند و آنها راغبند در اعمال خوب شما شرکت کنند ولی قادر نیستند محبوسند به مردگان خود احسان کنید.

و در حدیث دیگر از رسول خدا نقل شده: هر کس تصدق و احسان کند به مردگانش خداوند امر می کند به جبرئیل با عده ای از ملائکه در دست هر یک طبقی از نور وارد قبر آن مرحوم می شوند و سلام می دهند و می گویند این هدیه فلانی به توست الی آخر.

در حدیث دیگر از پیامبر ﷺ آمده صل رحمک ولو بشربة من ماء یعنی  
صله رحم ولو با آب دادن و در روایت دیگر فرموده صلح ارحام کنید ولو با  
سلام دادن.

در مستدرک الوسائل: قال رسول الله من اطعم اخاه حلاوة اذهب الله عنه  
مرارة الموت: هر کس به برادر دینی خود شیرینی بخوراند خداوند تلخی مرگ  
را از او می برد، به نظر می آید که احسان مردم و حلوا پختن و خوراندن آن به  
مؤمنین عندالموت و بعدالموت از این باب باشد.

پیامبر ﷺ فرمود ماه رجب ماه استغفار امت من است پس در این ماه  
بسیار طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و مهربان است و رجب را اَصْبَّ می  
گویند زیرا رحمت خدا در این ماه بر امت من بسیار ریخته می شود پس بسیار  
بگوئید استغفر الله و اسئله التوبة (اَصْبَّ یعنی بسیار ریزنده).

و به ماه رجب اصمّ نیز گویند زیرا اصمّ یعنی کسی که چیزی نمی شنود چون  
در این ماه جنگ حرام بود حرکت جنگی و صدای سلاح و صوت سربازی  
شنیده نمی شد و رجب المرجب نیز گویند یعنی رجب معظم، در جاهلیت این  
ماه را معظم می داشتند و جنگ نمی کردند و اسلام نیز تثبیت نمود.

### روز اول

ولادت با سعادت ابوجعفر امام محمد باقر عليه السلام در مدینه 57 قمری و در  
سوم صفر نیز نوشته اند و این بزرگوار در کربلا حضور داشت و چهار ساله بود  
والده ماجده اش فاطمه دختر امام حسن مجتبی عليه السلام است که امّ عبدالله می  
گفتند و آن حضرت ابن الخیرتین بود زیرا نسل امام حسن و امام حسین به  
امامت در وی جمع شد.

لقب مبارک این بزرگوار باقر بود زیرا علوم اولین و آخرین را می شکافت و چشمه جوشنده علم و دانش بود.

ابن شهر اشوب ج 2 ص 285: حضرت پیامبر ﷺ به جابر بن عبدالله انصاری فرمود یا جابر تو در دنیا می مانی تا ملاقات می کنی فرزندی برای من از نسل حسین که به او محمد می گویند علم پیامبران را می شکافت زمانیکه او را دیدی از من سلام برسان.

شمس الضحی ص 455: حضرت رسول ﷺ به جابر فرمود ای جابر تو در دنیا می مانی و ملاقات می کنی فرزندم محمد بن علی بن الحسین را که در توراة معروف به باقر است بشکافت علم دین را، سلام مرا به او برسان.

کشف الغمّه ج 2 ص 321: ابی زبیر محمد بن مسلم مکی می گوید ما نزد جابر بن عبدالله ره بودیم که علی بن الحسین و پسرش محمد آمدند در حالیکه محمد بچه بود علی به پسرش محمد فرمود سر عم خود را بیوس محمد به جابر نزدیک شد سر او را بیوسد در حالیکه جابر نایبنا شده بود عرض کرد کیست این بچه، علی فرمود این پسر من محمد است جابر او را دربرگرفت و گفت یا محمد، محمد رسول خدا به تو سلام رساند گفتند جابر قضیه چطور است؟ عرض کرد من نزد رسول خدا بودم که امام حسین در کنار او بازی می کرد فرمود ای جابر برای پسر من حسین فرزندی متولد شود بنام علی، روز قیامت منادی ندا می کند سید العابدین برخیزد پس علی بن الحسین بیا خیزد و علی را پسری متولد شود محمد نام ای جابر چون او را ببینی سلام مرا به او برسان بدانکه بقای تو بعد از او کم خواهد بود (جابر بعد از دیدن امام باقر علیه السلام در اندک مدتی درگذشت).

شمس الضحی ص 465: امام باقر علیه السلام فرمود و الله ما یخفی علینا شیء من اعمالکم فاحضرونا جمیعاً و عودوا انفسکم و کونوا من اهلہ تعرفوا به فانّی بهذا امرؤ لدی و شیعتی والله چیزی از اعمال شما بر ما مخفی نیست ما را حاضر بدانید و خودتان را عادت به خیر دهید و از اهل خیر باشید تا معروف به خیر شوید من اولاد و شیعه خود را به این کار امر می کنم.

2- حضرت نوح و مؤمنین به کشتی سوار شدند و از طوفان نجات یافتند چنانکه در 22 ربیع ذکر گردید.

### روز سوم:

شهادت امام ابوالحسن علی النقی الهادی 254 ق کنیه آن حضرت ابوالحسن بود چون امام موسی بن جعفر و امام رضا علیه السلام را نیز ابوالحسن می گفتند لذا آن جناب را ابوالحسن ثالث نامیدند چنانکه امام رضا را ابوالحسن ثانی می گویند گاهی بجای ثالث ماضی یا هادی یا عسکری ذکر می کنند چون در سامرا در محله عسکر با فرزندش امام حسن عسکری سکنی فرمودند لذا این دو بزرگوار را عسکری می گویند حضرت 13 سال در مدینه اقامت نمود بعد متوکل به سرّ من رای (سامراء) طلبید و مدت بیست سال در آنجا توطّن کردند و در سال 254 در اثر زهریکه معتز خلیفه عباسی با برادرش معتمد عباسی بآن حضرت داد به شهادت رسید و در موقع شهادت 42 سال داشت غیر از پسرش امام حسن عسکری علیه السلام نزد آن جناب کسی نبود امام حسن عسکری علیه السلام متوجه غسل و کفن و دفن والد بزرگوارش شد و در حجره ایکه محل عبادت آن سرور در خانه خود بود دفن کردند.

والده معظمه اش سمانه مغربیه و این مخدّره در زهد و تقوی بی نظیر بود همیشه روزها روزه مستحبی می گرفت امام هادی علیه السلام فرمود مادرم از اهل

بهشت است و کنیه آن معظمه ام الفضل بود اولاد آن بزرگوار از ذکور و اناث پنج تن بودند امام ابومحمد حسن عسکری علیه السلام حسین - محمد - جعفر - علیّه، و حضرت زوجه حرّه نداشت.

#### روز پنجم:

کشته شدن ابویوسف یعقوب بن اسحق اهوازی شیعی معروف به ابن سکیت (بکسر سین و تشدی کاف) 244 قمری و به جهت کثرت سکوت او را به این نام نامیدند و او مردی مورد وثوق و جلیل القدر و عالم و از بزرگان شیعه و از خواص امام کاظم و امام جواد بشمار می رود و در نحو و لغت و شعر و ادب شهرت داشت و تصنیفاتی در منطق و لغت دارد.

متوکل ابن سکیت را برای پرورش و تعلیم بفرزندانش معتز بالله و مؤید گماشته بود، روزی در مجلس به ابن سکیت گفت این دو فرزندان من نزد تو محبوبترند یا حسن و حسین علیه السلام، جواب داد بخدا قسم قنبر که خادم حضرت امیرالمؤمنین بود نزد من به مراتب از تو و این فرزندان بهتر است، متوکل دستور داد زبان او را از پشت سرش خارج و جدا کرده و او را در سال 244 ق شهید کرد تعمده الله برحمته.

#### روز هشتم:

ولادت با سعادت ابوالمکارم و الفضائل شیخ المحدثین محدث پارسا محمد بن حسن بن علی مشغری مشهور به حر عاملی صاحب وسائل الشیعه، این بزرگوار در قریه مشغره یکی از قراء جبل عامل شب جمعه هشتم رجب سال 1033 قمری متولد شد و نزد پدر و عمو و جد مادری و دایی بزرگوارش و دیگران درس خواند و در قریه جبع نیز نزد علما تحصیل علم نمود و 40 سال در آن بلاد مانده بود و بعد از سفر حج و سفر به عراق به زیارت امام رضا

مشرف گردید و 24 سال مجاور آن حضرت بود باز سفر حج نموده و دوباره ائمه عراق را زیارت کرده و در خراسان به قضاء منصوب گردید و از اعظام علمای آن خطه طوریکه مشارالیه با لبنان بود می نویسند در حج سوم از میقات پیاده رفت و همراه او در حدود 70 نفر هم پیاده بود و در 21 رمضان سال 1104 وفات کرد.

### روز دهم:

ولادت با سعادت حضرت ابوجعفر امام محمد تقی جواد علیه السلام در مدینه 195 ق.

اکثر مورخین ولادت این بزگوار را در دهم رجب سال 195 ق در مدینه ذکر کرده اند والده ماجده آن حضرت ام ولدی بود سبیکه نام یا ریحانه و حضرت رضا او را خیزران نامید آن معظمه از اهل نوبه و از اهل بیت ماریه قبطیه مادر ابراهیم پسر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. امام رضا علیه السلام خواهرش حکیمه خاتون را طلبید فرمود امشب فرزند مبارک خیزران متولد خواهد شد باید وقت ولادت حاضر باشی.

حکیمه خاتون گوید من در خدمت آن حضرت بودم شب آمد مرا با خیزران و زنان قابله در حجره آورد و چراغی روشن کرد و خودش بیرون رفت و در را بروی ما بست موقع زائیدن چراغ خاموش شد همه غمگین شدیم ناگاه خورشید امامت با جمال خود اطاق را منور کرد او را در جامه پیچیدیم امام رضا علیه السلام آمد آن طفل را گرفت و در گهواره نهاد روز سوم دیده باز نمود بزبان فصیح ندا کرد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حکیمه گوید این حال را دیدم متعجب شدم بخدمت برادرم شتافتم و آنچه دیده بودم نقل کردم حضرت فرمود از عجائب احوال از این فرزندم بیشتر مشاهده خواهی نمود.

## شمس الضحی ص 562:

حضرت جواد در وقت وفات پدر بزرگوارش هفت یا نه ساله بود بعضی از شیعیان از صغر سنّ در امامت آن بزرگوار تاءملی داشتند تا آنکه علماء و افاضل و اشراف به خدمت آن بزرگوار رسیدند و از مشاهده معجز و کرامات و علوم و کمالات اقرار بامامت آن حضرت نمودند. ارشاد مفید ص 342: مأمون از مشاهده علم و فضل و معجز و جلالت از آن بزرگوار اکرام و تجلیل بسیار نمود و اراده کرد که دختر خود ام الفضل را باو تزویج کند، بنی عباس مطلع شدند نزد مأمون اجتماع نمودند که از این وصلت مانع شوند به مأمون گفتند خلافت لباس بنی عباس است این شرافت را می خواهی از آنها بیرون بری و بر اولاد علی بن ابیطالب قرار دهی چنانکه پدرش را ولیعهد نمودی مأمون گفت او با کوچکی سنّ بر تمامی اهل فضل و کمال تفوّق دارد و اعجوبه زمانست، گفتگو زیاد شد مأمون بهمه جواب می داد گفتند او کودک است هنوز کسب علم و کمال نکرده صبر کن کامل شود بعد دخترت را تزویج کن مامون گفت وای بر شما من او را بهتر از شما می شناسم صغیر و کبیر ایشان از دیگران افضل است اگر می خواهید امتحان کنید تا بر شما واضح شود همه به امتحان راضی شدند مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و یحیی بن اکثم و سایر علماء و اشراف را جمع کرد و اطرافیان مامون با یحیی بن اکثم قرار گذاشتند که از امام جواد مسئله ای بپرسد که حضرت نداند و باو وعده جوایز دادند و مامون دستور داد بالش برای امام و مأمون در صدر مجلس نهادند در حالیکه امام جواد 9 سال و چند ماه داشت حضرت تشریف آورد.

### مباحث امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم قاضی

یحیی به مأمون گفت ای امیر المؤمنین اجازه می دهی از اباجعفر سوال کنم گفت از خودش اجازه بگیر، یحیی عرض کرد اجازه می فرمائی مسئله ای بیرسم حضرت فرمود اگر می خواهی بیرس یحیی عرض کرد فدایت شوم چه می فرمائی راجع به مُحرمیکه صیدی بکشد حضرت فرمود.

صید را در حلّ کشت یا در حرم - عالما کشت یا جاهلا - عمدا بود یا اشتباها - حرّ بود یا عبد - صغیر بود یا کبیر - اول صیدش بود یا چندین بار صید کرده بود - از پرندگان بود یا از غیر پرندگان - کوچک بود یا بزرگ - به این عمل اصرار داشت یا نادم بود - در شب بود یا روز - در عمره بود یا در حجّ.

یحیی متحیر شد و عجز در صورتش هویدا گشت و زبانش گرفت حتی اهل مجلس نیز فهمیدند مأمون گفت الحمد لله علی هذه النعمة.

مأمون سپس دخترش ام الفضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد عرض نمود ای اباجعفر جواب مُحرمیکه صید کرده بود بفرمائید تا بدانیم حضرت فرمود: اگر مُحرم در حلّ صید کرد و صیدش از پرندگان بزرگ بود کفاره اش یک گوسفند است.

اگر در حرم صید کرد علاوه بر گوسفند قیمت آنرا نیز باید بدهد.

اگر جوجه را در حرم کشت علاوه بر بره قیمت جوجه را نیز بدهد.

اگر حمار وحشی را صید کرد یک گاو ماده بدهد هرگاه در حلّ باشد.

اگر در حرم صید کرد علاوه بر گاو قیمت آنرا نیز بدهد.

اگر نعامه (شتر مرغ) را در حلّ صید کرد یک شتر بدهد.

اگر در حرم صید کرد علاوه بر شتر قیمت آنرا نیز بدهد.

اگر آهو در حلّ صید کرد یک گوسفند بدهد.

اگر آهو را در حرم صید کرد علاوه بر گوسفند قیمت آنرا نیز بدهد که این حیوانات به صورت قربانی به سرزمین کعبه برسد (صید اگر در حال احرام عمره باشد).

اگر در حال احرام حجّ صید نماید باید کفّاره آنرا در منی بکشد.

اگر در حال عمره صید کند کفّاره آنرا در مکه معظمه باید بکشد.

و جزاء صید عالم و جاهل مساوی است.

و در عمد گناه نیز است ولی در خطا گناه نیست.

کفّاره و حرّ بر خودش واجب است و کفّاره عبد بر مولایش واجب می باشد

و صغیره کفّاره ندارد و کفّاره بر کبیر واجبست.

اگر توبه کند عقاب آخرت عفو می شود اگر مصرّ باشد عقاب آخرت دارد.

مأمون عرض کرد احسنت یا ابا جعفر احسن الله الیک.

باز مأمون عرض نمود میل داری از یحیی هم شما چیزی بیرسید حضرت

فرمود: ای یحیی سوال کنم عرض کرد اگر مایل باشید سوال کنید حضرت

فرمود: مردی در اول روز نگاهش بر زنی حرام بود نزدیک ظهر حلال شد موقع

ظهر حرام گردید وقت عصر حلال شد موقع غروب آفتاب حرام گردید وقت

عشاء حلال شد نصف شب حرام گردید موقع طلوع آفتاب حلال شد این زن

چطور گاهی حلال و گاهی حرام می شود، یحیی عرض کرد نمی دانم بفرمائید

استفاده کنیم حضرت فرمود:

این زن کنیز اجنبی بود که نظر مرد اجنبی بر او اول روز حرام بود قبل از

ظهر خرید بر مولایش حلال گشت موقع ظهر آزاد کرد حرام شد وقت عصر

ازدواج نمود حلال شد وقت مغرب ظهر نمود حرام گردید وقت عشاء کفّاره

ظهر را داد حلال شد نصف شب طلاق داد حرام شد موقع صبح رجوع کرد حلال شد مأمون رو به حاضرین نمود و گفت آیا در میان شما کسی است که این طور جواب دهد گفتند، نه والله.

### روز دوازدهم:

وفات جناب عباس عموی حضرت پیامبر ﷺ در مدینه سال 32 قمری در 87 سالگی و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد و کنیه اش ابوالفضل و سقایت زمزم با او بود و در جنگ بدر مسلمان شد و مادرش نَتِیْلَه نام داشت و او دارای 9 پسر و 3 دختر بود و یکی از پسرانش عبدالله بن عباس نام داشت. عبدالله از اصحاب رسول خدا و محبّین علی علیه السلام و تلمیذ او بود و او در علم فقه و تفسیر و تاویل و انساب امتیاز داشت زیرا شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود عبدالله مردی عالم و فصیح اللسان و با فهم بود حضرت علی علیه السلام او را برای محاجّه با خوارج فرستاد و در قضیه تحکیم اشعث ابوموسی را اختیار کرد ولی حضرت امیر ابن عباس را انتخاب نمود اما آنها قبول نکردند عبدالله در سال 69 یا 68 ق در طائف درگذشت و محمد بن حنفیه بر او نماز خواند.

### روز سیزدهم:

#### 1- میلاد مسعود سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع.

روزی عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعش با گروهی از بنی هاشم در برابر خانه کعبه نشستند ناگاه فاطمه بنت اسد که به حضرت علی علیه السلام 9 ماه آبستن بود و درد زائیدن گرفته وارد مسجدالحرام شد و در برابر خانه خدا ایستاد و بسوی آسمان نگاه کرد و عرض نمود: خداوندا من بتو ایمان آورده ام و بهر پیامبر و رسولی که فرستاده ای و بهر کتابی که نازل کرده ای تصدیق نموده ام پس از تو می خواهم بحق این خانه و بحق آن کسیکه این خانه را بنا کرده و

بحق این فرزندیکه در شکم من با من سخن می گوید و مونس من است این ولایت را بر من آسان کن.

عباس و یزید گوید چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار خانه خدا شکافته شد فاطمه وارد خانه گردید و از دیده ها پنهان گشت سپس شکاف دیوار بهم پیوست ما هر اندازه کوشش کردیم در خانه را بگشائیم باز نشد دانستیم این امر از جانب خداست.

روز جمعه 13 رجب سی سال از عام الفیل گذشته وقت چاشت حضرت علی در خانه خدا یعنی کعبه معظمه بدنیا آمد که تاکنون کسی جز این بزرگوار در آن مکان متولد نشده و در موقع ولادت حضرت علی علیه السلام پیامبر اسلام سی سال داشت.

فاطمه 3 روز اندرون کعبه ماند اهالی مکه این قضیه را در خانه ها و کوچه ها و بازارها به یکدیگر می گفتند تا روز چهارم باز دیوار خانه شکافته گردید و فاطمه بنت اسد بیرون آمد و فرزند نازنین خود را در دست گرفته می گفت وقتی خواستم از این خانه بیرون آیم هاتفی ندا کرد ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نام کن.

قریب به دوازده کتاب از کتب عامه تولد امیر المؤمنین را در خانه خدا نوشته اند از جمله حاکم ابو عبدالله در مستدرک جلد سوم می نویسد: تواتر الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله و جهة فی جوف الکعبه یعنی اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد امیر المؤمنین را در جوف کعبه بدنیا آورد.

علی بن صباغ مالکی در فصول الهمه ص 12 می نویسد ولد علی بمکة المشرفة بداخل البيت الحرام و لم یولد فی البيت الحرام قبله احد سواه و هی

فضیله خصّه الله تعالی بها اجلالاً و اعلاءً لمرتبتہ و اظهاراً لتکریمہ. ناگفته نماند حضرت علی در 10 یا 12 سالگی به پیامبر ﷺ ایمان آورد و اول کسیکه با پیامبر نماز خواند این بزرگوار بود.

## 2- شهادت عالم جلیل القدر و فقیه عظیم الشان شیخ فضل الله نوری ره

در اوائل مشروطیت دولت ایران مرحوم شیخ را بعد از گرفتار کردن و پیش آمدن امور مهمّه به نظمیّه برده بعد از مناظرات مرحوم به آنها جوابهای سخت داد بالاخره دستور دادند به میدان توپخانه ببرند و این دستور به شیخ ابلاغ شد آن جناب با طمأنینه برخاست و عصا زنان از نظمیّه بیرون آمد جمعیت تماشاچی بیش از حدّ راه نظمیّه را مسدود کرده بودند بالاخره مجاهدین مسلح راه را باز نمودند مرحوم نگاهی به مردم انداخت و رو به آسمان کرد و این آیه را تلاوت نمود افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد.

در 13 ماه رجب روز ولادت مولای متقیان امیر المؤمنین سال 1327 قمری در طهران یکساعت و نیم به غروب مانده شیخ مرحوم را بدار کشیدند و جهت دار کشیدن این بود که ایشان می فرمودند باید مشروطه مشروع باشد و رؤسای این مشروطه اشخاص لامذهب هستند.

این بزرگوار را در یکی از حجرات صحن حضرت معصومه علیها السلام در قم بخاک سپردند و ایشان از اجله علمای قرن چهاردهم که در طهران حامل لوای ریاست مذهبی بود و این مرحوم شعر نیز می گفت و به نوری تخلّص داشت و تذکرة الغافل و صحیفه مهدویّه از تالیفات ایشانست و صدر الافاضل درباره این شهید سروده:

کفر دیدی چه کرد با اسلام ای عجب لا اله الا الله

اعلم عصر را بدار زدند در کجا پایتخت شاهنشاه  
بی تاریخ این بلیه زغیب گفته شد الشهد فضل الله

### روز پانزدهم:

نیمه رجب شب و روزش مبارک است و اعمالی دارد که در مفاتیح الجنان  
مسطور است و یکی از اعمال آن روز عمل امّ داود می باشد که برای دفع ظلم و  
کشف کُربات و برآمدن حاجات مؤثر است و کیفیت آن در مفاتیح آمده و ما  
اصل قضیه امّ داود را از کتاب اقبال ص 658 و ج 20 ص 345 (قدیمی) در  
اعمال سنین و شهور در اینجا می آوریم.

منصور داود بن الحسن بن الحسن را گرفت و با زنجیر در زندان بند کرد و  
داود پسر دایه امام صادق علیه السلام بود مادرش می گوید از آن وقتی که در عراق  
بود او را ندیدم و از او خبری نشنیدم به خداوند زاری می کردم و از برادران  
دینی می خواستم که برای من دعائی کنند و من در دعای خود اجابتی نمی دیدم  
حضرت صادق مریض بود به خدمتش برای عیادت رفتم از حالش پرسیدم و  
دعا کردم فرمود ای امّ داود، چه کرد داود عرض کردم از من مدت طولی جدا  
شده در عراق محبوس است حضرت فرمود کجا هستی از دعای استفتاح و آن  
دعائی است که موقع خواندن درهای آسمان باز می شود حاجت خواننده  
مستجاب می گردد و جزایش بهشت است عرض کردم آن چطور است ای فرزند  
راستگویان، حضرت فرمود ماه رجب نزدیک است که دعا در آن ماه مستجاب  
می شود روزهای سیزده و چهارده و پانزده را روزه بدار و در روز پانزدهم  
نزدیک زوال غسل کن الی آخر (در مفاتیح الجنان در اعمال نیمه رجب مکتوب  
است و دعا نیز در آنجا آمده).

ام داود گوید دعا را نوشتیم و برکشتم در ماه رجب آنچه امام فرموده بود انجام دادم و آن شب خوابیدم در آخر شب پیامبر ﷺ و کسانی که از ملائکه و پیامبران صلوات فرستاده بودم دیدم به من گفتند ای ام داود مژده باد بر تو که خداوند تو و پسرت را حفظ می کند و پسرت را بر تو برمی گرداند بیدار شدم منتظر بودم تا داود آمد از حالش پرسیدم گفت در تنگ ترین محبسها و زیر زنجیر محبوس بودم تا نیمه رجب وقتی شب شد در خواب دیدم که زمین بر من پیچید تو در روی حصیر نمازت هستی و در اطراف مردانی بودند که سرشان در آسمان و پاهایشان در زمین تسبیح می گویند مردی زیبا و پاکیزه لباس و خوشبو، ظن می کنم پیامبر اسلام باشد بمن فرمود ای پسر پیر زن صالحه دعای مادرت را خداوند مستجاب کرد بیدار شدم دیدم مأموران منصور در باب زندان ایستاده داخل زندان شدند امر کرد زنجیر را باز کرده و به من ده هزار درهم بدهند به اسبی سوار شدم و با سرعت تمام به مدینه آمدم.

ام داود گوید به حضور امام صادق مشرف شدم حضرت فرمود منصور امیر المؤمنین عليه السلام را در خواب دید که حضرت باو فرمود فرزند مرا آزاد کن و الا تو را بر آتش می اندازم دید گویا زیر پایش آتش است بیدار شد و تو را آزاد نمود.

### 1- وفات حضرت زینب کبری (مشهور) 62 قمری.

مرحوم یحیی عبیدلی مؤلف کتاب اخبار الزینبات متوفای سال 277 قمری در ص 116 می نویسد:

زینب دختر علی در مدینه مردم را جهت اخذ خون حسین تحریک می کرد زمانیکه عبدالله بن زبیر در مکه قیام نمود و مردم را برای گرفتن خون حسین و خلع یزید وادار کرد این موضوع به گوش اهل مدینه رسید زینب خطبه ای

خواند و مردم را بر قیام علیه یزید و اخذ خون حسین برانگیخت عمر و بن اشدق حاکم مدینه بر یزید جریان را نوشت و یزید جواب داد که بین مردم و زینب جدائی بیانداز (یعنی تبعید کن) پس عمرو دستور داد زینب از مدینه خارج شود و هر جا بخواهد برود.

زینب گفت اگر چه خونهایمان ریخته شود خارج نمی شویم، زینب دختر عقیل و زنان بنی هاشم جمع شدند و راضی نمودند که به بلد امنی برود و در صفحه 118 نوشته زینب و زنانی که می خواستند با او بروند مهیا کرد به مصر رهسپار شوند در صفحه 119 در خبری آمده وقتی زینب از مدینه خارج شد عده ای از زنان بنی هاشم نیز با او خارج شدند.

در صفحه 120 آمده زمانیکه زینب به مصر رسید مَسَلْمَة بن مُخَلَّد و عبدالله بن حارث و ابوعمیره مزنی استقبال کردند و مَسَلْمَة تسلیت داد و گریست و زینب نیز گریه کرد حاضرین از این موضوع گریستند زینب گفت هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون سپس زینب را به منزلیکه در حمرا داشت برد و یازده ماه و 15 روز در آنجا ماند و بعد وفات کرد مسلمه با جمعی در مسجد جامع نماز خواندند و بنا به وصیت در صندوقخانه منزل دفن نمودند.

در صفحه 122 می نویسد زینب دختر علی آخر روز یکشنبه پانزده روز از رجب گذشته سال 62 قمری وفات کرد.

بعضی قائلند در شام مدفونست چنانکه در جلد ثانی خیران حسان اعتماد السلطنه آمده: اما تربت منور حضرت زینب باصح روایات در یکی از قرای شام و اینک آن مضجع مشهور و زیارتگاه است بعضی از متتبعین اهل خبر در این باب می گویند سال مُجَاعَه در مدینه الرسول اتفاق افتاد عبدالله بن جعفر با عیان خود به سمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مخمصه مراجعت نماید در

ایام توقف در ضیعه و قریه ایکه اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاک رفت.

در تاریخی آمده که در مدینه درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد مخفی نماند که این دو قول مدرکی ندارد.

حضرت زینب دختر امام علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهراء علیها السلام می باشد با پسر عموی خویش عبدالله بن جعفر ازدواج کرده بود و از او چهار پسر و یک دختر داشت بنامهای: علی - عباس - محمد - ام کلثوم - محمد - عون و این دو در کربلا شهید شدند و بعضی نوشته که محمد از همسر دیگر عبدالله بود. ناگفته نماند که حضرت زینب یک سال از برادر عزیزش امام حسین علیه السلام کوچکتر بود و در 57 سالگی دار فانی را وداع نمود، حالات این بزرگوار را در کتاب مستقل نوشته ایم.

## 2- خروج رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شعب ابوطالب بعد از سه سال

چون مشرکین دیدند مسلمانان برای خود پناهگاهی مانند حبشه دارند هر کس بآنجا می رود آسوده می شود و کسانیکه درمکه می مانند در پناه ابوطالب هستند و از طرفی مسلمان شدن حمزه تقویتی برای مسلمین شد اجتماع کردند و تمام قریش بر قتل حضرت پیغمبر همدست گشتند، وقتی ابوطالب بر این اندیشه مطلع گردید آل هاشم و عبدالمطلب را جمع نمود و ایشان را با زن و فرزند به درّه ایکه شعب ابوطالب گویند جای داد اولاد عبدالمطلب را مسلمان و کافر بجهت فرمانبرداری از ابوطالب برای حفظ پیغمبر همت گماشتند جز ابولهب که با دشمنان ساخت.

ابوطالب با خویشاوندان خود به حفظ و حراست رسول خدا ﷺ پرداخت و به دو سوی دره دیده بان گذاشت چون قریش کار را باین منوال دیدند اجتماع کرده پیمان بستند که با فرزندان عبدالمطلب و اولاد هاشم مدارا نکنند چیزی نفروشدند و چیزی نخرند و زن ندهند و زن نگیرند با آنها مصالحه نکنند مگر اینکه پیغمبر را تحویل دهند و نامه نوشتند مهر زدند بامّ الجلاس خاله ابوجهل دادند تا نگهدارد و بعد از این پیمان قریش بنی هاشم را در محاصره اقتصادی قرار دادند و آنها در محصور ماندند طوری که فریاد اطفال بنی عبدالمطلب از شدت گرسنگی بلند شد پنج نفر از مشرکین پشیمان شدند موقعی که قریش در مسجدالحرام نشسته بودند آن پنج نفر آمدند در این باره سخن می گفتند که ناگاه ابوطالب آمد و در میان قریش بنشست ابوجهل گمان کرد ابوطالب از زحمت و رنج شعب به تنگ آمده می خواهد محمد را تسلیم کند ولی ابوطالب سخن آغاز کرد فرمود ای مردمان محمد مرا خبر داده که آن صحیفه را موربانه خورده مگر نام خدا را، اکنون نگاه کنید اگر راست گفته از کینه و دشمنی او دست بردارید اگر دروغ گفته من او را تسلیم می کنم آن نامه را از امّ الجلاس گرفتند دیدند همانگونه است که پیغمبر خبر داده مردم شرمسار شدند و مطعم بن عدی گفت ما از این نامه بی زاریم و آنرا پاره کردند سپس ابوطالب بشعب مراجعت کرد روز دیگر آن پنج نفر با جمعی از قریش به شعب رفته بنی عبدالمطلب را به مکه آوردند و در خانه خود جای دادند بدینگونه رسول خدا ﷺ از شعب خارج شدند در حالیکه مدت سه سال بود در شعب جای داشتند.

### 3- هلاکت معاویة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه 60 ق در 80 یا 78

#### سالگی

اولین حاکم از بنی امیه و مدت حکومتش 19 سال و چهار ماه و پنج روز بود نوشته اند قبرش در باب الصغیر شام است و در سال 41 به حکومت رسید. معاویه سه پسر و سه دختر داشت:

عبدالرحمن و عبدالرحیم که هر دو در زمان حیات معاویه مردند سومی یزید بود و سه دختر عبارتند از هند - رمله - صفیه، زنیش میسون نام داشت و مادر معاویه هند جگر خوار بود و سبب نامگذاری اینست که وقتی در جنگ احد وحشی حربه خود را به جناب حمزه پرتاب کرد آن بزرگوار را از پای درآورد و بر زمین افتاد و شهید شد وحشی به بالین حمزه آمد بدنش را بشکافت و جگرش را بیرون آورده و نزد هند زوجه ابوسفیان و مادر معاویه برد هند گرفت و خواست مقداری بخورد جگر در دهان او چنان سخت شد که نتوانست بالاخره از دهان انداخت به این جهت او را هند جگر خوار گویند.

کشف الهاویه محلاتی ص 298 از ترجمه فتوح اعثم کوفی ص 243 که معاویه در اثنای مراجعت به شام در منزل ایوا شب بقضای حاجت بیرون رفت آنجا چاهی بود که از آن آب می کشیدند معاویه بدان چاه فرو نگرست بخاری از آنجا بر روی او زد بمرض لغوه (هذیان) دچار شد و سخت رنجور گردید بزحمت تمام به خوابگاه خود باز آمد و در رختخواب خوابید. روز دیگر مردم فوج فوج بدیدن او می آمدند چون معاویه تنها ماند گریست مروان آمد و سبب گریه را پرسید معاویه گفت می ترسم بسبب علی بن ابیطالب که خلافت را از او گرفته ام و حجر بن عدی و اصحاب او را کشتم خدا مرا باین عقوبت مبتلا کرده این همه از دوستی یزید می بینم اگر نه دوستی یزید بود من راه راست میرفتم

پس از آنجا کوچ کردند تا بشام رسیدند و مرض شدت یافت و در شب خوابهای شوریده میدید و از آن می ترسید گاه گاه هذیان می گفت و آب بسیار می خورد و تشنگی او تسکین نمی یافت و هر دفعه او را بیهوشی می آمد و چون بیهوش می آمد با آواز بلند می گفت مرا با تو چه کار ای حجر بن عدی مرا چه کار بتو ای عمر بن حمق ای پسر ابوطالب چرا با تو خلافت کردم الی آخر و بعدا با این مرض درگذشت.

برخی از کارهای معاویه در ایام خلافت

مفاسد و مآثم معاویه آن قدر نیست که در این چند صفحه بتوان نوشت کسی که پدرش ابوسفیان و مادرش هند جگر خوار باشد توقع بیش از این از او نیست ولی ما چند سطر از مطاعن او را فهرست وار می نویسیم و طالبین به کتب مربوط مراجعه نمایند.

1- آشکارا سبّ امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را نمود و مردم را باین عمل مجبور می کرد و پولهای زیاد در این راه می داد و هشتاد سال این کار ادامه داشت تا اینکه عمر بن عبدالعزیز هشتمین از خلفای بنی امیه ممنوع کرد.

2- سبّ کردن امیر المؤمنین را در قنوت و خطبه سنت قرار داد،

ابن ابی الحدید می نویسد: جماعتی از بنی امیه به معاویه گفتند تو به مقصود خود که حکومت بود رسیدی بهتر است دست از سبّ علی برداری گفت بخدا قسم هرگز دست برندارم تا اطفال به سبّ بزرگ شده و جوانان به سبّ علی پیر شوند واحدی نماند که در فضیلت علی سخنی گوید.

3- مردم بی گناه را به قتل می رساند از جمله در سال 51 قمری حجر بن عدی و اصحاب او را شهید کرد و عمر و بن حمق خزاعی که از کثرت عبادت پوست و استخوانی شده بود با رشید هجری به قتل رسانید و مالک اشتر را

مسموم و محمد بن ابی بکر را مقتول نمود و نوشته اند 40000 نفر از مهاجر و انصار و اولاد ایشان را به قتل رسانده، هر زنی که اظهار دوستی با امیر المؤمنین می نمود فرمان می داد او را به قتل می رسانیدند، و نیز معاویه لشکر خود را در اطراف برای قتل شیعیان علی علیه السلام فرستاد، و نذر کرده بود که زنان قبیله ربیعہ را اسیر کند چون شیعیان علی علیه السلام بودند، و برای عمال خود نوشت در جمیع شهرها نظر کنید هر کس را شاهی شهادت دهد که او از محبین علی علیه السلام است نام او را از دفتر ارزاق نظر کنید و عطائی باو ندهید و با این نامه نامه دیگری فرستاد که هر کس متهم بدوستی علی است خانه اش را خراب کرده و او را بانواع عذابها معذب نمایند.

4- ربا را حلال کرد و ربا خورد (در حالیکه بنص آیه شریفه ربا حرام است).

5- نماز را در سفر تمام خواند مثل عثمان در حالیکه باید قصر بخواند.

6- اذان و اقامه را در نماز عیدین احداث نمود سپس حجاج در مدینه از این بدعت پیروی کرد در حالیکه اذان و اقامه در نماز عیدین مشروع نیست.

7- جمع بین دو خواهر را فتوا بجواز داد بعد نعمان بن بشیر دلیل بر حرمت آورد سپس معاویه از فتوای خود پشیمان شد.

8- اولین خلیفه بود که در موقع حکومتش شراب می خرید و می آشامید.

9- تلبیه را در حج ترک به جهت دشمنی با علی علیه السلام که آن حضرت مقید به گفتن تلبیه بود.

10- چون در خطبه به علی علیه السلام سب می نمود لذا خطبه نماز عید را مقدم کرد تا مردم پراکنده نشوند و سب علی را بشنوند.

11- برخلاف نصّ پیامبر اسلام که فرمود الولد للفراش و للعاهر الحجر، معاویه عمل نمود و زیاد را بخود ملحق کرد و گفت زیاد بن ابی سفیان در حالیکه پدر زیاد معلوم نبود و مادرش سمیه از زنان مشهوره بزنا بود لذا زیاد را زیاد بن ابیه نیز گویند.

12- انگشتر را برخلاف سنت رسول الله بر دست چپ کرد.

13- موقعیکه مردم به او بیعت می کردند شرط می نمود از علی عَلِيٍّ براءت جویند.

14- ظلمه و اشرار را بر بلاد مسلط کرد مثلا زیاد بن ابیه را در کوفه والی قرار داد در تاریخ آمده در مدت امارت خود غیر از ظلم و ایذاء و سفک دماء و هدم بیوت و نهب اموال و هتک اعراض و تخریب شرع چیز دیگر نبود، مسرة بن جندب را در بصره والی کرد نوشته اند هشت هزار تن را از شمشیر گذرانید و معاویه به او گفت آیا خوفی داری که کسی را بی گناه کشته باشی گفت اگر دو مقابل آنچه کشتم می کشتم هیچ خوف در من راه ندارد.

15- لباس حریر می پوشید و در ظرف طلا آب می خورد در حالیکه هر دو حرام است.

16- گوش به غناء و انواع طرب می داد با اینکه در اسلام حرام است.

17- یزید ملعون را ولیعهد خود قرار داد و دین را پایمال کرد.

18- با امام حسن عَلِيٍّ نقض شروط صلح را کرد.

19- می خواست منبر پیامبر را از مدینه به شام ببرد که آفتاب گرفت و هوا منقلب شد.

20- معاویه سمره بن جندب را طلبید و درخواست کرد این آیه که در حق علی علیه السلام بود در حق ابن ملجم مرادی تفسیر کند و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد.

و از او خواست این آیه را در قدح علی علیه السلام تفسیر کند و من الناس من یعجیبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدالّ الخصام، یعنی از مردمان کسی هست که سخن او درباره مصالح دنیا درشگفت اندازد و گواه می گیرد خدا را بر آنچه در قلب اوست یعنی می گوید دل و زبان من یکی است در حالیکه او ستیزنده تر است و در خصومت با اهل اسلام، به سمره گفت صد هزار درهم می دهم قبول نکرد گفت دویست هزار درهم می دهم قبول نکرد گفت چهار صد هزار درهم می دهم سمره قبول نمود.

21- روز چهارشنبه نماز جمعه خواند.

22- یاران معاویه با القاء او به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نسبت بی نمازی می دادند.

23- معاویه عده ای را دستور داد بر علیه حضرت علی علیه السلام جعل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کنند مثلاً: عروة بن زبیر حدیث کرد که عائشه بما روایت نمود نزد پیامبر بودم عباس و علی داخل شد حضرت پیامبر فرمود ای عائشه ان هذین یموتان علی غیر ملتی این دو نفر بر دین من نخواهند مُرد و امثال این اکاذیب.

24- او اولین کسی بود که نشسته خطبه نماز جمعه و نماز عید را خواند زیرا در اثر پرخوری بدنش چاق و شکمش بزرگ شده بود در حالیکه واجب است خطبه ها در حال ایستاده خوانده شود.

25- عمرو بن حمق از اصحاب باوفای علی علیه السلام بود و مردی زاهد و عابد از دست زیاد بن ابیه فرماندار خونخوار معاویه از کوفه به موصل فرار کرد و در

آنجا نماینده زیاد خواست او را گرفته و به قتل رساند عمرو به کوهی فرار کرد و وارد غار شد در غار ماری او را گزید و از آن طرف عبدالرحمن بن ام الحکم نماینده زیاد به نزدیکی غار رسید و سر عمرو را از تن جدا کرد و به نیزه زد و در شهرها برگرداند و پیش معاویه فرستاد او اول سری بود در اسلام به نیزه زده شد.

پس از فرار عمرو معاویه دستور داد همسر عمرو را گرفته در شام زندانی کنند چون سر عمرو را به شام آوردند معاویه دستور داد سر را به زندان بردند و به دامن آن بانو گذاشتند.

26- از همه اینها بالاتر اینکه با زهر توسط عیال حضرت امام حسن علیه السلام بنام جُعه آن امام را مسموم کرد و حضرت شهید شد.

و امثال این مطاعن در کتب فریقین آمده طالبین مراجعه نمایند و ما با یک روایت این مطلب را به پایان می‌رسانیم از کتاب کاوشهای علمی مرحوم غفاری ص 311: او از کتاب تقویة الایمان ابن عقیل حضرمی الی از عبدالله بن عمرو بن العاص نقل می‌کند که عبدالله گفت روزی در خدمت پیامبر نشستیم بودیم حضرت فرمود الان کسی بر شما وارد می‌شود که در موقع مرگ بغیر دین من و بغیر ملت من از دنیا می‌رود و من ترسیدم که پدرم عمرو عاص وارد شود در این بین دیدیم که معاویه وارد شد.

تمام رجال طریقش روات صحیح بوده و روایت از حیث سند هیچگونه ضعف ندارد.

روز هفدهم:

معتز بالله سیزدهمین حاکم از بنی عباس قاتل امام هادی علیه السلام را در حمام آب یخ زهر آلود دادند کشته شد 255 ق به قولی در حبس از گرسنگی مرد و سه سال حکومت کرد.

2- عبدالله مأمون پسر هارون الرشید هفتمین حاکم از بنی عباس در بَدَنَدون یکی از شهرهای روم مرد و نعش او را بَطْرَسوس بردند و دفن کردند 218 ق. مادرش کنیزی بود مراحل نام که در حال نفاس بمأمون از دنیا رفت می نویسد مأمون اعلم وافضل تمام حکام بنی عباس و قاتل امام هشتم حضرت رضا علیه السلام بود.

ناگفته نماند مأمون دستور داد تمام عباسیین لباس سیاه را ترک کرده لباس سبز را علامت خود قرار دهند.

در سال 773 قمری سلطان مصر ملک اشرف لباس سبز را برای سیادت علامت قرار داد و در سال 1004 ق سید محمد شریف متولی باشی مصر امر کرد اشراف را که جلو او راه روند و بر سرشان عمامه سبز بگذارند و جهت اینکه لباس سبز از برای اشراف شد این بود که لباس سیاه شعار بنی عباس و لباس زرد شعار یهود و لباس کبود شعار نصاری بود لذا لباس سبز را شعار اشراف و سادات قرار داد بعد مأمون دستور داد لباس سیاه را ترک کرده سبز را علامت خود قرار دهند و این کار بسیار بر بنی عباس آمد و به مأمون خروج کردند و عباسیون به مأمون گفتند لباس سبز را تغییر دهد به لباس سیاه مثل سابق مأمون نیز قبول کرد بعد گفتند که باولاد علی مهربان تر هستی تا اولاد عباس و امام رضا را ولیعهد کردی گفت خواستم تلافی کنم از علی زیرا

ابوبکر ابا به بنی هاشم امارت نداد ولی علی بعدالله و عبیدالله و معبد بن عباس و قثم بن عباس ولایت داد.

### روز هیجدهم:

وفات جناب ابراهیم پسر حضرت رسول اکرم ﷺ 10 ق و مدت عمرش 22 ماه و هشت روز و بقولی 18 ماه بود و قبر مبارک در بقیع می باشد مادرش ماریه قبطیه است که پادشاه اسکندریه با استر اشهبی و بعضی از هدایای دیگر برای حضرت رسول اکرم ﷺ فرستاده بود و ابراهیم سال 8 ق در مدینه متولد شد و در دنیای فانی چندان مکث نکرد و در سال دهم قمری درگذشت.

### روز نوزدهم:

1- در این روز معتمد بالله عباسی پانزدهمین حاکم عباسی در سال 279 ق در بغداد به جهنم واصل شد او قاتل امام حسن عسکری است و بسیار قسی القلب و خبیث بود و در تاریخ الخلفای سیوطی ص 364 می نویسد در یک روز ملعون سیصد هزار نفر را در بصره به قتل رسانید.

### 2- وفات شاه اسماعیل صفوی:

شاه اسماعیل اول در سال 892 ق در 25 رجب بدینا آمد و از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی می باشد باین ترتیب: شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اردبیلی و نسب این بزرگوار را تا امام موسی بن جعفر علیه السلام در دوازدهم محرم متذکر شده ایم.

شاه اسماعیل بعد از بزرگ شدن در اول کار با جماعتی از مریدان خود و مریدان آباء خویش از شهر گیلان خروج کرد و در سال 906 ق قریب به سن چهارده سالگی جنگ نمود تا بلاد آذربایجان را فتح کرد و سلطنت پیدا نمود و

دستور داد مذهب شیعه امامیه را ظاهر سازند و بیست و چهار سال سلطنت نمود تا در سن سی و نه سالگی در سال 930 ق در حدود سراب مریض شد و وفات کرد جنازه اش را به اردبیل آوردند و در کنار قبر آباء و اجداد خویش دفن نمودند.

ناگفته نماند که لشکر شاه اسماعیل معروف به قزل باش بود زیرا کلاهشان قرمز بود بشکل تاج درویشان و دوازده ترک داشت به عدد دوازده امام علیهم السلام و تاریخ جلوس او به سلطنت مطابق با کلمه مذهبنا حق بود.

#### روز بیستم:

درگذشت عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم در سال 101 قمری در 39 سالگی در دیر سمعان از بلاد حمص او هشتمین خلیفه بنی امیه بود و سیوطی می نویسد مسموما از دنیا رفت و در دیر سمعان بخاک سپرده شد. و مادرش امّ عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود و دو سال و پنج ماه حکومت کرد و چند کار پر ارزش انجام داد.

1- سیوطی در تاریخ الخلفاء ص 243 و حبیب السیر ج 2 ص 171 می گوید: بنی امیه که علی را در خطبه سبّ می نمودند عمر بن عبدالعزیز برداشت.  
2- در منتخب التواریخ ص 455 آمده فدک را به امام باقر علیه السلام ردّ نمود. او را اشجّ می گفتند زیرا در سرش شکافی داشت که در طفولیت از لگد ستور آسیب دیده بود.

#### علت برداشتن سبّ:

معاویه در سال 41 بر تخت نشست تصمیم گرفت با سلاح تبلیغ علی را بصورت منفورترین مردم عالم اسلام درآورد از یک طرف با شمشیر جلو فضائل علی را گرفت و به احدی اجازه نداد لب به ذکر مدح علی بگشاید از طرف

دیگر با پول دادن گزاف مزدوران گرفت تا احادیث از زبان پیامبر بر علیه علی جعل کنند و اینها کافی نشد گفت باید کاری کنم که کودکان با کینه علی بزرگ شوند و پیران با احساسات ضد علی بمیرند آخرین فکری که به نظرش آمد این بود که لعن و دشنام را به شکل یک شعار عمومی و مذهبی درآورد.

که همه جا در منابر در روزهای جمعه لعن علی را ضمیمه خطبه کنند پس از معاویه نیز سایر خلفا اموی این کار را دنبال کردند تا نوبت به عمر بن عبدالعزیز رسید.

در کامل ابن اثیر جلد 5 ص 42 می نویسد: سبب محبت عمر بن عبدالعزیز به علی این بود که عمر در مدینه از عبیدالله بن عتبّه درس می خواند طبق معمول ورد زبان بچه های همبازی او لعن علی بود عمر نیز با آنها هم صدا می شد که استادش موقع گذشتن از آنجا شنید و به مسجد آمد مشغول نماز شد و نماز را طولانی نمود ولی عمر منتظر بود تا تمام کند بعد از اتمام به عمر متوجه شد و گفت از چه وقت بر تو معلوم گردید که خداوند پس از آنکه از اهل بدر راضی شد بر آنها غضب نموده و تو لعن می کنی.

عمر گفت تا حال نشنیده بودم از خدا و شما معذرت می خواهم ترک می کنم. ثانیاً پدر عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود در خطبه ها وقتی به لعن علی می رسید نوعی لکنت زبان پیدا می کرد، روزی گفت ای پدر تو با فصاحت خطبه را می خوانی ولی وقتی به لعن علی می رسی زبانت می گیرد پدر گفت آیا خودت این مطلب را متوجه شدی گفت بلی.

گفت آنهائیکه در اطراف ما هستند اگر آنقدر فضائل که من درباره علی می دانم آنها بدانند از اطراف ما پراکنده می شوند و به طرف اولاد آن میروند.

بالاخره این دو موضوع: حرف استاد و سخن پدر به روحیه عمر سخت تکان داد.

منتخب التواریخ ص 467 از روضة الصفا نقل می کند که یک طیب از اهل کتاب در مجلسی که بزرگان بنی امیه بودند به تعلیم عمر بن عبدالعزیز دختر عمر را خواستگاری کرد عمر گفت این وصلت ممکن نیست زیرا ما مسلمانیم و شما کافر، طیب گفت پس چطور پیامبر دخترش را به علی داد عمر گفت علی از بزرگان مؤمنین بود طیب گفت چرا لعن او را جایز می دانید عمر بن عبدالعزیز به حاضرین گفت چرا جواب او را نمی دهید همه ساکت نشستند و سر بزیر انداختند آن وقت عمر سب نمودن را ممنوع اعلام کرد و امر نمود بعوض آن آیه شریفه را بخوانند ان الله يامر بالعدل و الاحسان الخ. ولادش در شب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بود.

عمر بن عبدالعزیز وقتی بخلافت رسید عمال بنی امیه را معزول کرد و مردمان صالح را به جای آنها نصب نمود و به اهل بیت و آل علی احسان می کرد و متعرض آنها نمی شد و می نویسند اهل عبادت و نجیب بنی امیه بود.

#### روز بیست و سوم

1- هارون یحیی برمکی را به بغداد فرستاد سندی بن شاهک را طلبید امر نمود امام موسی بن جعفر علیه السلام را مسموم کند رطبی چند زهر آلود کرده به ابن شاهک داد گفت در خوراندن آنها مبالغه کند و دست از حضرت برندارد تا تناول نماید سندی رطب ها را نزد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برد و به اصرار او حضرت میل فرمودند و به این ترتیب در این روز خورشید امامت را مسموم کردند.

2- امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از صلح با معاویه از ساباط مدائن عبور می کرد که ملعونی از قبیله بنی اسد بنام جرّاح بن سنان رسید گفت ای حسن کافر شدی و خنجری مسموم بر ران آن حضرت زد و آنجناب را به مدائن خانه سعد بن مسعود بردند چنانکه در 25 ربیع الاول توضیح داده شد.

روز بیست و پنجم:

شهادت حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام 183 ق.

هارون الرشید برای استحکام خلافت اولادش اراده حج کرد و در مدینه دستور داد امام را جلب کند حضرت در روزه مطهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود گرفتند به بصره بردند و به عیسی بن جعفر عباسی حاکم بصره تحویل دادند او یک سال در یکی از حجره های خانه خود حضرت را حبس کرد، هارون مکرر به قتل حضرت امر می نمود ولی عیسی حاضر نمی شد حتی نوشت به حبس حضرت راضی نیستم، نامه عیسی به هرون رسید آن حضرت را از بصره به بغداد آورد نزد فضل بن ربیع محبوس گردانید و باز مکرر او را به قتل حضرت تکلیف می کرد ولی او قبول نمی نمود هارون از زندان فضل بن ربیع خارج و به فضل بن یحیی برمکی داد حضرت در اطاق خانه او محبوس بود فضل دستور داد مقام امام را محترم شمارند هارون کتبا با تشدد فضل را به قتل امام دستور داد ولی او حاضر نشد، امام را تحویل سندی بن شاهک ملعون دادند او حبس نمود و بسیار اذیت و شکنجه می داد و سخت می گرفت حتی مغلول و مقید نمود و در زیر زمین تاریک و مرطوبی که شب و روزش معلوم نبود حبس کردند هارون یحیی برمکی را به بغداد فرستاد سندی بن شاهک را طلیید امر نمود امام را مسموم کند رطبی چند زهر آلود کرده باین شاهک گفت مبالغه کند در خوراندن آن ها و دست از حضرت بردارند تا تناول نماید سندی

روز بیست و سوم رطبها را برد و باصرار او حضرت میل فرمودند و در سال 183 ق در بغداد در سن 55 سالگی از اثر زهر روح مقدسش به عالم بقاء ارتحال یافت.

بروایت صدوق جنازه شریفه را به مجلس شرطه آوردند چهار نفر ندا کردند هر که می خواهد موسی بن جعفر را ببیند بیاید در شهر غلغله افتاد سلیمان بن منصور عموی هرون از قصر پائین آمد عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد پای برهنه عقب جنازه آن حضرت روانه شد و دستور داد در پیش جنازه ندا کردند هر کس می خواهد به طیب پسر طیب نظر کند به جنازه موسی بن جعفر نگاه کند در بعضی تواریخ آمده سران دولت همه سیاه پوشیدند و در مقابل جنازه گریه کنان حرکت کردند شهر بغداد بخود صورت عزا گرفت و بقولی تعطیل عمومی شد و زنها از منازل بیرون ریختند و عقب جنازه ناله کنان روان شدند تا مقابر قریش ضجّه کنان جنازه مقدسه را بردند ظاهرا در آنجا سلیمان حضرت را غسل داد و کفن خود را که به دو هزار دینار تمام شده بود به حضرت کفن کرد (غیر از کفن خاص خود حضرت) و در مقابر قریش که اکنون شهر کاظمین است دفن نمودند.

از القاب آن حضرت کاظم و صابر و عبدصالح و امین و کنیه اش ابوالبراهیم و ابوالحسن می باشد و والده ماجده آن بزرگوار علیا مکرمه حمیده مصفاة و اولاد آن جناب را ابن شهر اشوب 30 نفر و بعضی 60 نفر و بعضی 37 نفر نوشته اند. مرحوم شیخ عبدالله ممقانی می نویسد از شدت تقیّه به امام موسی بن جعفر علیه السلام شیخ و فقیه و عالم و استاد و ماضی و عبدصالح تعبیر می آوردند.

روز بیست و ششم:

وفات جناب ابوطالب ره 10 بعثت علی المشهور (منتهی الآمال)

عبدالمطلب ده فرزند داشت یکی ابوطالب عم پیغمبر اسلام و والد محترم حضرت علی علیه السلام بود نام ابوطالب یا عبدمناف (یعنی عبدالعالی) یا عمران بود و ابوطالب شخصی مؤمن و در نصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کوتاهی نکرد بعد از وفات آمنه پیغمبر را عبدالمطلب و بعد از او ابوطالب کفالت نمود و تا دم مرگ پیغمبر اسلام را یاری نموده است و حتی حضرت را 3 سال در شعب نگهداشت، در سال دهم بعثت از دنیا رفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مصیبت آن بزرگوار بسیار متاثر و محزون شد و در تشییع جنازه او گریست و فرمود ای عمو تو در هیچ کاری مرا تنهانگذاشتی و دین خدا را یاری کردی تو حامی من بودی خداوند بتو جزای خیر دهد.

ابوطالب و عبدالله پدر پیغمبر اسلام از یک مادر بنام فاطمه دختر عمرو بن عائد بودند و بعد از وفات جناب خدیجه و ابوطالب حضرت پیغمبر چنان محزون شد که آن سال را عام الحزن نامیدند و قبر مبارک ابوطالب در حجون مکه می باشد و پیامبر از شدت حزن چند روز در خانه نشست و بیرون نیامد ابوطالب چهار پسر و دو دختر داشت: طالب - عقیل - جعفر - علی علیه السلام ام هانی که نامش فاخته بود جُمانه و مادر همه اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است که همسر جناب ابوطالب بود.

ناگفته نماند که جناب ابوطالب مسلمان و مؤمن از دنیا رفت چنانکه حضرت امام باقر علیه السلام فرموده مات ابوطالب بن عبدالمطلب مسلماً مؤمناً و دیوان شکرش دلالت بر ایمان او دارد سپس محبت و تربیت و یاری او و دشمنی دشمنان پیامبر و دوستی دوستانش و تصدیق پیامبر و امر کردن ابوطالب به دو فرزندش علی علیه السلام و جعفر که ایمان بیاورند بآنچه پیامبر آورده اینها همه دلیل بر ایمان جناب ابوطالب بود.

سفینه 2 ص 88 امامیه معتقد است که جناب ابوطالب مسلمان از دنیا رفته ولی عده ای از عامّه گفته اند مات علی دین قومه. و عده ای نیز او را مؤمن دانند و ابن ابی الحدید گوید نسبت غیر مؤمن بودن او از معاویه سرچشمه گرفته.

روز بیست و هفتم:

### 1- بعثت حضرت رسول اکرم ﷺ در 40 سالگی به رسالت.

بیست و هفتم رجب مطابق با روز نوروز در چهل سالگی درکوه حراء عصاره موجودات و سید کائنات برسالت مبعوث گردید.

جبرئیل نازل شد عرض کرد: اقرء باسم ربّک الذی خلق الخلق الانسان من علق تا پنج آیه سپس وحی الهی را رسانید رسول اکرم ﷺ از کوه حراء بزیر آمد ولی انوار جلالت حضرت را احاطه کرده بود چون داخل خانه خدیجه شد خانه منور گشت خدیجه پرسید یا محمد این چه نوریست که در تو مشاهده می کنم فرمود: نور نبوتست بگو لا اله الا الله محمد رسول الله، خدیجه گفت و به پیغمبر ایمان آورد سپس حضرت فرمود من سرمائی در خود می یابم جامه ای بر من بیوشان حضرت پوشید و خوابید از جانب حق تعالی ندا رسید یا ایها المدثر قم فانذر و ربّک فکبر، برخیز مردم را از عذاب الهی بترسان و خدا را یاد کن.

باتفاق فریقین اول اجابت کننده از مردان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است که در سن ده یا دوازده سالگی ایمان آورد.

پیامبر اسلام 3 سال مردم را مخفیانه به توحید دعوت کرد معدودی ایمان آوردند بعد از 3 سال مجلسی تشکیل داد و اعظام خویشان و قبیله خود را دعوت نمود و خطبه خواند و رسالت خود را اظهار نمود حضار سر بزیر انداخته

سکوت نمودند امیر المؤمنین از سکوت حضار متاءلم شد و غضب آلود از جای برخاست عرض کرد یا رسول الله من پشتیبان شما خواهم بود و تا آخرین نفس بتو یاری خواهم کرد مجلسیان متفرق شدند و استهزاء می کردند ولی خداوند فرمود: فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین، آشکارا مأموریت را بیان کن و از مشرکان اعراض نما ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

حضرت در بازار به زبان فصیح می فرمود ای مردم قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمه را بگوئید تا رستگار شوید و ابولهب عموی پیامبر عقب حضرت می رفت و می گفت مردم سخن او را نشنوید او دروغگو است و سنگ بر وی می انداخت چنانکه پاشنه او را خونین کرده بود و اکثر بزرگان عرب نیز با ابولهب متفق بودند.

آن قدر اذیتها دید و زحمتها کشید ولی تحمل و استقامت نمود چنانکه حضرت فرموده ما اودی نبی مثل ما اوذیت پیامبری مثل من از امت این اندازه اذیت ندیده.

## 2- امام حسین علیه السلام در مدینه نزد ولید از بیعت به یزید امتناع ورزید 60 ق.

چون معاویه در نیمه رجب به جهنم واصل شد یزید جای او نشست نامه ای به ولید بن عتبه که از جانب معاویه حاکم مدینه بود نوشت که ای ولید باید از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر از برای من بیعت بگیری و کار را بر آنها تنگ بداری عذر آنها را قبول نکنی هر کدام بیعت نکردند سر از تن جدا کنی و برای من بفرستی.

نامه یزید به ولید رسید مروان را طلبید مشورت کرد مروان گفت دعوت کن و بیعت از برای یزید بگیر و گرنه بقتل برسان در آن شب ولید ایشانرا خواست.

امام سی نفر از اهل بیت و موالی خود طلبید امر فرمود سلاح بردارید و بر در خانه بنشینید اگر صدای من بلند شود داخل خانه شوید حضرت وارد مجلس ولید گردید دید مروان نیز آنجاست.

ولید خبر مرگ معاویه را داد حضرت کلمه استرجاع گفت پس ولید نامه بیعت به یزید را خواند حضرت فرمود گمان نمی کنم تو راضی باشی من مخفیانه بیعت کنم بلکه آشکارا در حضور مردم، ولید گفت بلی چنین است حضرت فرمود امشب تاخیر کن تا صبح، مروان به ولید گفت اگر اکنون دست از این برداری دیگر بر او دست نیابی مگر خون بسیار از طرفین ریخته شود حالا بیعت بگیر وگرنه گردن او را بزن.

حضرت غضبناک شد فرمود یابن الزرقاء تو مرا خواهی کشت یا او بخدا سوگند دروغ گفתי هرگز قادر نیستید و رو کرد بولید فرمود یزید مردی فاسق و شرابخوار و کشنده مردم بنا حق است مثل من کسی با او بیعت نمی کند حضرت از مجلس بیرون آمد و با یاران به خانه مراجعت نمود.

### روز بیست و هشتم:

تشرّف حضرت امیر المؤمنین بدین اسلام در ده یا دوازده سالگی بنا به نقل فریقین اول کسی که از زنان اسلام را قبول کرد جناب خدیجه و از مردان حضرت علی علیه السلام بود، سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع المودّه می نویسد اول کسی که مسلمان شد علی بود و طبری شافعی در ریاض النضرة آورده که پیامبر روز دوشنبه مبعوث گردید و علی روز سه شنبه ایمان آورد.

سفینه البحار ج 1، ص 597: روایات زیاده داریم که اول کسی که مسلمان شد علی علیه السلام بود بعد خدیجه بعد جعفر بعد زید بعد ابوذر بعد عمرو بن عبّسه سلمی سپس خالد بن سعید بن عاص بعد سُمیّه مادر عمّار بعد عبیده بن حرث

بعد حمزه بعد خَبَّاب بن اَرْتّ سپس سلمان بعد مقداد بعد عمار بعد عبدالله بن مسعود بعد ابوبکر بعد عثمان بعد طلحه بعد زبیر بعد سعد بن ابی وقاص بعد عبدالرحمن بن عوف بعد سعید بن زید و صهیب و بلال.

باز از علی علیه السلام روایت کرده: سبقت کنندگان پنج نفرند: من سبقت کننده عرب بدین اسلام هستم و سلمان سبقت کننده اهل فارس و بلال سبقت کننده اهل حبشه و صُهیب سبقت کننده اهل روم و خَبَّاب سبقت کننده اهل نبت.

2- وفات فقیه و منتبّع خبیر سید الفقهاء و المجتهدین سید محمد کاظم یزید طباطبائی در سال 1337 ق و قبر مبارکش در نجف الاشرف می باشد معظم له از فحول علمای امامیه در قرن چهاردهم قمری بود و در سال 1256 ق در یکی از قراء یزد متولد شد این بزرگوار مدرسه بزرگی در نجف الاشرف در تاریخ 1325 ق بنا کرد و ایشان تالیف نفیسه دارند از جمله: بستان نیاز - تعادل و تراجیح - حاشیه مکاسب - حجیة الظن - السؤل و الجواب - صحیفه کاظمیه - عروة الوثقی که نشانگر احاطه فقهی این مرد بزرگ است - منجزات مریض. خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه 60 ق: امام حسین علیه السلام بعد از مراجعت از مجلس ولید بمنزل، فردای آن روز مروان حضرت را در کوچه ملاقات نمود گفت ای اباعبدالله من بتو وصیحت می کنم قبول کن و به یزید بیعت نما که برای دین و دنیای تو بهتر است.

حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون علی الاسلام السّلام از جدم شنیدم فرمود خلافت برای آل ابی سفیان حرام است و سخنان بسیار ردّ و بدل شد مروان غضبناک شد از آن حضرت درگذشت شب باز ولید کسی به خدمت حضرت فرستاد در امر بیعت تاکید کرد آن جناب فرمود صبر کنید امشب فکر می کنم در همان شب دو روز به آخر رجب مانده متوجه مکه شد و سر قبر جد

و مادرش فاطمه و برادرش آمد آنها را وداع نمود فرزندان و اولاد برادر و برادران و خواهران و تمام اهل بیت خویش غیر از محمد بن حنفیه را همراه کرد، محمد چون دید حضرت عازم خروج است عرض نمود مکه برو اگر اهل آنجا بیوفائی کردند به بلاد یمن که شیعیان بسیار است میروی و اگر آنها نیز وفاداری نمودند متوجه کوهستانها و ریگستانها و دره ها می شوی پیوسته از جائی بجائی منتقل شو تا به بینی عاقبت کار مردم بکجا می انجامد محمد و امام مظلوم هر دو گریستند حضرت فرمود ای برادر خدا ترا جزای خیر دهد نصیحت کردی و خیرخواهی نمودی اکنون عازم مکه هستم و اینها را با خود می برم تو نیز اگر خواهی در مدینه باش و اوضاع را به من اطلاع ده حضرت قلم و دوات خواست و وصیت نامه نوشت مهر کرد و بدست محمد داد و شب روانه مکه معظمه شد موقع خروج این آیه را تلاوت نمود فخرج منها خائفاً يترقب قال ربّ نجّنی من القوم الظّالمین، ناگفته نماند جناب زینب با اجازه شوهرش با حضرت خارج شد طلاق دادن عبدالله بن جعفر به حضرت زینب از اکاذیب ابن حزم اندلسی از عامه می باشد.

### روز سی ام:

فوت ابوحنفیه نعمان بن ثابت کوفی در سال 150-151 و در سال 459 قمری شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور خوارزمی مرقد او را بنا کرد این مرد در استنباط احکام راه قیاس و راء را نهاد و می گویند از شاگردان حضرت صادق علیه السلام ولی با حضرت مخالف بود.

امام صادق علیه السلام فرمود پرهیز کن از خدا و دین را با راء خود قیاس مکن اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود که گفت انا خیر منه (از طرف خداوند ابلیس مأمور شد به آدم سجده کند شیطان گفت مرا از آتش و او را از خاک آفریدی

من از آدم بهترم لذا از درگاه خداوند رانده شد) و در قیاس خود خطا رفت و گمراه شد حضرت بحث مفصلی با ابوحنفیه کردند در آخر فرمود کدام یک از قتل یا زنا بزرگتر است ابوحنفیه گفت قتل نفس حضرت فرمود در قتل نفس دو شاهد را قبول دارد و در زنا چهار شاهد، پس چگونه است قیاس تو، سپس فرمود روزه یا نماز کدام در نزد خدا پر اهمیت تر است گفت نماز حضرت فرمود چرا حائض صوم را قضاء می کند و نماز را قضا نمی کند، پرهیز کن ای بنده خدا از خدا و دین را با رأی خود قیاس مکن ما و مخالفین ما در پیش خدا خواهیم ایستاد پس ما می گوئیم خدا گفت و رسول خدا گفت تو و اصحاب تو می گویند شنیدیم و با رأی خود گفتیم خدا برای ما و شما آنچه را که می خواهد می کند و ابوحنفیه سه تاءلیف دارد الفقه الاکبر - المسند - المقصود در علم صرف.

## شعبان المعظم

روز اول:

وفات شیخ الاجل و افقه الفقهاء و مروج الاحکام و غوث الانام محمد حسن بن شیخ باقر نجفی صاحب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام در سال 1266 ق و در محله عماره که یکی از محلات نجف الاشرف است دفن گردید قبه عالیه و بقعه رفیعه دارد و مزار می باشد در تاریخ آمده که این مرحوم در 25 سالگی شروع به تالیف جواهر نموده و در اول کتاب خمس را نوشت و آخر کتاب امر به معروف را، و در سال 1257 از جواهر فارغ شد و زیاده بر سی سال عمر خود را مصروف داشته و به اکابر علماء و فقهاء منت نهاده است و در اسلام راجع به حلال و حرام مثل چنین کتاب نوشته نشده.

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه ص 454 می نویسد صاحب جواهر پسری داشت بنام شیخ حمید که به کارهای او می رسید و شیخ مشغول به نوشتن جواهر بود و غصه امور خانه را نداشت از قضا شیخ حمید ناگهانی درگذشت صاحب جواهر می گوید دنیا در چشم من تنگ شد و شب و روز استقرار نداشتم فکرم مضطرب و قلبم محزون بود همین طور روزگار می گذراندم شبی از مجلسی که آنجا بودم خارج شده بطرف خانه ام می رفتم نزدیک حمام نظام الدوله رسیدم در حالیکه در فکر بودم از پشت صدا زدند لا تفکر لک الله فکر نکن برای تو خدائیسست به پشت نگاه کردم کسی رانیدم به خدا حمد کردم و از این شب باب رحمت خداوند برویم باز شد و اموراتم منظم می گشت.

روز دوم:

در سال دوم هجرت روزه رمضان واجب شد و بعضی در 29 رمضان نوشته اند.

روز سوم:

1- ولادت با سعادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام 4 ق در مدینه منوره (مشهور).

والد بزرگوارش حضرت علی بن ابیطالب و والده معظمه اش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود وقتی که از مادر متولد شد پیامبر فرمود ای اسماء فرزند مرا بیاور، اسماء بنت عمیس امام حسین را در جامه ای سفید پیچید و بخدمت پیامبر اسلام آورد حضرت گرفت و در دامن مبارک گذاشت به گوش راست اذان و به گوش چپ اقامه فرمود جبرئیل نازل و عرض کرد حق تعالی سلام می رساند و می فرماید چون علی بتو به منزله هارون به موسی است پس او را باسم پسر کوچک هارون نام گذار که شبیر است و بعربی حسین می شود حضرت او را بوسید و گریست فرمود ترا مصیبتی عظیم در پیش است خداوند لعنت کن کشنده او را اسماء این خبر را به فاطمه مگو، روز هفتم باز فرمود فرزند مرا بیاورد، بنزد آن جناب بردم گوسفند سیاه و سفیدی عقیقه کرد و سر امام را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق نمود و فرمود ای اباعبدالله چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو پس بسیار گریست، اسماء عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبریست که در روز اول ولادت و امروز می فرمائی و گریه می کنی،

حضرت فرمود می گریم بر این فرزند خود که گروهی ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت خدا شفاعت مرا بایشان نرساند الهی تو دوست دار حسن و

حسین را و دوست دار هر که دوست دارد ایشانرا و لعنت کن هر که آنها را دشمن دارد لعنتی که آسمان و زمین را پر کند.

## 2- وفات ام کلثوم دختر پیغمبر اسلام

ام کلثوم دختر حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اسمش آمنه و قبل از بعثت در مکه متولد شده بود حضرت او را به عثمان بن عفان تزویج کرد و پیش از آنکه بخانه عثمان رود در زمان حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه سال هفت یا نهم قمری به رحمت ایزدی پیوست و بعضی نوشته در سال سوم به عثمان تزویج شد و در سال نهم وفات کرد و اولادی نداشت.

## 3- ورود امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به مکه 60 ق.

قبلا نوشتیم که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام دو روز به آخر رجب مانده شب یکشنبه از مدینه خارج شد، شب جمعه سوم شعبان وارد مکه معظمه گردید 60 ق و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود *وَلَمَّا توجَّهَ تَلَقَّاهُ مَدِينُ قَالَ عَسَىٰ اَنْ يَهْدِيَنِي سِوَاءَ السَّبِيلِ*، اهالی مکه و معتمرین خبر آمدن حضرترا شنیده به خدمتش آمدند عبدالله بن زبیر دائما برای فریفتن مردم عبادت می نمود و اکثر روزها خدمت امام عَلَيْهِ السَّلَام می رسید لکن بودن آن حضرت در مکه بر او گران می آمد زیرا می دانست تا حضرت در مکه است کسی به او بیعت نمی کند و چون مردم کوفه آمدن امام را به مکه شنیدند جمع شده و به حضرت نامه ها نوشتند که در دهم رمضان توضیح داده خواهد شد.

## روز چهارم:

تولد حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس 26 ق در این روز مشهور است.

حضرت علی علیه السلام به برادرش عقیل فرمود که تو عالم بانساب عرب هستی زنی برای من اختیار کن که فرزندی بیاورد فحل و فارس عرب باشد عرض کرد امّ البنین کلابیه را تزویج کنی که شجاع تر از پدران او هیچکس در عرب نبوده پس حضرت او را تزویج کرد.

حضرت ابوالفضل در 26 قمری روز چهارم شعبان از مادرش فاطمه بنت حزام بن خالد کلابی که بعدا ام البنین نامیده شد متولد گردید کنیه اش ابوالفضل ملقب به سقاسق چنان جمال زیبا داشت که او را قمر بنی هاشم گفتند و از ام البنین سه برادر دیگر برای حضرت ابوالفضل متولد شد که هر سه در کربلا شهید شدند و زندگی این بزرگوار را در کتاب انصار الحسین نوشته ایم.

روز پنجم:

#### 1- میلاد مسعود حضرت امام زین العابدین علیه السلام 38 ق (مشهور).

والده ماجده اش خانم شهربانو دختر یزد جرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان بود موقعیکه دختر یزدگرد اسیر شد امام باقر علیه السلام می فرماید او را به مدینه آوردند و داخل مسجد کردند از نور صورتش مسجد منور گشت عمر باو نگریست آن مکرمه روی خود را پوشانید و گفت روزگار هرمز سیاه باد، عمر گفت مرا دشنام می دهد و می خواست به او اذیت کند حضرت علی علیه السلام فرمود تو سخنی که نفهمیدی چگونه دانستی دشنام است پس عمر خواست بفروشد حضرت فرمود جایز نیست لکن باو اختیار بده خودش مردی از مسلمین را انتخاب کند و مهریه او را از بیت المال قرار ده عمر قبول کرد و آن مخدره امام حسین علیه السلام را انتخاب کرد.

در منتهی الآمال نقل شده: پیش از آنکه مسلمانان به ایران حمله کنند شهربانو در خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دید که با امام حسین داخل

خانه شد و او را برای امام حسین خواستگاری کرد و تزویج نمود شهربانو گوید شب دیگر حضرت فاطمه علیها السلام را در خواب دیدم و اسلام را بر من تعلیم کرد و من در خواب مسلمان شدم فرمود بزودی بفرزندم حسین علیه السلام خواهی رسید وقتی امام حسین را دیدم دانستم که همان شخص است که در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا به عقد او درآورد باین سبب او را اختیار کردم.

حضرت امیر المؤمنین به امام حسین علیه السلام فرمود بهترین شخص روی زمین برای تو از این زن متولد خواهد شد و امام زین العابدین بدنیا آمد. در تاریخ آمده این مخدره در حال نفاس بعد از تولد امام زین العابدین علیه السلام در مدینه وفات نمود و یکی از کنیزان امام حسین علیه السلام آن بزرگوار را مواظبت کرد و حضرت او را مادر می گفت.

کنیه آن حضرت ابوالحسن و ابومحمد و القاب مشهوره اش زین العابدین و سید الساجدین و سید العابدین و زکی - امین - سجاد - ذوالثنات است.

احقاق ج 12 ص 33 از مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی نقل می کند سبب ملقب شدن به زین العابدین اینست که شبی آن بزرگوار در محراب عبادت مشغول بود شیطان بصورت مار بزرگ ظاهر شد که آن حضرت را از عبادت خود مشغول گرداند حضرت باو ملتفت نشد پس آمد و ابهام پای آن جناب را در دهان گرفت و گزید طوریکه آن حضرت را متألّم کرد و باز حضرت متوجه او نگردید چون از نماز فارغ شد دانست که شیطان است او را سبّ کرد و فرمود ملعون دور شو، و باز متوجه عبادت گردید پس شنیده شد هاتفی که سه مرتبه او را ندا کرد انت زین العابدین توئی زینت عبادت کنندگان پس این لقب در میان مردم شایع گشت. احقاق ج 12 ص 32 از مشارق الانوار حمزوی ص 119 نقل کرده در خانه علی بن الحسین آتش سوزی اتفاق افتاد او در سجده

بود فریاد می کشیدند آتش... ولی حضرت سرش را بلند نمی نمود تا آتش خاموش شد عرض کردند آیا متوجه شدی که آتش سوزی شد فرمود آتش جهنم مرا از این آتش مشغول کرده بود.

در ص 31 از اخبار الدول شیخ احمد قربانی: فرزند علی بن الحسین در چاه افتاد اهل مدینه فریاد کشیدند تا با یاری یکدیگر خارج نمودند ولی حضرت در محراب ایستاده بود و نماز می خواند عرض کردند شما را صدا می کردیم حضرت فرمود من ندانستم با خدای بزرگم مناجات می کردم.

در ص 35 از مقتل الحسین خوارزمی نقل نموده زمانیکه وقت نماز می رسید پوست امام جمع می شد و رنگش زرد می گشت و اعضایش می لرزید و موهایش می ایستاد در حالی که اشک بر رویش جاری بود می فرمود هر گاه بنده بداند با چه کسی مناجات می کند رویش را از آن بر نمی گرداند.

2- سلطان جلال الدوله دیلمی از طرف برادرش حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد ریاست یافت و بیست و پنج سال حکومت کرد و در 435 در این روز وفات نمود و این سلطان در تشییع مُتَعْصَب بود.

### 3- آمدن سیل عظیم به مسجد الحرام 1039 ق.

4- وفات سلطان العلماء سید حسین حسینی مرعشی آملی 1064 ق عالم محقق و مدقق عظیم الشان علاء الدولة و الدین سید حسین بن محمد بن محمود حسین مرعشی در زمان شاه عباس صفوی کار وزارت و صدرات بوی تفویض شد و چندان مرتبه و مقام پیدا کرد که داماد سلطان شاه عباس اول گردید و به خلیفه السلطان و سلطان العلماء ملقب شد و از دختر شاه اولاد بسیار خداوند متعال عنایت نمود پس از شاه عباس اول در وزارت شاه صفی و شاه عباس دوم بود تا آنکه در اشرف مازندران در سال 1064 ق در 64 سالگی

وفات نمود و جنازه اش را به نجف الاشرف نقل نمودند تمام تصنیفات و حواشی او در کمال دقت می باشد از جمله: حاشیه بر شرح لمعه و حاشیه بر معالم الدین و بر مختلف علامه و غیرها که به حاشیه سلطان مشهور است و قریب به ده کتاب و حاشیه دارد پسرش سید ابراهیم بن سلطان العلماء تعلیقات بسیار بر بیشتر کتب فقه و اصول دارد و از علمای بزرگ می باشد.

ناگفته نماند مرحوم سلطان العلماء از اعظم علمای امامیه بوده و با ملاخلیل قزوینی در حوزه درس مرحوم شیخ بهائی نیز حاضر گردیده و نسب شریف این مرحوم تقریباً با بیست و نه واسطه به امام سجاد میرسد و ایشان از خاندان بزرگ مرعشیون می باشد.

روز یازدهم:

تولد حضرت علی اکبر در سال 33 ق.

مجمع محاسن نسبی و حسبی مجسمه فضل و شجاعت پس شریفترین مردم و شهید در کربلا جگرگوشه اباعبدالله الحسین علی اکبر در سال 33 ق روز یازدهم شعبان متولد شد پدرش سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و مادرش لیلی دختر ابومره ثقفی که پسر عموی جناب مختار بود نام این بزرگوار علی و کنیه اش ابوالحسن و در اکثر تواریخ او را از حضرت سجاد بزرگ می نویسند و حضرت سجاد در کربلا 22 یا 23 ساله بود.

این جناب جوانی بسیار خوش صورت و شبیه ترین مردم به پیامبر و در شجاعت مشهور بود و هر گاه از پشت دیوار حرف می زد خیال می کردند که پیامبر است وقتی پیامبر را یاد می کردند به علی اکبر نگاه می نمودند و زمانیکه امام حسین برای صوت قرآن پیامبر دلش تنگ می شد می فرمود علی برای من قرآن بخوان و احوالات این سرور را در کتاب انصار الحسین آورده ایم.

## روز دوازدهم:

1- وفات آیت الله سید علی حسینی مرعشی پس حاج سید محمد فلکی تاجر تبریزی ملقب به شرف الدین و معروف به سیدالحکماء و سیدالاطباء از علمای طراز اول آذربایجان و از شاگردان مرحوم صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری و غیرهما می باشد معظم له در سال 1316 ق در 114 سالگی به رحمت ایزدی پیوست و جنازه مبارکش را به نجف الاشرف انتقال داده و در مقبره سادات مرعشیه در وادی السلام به خاک سپردند از مؤلفات آن مرحوم 28 کتاب نوشته اند از جمله: قانون العلاج - حاشیه برمتاجر شیخ انصاری - حاشیه بر جواهر - حاشیه بر قانون شیخ الرئیس - تاریخ تبریز - حاشیه بر شرح منظومه و غیرها و ایشان در تبریز آذربایجان شرقی در محله راسته کوچه کوئی که بنام ایشان بود استقرار داشتند و مسجدی در پهلوی همان کوی ساختند که در سال 1410 ق به جهت خیابان کشی از بین رفت و این بزرگوار جد بزرگ مؤلف می باشد توضیح بیشتر در جای خود داده می شود.

2- عالم جلیل و محدث نبیل و ناشر آثار الائمه الاطهار و ملاذالمحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق کتاب اعتقادات را در سال 368 ق در این روز املا فرمود این بزرگوار در علم و فضل و حفظ احادیث مشهور بود بحدیکه در میان قمیین مانند او در حفظ و کثرت علم دیده نشده بالتماس مردم شیعه شهر ری نزدیک تهران در آنجا اقامت نمود و به تعلیم مسائل مشغول شد از اهالی خراسان و بصره و کوفه و مصر و قزوین و غیرها باو رجوع می کردند و مشکلات خود را می پرسیدند که هر کدام کتابی شده است معظم له استاد شیخ مفید ره می باشد و قریب به 300 کتاب نوشته از جمله: من لا یحضره الفقیه از کتب اربعه شیعه - عیون

اخبار الرضا - معانی الاخبار - الامالی - علل الشرايع - ثواب الاعمال - کتاب اعتقادات و غیرها.

این بزرگوار در سال 381 وفات نمود و در ری نزدیک مزار حضرت شاه عبدالعظیم در باغ بسیار باصفا موسوم به باغ طغرلیه در زیر قبه رفیعہ مدفون است.

روز پانزدهم:

1- لیلة البرات:

شب پانزدهم شعبان شبی بسیار مبارک است از حضرت صادق علیه السلام روایت است که از حضرت امام باقر علیه السلام از فضیلت شب نیمه شعبان سوال شد فرمود آن شب افضل شبها بعد از شب قدر است در آن شب خداوند به بندگان فضل خود را عطا می فرماید و ایشان را به احسان و کرم خود می آمرزد در تقرب جستن بسوی خدا در آن شب سعی کنید.

علی بن طاووس در اقبال ص 699 حدیث مفصّلی می نویسد که مقداری از آن چنین است:

پیامبر اسلام فرمود جبرئیل نصب شب نیمه شعبان مرابه بقیع برد عرض کرد یا محمد سر خود را بلند کن امشب باب آسمانها باز می شود و باب رحمت و باب رضوان و باب مغفرت و باب فضل و باب توبه و باب نعمت و احسان مفتوح می گردد خداوند اشخاص زیادی را از جهنم آزاد می کند و امشب اجلها و ارزاق و آنچه در یک سال خواهد شد نوشته می شد الی آخر الحدیث  
رفع شبهه:

گفته اند که آجال و ارزاق در شب قدر در ماه رمضان تقسیم می شود در حالیکه در حدیث بالا تقسیم آجال و ارزاق در نیمه شعبان وارد شده.

علماء عظام در جواب فرموده اند:

- 1- تقسیم آجال و ارزاقیکه در آنها تغییر و تبدیل می شود در نیمه شعبان و آجال و ارزاق حتمی در شب قدر تقسیم می شود.
- 2- تقسیم آجال و ارزاق در لوح محفوظ در نیمه شعبان و تقسیم آنها بین بندگان در شب قدر است.

3- وعده قسمت در نیمه شعبان و قسمت در شب قدر.

باز مرحوم سید بن طاووس در اقبال در ص 706 می فرماید:

در روایتی یافتیم که کمیل بن زیاد با امیر المؤمنین علیه السلام جماعتی در مسجد بصره نشسته بودند بعضی از اصحاب پرسیدند معنای این آیه چیست فیها یفرق کل امر حکیم (یعنی در آن شب هر امری طبق حکمت الهی تقسیم می شود) حضرت فرمود شب نیمه شعبان است قسم به خدائیکه روح علی در دست اوست جمیع آنچه از خیر و شر تا آخر سال به سر انسان خواهد آمد در شب نیمه شعبان قسمت شده و در این شب هر کس احیا بدارد و دعای خضر بخواند دعایش مستجاب می شود پس حضرت تشریف بردند، کمیل گوید شب به حضور حضرت رفتم حضرت فرمود ای کمیل برای چه آمدی عرض کردم دعای خضر یعنی چه، حضرت فرمود بنشین وقتیکه دعا را حفظ کردی هر شب جمعه یا در ماهی یا سالی یا در عمر یک بار بخوان خدا بتو کفایت می کند و منصور و مرزوق می شوی و خداوند می بخشد.

ای کمیل دوستی دیرینه باعث شد آنچه سوال کردی عطا کردم سپس فرمود بنویس: اللهم انی اسئلك برحمتک الّتی وسعت کلّ شیء الی آخر (دعای کمیل).

2- ولادت باسعادت محور دایره کون و مکان قطب دایره زمان و وارت  
مَسند پیامبر و مُظهر آیات خداوندی و مَحرم اسرار الهی و آفتاب هدایت  
و برگزیده پروردگار دوازدهمین امام معصوم حَجَّة بن الحسن العسکری شب  
جمعه در سامرآسال 255 ق در شب نیمه شعبان واقع شد.

حکیمه دختر حضرت جواد الائمه علیه السلام و عمه امام حسن عسکری علیه السلام  
فرمود شب نیمه شعبان حضرت امام عسکری (در سامرآ) مرا در خانه نگه داشت  
و مژده مولود را از نرجس خاتون داد بدون اینکه در او اثر حمل باشد آخر شب  
مشغول تهجد و قرائت قرآن بودیم که آن مولود با ما هم آواز شد ناگاه پرده میان  
من و نرجس حائل و سپس پرده برطرف گردید دیدم امام عصر علیه السلام در سجده  
و انگشت سبّابه را به آسمان بلند نموده شهادتین می گوید یک یک ائمه را  
شمرد پس عرض کرد خداوندا به وعده ات وفا کرده و زمین را به وسیله من با  
عدل و قسط پُر کن.

امام عسکری آن مولود را خواست در حالیکه پاک و پاکیزه و مختون و بر  
ذراع راستش نوشته شده بود جاء الحقُّ و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً آن  
نور دیده را نزد امام بردم بر پدر سلام کرد و حضرت پاره تن خود را به زمین  
نشانید و دست بر سر کشیده فرمود ای ولیّ امر تکلم کن:

امام عصر علیه السلام بعد از استعاذه این آیه مبارکه را تلاوت فرمود و نرید ان نمَن  
علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین سپس روح  
القدس با ملائکه حضرت ولی عصر علیه السلام را به عرش الهی برد تا زینت دهد بعد  
به آغوش مادر برگرداندند.

والده ماجده این بزرگوار ملیکه یاسوسن یا نرجس یا ریحانه نام داشت و  
دختر یشوعا پسر قیصر روم منتسب به شمعون وصیّ حضرت موسی بود.

از القاب شریفه اش: مهدی - بقیة الله - قائم - صاحب العصر - ولی الامر -  
حجة - خلف صالح - منتظر - و اسم مبارکش محمد و کنیه اش ابوالقاسم و  
شبیبه ترین مردم به پیامبر اسلام است پیشانی مبارک فراخ و سفید و تابان و  
ابروهایش بهم پیوسته و بینی مبارک باریک و دراز و میان دندانهایش گشاده و  
چشمانش سیاه و سرمه گون بر روی طرف راست صورتش خالی مشگی وجود  
دارد.

ناگفته نماند حکیمه دختر حضرت جواد و عمه حضرت عسکری به انواع  
فضائل و مناقب و علم ممتاز بود و خدمت چهار امام را درک نموده که آنها  
حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت حسن عسکری و حضرت ولی عصر  
علیهم السلام است و حکیمه معلّمه خانم نرجس در احکام دین بود و بعد از امام  
عسکری منصب سفارت از طرف امام عصر علیه السلام داشت و عرائض را به آن  
حضرت می رسانید.

### 3- غیبت صغری:

علامه طبرسی ره در تاج الموالید غیبت صغری از زمان آمدن امام عصر  
علیه السلام تا وفات آخرین نائب خاص حضرت می باشد و چون علی سمی ره  
آخرین نائب خاص حضرت در سال 329 وفات نمود و حضرت در سال 255  
بدنیا آمده پس غیبت صغری 74 سال خواهد بود و در ضمن این مدت چهار  
نائب خاص حضرت واسطه فیض میان حضرت و شیعیان بودند.

4- ازدواج حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با حفصه دختر عمر بن خطاب در  
سال 3 قمری.

5- ابوالحسن علی بن محمد سمری آخرین نایب خاص حضرت ولی عصر علیه السلام سال 329 در بغداد وفات نمود و مدت سفارتش قریب به چهار سال بود و چون وفاتش نزدیک شد توقیعی بیرون آورد که خلاصه اش اینست:

ای علی بن محمد سمری خداوند به برادران دینیت در مصیبت تو اجر عظیم عنایت فرماید در اثنای این شش روز وفات خواهی کرد به هیچکس وصیت سفارت نکن بعد از تو غیبت کبری شروع خواهد شد و زود باشد از شیعیان من ادعای مشاهده می کنند (یعنی ادعای مشاهده و سفارت می کنند که بین امام و شیعیان واسطه فیض هستند) آگاه باش هر کس این ادعا را بکند او دروغگوست.

وکلای حضرت امام عصر علیه السلام به ترتیب عبارتند از:

1- ابو عمر و عثمان بن سعید ره که وکیل حضرت امام علی النقی علیه السلام و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت امام عصر علیه السلام بود که در سال 280 قمری وفات نمود و قریب به 25 سال وکالت داشت و موقع وفات به دستور امام علیه السلام پسرش محمد را به جای خود منصوب کرد.

2- ابوجعفر محمد بن عثمان که در آخر جمادی الاولی سال 305 قمری وفات یافت و 25 سال وکالت از طرف امام عصر علیه السلام داشت و موقع وفات به دستور امام علیه السلام.

3- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی را بوکالت منصوب کرد و در سال 326 قمری وفات نمود و 21 سال وکالت کرد و به دستور حضرت ولی عصر علیه السلام موقع وفات

4- علی بن محمد سَمُرِی را به سفارت معین نمود چنانکه توضیح داده شد و مرحوم بیرجندی در وقایع الشهور نوشته که این بزرگوار در نیمه شعبان دار فانی را وداع نموده ره.

روز نوزدهم:

جنگ مُرِسیع (بنی مُصطَلِق).

جنگ مُرِسیع در سال پنجم قمری واقع شد و مرسیع نام چاهی بود که بنی مُصطَلِق بر سر آن چاه نزول می کردند و در میان مکه و مدینه واقع شده بهمین جهت این جنگ را غزوه بنی مُصطَلِق نیز گویند.

سبب این جنگ آن بود که حارث بن ابی ضرار جماعتی را با خود بر جنگ پیغمبر همدست کرد این خبر به پیغمبر اسلام رسید حضرت تجهیز لشکر نمود و روز دوشنبه دوم شعبان از مدینه حرکت فرمود چون باراضی مرسیع رسید با حارث و قوم او جهاد کردند و مسلمانان غالب شده جمعی از کفار مقتول و جمعی فرار نمودند و بقیه اسیر گشتند و دویست نفر از زنان آنها نیز گرفتار شدند.

روز بیست و دوم:

بحر زخار و قُطب المحدثین و فخرالشیعه و تاج الشریعه رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در سال 588 قمری شب جمعه بیست و دوم شعبان در حلب وفات نمود و در بیرون حلب دامنه کوه معروف به جوشن مدفون شد، می نویسند قبر محسن سقط شده یسر امام حسین علیه السلام نیز در آنجاست.

این بزرگوار در هشت سالگی اکثر قرآن را حفظ کرده بود و دائماً با وضو و غالباً نماز شب راترک نمی کرد و ایشان اگر چه فقیهی بزرگ بود ولی واعظ بلیغ

نیز بود در زمان مقتفی در بغداد به منبر می رفت و مقتفی از نبوغ و شایستگی او در شگفت می ماند و خلعت به ایشان می فرستاد این جناب از مفاخر علمای امامیه اواخر قرن ششم هجرت می باشد و صاحب هفده تالیف است از جمله: اربعین - انساب آل ابیطالب - الاوصاف - مناقب آل ابیطالب - معالم العلماء - المنهاج و غیرها.

این شیخ جلیل از جماعت بسیاری از مشایخ روایت می کند از جمله: احمد بن ابی طالب طبرسی صاحب احتجاج - از والد بزرگوارش علی بن شهر آشوب - امین الدین طبرسی صاحب مجمع البیان - شیخ ابوالفتوح رازی - قطب الدین راوندی و غیر هم.

#### روز بیست و سوم:

وفات ابو محمد الحسن الناصری بن علی العسکری بن ابی محمد الحسن بن علی الاصغر بن عمر الاشرف بن الامام زین العابدین علیه السلام 304 قمری در آمل 99 ساله.

این سید ملقب باطروش و ناصر کبیر و صاحب سیف و قلم و از اکابر فقهای زیدیه و ادیب و شاعر و جنگهای بزرگی بین او و سامانیان رخ داده و ایشان در سال 301 قمری به طبرستان آمد و سه سال و 3 ماه مالک آنجا شد و الناصر للحق لقب یافت مردم بدست او مسلمان شدند و اهالی دیلم مجوسی بودند اطروش آنها را بخداوند متعال دعوت کرد و مسلمان شدند و در دیلم مساجد ساخت و ایشان دارای تالیف کثیره است از جمله ناصریات که صد مسئله را سید مرتضی علم الهدی تصحیح کرده بود و ناصریات نام نهاده و کتاب انساب الائمه و موالید ایشان و دو کتاب در امامت و غیرها که مجموعاً هشت کتاب می شود.

ناگفته نماند که نسب شریف مادر مرحومین سید مرتضی علم الهدی و سید رضی برادرش به حسن ناصری می رسد.

### روز بیست و چهار:

وفات غوث الفقهاء و المجتهدین آیت ... آقای سید محمد حسن شیرازی در سامرا سال 1312 قمری در 82 سالگی به مرض سلّ و مردم جنازه مبارک را در دوش از سامراء به نجف الاشرف آوردند و در نجف در صحن شریف مقبره جنب باب طوسی به خاک سپردند.

میرزای شیرازی حسینی النسب و شیرازی الولادة و اصفهانی التحصیل و سامرائی المسکن و نجفی المدفن و از علمای بزرگ قرن چهاردهم قمری بود و اجتهاد او مورد تصدیق استادش صاحب جواهر گردید و مدتی از مرحوم شیخ مرتضی انصاری تلمذ نمود و اغلب فحول از جمله شیخ فضل الله نوری و میرزا محمد تقی شیرازی و حاجی آقا رضا همدانی از شاگردان این بزرگوار بود و فتوای ایشان در حرمت تنباکو مشهور است و در زمان ناصرالدین شاه قاجار مرجع تقلید شیعیان جهان بود و بعد از اینکه ناصر الدین شاه امتیاز توتون و تنباکو را به انگلیسی ها داد این بزرگوار در سال 1309 قمری باین مضمون فتوا صادر نمود.

بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بایّ نحو کان در حکم محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

مردم از مصرف توتون و تنباکو خودداری کردند تا امتیاز را از انگلیسی ها گرفتند و مرحوم به مجدد شیرازی ملقب است.

روز بیست و هفتم:

نزول عذاب به قوم عاد.

پس از اینکه چهل سال از عمر هود علیه السلام گذشت از طرف خداوند مأمور شد قوم خود را به توحید دعوت کند.

قوم هود سیزده قبیله بودند و نسبشان به عاد میرسید به این جهت به قوم عاد موسوم شدند و سرزمین آنها احقاف بود.

هود گفت من پیغمبر شما هستم که به نزدتان آمده ام دست از پرستش بتها بردارید همینکه این حرف را از وی شنیدند برخواسته و به او حمله کردند بحدی زدند که بیهوش شد و یک شبانه روز همچنان بیهوش بود وقتی بیهوش آمد گفت پروردگارا من مأموریت خود را انجام دادم و رفتار مردم را دیدی در این وقت جبرئیل نازل شد و عرض کرد ای هود خداوند دستور می دهد همانطور بکار خود ادامه دهی و ترس و رعبی از تو در دل آنها بیفکند که دیگر قادر به آزار و کتک زدن نباشند.

هود باز به ارشاد مردم پرداخت ولی به حرف او گوش نمی دادند و پندهای او را نمی پذیرفتند تا اینکه خداوند عذاب نازل فرمود ابر سیاهی از گوشه افق پدیدار شد ناگهان باد وزیدن گرفت هفت شب و هشت روز با همان شدت و سرما پی در پی بر آنها وزید و همه را به مجسمه های بی جانی تبدیل کرد هود پس از نابودی قوم عاد به حضرموت آمد و در نزدیکی شهری بنام تریم سکونت کرد و در آنجا عمر خود را بسر برد و در سن 460 سالگی از دنیا رفت و در حضرموت مدفون شد.

روز سی ام:

بنا بقولی در آخر شعبان سال دوم قمری هجری روزه رمضان واجب شد.

## رمضان المبارک

### روز اول

1- در سال 654 ق مسجد پیامبر ﷺ و حجرات آن دچار احتراق شد که سقف و دیوارها فرو ریخت.

### 2- جنگ تبوک: (فاضحه - ذوالعسرة)

تبوک مکانی بین حِجْر و شام است و دارای صحن و چشمه ایست که لشکر اسلام تا آنجا آمدند، علت جنگ این بود که کاروانی از شام برای تجارت به مدینه آمدند به مردم مدینه اطلاع دادند که سلطان روم لشکر آماده کرده و قصد دارد به مدینه حمله کند لذا پیامبر ﷺ در سال نهم هجرت لشکر فراهم نمود و به بعضی از منافقین اجازه داد که در مدینه بمانند و آنها تصمیم گرفتند اگر سفر پیامبر طول کشد یا در تبوک شکست خورد خانه آن حضرت را غارت کنند عیال و خانواده اش را از مدینه بیرون نمایند چون پیامبر از مکنون آنها آگهی یافت علی رضی الله عنه را به جای خود درد مدینه گذاشت تا منافقان نتوانند چیزی بکنند لذا حضرت علی رضی الله عنه در جنگ تبوک شرکت نکرد.

پیامبر اسلام با لشکر به تبوک وارد شده تا با لشکر روم جنگ کنند ولی دیدند این خبر دروغ است بالاخره لشکر اسلام به مدینه بازگشتند و در مراجعت قصه اصحاب عقبه رخ داد بعضی این قضیه را در مراجعت از حجة الوداع نوشته اند که جمعی از منافقین می خواستند در عقبه شتر پیامبر را رم دهند و آن حضرت را بکشند جبرئیل پیامبر را از این قضیه خبر داد چون به عقبه رسیدند دستور داد کسی قبل از آن حضرت به عقبه بالا نرود و خود پیامبر به عقبه رفت دید منافقین نقاب زده اند تا شناخته نشوند حضرت صدا زد و اما منافقین روی برگرداندند پیامبر ﷺ به حذیفه فرمود شناختی؟ عرض کرد

نشناختم حضرت نامهای ایشان را فرمود و سفارش نمود که با کسی نگویید لذا حذیفه در میان صحابه به شناختن منافقین ممتاز بود و در شائن او می گفتند صاحب السّر الذی لا یعلمه غیره، و این جنگ را فاضحه نیز گویند و لشکر را جیش العسرة نامیدند.

ناگفته نماند در مراجعت از تبوک دستور داد مسجد ضرار را که در مقابل مسجد قبا منافقین ساخته بودند خراب کردند و آتش زدند که در شانزدهم ربیع 1 توضیح داده شده.

3- وفات ارسطوی اسلام حکیم اوائل قرن پنجم هجرت فیلسوف نامدار ابوعلی سینا 427 یا 428 قمری.

نام این بزرگوار حسین پسر عبدالله بن سینای بخاری و کنیه اش بوعلی و ملقب به شیخ الرئیس در سال 373 ق در بخارا متولد شد و پس از تحصیل علوم مختلفه یک استاد گرانمایه و از رجال علمی گردید طوریکه می گفت وقتی عمر من به چهارده سالگی رسید درباره خود فکر نمودم دریافتم که چیزی از علوم باقی نمانده که من آنرا نیاموخته باشم.

حکایت شده که از مطالعه و نوشتن فراغت حاصل نمی کرد و اندکی از شب را می خوابید و هر گاه در مسئله ای دچار تردید می شد وضو می گرفت و متوجه مسجد جامع شهر می گردید دو رکعت با خشوع نماز می خواند و دعا و استغاثه می نمود تا شبیه برطرف می گردید.

شیخ در اواخر عمر به قولنج مبتلا شد بعد قرحه ای در روده پدید آمد که خود معالجه می نمود ولی قرحه بزرگتر می شد دستور داد معجونی درست کنند، غلامی هنگام ترکیب معجون افیونی مخلوط کرد و باین سینا داد حالش وخیم گشت معالجات مؤثر نیافتاد تمام غلامان خود را آزاد کرد و اموال خویش را به

فقرا تقسیم نمود با تلاوت قرآن و استغفار در روز اول ماه رمضان دار دنیا را وداع کرد و در شهر همدان ایران به خاک سپرده شد مدت عمر با برکتش 54 یا 55 سال بود و دارای تألیف قیمه است که تقریباً به 94 کتاب می رسد از جمله کتاب قانون که در شانزده سالگی تصنیف کرده و شفا و اشارات از تالیفات اوست.

مرحوم سید نورالله مرعشی در مجالس امیر المؤمنین نوشته که ابوعلی سینا شیعه بوده و این اشعار را باو نسبت داده.

بر صفحه چهره ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی

یک لام و دو عین با دو یای معکوس از حاجب وائف و عین با خط جلی

تا باده عشق در گلو ریخته اند اندر پی عشق عاشق انگیخته اند

در جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر بهم برآمیخته اند

4- غزوه طائف در سال 8 هجرت.

5- هلاکت مروان بن حکم چهارمین خلیفه از بنی امیه در شام 65 قمری در

81 سالگی.

پدر مروان حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدالمناف بود که پیامبر اسلام او را لعن کرد و فرمود وای بر امت من از شخصی که در صلب این مرد است، بعد از هلاکت یزید بن معاویه عاتکه زوجه یزید بن معاویه و مادر خالد بن یزید با مروان ازدواج کرد مروان خواست به مصر رود اسلحه خالد را عاریه گرفت بعد از مراجعت خالد اسلحه خود را خواست مروان نداد خالد

اصرار کرد مروان متغیّر شد گفت یابن رَطْبَةَ اِلاَسْتِ که کنایه از این بود که پدرت مفعول است یعنی ای پسر مرد بدکاره.

خالد گریه کنان نزد مادرش عاتکه آمد و قضیه را گفت عاتکه جواب داد غصه مخور مروان دومین بار این سخن را بتو نخواهد گفت مروان داخل خانه شد وقتی که خوابید عاتکه امر کرد کنیزان فرشی روی صورت او انداختند و او را خفه کردند ولی در بعضی تواریخ آمده که عاتکه بالشی بر دهان مروان گذاشت و بر روی آن نشست تا مروان هلاک شد.

### نگرشی کوتاه به زندگانی حکم و مروان:

حکم در جاهلیت همسایه رسول خدا در مکه بود و حضرت را اذیت می داد وقتی پیامبر به مدینه هجرت فرمود حکم بعنوان جاسوس به مدینه رفت و در آنجا جاسوسی می کرد و تقلید پیامبر را می آورد و کار جاسوسی را به جایی رسانید که پشت در خانه حضرت می ایستاد و گوش می داد و هر چه می شنید بدشمنان گزارش می کرد و پول می گرفت چون رسول خدا متوجه شد که کار جسارت را به این حد رسانده تبعید حکم را صادر فرمود فرمان پیامبر بفوریت به مرحله اجراء درآمد و حکم با فرزندان و عیالش به طائف تبعید و از مدینه اخراج شدند و طرید لقب یافت.

حکم در زمان ابوبکر و عمر تا سال 23 قمری در طائف زندگی می کرد و عموی عثمان بود وقتی عثمان به خلافت رسید حکم را به مدینه برگردانید و مروان نیز با آنها بود عثمان مخالفت دستور پیامبر را نمود و مروان با دلی پیر از بغض و عداوت نسبت باسلام و خاندان پیامبر به مدینه برگشت و صاحب منصب و دبیر عثمان شد و کینه دیرینه خود را درباره اولاد پیامبر به کار بست.

در تاریخ آمده وقتی مروان به دنیا آمد نزد پیامبر آوردند حضرت فرمود هوالوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون یعنی او مردیست پست و پسر مرد پست و ملعون پسر مرد ملعون.

در زمان عثمان دبیر او شد و این پست به او اجازه داد در عثمان نفوذ کند و بهرکاری وادار نماید از جمله کتک زدن عمار - تبعید ابوذر - کتک زدن به ابن مسعود تا اینکه بفتق مبتلا گردید وووو.

در زمان علی علیه السلام از بیعت سرپیچی کرد به سراغ طلحه و زبیر و عائشه رفت و آنها را بر علیه علی علیه السلام تحریک نمود.

در زمان امام حسن علیه السلام مروان حضرت را نزد معاویه مسخره می کرد و توهین می نمود که امام حسن او را لعن فرمود.

در زمان امام حسین علیه السلام در مدینه حضرت را اصرار می نمود به یزید بیعت کند و امام قبول نکرد.

در زمان امام سجاد در واقعه حرّه از مدینه خارج شد و خود را به مسلم خونریز رسانید و در حمله به مدینه راهنمایی کرد و قتل و غارت به پا شد.

بعد از معاویه بن یزید با سعی و کوشش عبیدالله بن زیاد به حکومت رسید و در شام مستقر گردید و چهارمین خلیفه از بنی امیه شد و ما درباره فتنه جوئی و فتنه انگیزی این مرد پست کوتاه سخن گفتیم طالبین تفصیل به کتب دیگر مراجعه نمایند.

## روز دوم

### 1- مأمون حضرت رضا علیه السلام را بزور ولیعهد خود قرار داد 201 ق.

چون مأمون بر خلافت نشست در شهر مرو اقامت نمود و در اطراف حجاز و یمن بعضی از سادات به طمع حکومت مخالفت با مأمون کردند و مأمون بعد از

مشورت با اطرافیانش مصمم شد که حضرت را از مدینه به مرو طلب کند و ولیعهد خود قرار دهد تا سادات طمع از خلافت بردارند و از مأمون اطاعت کنند پس مأمون برای خواباندن انقلاب علویین حضرت را به مرو طلبید، یا به جهت کوچک کردن مقام شامخ آن بزرگوار که به مردم بفهماند این خانواده از مال دنیا تهی دستند لذا به دنیا اعتنا نمی کنند اگر دنیا در دست اینها باشند محبوب می دارند یا به جهت تزلزل مقام و موقعیت سیاسی مأمون که با این نقشه حکومت خود را می خواست تحکیم نماید لذا رجاء بن ضحاک مأمور مأمون برای انجام این کار به مدینه مشرف شد و آن بزرگوار مجبورانه از مدینه به مرو تشریف آوردند و در آن وقت از عمر شریف حضرت جواد هفت سال می گذشت.

امام اول به زیارت خانه خدا رفت بعد به مدینه برگشت و با پیامبر اسلام و اجداد طاهرینش و با بستگان و خانواده اش وداع نمود و براه افتاد از بصره عبور کرده وارد فارس بعد به اصفهان (بنا به فرموده قرحة الغزیّ للسیّد عبدالکریم بن طاوس به قم وارد و مورد استقبال گرم اهل قم واقع شد و خانه ای که مهمان شده بود اکنون مدرسه ای به نام رضویه ساخته اند) و از آنجا به نیشابور وارد شدند و در محله قزوینی (یا بلاش آباد) منزل نمود از چشمه ای بنام کهلان که آبش کم شده بود غسل نمود آبش بیشتر شد و حضرت نماز خواند و مردم امروز به قصد تبرک غسل می کنند و از آن می آشامند و نزد آن نماز می خوانند صدها نفر از اهالی نیشابور و محدثین از حضرت استقبال نمودند.

امام وقتی که می خواست از نیشابور خارج شود در بازار اصحاب حدیث مخصوصا دو نفر از حافظان حدیث به نام ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی از حضرت درخواست نمودند که برای ما حدیثی بفرمائید حضرت بغله را

نگه داشت و پرده را کنار زد چشمهای مسلمانان از دیدار حضرتش روشن گردید و مردم از کثرت عشق و محبت به آن حضرت، بعضی گریان بعضی نالان و بعضی جامه خود را می درید و بعضی خود را به خاک می غلطانید بعضی گردن دراز کرده بود حضرت را زیارت کنند و بعضی رکاب بغله را می بوسیدند تا وقت ظهر رسید بزرگان و قضاة گفتند فرزند پیامبر را اذیت ندهید ساکت باشید و حضرت حدیث سلسله الذهب را املاء فرمود و آن دو نفر محدث بعنوان مستملی برای مردم می رسانیدند.

حضرت فرمود پدرم از پدرانش تا از رسول خدا ﷺ و حضرت از جبرئیل و او از خداوند متعال خبر داد که خداوند فرمود کلمه لا اله الا الله حصار محکم من است هر کس بدین حصار وارد شود از عذاب من در امان است وقتی که مرکب به راه افتاد حضرت فرمود بشروطها و ان من شروطها ولی به شروط آن که من از شروط آن می باشم یعنی اعتقاد به امامت من متمم توحید و نبوت است.

در کشف الغمه ج 3 ص 145 آمده که این حدیث را یکی از امراء ساسانیه احتراماً و تعظیماً به آب طلا نوشت و وصیت کرد با او به قبر نهند (لذا سلسله الذهب نامند).

در عیون ج 2 ص 136 آمده:

وقتی امام به ده سرخ رسید پیاده شدند آب نبود وضو بگیرند با دست مبارک زمین را گود کرد به اعجاز چشمه ای ظاهر شد همه وضو گرفتند اثر آن چشمه تا امروز باقی است.

از آنجا به سناباد تشریف آوردند و تکیه بکوه سنگ نموده فرمودند اللهم انفع به و بارک فیما ینحت منه خداوند نفع ده با این کوه و برکت ده در آن چیزی که

از این کوه تراشیده می شود پس امر کرد از این کوه دیگها ساختند و فرمود طعام آن حضرت را در آن دیگها بپزند از آن روز مردم از آن کوه ظرفها و دیگها ساختند و از آنجا به مرو رفت و داخل خانه حمید بن قحطبه شد و بعد وارد قبه هارون گردید بدست مبارک خطی بیک طرف قبر کشید فرمود این جا قبر من است به زودی من در اینجا دفن خواهم شد خداوند این محل را جای رفت و آمد دوستان و شیعیان ما می کند به خدا قسم هر که از ایشان مرا در این مکان زیارت نماید یا بر من سلام کند خداوند مغفرت و رحمت خود را به شفاعت ما اهل بیت بر او واجب گرداند.

وقتی که امام به مرو رسید مأمون به تجلیل و تکریم حضرت پرداخت و خواصّ و اصحاب خود را جمع نمود و گفت در میان آل عباس و آل علی فکر کردم هیچکس را افضل و احق به امر خلافت از علی بن موسی نیافتم و رو کرد به حضرت رضا علیه السلام گفت اراده نموده ام خود را از خلافت خلع کنم و به تو تفویض نمایم حضرت فرمود اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده جایز نیست به دیگری ببخشی و اگر مال تو نیست اختیار نداری به دیگری تفویض نمائی تا مدت دو ماه میان حضرت و مأمون گفتگو بود هر قدر مبالغه کرد حضرت قبول نفرمود گفت حالا که خلافت را قبول نمی کنی ولایتعهدی را قبول نما که بعد از من خلیفه باشی حضرت فرمود پدران من خبر داده اند که من زودتر از تو خواهم مرد، خلاصه خیلی سخنان به میان آمد امام قبول نمی کرد بالاخره مأمون گفت اگر قبول نکنی گردنت را می زنم حضرت فرمود خداوند نفرموده من خود را به مهلکه بیاندازم هر گاه مجبور نمائی قبول می کنم به شرط آنکه کسی را عزل و نصب نکرده و احداث کاری نکنم از دور بر بساط خلافت نظر

نمایم سپس دست به سوی آسمان برداشت عرض کرد خداوندا تو می دانی که مرا اکراه نمودند و به ضرورت این کار را اختیار کردم (بقیه در ششم رمضان).

روز سوم:

-وفات شیخ المشایخ الجلیّة و رئیس رؤساء الملّة و فخر الشیعه و محی الشریعه و لسان الامیّه محمد بن محمد بن نعمان ملقب به شیخ مفید 413 ق. مرحوم شیخ مفید در سال 336 قمری در قریه ای از قراء بغداد بنام عکبراء متولد شد و او را محمد نامیدند پس از تحصیل علوم مختلفه یکی از مفاخر عالم تشیّع گردید که شهرت نامی آن بزرگوار از ذکر فضائلش بی نیاز می کند مرحوم ملقب به مفید بود گویند حضرت ولی عصر علیه السلام او را باین لقب مفتخر ساخته و علی بن عیسی رمانی نیز او را مفید خوانده.

شیخ روز سوم رمضان المبارک 413 قمری در بغداد از دنیا رفت و 77 سال از عمر بابرکتش گذشته بود فریقین بر تشییع جنازه او حاضر شدند و مرحوم سید مرتضی علم الهدی از شاگردان میرزش بر او نماز خواند و در پائین پای حضرت جواد علیه السلام در بقعه مطهره کاظمیه به خاک سپردند و جمعی از علمای بزرگ از شاگردان این مرحوم بودند از جمله: شیخ طوسی و سید رضی و سید مرتضی و سلار دیلمی و شیخ ابوالفتح کراچکی.

از آثار گرانمایه آن بزرگوار دویست کتاب نوشته اند از جمله: اختصاص - ارشاد - اوائل - المقالات - مجالس - مقنعه و غیرها.

علت ملقب شدن به مفید:

1- ابن ادریس در سرائر و ورام بن ابی فراس در تنبیه الخواطر جلد دوم ص 302 می نویسد: چون شیخ از مولد خود عکبراء به بغداد آمد در حوزه درس ابو عبدالله جعل مشغول تحصیل شد تا روزی به هدایت علی بن یاسر در مجلس

درس علی بن عیسیٰ زمانی حاضر گردید در آن حال مرد بصری وارد خبر غار و حدیث غدیر را سؤال کرد رمانی گفت خبر غار درایت است و حدیث غدیر روایت و البته درایت من روایت مقدم است آن مرد بیرون رفت و نتوانست جواب بگوید مرحوم شیخ می گوید من پیش رمانی رفتم پرسیدم چه می گوئی درباره کسی که با امام عادل مقاتله کند گفت امام است پرسید چه می گوئی راجع به جنگ جمل و طلحه و زبیر گفت توبه کردند شیخ فرمود خبر جمل درایت و توبه روایت است رمانی گفت تو در وقت سؤال بصری حاضر بودی فرمود بلی رمانی پرسید تو کیستی شیخ گفت ابن المعلم هستم رمانی استادش را پرسید و نامه ای به او نوشت و شیخ آورد به استادش داد ابو عبدالله بعد از خواندن نامه تبسم کرد و قضیه را پرسید و شیخ تمام آنچه شده بود نقل نمود استاد گفت رمانی ترا ملقب به مفید کرده.

ناگفته نماند چون پدرش محمد بن نعمان لقب معلم داشت لذا او را ابن المعلم گویند.

2- حضرت ولی عصر علیه السلام این لقب را به ایشان مرحمت نموده چنانکه محمد بن شهر اشوب در معالم العلماء ص 101 نوشته و لقبه بالشیخ المفید صاحب الزمان صلوات الله علیه.

در سه توقیعی که از ناحیه مقدسه وارد شده باین عنوان معنون است لالاخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه.

کنیه این بزرگوار ابو عبدالله و ملقب به مفید و مشهور به ابن معلم است.

در مجالس المؤمنین ص 206 سه بیت شعر در مرثیه شیخ مفید منسوب به حضرت امام زمان علیه السلام که بر روی قبر شریفش نوشته در عظمت شاعر و مرتبه والای این مرحوم کفایت می کند:

لا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ أَنَّهُ يَوْمَ عَلِيٍّ آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٍ

ان كنت قد غبت في جدث الثرى فالعدل (فالعلم) و التوحيد فيك مقيم

والقائم المهدي يُفرح كل ما تليت عليك من الدروس علوم

یعنی مخبر مرگ فقدان ترا خیر ندهد زیرا فقدان تو بر آل محمد روز بزرگی است، اگر تو در زیر خاک قبر پنهان شدی اما عدل (یا علم) و خداپرستی در پیکر تو جا دارد (در زیر خاک مانده)، قائم آل محمد شاد می شود هر وقتی که علوم تو در درسها خوانده می شود.

2- نزول ده صحیفه به حضرت ابراهیم دومین پیامبر اولوالعزم.

### روز چهارم:

1- زیاد بن ابیه که شخصی خونریز و ظالم و فاسق و موذی و هاتک اعراض مسلمین بود در کوفه سال 53 هجری به مرض طاعون مبتلا و بدرک واصل شد کنیه اش ابومغیره و در جمیع مشاهد باعلی علیه السلام بود و تا زمان صلح با امام حسن علیه السلام بود بعد از آن به معاویه ملحق شد مادرش سمیه نام داشت و از زنان معروفه به زنا بود بعد از هلاکت در ثویّه نزدیک قبر جناب کمیل دفن نمودند این مرد پدر عبیدالله قاتل امام حسین علیه السلام است و چون پدر معین نداشت به همین جهت او را زیاد بن ابیه گویند یعنی پسر مرد مجهول.

الوقایع ملبوبی ج 1 ص 75: در تاریخ آمده حارث بن کلدیه کنیزی داشت سُمیه نام او را به چرانیدن گوسفندان وادار کرد این زن آن قدر ننگ به بار آورد که حارث ناگزیر او را از خود راند او رسماً در عداد فواحش طائف درآمد و زیاد از این زن به دنیا آمد و در تاریخ آمده که زنا زادگی زیاد مسلم بین فریقین است.

زیاد در زمان عمر نویسنده مغیره بن شعبه بعد ابوموسی اشعری و در زمان عثمان منشی عبدالله بن عامر و در زمان علی علیه السلام کاتب عبدالله بن عباس و بعد به حکومت فارس منصوب شد در زمان امام حسن معاویه به راهنمایی مغیره بن شعبه نامه ای به او نوشت و او را به خود جلب نمود بالاخره از طرف معاویه حاکم کوفه و بصره شد این خبیث بزرگترین عامل اجراء منویات معاویه نسبت به شیعیان علی علیه السلام بود که در کوفه مرکز تشیع و نیز در بصره چنان کشت کشتار به راه انداخت که به نقل مورخین 13000 نفر در این دو شهر به جرم شیعه بودن کشته شدند و به معاویه نوشت اینها را با دست چپ انجام دادم اگر حکومت حجاز را به من واگذار کنی با دست راست همین عمل را اجراء می کنم و می خواهم مردم عراق را رسماً به مسجد جمع کرده تا برائت از علی و مدح خاندان بنی امیه را اعلان نمایند و این خبر به گوش امام حسن علیه السلام و شیعیان حجاز رسید به زیاد نفرین کردند تا به مرض طاعون مبتلا و بدرک واصل شد.

## 2- هلاکت چنگیز سال 624 ق:

او یکی از خونخواران بنام و از جنایتکاران درجه یک بشریت است وقتی از مادر متولد شد یکی از دستانش فشرده و پر از خون بود و مدت بیست و پنج سال پادشاهی کرد و چنگیز به هشت واسطه به بوزنجرخان می رسد و مجموع خوانین مغول از نسل اوست و او را چهار پسر بود:

تولی خان - جغتای خان - اوکتای قآن - توشی خان.

چنگیز در 50 سالگی به پادشاهی رسید و در اول او را تموچین می گفتند بعد از 3 سال از پادشاهی او که گذشت او را چنگیز خان گفتند و لشکر مغول بسرداری تولی خان پسر چنگیز به شهرهای ایران حمله کرد تنها ایالتی که درامان ماند خطه فارس بود که با حسن نیت و کاردانی اتابک سعد بن زنگی به سلامت ماند و معروفست که شهر همدان نیز سالم ماند چنگیز از اهالی همدان پرسید من خودم آمده ام یا خداوند مرا فرستاده شما را این طور کنم چوپان جوانی جواب داد تو نه خود آمده ای و نه از جانب خدا آمده ای بلکه نتیجه اعمال ماست که تو را بر ما مسلط کرده زیرا ما از مردان صالح و درست کار قدردانی نکردیم و با یکدیگر همکاری ننمودیم و از زمامداران عادل و مهربان پذیرائی نشد نتیجه اش تسلط مثل تو بر ما گردید.

روز ششم:

### 1- بیعت مردم به حضرت رضا علیه السلام 201 قمری

گفتیم حضرت باجبار ولایت عهدی را قبول کرد و مأمون روز ششم رمضان مجلسی عظیم ترتیب داد و کرسی برای حضرت در پهلوی کرسی خود نهاد تمام اکابر و اشراف و سادات و علما را جمع نمود اول به پسر خود عباس امر کرد با حضرت بیعت کند بعد به سایر مردم، مأمون جوائز زیاده به مردم بخشید و امر شد در منابر نام آن حضرت را ذکر کنند و نام آن بزرگوار را در درهم و دینار بزنند و همانسال در مدینه بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواندند و در دعا به حضرت رضا علیه السلام گفتند حضرت رضا ولی عهد مسلمین است.

مأمون دختر خود امّ حبیب را به امام رضا علیه السلام تزویج کرد و ام الفضل را به امام جواد نامزد نمود و دستور داد سیاه پوشی که بدعت بنی عباس بود ترک کنند و جامه های سبز بپوشند.

## 2- وفات سلّار بن عبدالعزیز دیلمی سال 448 یا 463 قمری.

ابویعلی حمزة بن عبدالعزیز دیلمی طبرستانی از علمای بزرگ و جلیل القدر شیعه است این بزرگوار از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی بوده و گاهی به نیابت از سید تدریس می نمود و صاحب کتب مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و تذکره در حقیقت جوهر و مراسم العلویّه فی الاحکام النبویّه در فقه و غیرها که قریب به 6 کتاب است و در سال 463 قمری در ششم رمضان یا در سال 448 قمری وفات کرد و در خسرو شاه واقع در آذربایجان شرقی نزدیک شهر تبریز به خاک سپرده شد و در زبان فقهاء او را سلّار و گاهی سالار خوانند و او اول کسی است به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت فتوا داد.

3- نزول تورات بر حضرت موسی پیامبر اوالوالعزم، امام صادق علیه السلام فرمود تورات در 6 رمضان و انجیل در 12 رمضان و زبور در 18 رمضان و فرقان در شب قدر نازل شده و بنا بقول بعض مفسرین در دهم ذیحجه تورات نازل گردید.

## روز نهم:

1- میلاد حضرت یحیی بن زکریا که خداوند متعال بشارت تولد او را به زکریا داده بود و در قرآن مجید می فرماید: (سوره مریم آیه 7)

یا زکریّا انا نبشّرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیّا یعنی ای زکریا همانا ما بشارت می دهیم ترا به فرزندی که نامش یحیی است که قرار نداده ایم پیش از این برای او همنامی، زکریا عرض کرد پروردگارا چگونه برای من فرزندی می باشد و حال آنکه زنم نازاست و خودم هم به منتهای درجه پیری

رسیده ام خداوند فرمود همین طور است ولی آن کار برای ما آسان است زیرا ما تو را خلق کردیم در حالیکه هیچ نبودی، عرض کرد پروردگارا نشانه ای برایم قرار ده خداوند فرمود نشانه تو اینست که سه شب و روز با مردم حرف نزنی، و خداوند یحیی را به زکریا عنایت نمود.

2- بناء تاریخ جلالی یا سلطانی و وضع نوروز در روز نزول شمس به برج حمل سال 471 قمری و تفصیل این مطلب در مقدمه کتاب ذکر شده.

### روز دهم:

چون خبر وفات معاویه به کوفه آمد و کوفیان از فوت او مطلع شدند و خبر امتناع امام حسین علیه السلام و ابن زبیر از بیعت یزید و رفتن ایشان به مکه به آنها رسید شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صُرد خزاعی جمع شدند در این باره صحبت نمودند سلیمان گفت ای جماعت شیعه بدانید که معاویه مرده و یزید شرابخوار به جای او نشست و امام حسین علیه السلام سر از بیعت او برتافت و به جانب مکه معظمه شتافت و شما شیعیان او و از پیش شیعه پدر بزرگوار او بوده اید اگر می دانید که او را یاری خواهید کرد و بادشمنان او جهاد خواهید نمود نامه به سوی او نویسد و او را طلب نمائید اگر یاری نخواهید کرد و با دشمنان او جهاد خواهید نمود نامه به سوی او نویسد و او را طلب نمائید اگر یاری خواهید کرد او را فریب ندهید و در مهلکه نیفکنید ایشان گفتند اگر او به سوی ما بیاید همگی بیعت کنیم و به او یاری می کنیم نامه ای با اسم سلیمان بن سرد و مسیب و رفاعه و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان به سوی امام نوشتند باین مضمون که معاویه مرده و ما پیشوا نداریم به سوی ما بیا شاید از برکت شما حق تعالی حق را بر ما ظاهر گرداند و نعمان بن بشیر حاکم کوفه در قصر الاماره در نهایت ذلت نشسته و خود را امیر جماعت می داند امام ما او را امیر نمی دانیم و

اگر ما مطلع بشویم که تو متوجه این طرف هستی او را از کوفه بیرون می‌کنیم و آن نامه را با عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن و ال خدمت آن بزرگوار فرستادند و تاکید کردند که به سرعت به امام برسانند ایشان با عجله و شتاب راه را پیمودند و در ماه رمضان روز دهم به مکه معظمه رسیدند و نامه کوفیان را به خدمت امام رساندند و از عقب این نامه های بسیار با افراد بسیار به نزد امام فرستادند تا آنکه جمع شد در نزد آن بزرگوار دوازده هزار نامه در بعضی نوشته بودند که صحراها سبز شده و میوه ها رسیده اگر به این طرف بیاید لشکر بسیاری از برای تو حاضرند و شب و روز به انتظار مقدم تو به سر می‌برند.

### 1- آماده شدن پیامبر ﷺ برای فتح مکه

در حدیثی میان پیامبر اسلام و قریش کار به صلح انجامید و شرائطی گذاشتند از جمله این بود که کسی از طرفین متعرض یکدیگر نشود بنی بکر طرفدار قریش و بنی خزاعه از خواهان رسول خدا ﷺ بود روزی یکی از بنی بکر شعری در هجو پیامبر گفت جوانی از بنی خزاعه شنید منع کرد ولی مفید نیفتاد سر و روی او را در هم شکست طایفه بنی بکر به جهت یاری او از قریش استمداد نمودند کفار قریش پیمان پیامبر را شکستند و بنی بکر را یاری کردند و بر سر بنی خزاعه شبیخون زدند تا بیست نفر از خزاعه مقتول گشت پیامبر شنید متاءثر شد و به قبائل عرب پیام داد و فرمود هر که ایمان به خدا دارد در اول رمضان با سلاح در مدینه حاضر شود و هر که در مدینه بود به جنگ مأمور گشت پیامبر ﷺ با حضرت علی ع و ده یا دوازده هزار نفر از مسلمین در دهم رمضان از مدینه برای فتح مکه حرکت نمودند و بعضی در دوم رمضان نوشته اند.

## 2- وفات جناب خدیجه

خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب پانزده سال قبل از میلاد رسول خدا ﷺ به دنیا آمد این مکرّمه قبل از پیامبر با عتیق بن عائذ ازدواج کرده و از آن دختری داشته سپس با ابوهاله بن زراره ازدواج نموده و از آن نیز صاحب دختری شد.

مشهور اینست که در 40 سالگی با رسول اکرم ﷺ ازدواج کرد در حالیکه پیامبر 25 ساله بود.

بطور اجمال ثروت جناب خدیجه به قدری زیاد بود که ثروتمندان درجه یک قریش نزد ثروت او ناچیز به شمار می رفت خدیجه این ثروت را در اختیار پیامبر گذاشت که در راه پیشرفت اسلام صرف نماید.

در وصف این مجلله کافی است که از زنان اول اجابت کننده دعوت توحید او بود که در 55 سالگی به پیامبر اسلام ایمان آورد چنانکه ابن عباس فرمود اول کسی که به رسول خدا ایمان آورد از مردان علی ع و از زنان خدیجه رضی الله عنها بود و نیز با ثروت او دین الهی محکم شد چنانکه حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود دین من با مال خدیجه و شمشیر علی قائم شد و نیز در شءان و جلالت این مکرّمه بس است که ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت می کند که حضرت فرمود شب معراج موقع برگشتن از جبرئیل سوال کردم که سخنی داری عرض کرد از خداوند و از من به خدیجه سلام برسان و موقعی که پیامبر جناب خدیجه را دید ابلاغ نمود خدیجه عرض کرد ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام.

در شمس الضحی آمده در وقت وفات این مکرّمه عرض کرد یا رسول الله اگر در خدمت شما تقصیری سرزده معفوم دار، حضرت فرمود من همیشه از تو

راضی بودم و غیر از نیکوئی و هواداری از تو چیزی ندیدم و بهشت در قیامت مشتاق دیدار توست آن مکرمه فاطمه را اشک ریزان به پیامبر توصیه کرد و از حضرت طلب شفاعت بخود نمود سپس عرض کرد تقاضائی دارم ولی حیا مانع است به توسط فاطمه به عرض شما می رسانم حضرت با دیده گریان برخاست آن مکرمه به فاطمه فرمود به پدر بزرگواریت عرض کن تقاضا دارم عبائیکه در وقت نزول وحی بر سر مبارک می افکند برای من کفن نماید که شاید خداوند عالم به برکت آن بر من رحم کند حضرت گریست و رداء را با حضرت زهرا به آن مکرمه فرستاد تا خوشدل شود.

در آن حال جبرئیل امین نازل و کفن و آن مجلله را از بهشت آورد عرض کرد یا رسول الله خداوند سلام می رساند و می فرماید کفن خدیجه از طرف ما خواهد بود زیرا او مالش را در راه ما بذل کرد.

خدیجه در آخرین لحظات عمر خود اسماء (دختر یزید بن سکن انصاری) را خواست و راجع به دختر خود فاطمه ع سفارشاتیکه لازمه زندگانی دختری که مادر ندارد و به خانه شوهر می رود نمود.

این مجلله در 65 سالگی وفات کرد و پیامبر با آن کفن نمود و بادست خود در حجون مکه به خاک سپرد (حجون کوهیست در بالای مکه که قبرستان معلی و قبرستان ابوطالب گویند) وفات آن عزیزه ده سال بعد از بعثت و 45 روز گذشته از وفات جناب ابوطالب بود در آن وقت رسول خدا 50 سال داشت پیامبر به قدری از وفات ابوطالب و خدیجه غمگین گشت که آن سال را عام الحزن نامیدند و خداوند متعال برای تسلی و تقویت روحیه پیامبر او را به معراج برد و مقام پیامبر و قدرت کامله خود را نشان داد.

جناب خدیجه از پیامبر ﷺ چهار دختر و دو یا سه پسر داشت بنامهای زینب - رقیه - ام کلثوم - فاطمه - قاسم - عبدالله (طیب و طاهر).

4- تزویج حضرت رسول اکرم ﷺ زینب دختر خزیمه را در سال 3 قمری.

روز دوازدهم:

1- خروج رسول خدا ﷺ به جنگ بدر 2 قمری.

کفار قریش مانند عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و ابوجهل و سایر بزرگان مکه با جماعت بسیار که نهصد و پنجاه تن بودند آماده جنگ با پیامبر ﷺ شده از مکه بیرون آمدند و آلات طرب و زنان مغنیه برای لهو و لعب با خود برداشتند و از آن طرف پیامبر ﷺ با 313 نفر از اصحاب خود روز دوازدهم از مدینه خارج شد و به اراضی بدر رسیدند.

سال اول هجرت بعد از پنج یا هشت ماه پیامبر ﷺ عقد برادری بین مهاجرین و انصار بست در تاریخ آمده که پیامبر 45 یا 50 نفر از مهاجرین را با همین مقدار از انصار برادر قرار داد که حتی از یکدیگر ارث می بردند تا بعد از جنگ بدر آیه ارث نازل شد و این حکم از بین رفت.

کشفی حنفی در کتاب مناقب مرتضویه از عمر بن خطاب روایت می کند: زمانیکه پیامبر اسلام عقد برادری بین اصحاب بست فرمود: هذا علی اخی فی الدنیا و الاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی یعنی این علی برادر من در دنیا و آخرت و جانشین و وصی و وارث علم و قاضی دین من است.

در شمس الضحی آمده که علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله مرا با کسی برادر قرار ندادی فرمود یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة یعنی (هیچکس کفو و برابر تو نیست تا با تو برادر شود) تو برادر من هستی در دنیا و آخرت. ممکن است مقصود پیامبر از این برادری این باشد که متوجه بودند مهاجرین در این شهر غریب می باشند با این کار احساس تنهایی نکنند و ثانیاً شاید اهل مدینه از میهمان داری خسته شوند ثالثاً بعضی تنگ دست بودند و شاید روزی وجود مهاجرین بر آنها سنگین بیاید بعلاوه خود جاهلیت هنوز ریشه کن نشده اگر در میانشان الفت نبود هر آن امکان جنگها و خونریزها و درگیریها وجود داشت پیامبر با این سیاست اینها را با هم مآءنوس نمود.

انجیل یکی از کتب آسمانی به حضرت عیسی بن مریم علیها السلام چهارمین پیامبر اولوالعزم نازل شد (بنا به روایتی).

## 2- وفات ابن جوزی:

ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی حنبلی در دوازدهم رمضان سال 597 قمری در بغداد وفات یافت و نسبش با شانزده واسطه به قاسم بن محمد بن ابی بکر می رسد چنانکه نوشته اند مردی فقیه و مفسر و محدث و صاحب فنون و بسیار بدیهه گو و حاضر جواب بود در ریحانة الادب آمده در مجلس وعظ در مجمع فریقین از عدد ائمه سؤال شد گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة یعنی تا کی بگویم چهار تا چهار تا چهار تاست سنیها گفتند خلفاء راشدین را می گوید شیعه گفت دوازده امام را می گوید.

و نیز در بالای منبر بود که فریقین حضور داشتند سوال شد که کدام یک از علی یا ابوبکر افضل است در جواب گفت من بنته فی بیته یا تحتہ فورا از منبر

پائین آمد و رفت که مبدا سؤال را اعاده کنند و محتاج به توضیح باشد و این جواب دو پهلو دارد:

1- کسی است که دخترش در خانه پیامبر است یعنی ابوبکر.

2- کسی است که دختر پیامبر در خانه اوست یعنی علی علیه السلام.

در منتخب التواریخ ص 556 آمده:

ابن جوزی بالای منبر بود گفت سلونی قبل آن تفقدونی یعنی سؤال کنید از من قبل از اینکه از میان شما بروم (این جمله مخصوص علی علیه السلام است) زنی از جا برخاست گفت شب رحلت سلمان فارسی علی از کوفه به مدائن رفت صحیح است؟ ابن جوزی گفت بلی، زن پرسید بدن بی روح عثمان سه روز در مزبله بقیع ماند و علی هم در مدینه بود صحیح است؟ ابن جوزی گفت بلی زن گفت پس ما باید یکی از دو طلب را قبول کنیم یا بگوئیم علی بر حق است و عثمان باطل و یا برعکس، ابن جوزی فرو ماند در جواب گفت اگر بی اجازه شوهرت به مسجد آمدی خدا ترا لعنت کند اگر با اجازه شوهرت آمدی خدا او را لعنت کند.

باز سؤال کرد عایشه زن پیامبر که به جنگ علی از منزل بیرون آمد با اجازه و رضایت شوهرش پیامبر صلی الله علیه و آله بود یا بدون رضایت آن حضرت بیرون آمد ابن جوزی سکوت کرد و از منبر فرود آمد دانست که هر کس نمی تواند آن جمله را به زبان بیاورد جز علی بن ابیطالب علیه السلام. ابوالفرج ابن جوزی تالیفات متنوعه دارد که تقریباً به 49 کتاب میرسد.

یادآوری: سبط بن جوزی مسمی به یوسف بن قیزاوغلی صاحب کتاب تذکره خواص الامة که در 654 وفات کرده نوه دختری ابوالفرج بن جوزی است.

روز سیزدهم:

1- حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از شهادتش خبر داد 40 قمری.

در سال 40 هجری قمری سیزدهمین روز ماه رمضان حضرت علی علیه السلام به منبر رفت و بعد از پایان مواعظ به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود چند روز از ماه رمضان می گذرد عرض کرد سیزده روز به امام حسین علیه السلام فرمود چند روز باقی می ماند عرض کرد هفده روز حضرت با دست از محاسن مبارک گرفت فرمود نزدیک است این موی من به خون سرم خضاب شود.

2- هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی ملعون 95 قمری.

در یازدهم رمضان اهل شام به عبدالملک بن مروان بیعت کردند حجاج از طرف او به حکومت کوفه منصوب شد این مرد چنان خونریز بود که برخی می نویسند 120 هزار نفر را کشت و چندین هزار نفر زندانی از زن و مرد داشت و جناب یحیی بن ام طویل و جناب سعید بن جبیر از مفسرین و از اصحاب امام سجاد علیه السلام را به شهادت رساند و این خبیث در زمان عبدالله بن زبیر در سال 74 قمری بامر عبدالملک بن مروان مکه را محاصره و با منجنیق آتش پران خانه خدا را خراب کرد و عبدالله بن زبیر را بدار آویخت و جناب کمیل و جناب قنبر غلام حضرت علی علیه السلام را نیز به شهادت رسانید.

وقتی حجاج والی کوفه شد کمیل ره را طلبید او فرار کرد حجاج عطایای طایفه کمیل را قطع کرد کمیل چون چنین دید گفت من پیرم و عمر من گذشته سزاوار نیست قوم به جهت من از عطایا ممنوع شوند پیش حجاج آمد و خود را معرفی کرد حجاج گفت من مایل بودم راهی برای تو بیابم کمیل گفت از عمر من چیزی نمانده موعد خداوندست و بعد از قتل هم حساب، لکن امیر المؤمنین علیه السلام را خبر داده که تو قاتل من خواهی بود حجاج گفت بلی تو شریک در

قتل عثمان بودی و امر کرد سر آن مظلوم را با شمشیر از بدن جدا کردند در 83 قمری در سن نود سالگی، و قبر جناب کمیل در ثویه که تل کوچکی بین نجف و کوفه است می باشد حجاج چنان خونریز و خبیث بود روزی گفت میل دارم یک نفر از محبّین علی علیه السلام را بیابم و قرّبه الی الله خون او را بریزم اصحاب او گفتند ما کسی را قدیمی تر از قنبر سراغ نداریم او را آوردند حجاج گفت تو بنده علی هستی فرمود من بنده خدا هستم و علی ولی نعم من است گفت از دین علی بیزاری کن فرمود تو مرا بدینی راهنمایی کن که افضل از دین علی باشد گفت حالا که از دین علی تبری نمی جوئی هر قسم کشتن را اختیار می کنی بگو قنبر فرمود اختیار با توست مولایم به من خبر داده مرگ من به ذبح خواهد بود حجاج امر کرد سر او را بریدند و آخرین کسی را که کشت سعید بن حبیر بود.

حجاج ملعون در 13 یا 25 رمضان سال 95 قمری به سن 53 سالگی در شهر واسط به جنهم واصل گردید و مدت حکومت منحوسش در عراق به قولی 20 سال بود.

### روز چهاردهم:

کشته شدن جناب مختار در سال 67 قمری.

زمانیکه جناب مسلم بن عقیل نماینده امام حسین به کوفه وارد شد در منزل مختار سکونت نمود هر روز مردم کوفه می آمدند و با مسلم بیعت می کردند متأسفانه ورود عبیدالله بن زیاد باعث شد که کوفیان متفرق و جناب مسلم به شهادت رسید و مختار عضو مؤثر انقلاب و پس از کتک خوردن از ابن زیاد به زندان افتاد و در حبس بود که امام حسین به شهادت رسید مختار نامه ای به خواهرش صفیه که زوجه عبدالله بن عمر بن خطاب بود فرستاد خواهرش به

قدری ناراحت شد که عبدالله ناگزیر به یزید نامه نوشت و رهائی مختار را خواست یزید دستور کتبی به ابن زیاد نوشت که به محض دیدن نامه مختار را آزاد کن و با رسیدن نامه، ابن زیاد مختار را آزاد کرد و ملزم نمود که در کوفه نماند او نیز به مکه نزد ابن زبیر رفت.

مختار در مکه مترصد اوضاع کوفه بود که چه وقت موقعیت مناسب خواهد بود تا به کوفه برگردد در سال 64 یزید به درک واصل و معاویه پسرش پس از چهل روز خلافت استعفاء داد پس از آن در تعیین خلیفه اختلافی پدید آمد در این وقت ابن زیاد در بصره حکومت می کرد چنانکه خواهیم گفت به شام فرار نمود و کوفه و بصره از ابن زیاد خالی شد.

گروهی بنام توّابین به رهبری سلیمان بن صُرد تشکیل شد عبدالله بن زبیر شخصی به نام عبدالله بن یزید انصاری را حاکم کوفه نمود مختار با موافقت ابن زبیر از مکه راه کوفه را پیش گرفت و در سال 64 به کوفه وارد گردید با سلیمان مشورت نمود و او را به دستگیری قاتلین امام حسین علیه السلام تحریک می کرد ولی او به جهت کمی یاران و وضع داخلی کوفه امکان خروج نداشت سپس سلیمان با پنج هزار نفر از توّابین در پنجم ربیع الثانی سال 65 هجری از کوفه خارج شده بکربلا آمدند و امام و شهدا را زیارت نمودند و از گذشته خود اظهار پشیمانی می کردند و از امام حسین عذر می خواستند سپس از آنجا خارج شده به عین الورد رفتند.

موقع مرگ یزید ابن زیاد حاکم بصره بود و عمر و بن حُرَیث در کوفه به نیابت او حکومت می کرد ابن زیاد مردم بصره را جمع کرد و از مرگ یزید خبر داد و پیشنهاد نمود که برای اداره امور به یک نفر بیعت کنند مردم به ابن زیاد بیعت کردند ولی وقتی از مسجد خارج شدند دست خود را به عنوان نقض

بیعت به دیوار کشیدند و گفتند پسر مرجانه خیال می کند در همه اوقات مطیع او خواهیم بود.

ابن زیاد دو نفر را بر کوفه برای اخذ بیعت فرستاد یزید بن رُویم برخاست و گفت حمد خدایرا که ما را از پسر سُمیّه (زیاد) راحت کرد ما به او (ابن زیاد) بیعت نمی کنیم و به او احتیاجی نداریم بعد مثنی سنگ ریزه برداشته و به آن دو پرتاب کردند اهل بصره بعد از شنیدن اقدام اهل کوفه با یکدیگر گفتند اهل کوفه او را خلع کردند ما برای خود حاکم کنیم؟ در نتیجه مردم به او پشتیبانی نکردند لذا از ترس به خانه یکی از بزرگان بصره پناهنده شد و بعد به شام گریخت اهل کوفه عمر و بن حریث را از کوفه بیرون کردند و به عبدالله بن زبیر بیعت نمودند و او عبدالله بن یزید انصاری را حاکم کوفه کرد در روز 22 ماه رمضان به کوفه رسید و مروان در شام می خواست پیش ابن زیاد رود و بیعت کند که ابن زیاد به شام وارد شد و او را از تصمیم خود منصرف کرد و برای تصدی مقام خلافت تشویق نمود سپس بعنوان خلیفه به او بیعت کرد بعد مروان با سپاهی به امیری ابن زیاد به سوی عراق فرستاد و سپاه شام با سپاه سلیمان در عین الورد به جنگ پرداختند چند بار سپاه سلیمان غالب گردید ولی در آخر نتوانستند مقاومت کنند و سلیمان بن سرد و عده زیادی از توابعین کشته شدند.

مختار بعد از ورود به کوفه به هر جمعیتی که می گذشت می گفت مژده باد که نصرت و فرج نزدیک است بعضی از قاتلین امام حسین مثل عمر بن سعد نزد امیر کوفه عبدالله بن یزید رفتند و او را بر علیه مختار تحریک کردند در اثر این وسوسه به سر مختار ریختند و او را گرفته زندانی کردند مختار غلام خود را پیش عبدالله بن عمر شوهر خواهرش فرستاد که وساطت کند تا از زندان آزاد

شود عبدالله بن عمر به عبدالله بن یزید نامه نوشت از او درخواست آزادی مختار را نمود و او مختار را آزاد کرد ولی با ضمانت ده نفر از بزرگان کوفه.

عبدالله بن زبیر حاکم کوفه عبدالله بن یزید را عزل نمود و عبدالله بن مطیع را حاکم به کوفه فرستاد ایاس نزد او رفت گفت من از قیام مختار بر علیه تو مطمئن نیستم ابن مطیع مختار را به خواند ولی زائده از مکر ابن مطیع او را مطلع کرد مختار تمرّض نمود و مخفیانه اصحاب خود را در خانه و اطراف آن جمع آوری کرد.

و بنا به نوشته بعضی از تواریخ مخفیانه توافق امام زین العابدین و محمد بن حنفیه را بدست آورد و عده ای پیشنهاد کردند که ابراهیم بن مالک را نیز دعوت نماید چون او مرد قوی و شجاع است مختار با عده ای پیش ابراهیم رفت و موافقت او را نیز جلب نمود و او نیز با مختار بیعت کرد.

ابراهیم با پدرش مالک اشتر ره از سن چهارده سالگی در محضر حضرت علی بودند حضرت به او شمشیری اهداء نمود و نزد او باقی بود مختار و ابراهیم با لشکر ابن مطیع برخورد کردند و ابن مطیع به بصره فرار نمود در تاریخی آمده که مختار به او صد هزار درهم فرستاد که از کوفه بیرون رود و ابن مطیع پول را گرفت و به بصره رفت و مصعب را تحریک نمود تا به جنگ مختار آمدند و ابراهیم آنها را شکست داد عبدالله بن مطیع کشته شد و مصعب به بصره فرار کرد. مختار با ابراهیم شورشهای داخلی کوفه را آرام نمود و کمر به قتل قتل کربلا بست و در سال 66 قبل از کشته شدنش انتقام از قاتلین اباعبدالله الحسین گرفت.

عبدالملک بن مروان در شام به تخت نشست ابن زیاد را حاکم موصل کرد و هشتاد هزار نفر لشکر همراه او نمود تا عراق و کوفه را از مختار باز گیرد و

مختار نیز لشکری مرکب از سی هزار نفر به فرماندهی ابراهیم بن اشتر و یزید بن انس به مقابل لشکر شام فرستاد و نتیجه به نفع قشون مختار تمام شد و ابن زیاد فرار کرد دوباره لشکر فراهم نمود و در موصل فرود آمد مختار نیز ابراهیم را با دوازده هزار نفر به جنگ ابن زیاد فرستاد در کنار نهر خازر دو لشکر به هم رسیدند باز لشکر ابراهیم فاتح شد و لشکر شام تارومار گردید و ابراهیم مردی را در لباسی که از خز به تن داشت و شمشیری بدست گرفته بود بر او حمله کرد و او را کشت فردا چند نفر فرستاد از آن مرد تفحص نمودند دیدند ابن زیاد ملعون است سرش را جدا نمودند به مختار فرستادند و کشته شدن ابن زیاد مصادف با روز عاشورا سال 67 هجری بود کشته های اهل شام را در این جنگ 70000 نفر نوشته اند.

کشته شدن مختار:

چنانکه گفتیم مصعب از لشکر ابراهیم شکست خورد و عبدالله برادرش با مختار صلح نمود و مصعب به حکومت بصره قناعت کرد ولی ازدیاد قدرت روز افزون مختار او را به فکر انداخت و از طرفی فراریان کوفه او را تحریک می کردند بالاخره با لشکر فراوان به سوی کوفه حرکت کرد.

مختار نیز در مسجد جامع کوفه منبر رفت و مردم کوفه را تحریک به جنگ با مصعب نمود ولی مردم بی وفای کوفه شنیدند مصعب با لشکر بسیار به جانب کوفه می آید از یاری به مختار خودداری کردند و ابراهیم بن اشتر نیز در موصل از طرف مختار امارت داشت و از حرکت مصعب بی اطلاع بود مختار با یاران خود از کوفه خارج شد و در برابر لشکر مصعب ایستاد جنگ درگرفت اول از لشکر مصعب گروهی کشته شدند که از جمله آنها محمد بن اشعث بود ولی سستی کوفیان مجال تجدید نفس به لشکر مصعب داد و حمله شدید کرده و

لشکر مختار را عقب زدند در چهاردهم ماه مبارک رمضان سال 67 قمری در سن 67 سالگی مختار کشته شد و سرش را جدا کردند و به پیش مصعب به دارالاماره آوردند.

و قبر جناب مختار در زاویه مسجد جامع کوفه معروفست و مختار دو زن داشت به نامهای ام ثابت و عمره دختر نعمان بن بشیر انصاری پس از قتل مختار مصعب هر دو را احضار کرد و گفت در حق مختار چه میگوئی ام ثابت گفت تو هر چه می گوئی ما هم آنرا می گوئیم او را آزاد کرد و دیگری گفت او بنده صالح بود مصعب او را زندانی کرد و جریان را همراه با تهمت اینکه او مختار را پیامبر می داند به عبدالله بن زبیر گزارش داد حکم قتل او را صادر نمود و در میان کوفه و حیره با سه ضربه شمشیر کشته شد. مختار در سال اول هجرت به دنیا آمد و اهل فضل و دین و پدرش ابو عبیده ثقفی و مادرش دومه دختر وهب بود.

مختار مردی شجاع و سخی و حاضر جواب بود و این بزرگوار 18 ماه حکومت کرد می نویسند 18 هزار نفر از کسانی که در قتل امام شرکت کرده بودند کشت.

تاریخ کوفه ص 67 از صواعق محرقه ص 118 نقل می کند:

از اتفاقات عجیب روزگار سخن عبدالملک بن عمیر است که می گوید در کوفه به قصر اماره داخل شدم و مردم دور این زیاد نشستند و سر امام حسین علیه السلام روی سپری در سمت راست او بود بعد از زمانی به نزد مختار در این قصر آمدم سرابن زیاد را نزد او دیدم همانطور بعد از زمانی نزد مصعب بن زبیر آمدم سر مختار را نزد او دیدم بعد از زمانی نزد عبدالملک بن مروان آمدم سر مصعب را نزد او دیدم به عبدالملک خبر دادم گفت خداوند پنجمی را نشان

ندهد و دستور داد در سال 71 قصر اماره را خراب کردند، و این موضوع در تذکرة الخواصّ سبط بن جوزی ص 148 هم آمده.

مرحوم ممقانی در تنقیح اخبار وارده در ذمّ و مدح مختار بن ابی عبیده ثقفی را در ص 206 آورده و بالاخره بعد از تحلیل و بررسی نتیجه گرفته که مختار امامی المذهب بود و عادل نبود و یا لاقبل عدالتش ثابت نشده و روایاتش از قبیل حسان می باشد و در آنجا آورده و نصّ ابن طاووس علی العمل بروایتی و فی التحریر الطاووسی بعد ذکر شطر من الاخبار المادحة ثم عدة من الاخبار الذامّة الخ تا فرموده قال الرجحان فی جانب الشکر و المدح.

مرحوم ممقانی در جلد سوم تنقیح المقال ص 203 و مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار جلد اول ص 435 نقل کرده که: ابومحمد الحکم پسر مختار به حضور امام باقر مشرف شد بعد از گفتگوهائی حضرت فرمود رحم الله اباک رحم الله اباک ما ترک لنا حقاً عند احد الا طلبه قتل قتلنا و طلب بدمائنا. مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار جلد اول ص 435 آورده: عن ابی جعفر علیه السلام قال لا تسبوا المختار فانه قد قتل قتلنا و طلب بئارنا و زوج اراملنا و قسم فینا المال علی العسرة.

باز در همان صفحه آمده: وقتی که سر ابن زیاد و سر عمر بن سعد را پیش امام سجاد آوردند خرسا جدا قال الحمد لله ادرک لی ثاری من اعدائی و جزی المختار خیرا.

روز پانزدهم:

1- ولادت با سعادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام 3 ق.

امام دوم شیعیان حضرت حسن بن علی در روز پانزدهم رمضان سال سوم هجرت در مدینه از فاطمه زهراء متولد شد خداوند متعال به جبرئیل امر کرد

برای پیامبر پسری متولد شده به سوی زمین برو سلام و تهنیت و تبریک گفته و بگو علی نسبت به تو به منزله هارون به موسی است پس او را به اسم هارون مسمی کن (نام پسر بزرگ هارون شَبْر بود به عربی حَسَن می باشد) و امام حسن از سر تا سینه شبیه پیامبر بود و امام حسین از سینه تا پا شبیه آن حضرت بود نام مبارکش حسن و کنیه اش ابومحمد و القاب شریفه اش نقیّ - زکیّ - سبط - مجتبی - امین - سید - برّ - حجّت - زاهد.

### 2- حرکت جناب مسلم از مکه به کوفه 60 قمری.

چون کوفیان نامه زیادی به امام حسین علیه السلام ارسال داشتند حضرت را به کوفه دعوت نمودند مسلم بن عقیل را به نیابت خود به کوفه فرستاد و مسلم روز 15 رمضان سال 60 قمری از مکه به قصد کوفه به مدینه آمد و از آنجا رهسپار کوفه گردید.

### 3- ورود جناب مختار به کوفه 64 ق.

ابن زیاد بعد از آزاد کردن مختار شرط کرد که در کوفه نماند مختار از کوفه خارج شد ولی همیشه در صدد بود که به کوفه برگردد و در پی وقت مناسب می گشت تا در سال 64 قمری بعد از هلاکت یزید و استعفای پسرش معاویه به کوفه وارد شد و سلیمان بن صُرَد را به دستگیری قاتلین امام حسین علیه السلام تهییج نمود باز عبدالله بن یزید انصاری والی کوفه او را حبس کرد تا سال 66 ق وقتی که عبدالله بن زبیر او را از ولایت کوفه عزل و عبدالله بن مُطیع را حاکم نمود مختار نامه ای به خواهرش صفیه که زوجه عبدالله بن عمر بن خطاب بود نوشت به وساطت او ابن مطیع مختار را از زندان آزاد کرد چنانکه متذکر شدیم.

## روز شانزدهم:

1- مردی از اشراف بنی تمیم بنام عمر و سه روز قبل از شهادت امیر المؤمنین داستان اصحاب رس که در آیه شریفه (و عاد و ثمود و اصحاب الرسّ سورة فرقان آیه 37) ذکر شده اصحاب رس چه کسانی بودند و در کجا می زیستند الخ پرسید حضرت فرمود:

اصحاب رس قومی بودند که درخت صنوبر (شاه درخت) را ستایش می کردند که یافت بن نوح در کنار چشمه ای بنام روشاب کاشته بود و آن چشمه پس از طوفان نوح ظاهر گشت چون اینها پیامبرشان را زنده در چاه افکندند و رسّ بمعنی چاه است لذا اصحاب رسّ گفتند و 12 شهر در کنار نحر رسّ ساختند و این نهر آب بیشتر و بهتر از تمام آبها داشت و شهرهای اصحاب رس آباد بودند.

در هر ماهی عیدی برای اهل یکی از دوازده شهر اطراف صنوبر برپا می کردند و گاو و گوسفند قربانی می نمودند و شیطان آمده شاخه های آن درخت را حرکت می داد مثل بچه ای صدا می کرد که ای بندگان، من از شما راضی شدم دل خوش دارید بعد از سجده سر برداشته شروع به شراب خواری و نواختن آلات لهو و یک شب و روز به شادمانی مشغول می شدند خداوند به اینها پیامبر از اولاد یعقوب فرستاد آن پیامبر زمان طولانی بین آنها صبر کرد و تبلیغ می نمود ولی موثر واقع نشد پیامبر عرض کرد خداوندا اینها مرا تکذیب کردند و به تو کافرند درختی که به حال اینها منفعت و ضرری ندارد عبادت می کنند پیامبر دعا کرد و درخت خشکید لذا اینها هم راء می شدند که پیامبر را بکشند چون خدای آنها را به غضب درآورده و خشکیده، بالاخره چاهی کردند و به چاه انداختند و سنگی روی آن نهادند و بت بزرگی را در دهانه چاه

گذاشتند و آن روز در اطراف آن چاه بودند ناله پیامبرشان را می شنیدند پیامبر در آن چاه از دنیا رفت و خداوند در روز عیدشان بادی شدید و سرخ نازل کرد زمین در زیر قدمشان گداخته شد و ابری سیاه بر سرشان سایه افکند تا بدنشان ذوب گردید.

2- در سال 31 هجری از جانب امیر المؤمنین علیه السلام محمد بن ابی بکر به حکومت مصر منصوب و روز شانزدهم ماه مبارک رمضان به مقر حکومت وارد می شود چنانکه در چهاردهم ماه صفر مشروحا ذکر گردید.

### روز هفدهم: جنگ بدر کبری

1- در سال دوم هجرت لشکر کفار قریش به تعداد 950 تن از مکه بیرون آمدند و قصد جنگ با پیامبر نمودند حضرت نیز با 313 نفر از مدینه حرکت کرد و به صحرای بدر میان مکه و مدینه رسیدند.

بدر دشت وسیعی است که دو رشته کوه در سمت مشرق و مغرب محیط بدشت بدر می باشد. پیامبر اسلام با مشورت حباب بن منذر انصاری جنوب بدر را اردوگاه قرار دادند.

در این جنگ نخست عتبه با برادرش شیبیه و پسرش ولید به میدان آمده و مبارز خواستند سه نفر از انصار به جنگ آنها رفتند عتبه گفتند شما کفو ما نیستید ای محمد از پسر عموهای ما به فرست حضرت پیامبر علی و حمزه و عبیده بن حارث را فرستاد.

علی علیه السلام شمشیری بر دوش ولید و شمشیر دیگری بر ران او چنان زد که جان داد و به کمک حمزه شتافت و بر سر شیبیه شمشیری زد که نصف سرش بر زمین افتاد بعد به یاری عبیده رفت و عبیده شمشیری بر سر عتبه زده بود و رمقی داشت که علی علیه السلام او را به جهنم واصل کرد رعب در دل کفار افتاد به

تحریک ابوجهل همگی حمله کردند پیامبر دست به دعا برداشت که خداوند ملائکه آسمانی به یاری فرستاد جنگ سختی درگرفت شیر خدا علی مرتضی علیه السلام 36 نفر را به جهنم واصل کرد و سایر کفار فرار نمودند ولی مسلمانان ایشان را تعقیب و هفتاد تن از ایشان را اسیر کردند و جنگ به نفع مسلمین خاتمه یافت.

ابوجهل که نامش هشام بن مغیره مخزومی است از دشمنان سر سخت پیامبر بود و از فرط ناجنسی و زشت سیرتی بایی جهل (یدر جهل و نادانی) مکتبی شد در مکه به پیامبر آزار بیشتر داده بود و خاکستر و مشیمه شتر را بر سر پیامبر ریخته و سنگ بر دندان مبارک زده بود.

در جنگ بدر دو برادر انصاری بنامهای معاذ و معوذ انصاری در صدد کشتن او برآمدن و بر وی حمله کردند و معاذ شمشیری بر پای او زد ابوجهل بر زمین افتاد و عبدالله بن مسعود سر آنرا برید و به حضور پیامبر آورد.

ناگفته نماند که هفتاد نفر از بزرگان قریش در جنگ کشته شدند که 36 نفر آنها را حضرت علی و بقیه را مسلمین کشتند و جمعی زخمی شدند و هفتاد نفر نیز اسیر گشتند که بعضی به حکم پیامبر مقتول و بقیه را در برابر دریافت فدیة آزاد کردند اما از مسلمین چهارده تن شهید شدند که شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند.

خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که رسول خدا روز بدر فرمود رضوان ملکی از ملائکه است که ندا می کند:

لا سیف الّا ذوالفقار و لا فتی الّا علیّ.

و ابن مغزلی شافعی نیز در مناقب می نویسد در جنگ احد نیز منادی در آسمان ندا کرد لا سیف الّا ذوالفقار و لا فتی الّا علیّ،

یادآوری: جنگهای حضرت رسول اکرم ﷺ م لئو که خودشان تشریف می بردند غزوه گویند و در جنگهایی که خودشان نمی رفتند سریه یا بعث نامند و کلیه غزوات آن بزرگوار بنا به نوشته کامل بن اثیر بیست و هفت و سرایای آن حضرت 36 می باشد.

غزوات عبارتند از: ابواء (ودان نیز گویند) - بواط - ذوالعشیره - بدر کبری - بنی سلیم (قرقره الکرد) - سویق - بحران - احد - ذی امر (عطفان و انمار نیز گویند) - حمراء الاسد بنی النضیر - ذات الرقاع - بدرالخیره (بدر صغری) - دومة الجندل - بنی قریظه - بنی لحيان (عسفان) - بنی قرد - حدیبیه - عمرة القضاء - فتح مکه - حنین - طائف - تبوک - خندق (احزاب) - بنی مصطلق.

در نه غزوه کشت و کشتار رخ داد که عبارتند از: بدر کبری - احد - خندق (احزاب) - بنی قریظه - بنی مصطلق (مریسیع) - خیبر - فتح مکه - حنین - طائف.

پیامبر در جنگ تبوک حضرت علی عليه السلام را در مدینه به جای خود نصب کرد و حضرت علی به جنگ رفت و پیامبر اسلام رفتند.

## 2- معراج حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

شب 17 یا 21 رمضان دوازدهم بعثت معراج پیغمبر اسلام در مکه معظمه واقع شد.

بنا به روایاتی جبرئیل و میکائیل و سرافیل با افواج ملائکه و براق بهستی به حضور پیغمبر اسلام مشرف شد جبرئیل مأموریت خود را عرضه داشت، برخیز یا رسول الله خداوند تو را مکرم داشته که با حدی چنین اکرام نشده جبرئیل رکاب و میکائیل عنان بگرفت و براق سوار نمودند ملائکه اطراف پیغمبر را

احاطه کرده بعالم بالا بردند انبیاء و رسل با حضرت ملاقات و در نماز اقتداء نمودند رسول خدا ﷺ فرمود در هر آسمان ملائکه از امیرالمؤمنین جویا شده و سلام می رسانیدند در محلی جبرئیل ایستاد که بیشتر از این نمی توانم بروم خطاب از ربّ العزّه رسید ای محمد تنها بیا، پیامبر تا پای عرش اعظم رسید که در بعضی کتب مربوطه مسطور است.

مخفی نماند معراج پیامبر ﷺ در 52 سالگی با جسم و روح پاک انجام یافت.

در سفینه البحار از امام صادق علیه السلام: من انکر ثلثة اشياء فلیس من شیعتنا المعراج و المسائلة فی القبر و الشفاعة یعنی امام صادق فرمود هر کس یکی از سه چیز را انکار کند از ما نیست: معراج و سوال قبر و شفاعت معصومین.

اعتقاد به معراج نفیا و اثباتا مخصوص بفرق مسلمین است و از ضروریات دین مقدس اسلام و صریح قرآن کریم می باشد چنانکه خداوند فرموده: سبحان الّذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى الّذی بارکنا حوله لثریه من آیاتنا انه هو السّميع البصیر، ولی در کیفیت معراج بین مسلمین اختلافست و از ضروریات مذهب امامیه اثنا عشریه است که حضرت با همین جسم و روح پاک در حال بیداری از مسجدالحرام به مسجد اقصی و از آنجا به آسمانها برده شد تا به سِدرة المنتهی رسیدند و بعضی از آیات سماوی و ارضی را به حضرت نشان دادند پیغمبر اسلام نماز مغرب را در مسجد الحرام اداء نمود و سیر داده شدند و بعد از بازگشت نماز صبح را باز در مسجد الحرام خواندند، و اینکه در کدام شب بود بین مورخین اختلاف است از جمله:

17 رمضان 18 ماه قبل از هجرت.

17 ربیع الاول یکسال قبل از هجرت از شعب ابیطالب.

27 رجب یکسال و دو ماه قبل از هجرت.

21 شهر رمضان شش ماه قبل از هجرت.

و از کجا سیر داده شد باز اقوالیست.

از خانه امّ هانی خواهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

از خانه جناب خدیجه.

از شعب ابیطالب (دره ای بود بین دو کوه).

از مسجد الحرام.

از اَبْطَح، شاید به مسجد الحرام آوردند و از آنجا سیر دادند چون قرآن از مسجد الحرام فرموده. و باز اختلاف است که چند دفعه معراج نموده اند چنانکه در اخبار دو دفعه و 120 دفعه آمده و حضرات علماء فرموده اند شاید دو دفعه با جسم و روح و 120 دفعه فقط روحانی بوده است. در این سوره (اسراء) از مسجد الحرام تا مسجد اقصی را فرموده و در سوره نجم قسمت دوم را یعنی سیر آسمانی را بیان فرموده:

و لقد راه نزلة أخرى عن سدرة المنتهی عندها جنّة الماوی تا لقد رای من آیات ربّه الکبری.

3- در منتهی الصادقین ج 4 ص 194 آمده: از امام صادق علیه السلام مرویست که

نزول آیه خمس در نوزدهم رمضان اتفاق افتاده ولی مشهور در هفدهم رمضان سال دوم هجری در جنگ بدر است.

(سوره انفال آیه 41) و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فانّ لله خمسهُ للرّسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله: یعنی بدانید از چیزیکه فائده بردید یک پنجم آن مال خدا و پیامبر و خویشان وی و مال یتیمان و فقیران و مسافران در مانده است (باید بایشان برسانید) هر گاه به خدا و

آنچه فرو فرستادیم بر بنده خودمان محمد ﷺ در روز بدر ایمان آورده اید. بنابراین از آنروز موظف هستند در موقع حصول ربح یک پنجم آنرا بپردازند که نصفش سهم سادات و نصف دیگر مال امام علیؑ می باشد.

در مجمع البحرین ماده غنم آمده الغنیمه فی الاصل هی الفائدة المكتسبه ولكن اصطلاح جماعة انّ ما اخذ من الكفار ان كان من غیر قتال فهو فی ء و ان كان مع القتال فهو غنیمه والیه ذهب الامامیه.

در مجمع البیان آمده قال اصحابنا الخمس واجب فی کل فائده تحصل للانسال من المكاسب و ارباح التجارات و فی الكنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلك ممّا هو مذکور فی الكتب و يمكن ان يُستدلّ علی ذلك بهذه الآیه فان فی عرف اللّغة يطلق عن جميع ذلك اسم الغنیمه.

یعنی در مجمع البحرین آمده: غنیمت در لغت فائده بدست آمده را گویند و در اصطلاح جماعتی آنچه از کفار بدون جنگ اخذ می شود فی ء و آنچه با جنگ گرفته می شود غنیمت گویند.

در مجمع البیان نوشته علمای شیعه می گویند خمس در هر فائده ای که بدست انسان می آید واجب است از قبیل کسبها و منفعت تجارتها و در گنج و معدنها و آنچه از قعر دریا بدست آید و از چیزهاییکه در کتب فقه مذکور است و امکان دارد با این آیه به خمس استدلال شود زیرا در اصطلاح لغت بر همه اینها غنیمت گفته می شود پس هفت چیزیکه در کتب فقهیه بر آنها خمس واجب است غنیمت گفته می شود.

و اگر گفته می شود که خمس در قرآن فقط در غنیمت جنگی می باشد در جواب باید گفت در غیر غنیمت وجوب خمس با اخبار ثابت است.

چنانکه در کتب فقه آمده در هفت چیز خمس واجب است: منفعت کسب - معدن - گنج - مال حلال مخلوط به حرام - جواهری که بواسطه غواصی بدست می آید - غنیمت جنگی - زمینی که کافر ذمی از مسلمان می خرد.

4- فوت عایشه:

عائشه دختر ابوبکر بن ابی قحافه و مادرش ام رومان دختر عامر بن عمیر می باشد در هفت سالگی پیامبر با او ازدواج کرد (تا به این وسیله پدرش جلب و از خرابکاری باز ماند) پس از گذشت 18 ماه از هجرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در 9 سالگی به خانه پیامبر آمد و 9 سال با رسول خدا زندگی نمود در این مدت اخلاق تند عایشه و حسادت با سایر زنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و با خدیجه مرحومه و عداوت او با علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا و حسنین را تاریخ ضبط کرده است بطور کلی زنان پیامبر از دست حسادت او ناراحت بودند و در نتیجه پیامبر از این حالت رنج می برد این زن در اثر تحریکاتش جنگ جمل را برپا نمود و هیجده هزار نفر مسلمان ساده را به کشتن داد و جنازه امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام را مانع شد در پهلوی پیامبر اسلام دفن شود عاقبت با اشاره او جنازه را تیر باران کردند و امام حسین و سایر برادران مجبور شدند در قبرستان بقیع دفن نمایند.

در بعضی تواریخ آمده که به اجل طبیعی فوت کرد و ابوهریره بر او نماز خواند و در بقیع دفن شد در روز 17 رمضان سال 57 یا 58 قمری در سن 67 سالگی.

در کامل بهائی ج 2 ص 270 نوشته شده که معاویه چاهی کند و عایشه را در آن انداخت چون منکر اخذ بیعت به یزید بود.

در حبیب السیر ج 1 منقولست در سال 56 معاویه بن ابی سفیان برای بیعت گرفتن به فرزندش یزید به مدینه منوره رفت حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر را برنجانید عایشه زبان سرزنش و اعتراف به معاویه گشود و با ولیعهدی یزید موافقت نکرد، معاویه در خانه خویش چاهی کند و سر آنرا به خاشاک پوشانید و صندلی بر روی آن نهاد عایشه را به ضیافت دعوت کرد بر آن صندلی نشاند عایشه در چاه افتاد و معاویه سر چاه را به آهک مضبوط کرد و از مدینه به مکه رفت.

5- دستور بناء مسجد جمکران در نزدیکی شهر مقدس قم: در نجم الثاقب ص 294 آمده حسن بن محمد بن حسن قمی در تاریخ قم از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین (این کتاب را به شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه قمی نسبت می دهد) نقل کرده که سبب بنای مسجد جمکران در یک فرسخی شهر مقدس قم امر مبارک امام عصر علیه السلام به شیخ صالح حسن بن مثله جمکرانی ره و به سید ابوالحسن رضا از سادات شریف قم می باشد. این دستور شب سه شنبه 17 رمضان المبارک سال 393 قمری از طرف امام بزرگوار صادر شده و تاکنون آن مسجد با عمارت زیبا ملاذ عامه مردم است و هر روز بر عمارت و زیبائی آن افزوده می گردد.

#### روز هیجدهم:

1- نزول زبور از کتب آسمانی به داود پیغمبر علیه السلام، مسعودی گفته زبور به زبان عبرانی و 150 سوره بود.

2- تشجیع قَطَام عبدالرحمن بن ملجم مرادی ملعون را به قتل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام. گروهی از خوارج از جمله ابن ملجم بعد از واقعه نهروان در مکه جمع می شدند و بر کشتگان نهروانی می گریستند روزی گفتند علی و

معاویه کار این مردم را پریشان ساختند اگر اینها را می کشتیم مردم آسوده می شدند مردی گفت عمر و بن العاص از آنها نیست بلکه اصل فساد است پس بنا بر این نهادند هر سه را بکشند ابن ملجم گفت علی را من می کشم حجاج بن عبدالله گفت معاویه را من و عمر و بن بکر تیمی گفت عمروعاص را من، قرار بر این نهادند که شب نوزدهم رمضان هنگام نماز صبح شروع شود.

حجاج راه شام را و عمرو مصر و ابن ملجم کوفه را به پیش گرفتند.

ابن ملجم وارد کوفه شد و در محله بنی کنده که محل خوارج بود وارد شد و قصد خود را مخفی داشت روزی به زیارت یکی از دوستان رفت در آنجا قَطَام اخضر تیمیه را دید سخت نیکوروی و مشکین موی که پدر و برادر او از خوارج بود و بدست حضرت علی علیه السلام در نهران کشته شدند و آن زن با حضرت علی علیه السلام از این جهت خصومت داشت.

چون نظر ابن ملجم به جمال او افتاد دل باخت و خواستگاری نمود قَطَام گفت صدق من عبارتند از سه هزار درهم یا دینار و کنیز و غلامی و کشتن علی، ابن ملجم گفت همه ممکن است ولی قتل علی چگونه امکان دارد قَطَام گفت وقتی علی مشغول به امری شد ناگهان شمشیری می زنی اگر کشتی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را مهیا ساختی و اگر کشته شدی ثوابهایی که در آخرت برای تو داده می شود بهتر است از آنچه در دنیا می رسد.

سپس ابن ملجم قصد خود را فاش کرد زن گفت عده ای را از قبیله خود با تو همراه می کنم تا معاونت کنند.

قطام: در خیرات حسان آمده قَطَام با فتح قاف و تشدید طا و مبنی بر کسر و در مجمع البحرین: قَطَامی بالضم اسم مردی است و قَطَام اسم زنی است و او از اهالی کوفه و از طایفه خوارج دختر اخضر تیمیه که در حسن و جمال بی نظیر

و خبیثه و ملعونه بود که پدر و برادر و عمویش در جنگ نهروان کشته شده بودند این زن نانجیب هم بعد از حضرت علی علیه السلام به فاصله کمی بدست یکی از محبان علی علیه السلام در حال برگشت از مصر سر از بدنش جدا گردید.

ابن ملجم کیست: در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام حبیب بن منتجب حاکم یمن بود حضرت نامه ای برای ابقاء او و بیعت گرفتنش از مردم یمن نوشت حبیب ده نفر نماینده از اهالی یمن را به سرپرستی عبدالرحمن بن ملجم مرادی به کوفه فرستاد پس از ورود ابن ملجم عرض تبریک مفصلی ایراد کرد تا رسید به اینجا که تو امیر المؤمنین و وصی رسول خدا و وارث علوم او هستی خداوند لعنت کند کسی را که انکار حق تو را بکند و سه بیت شعر نیز گفت که مضمونش اینست با تمام قوا و مردان زیرک در اجراء فرمانت حاضریم حضرت فرمود نامت چیست عرض کرد عبدالرحمن پسر ملجم مرادی حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون و به او نگاه می کرد و دست بر دست می زد و استرجاع می نمود و می فرمود تو مرادی هستی، و وقتی هیئت یمنی بیعت کردند حضرت ابن ملجم را دو مرتبه دیگر خواست و از او بیعت گرفت و این عمل 3 بار تکرار شد عرض کرد یا علی چرا با من اینطور معامله می کنی فرمود زیرا می بینم تو بیعت را نادیده خواهی گرفت و پیمان را خواهی شکست عرض کرد دل من مملو از محبت توست دوست دارم در رکابت شمشیر زخم حضرت لبخند زد و سؤالاتی نیز نمود بالاخره تو قاتل من خواهی بود ابن ملجم گفت اگر مرا چنین فکر می کنی تبعیدم کن حضرت فرمود به همراه هیئت یمنی به یمن برگرد ولی پس از سه روز ابن ملجم مریض شد و همراهانش رفتند و او ماند حضرت به پرستاری ابن ملجم پرداخت و بدست خود دوا و غذا به وی می خوراند تا خوب شد از این پس ملازم رکاب حضرت بود و این بزرگوار او را به منزل می

برد و پول بوی مرحمت می کرد و همواره می فرمود من زندگانی او را می خواهم ولی او قتل مرا می خواهد ابن ملجم گفت یا علی اگر چنین است مرا به کش فرمود قصاص قبل از جنایت نمی شود ولی بعد از جنگ نهروان در مکه جمع شدند و بر کشته شدگان نهروانی می گریستند و ابن ملجم تصمیم به قتل حضرت گرفت چنانکه ذکر گردید.

در تاریخ آمده ابن ملجم بعد از آمدن به کوفه روزی در کوچه قدم می زد با خود گفت بروم به بینم علی چه می کند میثم تمار در حضور حضرت بود ابن ملجم آمد پشت سر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نشست حضرت توجه فرمود پرسید کجا بودی و چه میکردی گفت در بازار قدم می زدم فرمود مسجد بهتر از بازار است به مسجد می رفتی بعد از صحبت از نزد حضرت بیرون رفت و حضرت از پشت نگاه می کرد می فرمود این است مرادی قاتل من که خوبیهای بسیار به او نموده ام ای میثم پیامبر اسلام به من خبر داده قاتل من این مرد است عرض کرد اجازه فرمائید او را به کشم حضرت فرمود قصاص قبل از جنایت نمی شود.

روز نوزدهم:

1- شب قدر.

چون جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود لذا قدر گویند.

بعضی گفته اند آن شب را از این جهت قدر نامیده اند که دارای قدر و شرافت عظیمی است یا در آن شب قدر فرشتگان نازل می شوند که عرصه زمین بر آنها تنگ می شود چون تقدیر به معنی تنگ گرفتن نیز آمده و غیرها من الاقوال.

و تفسیرهای زیادی برای تعیین شب قدر شده از جمله شب اول - هفدهم - نوزدهم - بیست و یکم - بیست و سوم - بیست و هفتم - بیست و نهم.

مشهور در روایات در دهه آخر رمضان که شب 21 یا 23 است و در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده شب قدر شب 21 یا 23 است حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدامیک از این دو شب است و گفت اگر نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدامیک را انتخاب نمایم فرمود ما ایسر لیلتین فیما تطلب چه آسان است دو شب برای آنچه می خواهی و در روایاتی روی شب 23 تاکید شده.

و علت مبهم گذاشتن شب قدر شاید به این جهت باشد که مردم به همه این شبها اهمیت دهد همانگونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه بپرهیزند.

و شب قدر فقط از مواهب خداوند بر امت پیامبر است چنانکه در حدیثی آمده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود انَّ اللهَ وهبَ لامَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطَهَا مِنْ كَانْ قَبْلَهُمْ.

2- قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی از لوح محفوظ به آسمان چهارم کلاً نازل شد که خداوند متعال می فرماید اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و بعد در عرض 23 سال تدریجاً از آسمان چهارم جبرئیل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد (بنا بر اینکه شب قدر را 19 رمضان بدانیم)

تذکر: 1- علامه در تذکره فرموده مصحف امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع کرد همین مصحف متداول امروز است که در دست ماست یعنی تحریف نشده.

2- قرآن مجید موقع نزول حرکه نداشت در اواخر قرن اول هجری ابوالاسود دُئلی به راهنمایی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور زبان عربی را نوشت و در زمان حکومت عبدالملک خلیفه اموی به امر او نقطه گذاری شد به این ترتیب ابهام خط و خواندن قرآن تا اندازه ای رفع گردید ولی باز مشکل ابهام فی الجملة حلّ می

شد نه بالجمله، تا اینکه خلیل بن احمد نحوی معروف ره که واضع علم عروض بود مدّ و تشدید و ضمّه و کسره و فتحه و سکون و تنوین را با یکی از حرکات سه گانه بنا نهاد باین طریق ابهام تلفظ قرآن رفع گردید.

3- در ذریعه از ابومخنف نقل می کند که اهل شام از شهادت امام حسین علیه السلام متنبّه شدند بازارها را تعطیل کرده به عزاداری پرداختند و می گفتند ما نمی دانستیم این سر امام حسین علیه السلام است به ما گفته بودند سر خارجی است چون بیزید این را شنید از شورش مردم ترسید قرآن مجید را جزء جزء نمود و در مسجد میان مردم بخش کردند تا مردم بعد از نماز قرآن بخوانند و صحبت از امام علیه السلام نکنند لذا قرآن به 30 جزء تقسیم شد.

### 3- ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام

حضرت علی در اواخر عمر هر شب به خانه یکی از فرزندان مهمان میرفت شب نوزدهم نوبت شاهزاده ام کلثوم بود این خاتون دو قرص نان با کاسه ای از شیر و مقداری نمک آورد تا حضرت افطار نماید آن بزرگوار بعد از نماز به سفره نگاه کرد فرمود دخترم در یک سفره دو نوع خورش حاضر کردی مگر نمی دانی من به پیامبر اسلام متابعت می کنم ای دخترم هر که لباس و خوراک او در دنیا نیکوتر است روز قیامت نزد خدا وقوفش زیاد خواهد بود دخترم در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب است و حضرت مواعظ بلیغه فرمودند بعد دستور داد که یکی از دو خورش را بردار شاهزاده شیر را برداشت حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول فرمود و حمد خدا نموده مشغول نماز شد گاهی از اطاق بیرون می آمد و به آسمان می نگریست و تضرع می نمود و سوره یس را تلاوت می فرمود عرض می کرد خداوندا مرگ را به من مبارک گردان و بسیار استرجاع می نمود و کلمه لاحول و لا قوه الا بالله العظیم را مکرراً

می فرمود نزدیک صبح که می خواست به مسجد برود مرغابیها دور حضرت را صیحه زنان گرفتند بال می زدند حضرت فرمود اینها صیحه می زنند بعد از این نوحه ها بلند خواهد شد چون به در خانه رسید حلقه درب به کمر بند شد و باز گردید حضرت کمر را محکم بست و فرمود علی کمرت را محکم برای مرگ به بند زیرا مرگ ترا ملاقات خواهد کرد و از مرگ نترس وقتی که ترا بخواند، نزدیک صبح روز نوزدهم حضرت وارد مسجد شد بعد از اذان به محراب رفت به نافله فجر مشغول گردید چون خواست در رکعت اول سر از سجده بردارد شیب بن بجره قصد قتل آن بزرگوار کرد ولی شمشیر او به طاق خورد ولی عبدالرحمن بن ملجم مرادی ملعون به افسون زن ملعونه کوفی بنام قَطَامِ روز نوزدهم رمضان سال چهارم قمری در مسجد کوفه با ضربت شمشیر زهر آلود فرق مبارک خورشید ولایت حضرت امیرالمؤمنین را شکافت و فرار نمود.

آن ملعون بدست حدیفه نخعی گرفتار شد دست بسته از باب کنده به مسجد آوردند و مردم گوش و گردن او را با دندان میگرفتند و آب دهان بر روی او می افکندند.

حضرت امیر المؤمنین به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود پسر من به حق من از غذا هر چه می خوری به وی بده و با او مدارا کن اگر با این ضربت از دنیا رفتم او را به کش و اگر زنده مانده من خود دانانترم که با او چه کار کنم و من اولی به عفو می باشم.

حضرت در منزل گاهی بی هوش می شد وقتی امام حسن کاسه ای از شیر بدست آن حضرت داد حضرت اندکی میل فرمود و بقیه آنرا فرمود به ابن ملجم بدهید.

ابوالفرج در ص 38 گوید: اطباء کوفه را جمع کردند و اعلم ترین آنها اثیر بن عمرو بود چون در جراحت حضرت نگاه کرد جگر سفید گوسفندی خواست و رگی از آن بیرون کشید و در زخم گذاشت سپس برداشت سفیدی های مغز حضرت را در آن رگ دید عرض کرد یا امیر المؤمنین وصیت خود را بکن که ضربت این دشمن خدا کار خود را کرده حضرت کاغذ و قلم خواست تا وصیت خود را بنویسد.

### خلاصه ای از وصایای آن حضرت:

چنگ بزنید به ریسمان خدا و از هم جدا نشوید زیرا من از پیامبر شنیدم که فرمود اصلاح بین مردم از یکسال نماز و روزه بهتر است به خویشان خود توجه کنید خدا را درباره یتیمان و همسایگان در نظر بگیرید به قرآن توجه کنید از نماز مواظب باشید و خانه خدا را محافظت کنید روزه رمضان را محترم شمارید و جهاد در راه خدا را با اموال و جان خود از دست ندهید زکوة خود را به موقع بپردازید اصحاب با فضیلت پیامبر را محترم بشمارید فقرا و مسکینان را در وسیله زندگی با خود شرکت دهید به زیر دستان خود یاری کنید با مردم به خوبی سخن بگوئید امر به معروف و نهی از منکر کنید زیرا در اثر ترک بدترین افراد زمام امور شما را در دست می گیرد آنگاه هر قدر دعا کنید مستجاب نمی شود تکبر و قطع رحم ننمائید به خوبی و نیکوئیها و تقوی کمک کنید و به گناه و گناهکاران یاری ننمائید مشروح این وصیت نامه درمقاتل الطالبین ص 38 آمده.

### 3- وفات محمود بن مسعود ملقب به علامه قطب الدین شیرازی:

علامه از علمای قرن هشتم هجری مکنی به ابوالثناء و از شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی ره بود مرحوم نوری در مستدرک او را شیعه دانسته ولی عده

ای او را شافعی می دانند علامه در شیراز متولد و بعد از مسافرت‌های زیاد بالاخره به تبریز آمده درنوزده یا 24 رمضان سال 710 قمری از دنیا رفت و در قبرستان چرنداب تبریز نزدیک قبر بیضاوی به خاک سپرده شد علامه قریب به 14 کتاب دارد از جمله شرح قانون در طب - شرح حکمت الاشراق - شرح بر مختصر حاجبی و غیرها و در ذکاوت او می نویسند در مجلسی که از فریقین نشستند بودند سؤال شد بعد از پیامبر امیر المؤمنین علیه السلام افضل است یا ابوبکر؟ جواب داد:

خير الوری بعد النبی من بنته فی بینه من فی دُجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته

یعنی بهترین مردم بعد از پیامبر کسی است که دخترش در خانه اوست و در تاریکی ضلالت روشنائی هدایت در چراغ اوست.

و نظیر این قضیه را به ابن جوزی نیز نسبت داده اند ولی مرحوم شیخ عباس در سفینه البحار به قطب الدین شیرازی نسبت داده و ممکن است که قطب الدین از ابن جوزی اقتباس نموده.

#### روز بیستم:

شب بیستم اثر زهر به قدمهای مبارک حضرت علی علیه السلام رسید و نماز را نشستند بجا آورده تا صبح طلوع کرد به مردم اذن عام داد تا به خدمت آن بزرگوار برسند مردم می آمدند و سلام می کردند حضرت جواب می داد و می فرمود ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی ای مردم قبل از اینکه مرا از دست دهید هر چه سؤال دارید بیسید ولی سؤالات خود را خفیف و کم کنید.

حُجر بن عدی یکی از زهاد و از اصحاب با وفای امام با کمال تاءثر و تاسف شعری چند در مصیبت حضرت خواند ولی خدا فرمود ای حُجر چه خواهی کرد زمانیکه ترا به دوری و بی زاری از من دعوت کنند عرض کرد به خدا قسم ای

امیر المؤمنین اگر با شمشیر قطعه قطعه شوم و در آتش بسوزانند از تو بیزاری نمی‌کنم حضرت فرمود به هر خیری موفقی ای حجر خدا شما را جزای خیر از طرف اهل بیت پیامبر بدهد.

نقل از شبهای پیشاور ص 473 خلاصه:

از جمله سؤال کنندگان جناب صعصعة بن صوحان که از رجان بزرگ شیعه و از خطبای معروف کوفه و از روایت مورد وثوق فریقین است.

از حضرت سؤال نمود آیا شما افضل هستید یا آدم حضرت فرمود ترکیبة المرء لنفسه قبیح یعنی انسان خودش را تعریف و تزکیه کند زشت است و لکن از باب و اما بنعمة ربک فحدّث یعنی نعمت پروردگارت را بگو (مخفی مکن) می‌گویم من افضل از آدم هستم عرض کرد چرا؟

حضرت فرمود زیرا آدم از گندم منع شده بود ولی خورد اما من منع نشده بودم لکن به میل و اراده خود از گندم دنیا نخوردم (به نان جو قناعت نموده بود) عرض کرد آیا شما افضل هستی یا نوح؟ حضرت فرمود من از نوح افضلم زیرا او قوم خود را تبلیغ کرد اطاعت نمودند و اذیت دادند نوح آنها را نفرین نمود ولی من بعد از پیامبر صدمات و اذیتها از مردم دیدم صبر کردم و نفرین نمودم. (ناگفته نماند اولین مصیبت که حضرت دید خلافت را غصب کردند بعد درش را سوزاندند فرزندش را شهید کردند عیالش را در میان در و دیوار نهادند و عیالش را زدند و ریسمان به گردنش زده به مسجد کشاندند ولی حضرت صبر کرد مثل شخصی که استخوان در گلویش بماند.)

عرض کرد شما افضل هستی یا ابراهیم علیه السلام فرمود:

من از ابراهیم افضلم زیرا او به خدا عرض کرد خدایا چطور مرده را زنده می‌کنی به من نشان ده تا قلبم اطمینان پیدا کند، ولی ایمان من بجائی رسیده اگر

پرده از جلو چشم برداشته شود بر ایمان و یقینم افزوده نگردد. عرض کرد شما افضلید یا موسی فرمود من از موسی افضلم زیرا خداوند او را مأمور کرد فرعون را دعوت کند عرض نمود خدایا من از آنها کسی کشته ام می ترسم مرا بکشند برادرم هارون را با من بفرست ولی وقتی پیغمبر آیات اول سوره برائت را به من داد به مکه رفته بالای بام کعبه قرائت کنم به تنهائی رفتم و خواندم با اینکه کمترین کسی پیدا می شد یکی از اقوامش در دست من کشته نشود با این همه خوف نکردم و رفتم مأموریتم را انجام دادم و برگشتم.

عرض کرد شما افضلید یا عیسی فرمود من از عیسی افضلم زیرا همین که وقت وضع حمل مریم رسید خطاب شد ای مریم از این خانه بیرون رو اینجا جای عبادت است نه زایشگاه، ولی مادرم فاطمه بنت اسد وقتی که درد زائیدن گرفت در وسط مسجد الحرام بود متمسک به خدا شد عرض کرد به حق این خانه و به حق کسی که این خانه را بنا کرده این زائیدن را بر من آسان کن همان ساعت دیوار کعبه شکافته شد مادرم را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند وارد خانه گردید و من در خانه خدا به دنیا آمدم.

## 2- فتح مکه معظمه بدست توانای پیامبر اسلام.

چنانکه گفته شد دهم رمضان پیامبر از مدینه برای فتح مکه خارج گردید روز بیستم سال هشتم قمری پیامبر با لشکر اسلام وارد مکه گردید و بدون جنگ قریش تسلیم گشتند و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرچم را به دست گرفته می فرمود امروز روز رحمت است منادی از طرف پیامبر اسلام ندا می کرد هر کس داخل مسجد الحرام یا داخل منزل ابی سفیان شود یا سلاح خود را به زمین بگذارد در امان است حضرت قبل از ورود به مکه فرمود به کسی اذیت نکنید مگر شخصی که با شما به جنگد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالیکه عمامه سیاهی بر سر

داشت وارد مسجد الحرام شد و سوره انا فتحنا را قرائت نمود و تکبیر فرمود و چوبی در دست مبارک بود که به هر یک از بتها می زد بت به رو می افتاد و می فرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا سیصد بت به اشاره عصای حضرت شکست و بتهای بزرگ که بر بام کعبه بود حضرت علی عليه السلام پای بر دوش مبارک پیامبر نهاد و آنها را بر زمین افکند به جهت رعایت احترام رسول خدا خود را از میزاب کعبه به زمین انداخت.

پیامبر خطاب نمود ای اهل مکه در حق خود چه می گوئید و چه گمان می کنید من به شما چه خواهم کرد عرض کردند تو برادر کریم و پسر برادر کریم هستی بهر چه خواهی قدرت دادی آن مظهر رحمت اشک از چشمان به رخسار مبارکش جاری گشت فرمود: اذهبوا فانتم الطلقاء بروید شما آزاد هستید و عفو عمومی را صادر نمود وقت نماز شد بلال را دستور داد تا بر بام کعبه رفته اذان گوید عده ای از مشرکین بلال را مسخره کردند حضرت آنها را حاضر کرد و هر چه گفته بودند بر روی آنها بگفت.

مرحوم طبرسی در تفسیر نفیس خود نوشته بعد از فرمایش پیامبر و عفو عمومی همگی با سلام مشرف گشتند.

حضرت دست مبارک را در جامی پر از آب داخل کرد و فرمود از زنان هر کس می خواهد با من بیعت کند دست در این جام کند زیرا من با زنان مصافحه نمی کنم.

پس از فتح مکه اهالی مدینه نگران بودند که حضرت در مکه بماند و از مدینه اعراض نماید آن مظهر وفا فرمود از اهل مدینه شما در موقع سختی با من یاری کردید و هر نوع محبت نمودید محال است که در موقع پیروزی و پیشرفت

اسلام شما را رها کنم البته به مدینه برمی گردم و تا آخر عمر آنجا خواهم ماند  
آنها از شنیدن کلام حضرت خوشحال گشته و فکرشان راحت شد.

3- سید هبة الله علی حسنی معروف به ابن شجری بغدادی از اکابر علمای  
شیعه امامیه در کرخ بغداد سال 542 قمری وفات کرد و از ائمه نحو و لغت و  
اشعار عرب به شمار می رفت و صاحب تألیف قیمه است از جمله امالی - شرح  
لمعه ابن جنی و غیرهما.

### روز بیست و یکم:

1- شب قدر 2- احتمال نزول قرآن می رود.

3- شهادت مولای متقیان علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد  
مناف.

شب بیست و یکم اثر زهر در بدن مبارک ظاهر گشت چیزی میل نفرمود  
لبهای مبارک به ذکر خدا حرکت می کرد اهل بیت خود را جمع و ایشان را  
موعظه نمود به حسنین راجع به تجهیز خود وصیت کرد و فرمود قبر مرا مخفی  
کنید سپس نظری به اهل بیت خود نمود فرمود به خدا می سپارم جبین مبارک  
عرق کرد و شهادتین گفت در شب بیست و یکم سال چهل و سه قمری در 63 سالگی  
در شهر کوفه شمس امامت غروب کرد ناله از اهالی کوفه بلند شد پس از تغسیل  
و تکفین جنازه مطهره را شبانه و مخفیانه با چند نفر به سوی ارض اقدس نجف  
حرکت دادند تا رسیدند به جائی که سنگ سفیدی نمایان شد بر زمین نهادند امام  
حسن به هفت تکبیر نماز خواند سپس آن محل را کردند قبری ظاهر شد و  
لوحی حاضر یافتند که در آن نوشته شده بود این قبر رانوح پیغمبر برای علی بن  
ابطالب مهیا نموده حضرت را نزدیک به صبح دفن کردند.

قبر مبارک حضرت تا زمان هارون الرشید معلوم نبود مگر به خواص، روزی عبدالله بن حازم با هارون الرشید به عزم شکار به نجف الاشرف رفتند عبدالله گوید آهوهائی دیدیم و بازها و سگها را به طرف آنها روانه کردیم آهوها به تل بلندی پناه بردند و سگها و بازها برگشتند رشید متعجب شد باز روانه کردیم دوباره بازگشتند هارون دانست در اینجا سرّی است پیر کهن سالی از کوفه آورده از او پرسید، پیر پس از امان گرفتن گفت پدرم از پدرانش خبر داده اینجا قبر علی بن ابیطالب علیه السلام است و خداوند اینجا را حرم امن قرار داده و پناهنده باو در امان است رشید به جهت اطمینان خاطر امر کرد حفر نمودند و بلوخی رسیدند که به خط سریانی نوشته بود این قبریست که نوح برای علی علیه السلام حفر کرده خاک را ریختند هارون نماز خواند و دعا و تضرع کرد و گریست و خود را به خاک مالید بعد امر کرد قبه ای بنا کنند که چهار باب داشته باشد و این اولین اساسی است که بر قبر علی علیه السلام بنا شده و بعد مستنصر عباسی مشرف شد و ضریح عالی از فولاد بر قیمت بر قبر حضرت ساخت.

این بزرگوار چهار سال و 9 ماه متولی خلافت ظاهری بعد از عثمان شد.

والد محترم حضرت علی علیه السلام ابوطالب بود (بروایت ضعیفه اسمش عمران است ولی مشهور این است که اسم و کنیه اش ابوطالب بوده)

ابوطالب با عبدالله والد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برادر ابویی می باشند.

والده مکرمه اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف (یعنی عبدالعالی) است.

حضرت دارای سه برادر به نامهای طالب - عقیل - جعفر و دو خواهر بنام امّ هانی که نامش فاخته زن هبیره بن عمر و جُمانه که مادر همه فاطمه بنت اسد بود.

شیخ مفید و طبرسی فرموده اند حضرت علی 27 فرزند داشت 11 پسر و 16 دختر و محسن نیز در اثر ظلم منافقین سقط شده با آن 28 فرزند می شود و حضرت زنان متعددی اختیار کرده بودند و در موقع شهادت چهار زوجه در قید حیات بود: امامه خواهر زاده فاطمه زهرا که دختر ابوالعاص شوهر زینب دختر رسول خدا ﷺ بود - اسماء بنت عمیس (سلمی خواهر اسماء و زوجه جناب حمزه سید الشهداء بود) - لیلی - امّ البنین.

اسامی اولاد آن حضرت از این قرار است:

امام حسن - امام حسین - زینب کبری - ام کلثوم (زینب صغری) محسن مادرشان حضرت فاطمه زهرا دختر رسول اکرم ﷺ.

محمد بن حنفیه مادرش خوله دختر جعفر بن قیس الحنفیه.

عمر الاطرف - رقیه تواءم متولد شدند و مادرشان ام حبیب دختر ربیع.

باب الحوائج عباس - جعفر - عثمان - عبدالله مادرشان امّ البنین دختر حزام

بن خالد بن دارم که هر چهار فرزند در کربلا شهید شدند.

محمد اصغر - عبیدالله مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیّه که هر دو در کربلا

شهید شدند.

یحیی مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه.

ام الحسن - رمله مادرشان امّ سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی.

نفیسه (ام کلثوم صغری) - زینب صغری - رقیه صغری - ام هانی - امّ

الکرام - جُمانه (ام جعفر) - امامه - امّ سلمه - میمونه - خدیجه - فاطمه از

زنان مختلفه متولد شدند.

زینب کبری را به عبدالله بن جعفر تزویج کرد - رقیه را به مسلم بن عقیل داد

که عبدالله متولد شد و در کربلا شهید گردید.

ام کلثوم:

کنیه زینب صغری ام کلثوم است در تنقیح المقال در باب فصل النساء ص 73 فرموده با برادرش به کربلا آمد و با امام سجاد به شام رفت بعد به مدینه برگشت زن بسیار جلیلة القدر بلیغه فهیمه بود و در مجلس ابن زیاد در کوفه خطبه خوانده مامقانی ره می فرماید من او را از ثقات می دانم.

در اخبار آمده که عمر بن خطاب او را اجباراً تزویج کرد ولی عده ای منکر این قضیه شدند مرحوم علم الهدی مصرّ است که با عمر ازدواج کرده ولی دیگران انکار می کنند.

خیران حسان ج 1 ص 57.

ام کلثوم دختر امیر المؤمنین از بطن مطهره سید نساء حضرت فاطمه به وجود آمده و آن معظمه را ام کلثوم کبری می گفتند اولاً عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر متولد شد پسر را زید و دختر را رقیه نامیدند و بعد از عمر عمه زاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود (و در منتهی الآمال ج 1 ص 135 نوشته بعد از آن محمد بن جعفر تزویج کرد) ولی علماء شیعه در باطن منکرند که ام کلثوم با عمر ازدواج نموده.

اعلام الوری طبرسی ص 204: اما ام کلثوم را عمر بن خطاب تزویج کرد و علمای شیعه می گویند علی علیه السلام بعد از مدافعه کثیره و امتناع شدید و پی در پی بهانه آوردن بالاخره ضرورت ایجاب کرد کار او را به عباس بن عبدالمطلب واگذار کند و او به عمر تزویج کرد.

منتخب التواریخ ص 95: فرموده ام کلثوم دختر فاطمه والده زید و رقیه در زمان حضرت مجتبی در مدینه از دنیا رحلت فرمود و ام کلثوم که در واقعه کربلا ذکر می کنند ام کلثوم دیگرست از سایر زنان علی علیه السلام، امیر المؤمنین را دو

زینب و دو امّکلثوم بود زینب کبری و ام کلثوم کبری از فاطمه زهراء - زینب صغری و ام کلثوم صغری از سایر زنان بدنیا آمدند بالاخره نتیجه می گیرد که ام کلثوم خواهر امام حسین که مادرشان فاطمه زهرا است در کربلا نبود.

منتهی الامال ص 135: ابن شهر اشوب از کتاب امامت ابو محمد نوبختی روایت کرده که ام کلثوم را عمر بن خطاب تزویج کرد و چون آن مخدره صغیره بود هم بستر نگشت و پیش از عروسی از دنیا رفت.

ما این اقوال را راجع به ازدواج ام کلثوم نقل کردیم که کلاً چهار قول شد.

1- این ازدواج را عده ای منکرند.

2- عده ای ازدواج را با عمر قبول دارند و می گویند قبل از عروسی وفات کرده.

3- ازدواج نموده صاحب دو فرزند بنامهای زید و رقیه شده و این ازدواج در حال اضطرار انجام گرفته.

4- این ازدواج صورت گرفته و دارای دو بچه بود و این خواهر ابوبنی امام حسین می باشد ولی ام کلثومی که در کربلا ذکر می کنند از سایر زنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بود.

به نجف الاشرف غریّ نیز گویند زیرا غریّ نام بلندبست در ظهر کوفه در حوالی آنجا دو گنبد یکی بر سر قبر مالک و دیگری بر سر قبر عقیل که ندیمان خزیمه الابرش بودند بنا کرده غریّین می گفتند و غریّ به معنای آلوده کرده است نعمان بن منذر یکی از ملوک عرب کسی را که می کشت امر می نمود تا آن دو قبر را بخون آلوده کنند لذا غریّین گویند.

فضیلتی از این بزرگوار

سفینه البحار جلد 2 ص 29 در ماده صعب آمده:

علی علیه السلام نشسته بود و جماعتی نزد آن حضرت بودند عرض کردند به ما حدیثی بفرمائید حضرت فرمود کلام من صعب و مشکل است نمی داند آن را مگر دانشمندان.

عرض کردند باید بگوئید حضرت فرمود: با من باشید پس داخل آتش شد فرمود: انا الذی علوت فقهرت انا الذی اُحیی و اُمیت انا الاول و الآخر و الظاهر و الباطن فغضبوا و قالوا کفر یعنی من آن کسی هستم که غلبه کردم پس چیره شدم من کسی هستم که زنده می کنم و می میرانم من اول و آخر و ظاهر و باطن هستم، مردم غضبناک شدند و گفتند علی کافر شد و برخاستند بروند علی علیه السلام به باب خانه فرمود اینها را نگذار، باب آنها را نگه داشت فرمود نگفتم که سخن من مشکل است نمی داند مگر دانشمندان بیائید سخن خود را تفسیر کنم.

اما گفتم: علوت فقهرت: من همان کسی هستم که با این شمشیر بر شما غلبه کردم و چیره شدم تا شما ایمان به خدا و پیامبر آوردید. اما گفتم من زنده می کنم و می میرانم یعنی سنت پیامبر را زنده می کنم و بدعت را می میرانم اما گفتم من اول هستم یعنی اولین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم و مسلمان شدم اما گفتم من آخر هستم یعنی آخرین کسی هستم که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کفن کردم و به قبر گذاشتم.

اما گفتم من ظاهر و باطن هستم یعنی علم ظاهر و باطن نزد من است، گفتند غم را از ما دور کردی و فرج دادی خداوند غصه ها را از تو دور کند.

در سفینه البحار ج 1 ص 56:

ابن عباس گوید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روز قیامت من و علی در پل صراط می ایستیم در دست هر یک شمشیری برداریم کسی از نزد ما مرور نمی کند مگر سؤال می کنیم از ولایت علی علیه السلام هر کس در دل او مقداری از

حب ولایت او باشد نجاب یابد وگرنه با شمشیر گردنش را می زنیم و به آتش می اندازیم سپس این آیه را تلاوت فرمود: وقفوهٔ انهم مسئولون فانکم لا تنصرون بل هم الیوم مستسلمون یعنی آنها را تنگ دارید زیرا از ولایت امیر المؤمنین سؤال خواهد شد.

عیون ص 58: قال رسول الله من احب ان يتمسک بالعروة الوثقی فلیتمسک بحب علی و اهل بیتی پیامبر اسلام فرمود: هر کس دوست دارد به ریسمان محکم چنگ زند باید به دوستی علی و اهل بیت من چنگ زند.

عیون ص 60: قال رسول الله و هو آخذ بید علی علیه السلام من زعم انه یحبنی و لا یحب هذا فقد کذب پیامبر فرمود در حالیکه از دست علی علیه السلام گرفته بود هر کس گمان می کند، مرا دوست دارد و این مرد را دوست ندارد البته دروغ می گوید.

امالی صدوق ص 17: عن الاصغ بن نباته قال امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم علی منبر الکوفه انا سید الوصیین و وصی النبیین انا امام المسلمین و قائد المتقین و ولی المؤمنین و زوج سیده نساء العالمین انا المتختم بالیمین والمعقر للجبین انا الذی هاجرت الهجرتین و بایعت البیعتین انا صاحب بدر و حنین انا الضارب بالسیفین و الحامل علی فرسین انا وارث علم الاولین الی آخر.

اختصاص شیخ مفید ره ص 68:

سئل قنبر مولی من انت قال انا مولی من ضرب بسیفین و طعن برمحین و صلی القبلتین و بایع البیعتین و هاجر الهجرتین و لم یکفر بالله طرفه عین.

ضرب بسفین: در تفسیر فرات کوفی ص 25:

علی علیه السلام هنگام دفاع از وجود پیامبر در جنگ احد به قدری پافشاری و فداکاری کرد که شمشیر او شکست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر خود را که ذوالفقار

بود به وی مرحمت نمود و حضرت در این جنگ با دو شمشیر جنگید و چنان رشادت نشان داد که جبرئیل گفت لا فتی الا علی لا سيف الا ذوالفقار.

شاید مقصود این باشد که با دو شمشیر جنگ می کرد یعنی در هر دست یک شمشیر برمی داشت و این نوع جنگ کردن قدرت فوق العاده می خواهد و در تنقیح آمده که حمزه نیز در جنگ احد با دو شمشیر جنگ می کرد.

تختم بالیمین: علل الشرایع ص 158:

محمد بن ابی عمیر گوید به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انگشتر را چرا به دست راست می کرد فرمود زیرا او پیشوای اصحاب یمین است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند متعال در قرآن اصحاب یمین را مدح و اصحاب شمال را ذمّ نموده و رسول خدا انگشتر را بدست راست می کرد و تختم بالیمین و محافظت به نماز در اول وقت و زکات دادن و یاری کردن به برادران دینی و امر به معروف و نهی از منکر کردن از علائم شیعیان ماست.

صلی قبلتین:

در مکه معظمه با پیامبر اسلام به بیت المقدس نماز خواند و بعد از هجرت به مدینه منوره و تغییر قبله به طرف مکه نماز خواند در نتیجه به دو قبله نماز خوانده.

هاجر هجرتین:

هجرت یعنی از مکانی به مکان دیگر رفتن و در آنجا مسکن گزیدن حضرت علی علیه السلام یک بار از مکه به مدینه با پیامبر هجرت نمود و بار دیگر از مدینه به کوفه هجرت نمودند و در آنجا سکنی گزیدند.

صاحب بدر و حنین:

حضرت علی علیه السلام در هر دو جنگ مثل جنگهای دیگر شرکت داشت. در جنگ حنین ده نفر فرار نکردند یکی از آنها علی بن ابیطالب بود که در پیش روی پیامبر شمشیر می زد و دشمن را دفع می نمود. در جنگ بدر ولید را کشت و به یاری حمزه رفت با شمشیر نیمه سر شیبیه را افکند و او را هلاک نمود سپس به یاری عبیده شتافت و رمقی در عتبه بود که او را نیز به جهنم واصل کرد و در جنگ بدر هفتاد نفر از دشمنان کشته شد علی علیه السلام تنها 36 نفر آنها را هلاک نمود.

#### الحامل علی فرسین:

حضرت علی علیه السلام به دو سوار از دشمن حمله می نمود و به خاک و خون می کشاند در صورتیکه جنگ کننده تنها می تواند با یک دشمن روبرو شود.

#### 4- وفات حضرت یوشع بن نون جانشین حضرت موسی علیه السلام:

پس از وفات موسی علیه السلام نبوت وصی او یوشع بن نون که از اولاد بن افرائیم بن یوسف منتقل شد و به بنی اسرائیل سر و سامان داد و در شب بیست و یکم رحلت نمود و 127 سال عمر کرد و قبر او در فرائیم فلسطین می باشد.

#### 5- حضرت عیسی علیه السلام به آسمان برده شد:

حضرت عیسی با دلگرمی تمام مشغول تبلیغ بود به هر قریه و شهر می رسید بیماران و زمین گیران و کوران را شفا می بخشید معجزات نبوت را نشان می داد با اینکه تبلیغات دشمن خیلی وسیع بود ولی روزیروز به پیروان عیسی می افزود رؤسای یهود مصمم شدند تا نظریه قطعی درباره عیسی بگیرند نقشه قتل آن حضرت را کشیدند عیسی آگاه شد و بحال اختفاء درآمد در جاهای دور دست زندگی می کرد یهود برای پیدا کردن آن جایزه ها گذاشته بودند.

یکی از حواریون یعنی از یاران عیسی بنام یهودای اسخر یوطی تطمیع شد و دین خود را به دنیا فروخت محل عیسی را به مأموران دولت نشان داد و مبلغ اندکی پول دریافت کرد.

مأموران هنگامیکه وارد آن مکان شدند خداوند حضرت عیسی را در 33 سالگی به آسمان برد و شخص دیگری که شبیه عیسی بود دستگیر کردند آن شخص هر چه فریاد زد من عیسی نیستم نپذیرفتند و به دار آویختند.

بعضی گویند آن شخص همان یهودای اسخر یوطی بود وقتی وارد محل اختفای عیسی شد خداوند شبیه به عیسی کرد او را دستگیر نمودند برخی گویند همان مامور را خداوند شبیه به عیسی کرد او را گرفتند و بدار زدند، خلاصه عیسی شب 21 رمضان به آسمان برده شد.

#### 6- رحلت حضرت موسی سومین پیامبر اولوالعزم

امالی صدوق ره ص 140: محمد بن عماره از پدرش نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم از وفات حضرت موسی بن عمران به من اطلاع بدهید حضرت فرمود زمانی که اجلش رسید و عمرش تمام شد ملک الموت آمد سلام کرد حضرت موسی جواب داد و فرمود تو کیستی عرض کرد من ملک الموت هستم فرمود برای چه آمده ای عرض کرد برای قبض روح تو، فرمود از کجا مرا قبض روح می کنی عرض کرد از دهانت فرمود بوسیله آن با خدا تکلم کرده ام عرض کرد از دستهایت فرمود تورات را بهمان دست گرفته ام عرض کرد از پاهایت فرمود با آنها به طور سینا رفته ام عرض کرد از چشمهایت فرمود با چشمهایم به خدایم با امید نگاه کرده ام عرض کرد با گوشهایت فرمود با آنها سخن پروردگار را شنیده ام. خداوند به ملک الموت وحی کرد روح آنرا قبض نکن تا خودش بخواهد ملک الموت خارج شد این جریان گذشت موسی یوشع

بن نون را خواست و وصیت نمود و فرمود مخفی کن و بعد از خود به کس دیگر وصیت نما سپس از نزد بنی اسرائیل بیرون رفت و غائب شد در همان دوران غیبت به مردی برخورد کرد که قبر حفر می کرد موسی گفت میل داری ترا یاری کنم آن مرد عرض کرد آری، موسی کمک نمود و قبر را کنده و لحد بر آن ساخت میان قبر خوابید تا به بیدار شدن چگونگی است در همان حال پرده از جلو چشم موسی برداشته شد و جایگاه خود را در بهشت دید به خدا عرض کرد مرا قبض روح کن ملک الموت موسی را قبض روح نمود و در همانجا دفن کرد و آن مرد در واقع ملکی بود بصورت آدمی در صحرا، از پیامبر اسلام سوال شد که قبر حضرت موسی کجاست فرمود عند الطريق الاعظم عند الکثیر الاحمر و کثیر موضع است در ساحل دریای یمن.

حضرت موسی شب 21 رمضان در 226 سالگی رحلت نمود و زوجه اش صفورا نام داشت که دختر شعیب بود و در برابر یوشع طغیان نمود و با او به جنگ برخاست.

#### پیدایش گوساله پرستی

زمانیکه موسی به طور رفت سامری (ساحر) از زیورهای آل فرعون گفت و گذاخته گوساله ای ساخت که صدای گوساله می داد پس سامری و تابعینش به مردم گفتند این است خدای شما و موسی - هذا الهکم و اله موسی - بعضی از بنی اسرائیل تابع او شدند و به اطراف گوساله رفتند مفسران نوشتند که ششصد هزار نفر گوساله پرست شدند هارون برادر موسی هر قدر نصیحت داد قبول نکردند گفتند بر همین حال باشیم تا موسی برگردد چون موسی برگشت بر ایشان غضب کرد و ملامت و تهدید نمود و از اطراف گوساله دور کرد سپس به سامری عتاب نمود و سامری جریان را شرح داد که وقتی جبرئیل رسول

روحانی موقع غرق شدن فرعون نزد تو آمد و بر اسب سوار بود قبضه ای از خاک زیر پای اسب او برداشتم و نگه داشته آن خاک را میان زیورهای گداخته انداختم گوساله ساختم (و چون از موسی شنیده بودند خاک زیر قدم جبرئیل هر جا زده شود باواز درآید) از اثر آن خاک به صدا درآمد و نَفَس من مرا به این کار واداشت.

7- شیخ المحدثین و افضل المتبحرین عالم فقیه محدث خبیر ابوالمکارم و الفضائل محمد بن حسن عاملی مشغری ملقب به حر عاملی در سال 1104 قمری در خراسان وفات کرد و در صحن قدیم یک ایوان مانده به مدرسه آقای میرزا جعفر دفن شد و قبرش معروف است تالیفات مفید دارد از جمله: وسائل الشیعه - امل الآمل - اثبات الهداة - صحیفه ثانیة سجادیة - جواهر السنیه و غیرها که تقریباً به 22 کتاب میرسد و ایشان قریحه شعری هم داشتند.

8- کشته شدن ابن ملجم مرادی 40 قمری:

پس از دفن حضرت علی علیه السلام روز 21 رمضان امام حسن به منبر رفت و خطبه خواند سپس فرمان داد تا ابن ملجم را حاضر کردند فرمود چه چیز ترا واداشت تا امیر المؤمنین را شهید ساختی و رخنه در دین انداختی گفت با خدا عهد کرده بودم پدر ترا به قتل رسانم ترا از شر او آسوده کنم باز به نزد تو برگردم اگر خواستی مرا میکشی و اگر خواهی می بخشی امام فرمود هیئات به خدا قسم آب سرد نیاشامی تا به جهنم واصل شوی در تاریخ آمده ابن ملجم گفت مرا سرنی است که می خواهم درگوش تو بگویم حضرت ابا نمود و فرمود اراده کرده از شدت عداوت گوش مرا با دندان برکند پس امام حسن بر طبق وصیت حضرت علی علیه السلام ابن ملجم را روز بیست و یکم به یک ضربت به جهنم فرستاد.

بعضی نوشته اند که حکم گردن زدند و ام الهیثم دختر اسود نخعی خواست تا جسد آن ملعون را به او سپارند و آن جثه نحس را به او دادند آتشی برافروخت و آن پلید را در آن سوزانید.

ابن شهر آشوب روایت کرده که استخوانهای پلید ابن ملجم را در گودالی انداخته بودند و بیوسته مردم کوفه از آن گودال بانگ ناله و فریاد می شنیدند، حضرت علی روزی به ابن ملجم فرمود قد اخبرتك امّک أنّها حملت بک فی بعض حیضها یعنی اگر از مادرت بپرسی بتو اطلاع می دهد که مادرت در ایام حیض به تو حامله شده (پس تو والد الحیض هستی).

#### روز بیست و دوم:

وفات افقه الفقهاء شیخ العراقین عبدالحسین طهرانی رجالی در 1286 قمری در کاظمین و جنازه را انتقال داده و در کربلا جنب باب سلطانی دفن کردند و جمیع کتب خویش را بر طلاب وقف نموده بود و ایشان از اکابر علمای قرن سیزده قمری می باشد که در جودت فهم و سرعت انتقال و کثرت حافظه از نوادر به شمار می رود و از آثار قلمی ایشان ترجمه نجات العباد - طبقات روات که ناقص مانده.

#### روز بیست و سوم:

1- شب قدر 2- احتمال نزول قرآن می رود.

حضرت یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره بر او سجده کردند (پدر و مادر و یازده برادر که بعد از حاکم شدن یوسف به مصر آمدند و در مقابل عظمت آن خضوع نمودند) صبح به پدرش یعقوب عرض کرد این خواب را دیدم یعقوب فرمود پسر من این رؤیا را به برادرانت نگو که به تو حسد می کنند زیرا شیطان به انسان دشمن آشکاری است

خداوند ترا به نبوت انتخاب می کند و به تو تاءویل احادیث می آموزد و نعمت خود را به تو به نبوت کامل می گرداند.

### روز بیست و پنجم:

1- ولادت حضرت سلیمان بن داود پیامبر و او به شریعت حضرت موسی عمل می کرد و همچنین هر پیامبری که بعد از موسی آمده تا بعثت حضرت عیسی به شریعت موسی عمل می نمود و او اولین کسی بود که قبا پوشید.

2- وفات فخر المدققین و شیخ فقیه محمد بن حسن اصفهانی ملقب به فاضل هندی سال 1137 قمری و در سال 1062 متولد شده این مرد بزرگ قبل از بلوغ به هند مسافرت کرده و مدتی در آنجا مانده لذا هندی گویند و بعد به اصفهان آمد و در آنجا وفات نمود و قبرش در تخت فولاد اصفهان است و او صاحب کتاب نفیس کشف اللثام از کتب فقه شیعه می باشد و قریب به 15 کتاب دارد از جمله شرح العوامل المائة.

مرحوم در کوچکی به درجه اجتهاد رسید و خودش در کشف اللثام فرموده فارغ شدم از معقول و منقول و حال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بودم و فرموده که فخر المحققین (پسر علامه) قبل از ده سال کتب معقول و منقول را نزد پدرش علامه حلّی خواند و از فضل خدا بعید نیست که من سیزده ساله فارغ التحصیل شده باشم و شروع کردم به تالیف و تصنیف و حال آنکه به پانزده سالگی نرسیده بودم.

### روز بیست و ششم:

1- نزول سی صحف به حضرت ادریس پیغمبر عليه السلام بعضی گویند پنجاه صحف.

ادریس علیه السلام به پنج پشت به آدم علیه السلام می رسد به این ترتیب ادریس بن الیاذر بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام، ادریس اخنوخ نام داشت می نویسند از کثرت تدریس ادریس نامیدند و در کتب یونانیان هرمس نوشته اند.

ادریس را دوست اسقلینوس نام بود که وی کسب حکمت و شریعت در خدمت ادریس نموده و عالمی زاهد و متقی و مستجاب الدعوة بود چون ادریس به مقام و رفعا مکانا علیا رسید این مرد از مفارقت او غمگین شد مجسمه او را برای تسلی خاطر ساخت و به نظر کردن در آن آتش فراق را فی الجمله خاموش می کرد چون مقداری بدین منوال گذشت آن زاهد ناگهان فوت کرد بعد از آن در محل و مسکن او مجسمه یافتند شیطان به نزد آنها آمد گفت ادریس که مستجاب الدعوه شد به سبب پرستش این صورت بود و اسقلینوس نیز به پرستش همین صورت مستجاب الدعوة شده بود سپس مردم به عبادت اصنان مشغول شدند.

نوشته اند اولین کسی که خط نوشت و از علم حساب سخن گفت و میزانها و پیمانه ها را وضع کرد و خیاطت نمود ادریس علیه السلام بود در تفسیر منهج الصادقین آمده اولین کسی که از علم نجوم سخن گفت این بزرگوار است و صد سال بعد از آدم متولد شده.

2- وفات علامه آقا محمد جمال الدین خونساری معروف به آقا جمال در سال 1125 قمری و در تخت فولاد اصفهان مدفون است و ایشان صاحب حواشی بر شرح لمعه و معالم الدین و شرح شرایع و غیرها می باشد که قریب به دوازده کتاب است و با علامه مجلسی معاصر بود و در مطایبات و لطیفه گوئی دست فراوان داشت.

## روز بیست و هفتم:

- 1- نزول ده صحیفه بر حضرت آدم علیه السلام که نخستین مکتوبه آسمانی است.
- 2- وفات فخر الشیعه و محیی الشریعه و امام المحدثین و مروّج المذهب مولانا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی اصفهانی در سال 1111 قمری در هفتاد چهار سالگی و در سال 1037 قمری متولد شده و جدش ملاد مقصود علی شاعر بود و به مجلسی تخلص داشت لذا اولاد او را مجلسی گویند.  
مرحوم مجلسی تالیفات زیاده دارد: از جمله حق الیقین که به برکت آن هفتاد هزار سنی شیعه گردید - بحار الانوار - جلاء العیون - حیوة القلوب مشکة الانوار - عین الحیوة - حلیة المتقین - تحفة الزائر - ملاذالاخیار - مرات العقول و غیرها که بیشتر از شصت تالیف می باشد.  
ناگفته نماند که دقت نظر و تبخّر او خارج از حیطة بیان است و به قدری به جهان اسلام خدمت نموده که از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل شده که گفت اگر دین شیعه را دین مجلسی نامند بجا خواهد بود.
- 3- تولد با سعادت شیخ حسن بن زین الدین صاحب معالم الدین و ملاذ المجتهدین 959 قمری که در اول ماه محرم از آن بزرگوار سخن رانندیم.

## روز بیست و نهم:

- 1- تولد علامه حلّی، حسن بن یوسف حلّی معروف به علامه حلّی در سال 648 قمری در این روز متولد شد و آیه الله علی الاطلاق بود که در یازدهم محرم شمه ای از فضائل این عالم فقیه را متذکر شدیم.
- 2- وفات عالم عامل متتبع جامع معقول و منقول ملا محمد حسن شیروانی اصفهانی در سال 1098 قمری در 65 سالگی در اصفهان و جنازه مبارکش را به مشهد نقل کردند و ایشان داماد مجلسی اول یعنی ملا محمد تقی مجلسی والد

معظم ملا محمد باقر مجلسی مولف کتاب نفیس بحار الانوار بود مرحوم شیروانی صاحب حاشیه بر معالم و شرایع و شرح مطالع و شرح مختصر و غیرها می باشد که قریب به 33 کتاب است و ایشان به ملا میرزا و مدقق شیروانی معروفند.

### روز سی ام:

وفات الجایتو (یعنی سلطان مبارک یا معظم یا خوش بخت) محمد شاه خدابنده فرزند ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان بن منکوقاآن بن چنگیز در سال 716 قمری به سن 36 سالگی و در سلطانیّه دفن شد و خودش آن شهر را بنا کرده بود که نزدیک زنجان است و بعضی نوشته سلطان غازان بنا نموده و شاه خدابنده به اتمام رسانید.

شاه خدابنده در مذهب حنفی بود بعد مذهب حق تشیع را در حضور علامه حلّی قبول کرد و دستور داد تا در جمیع شهرهای ایران خطبه بنام حضرات معصومین علیهم السلام و بنام او بخوانند و ما این موضوع را روز یازدهم محرم در وفات علامه حلّی متذکر شده ایم.

محمد شاه پایتخت خود را اول تبریز بعد سلطانیّه که در سال 705 خودش بنا کرده بود قرار داد، در اول شوال نیز وفات محمد شاه را نوشته اند.

## شَوَّالُ الْمُكْرَمِ

روز اول

### 1- عید فطر مسلمین.

در سال دوم هجری یک یا دو روز به عید مانده پیامبر اسلام ﷺ دستور داد مسلمانان فطره خود را خارج کنند زیرا در این سال زکات فطره واجب شد و روز فطر برای اقامه نماز عید به صحرا رفتند و در این سال نماز فطر مشروع گردید و این اولین نماز فطر و اولین زکات فطره بود در اسلام به عمل آمد (کامل ج 2) و پیامبر بعنوان اسلحه عصائی در نماز بدست گرفته بود که سر آن نیزه آهنی داشت.

نماز عید فطر در زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه مستحب است اگر چه با جماعت خوانده شود و در رکعت اول بعد از حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و در رکعت دوم چهار تکبیر و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و سلام دهد و در قنوت هر دعائی می تواند بخواند.

زکات فطره این است که هر نفری یک صاع که تقریباً 3 کیلوگرم جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول اینها را بدهد کافی است.

2- رد آفتاب بر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام.

3- غزوه قَرَقَرَة الْكُدْر

(با هر دو قاف مفتوح و ضم کاف و سکون دال) نام آبی است از بنی سلیم در سه منزلی مدینه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که جماعتی از بنی سلیم و بنی غطفان در سال دوم هجرت در قرقره الکرد جمع شده که شیخون زنند حضرت پرچم اسلام را به حضرت امیر المؤمنین داد و با دویست نفر از اصحاب دو روزه به آنجا تشریف برد وقتی رسید که آن جماعت رفته بودند حضرت مراجعت فرمود، بعضی این غزوه را در سال سوم هجرت نوشته اند.

4- خروج امام رضا علیه السلام به نماز عید سال 201 قمری.

نزدیک عید مأمون از حضرت رضا علیه السلام تقاضا کرد که جهت نماز عید به مسلماً تشریف ببرند حضرت قبول فرمود مأمون بسیار اصرار و تاکید کرد حضرت در آخر فرمود اگر معذور نداری به نحو نماز جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام به نماز خواهم رفت مأمون عرض کرد به هر نحو می خواهید تشریف ببرید مردم و دربانان و لشکریان را امر کرد صبح عید بر در خانه حضرت حاضر شوند چون آفتاب طلوع کرد حضرت غسل نمود و لباس پوشید و عمامه بر سر پیچید یک طرف آن به سینه و طرف دیگر را مابین کتفین انداخت پا برهنه و جامه بالا زده تا نصف ساق چند قدم برداشت نظر به آسمان کرد و تکبیر فرمود همه با آن حضرت تکبیر گفتند امرا و لشکریان امام را با آن هیئت دیدند از مرکبها پائین آمدند و کفشها بیرون کردند چنان حضرت تکبیر گفت که مردم نیز گفتند گویا آسمان و زمین و دیوارها با حضرت تکبیر می گفتند صدای ناله و فریاد از مردم برخاست خبر به مأمون رسید فضل بن سهل گفت اگر حضرت رضا با این وضع به مسلماً رود همه شیفته او خواهد شد مأمون

خدمت حضرت کسی فرستاد که ما شما را به زحمت انداختیم برگردید آنکس که هر سال نماز عید می خواند او بخواند حضرت کفش خود را طلبید و پوشید مراجعت فرمود.

### روز دوم:

پیامبر اسلام عایشه را در ماه شوال قبل از سوده تزویج کرد در حالی که شش ساله یا هفت ساله بود و در سال اول هجرت ماه شوال در مدینه زفافش واقع شد و در آن زمان ده ساله بود و پیامبر 53 ساله و همین یک زن در میان زنان پیامبر باکره بود و بقیه تئیه بودند.

ناگفته نماند مردم عرفا عقد را در این ماه خوب نمی دانند ولی مجلسی تصریح کرده بآنکه لا نصّ علی ما اشتهر من الکراهة یعنی کراهتی که در میان مردم مشهور شده روایتی نداریم.

### روز سوم:

جعفر بن محمد بن هارون ملقب به متوکل روز سوم یا چهارم شوال سال 247 قمری کشته شد در سبب قتل او می نویسند: متوکل حضرت علی ع را دشمن می داشت و توهین می کرد روزی برحسب عادت خود به آن جناب جسارت نمود منتصر بالله فرزند متوکل در آن مجلس بود چون شنید رنگش متغیّر گشت و غضبناک گردید و متوکل او را دشنام داد منتصر در صدد قتل او درآمد چند نفر از غلامان خاص متوکل را برای کشتن او معین کرد شبی متوکل در قصر خود با ندیمان خمر خورد و مست شد و مسؤل و رئیس ندیمان آنها را مرخص نمود فقط فتح بن خاقان نزد متوکل ماند غلامام که مهبای کشتن متوکل بودند با شمشیرهای برهنه داخل شدند و فتح الله خان فریاد کشید وای بر شما امیر المؤمنین را می کشید خود را روی متوکل انداخت غلامان هر دو را کشتند

و به نزد منتصر بالله رفتند و بر او به خلافت سلام کردند مدت خلافت متوکل 14 سال و ده ماه شد و در 41 سالگی هلاک گردید متوکل مردی خبیث و بد سریره بود و با آل ابیطالب سخت دشمنی داشت پیوسته در صدد اذیت آنها بود و به ظن و تهمت آنها را گرفتار می کرد لذا آنچه در ایام او بر علویین گذشت در ایام خلفای دیگر چنین نبود حتی کسی که به آل ابوطالب احسان می کرد سخت او را تعقیب می نمود و از احسان به آنها منع می کرد تا اینکه مردم از رعایت آل ابوطالب دست کشیدند و کار برایشان سخت شد ولی بعد از هلاکت متوکل از فشار خارج شدند.

از کارهای زشت متوکل منع کردن مردم از زیارت امام حسین علیه السلام بود یک نفر یهودی دیزج نام را برای شخم و محو کردن آثار قبر امام و سخت گیری به زوار آن حضرت به کربلا فرستاد و دیزج با کارگران زیاد در سال 236 قمری سر قبر امام حسین به کربلا رفتند و هیچکدام جرئت نکردند اقدامی کنند ولی دیزج یهودی بیلی بر دست گرفت و قبر شریف را خراب کرد بعد سایر کارگران اقدام نمودند و قبر را منهدم ساختند و دور قبر را شخم کردند و آب جاری نمودند و نگهبان گذاشتند تا کسی به زیارت نرود ولی بعضی از عاشقان اباعبدالله بعد از نیمه شب از جائی که نگهبانان نبینند خود را به قبر شریف می رسانیدند بدین روش بود تا متوکل کشته شد و شیعیان باز به زیارت آزادانه آمدند و قبر شریف را بهمان طریق سابق ساختند مرحوم شیخ عباس قمی در تتمه المنتهی ص 347 ج 2 از کتاب اربعین قمی نقل کرده هارون الرشید در زمان خلافتش دستور داد عمارت و قبر امام را خراب کنند و تمام زمین حایر را شخم زدند و زراعت نمودند و درخت سدري که علامت قبر گذاشته بودند از ریشه درآوردند تا قبر ساخته نشود و بعد از هارون متوکل ملعون این کار را کرد غیر از این دو

ملعون کسی متعرض قبر مبارک نشد ولی مسترشد عباسی و پسرش راشد خزانه و اوقاف کربلا را گرفتند و در سال 369 عضد الدوله دیلمی عمارت و بقعه و رواق در نجف و کربلا ساخت بعد از آنکه هارون بقعه در نجف ساخته بود آنرا خراب کرد.

مسعودی نقل کرده منتصر پسر متوکل بر اهل بیت رسول خدا ﷺ رؤف بود و به آل ابوطالب احسان می کرد و از زیارت امام حسین کسی را منع نمی نمود و فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهم السلام رد کرد و اوقاف آل ابوطالب را آزاد ساخت و مانع تعرض به شیعیان علی علیه السلام بود و بعد از شش ماه خلافت مریض شد و درگذشت ولی بعضی گویند مسموم کردند.

#### روز چهارم:

در سال هشتم قمری جنگ حنین به نوشته ناسخ اتفاق افتاد ولی شیخ بهائی ره در روز پنجم نوشته است.

بعد از فتح مکه اکثر قبائل عرب مسلمان و مطیع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدند لکن قبیله هوازن و ثقیف که مردی دلاور بودند تمرد کردند و با هم پیمان بستند با پیامبر جنگ کنند مالک بن عوف رئیس هوازن بود بعد از کمک طلبیدن بالاخره سی هزار مرد جمع نموده و در صحرای وسیعی بین مکه و طائف که وادی حنین نام دارد جای گرفتند از آن طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوازده هزار لشکر فراهم آورد و کوچ کردند تا به حنین نزدیک شدند نخست خالد بن ولید با جماعتی که دارای سلاح نبودند خواستند عبور کنند تا به حنین برسند از لشکریان هوازن که در راه کمین کرده بودند حمله نمودند ایشان گریختند از دنبال آنها مشرکینی که تازه مسلمان شده بودند فرار کردند.

پیغمبر ﷺ فرمود الی این ایها الناس کجا فرار می کنید ولی همه رفتند جز ده نفر، پیغمبر با اصحاب اندک حمله کردند علی رضی الله عنه بسیار از شجاعان را دو نیم کرد و علم را سرنگون و علمدار دشمن را کشت چنانکه مشرکین پا به فرار گذاشتند عباس اصحاب را ندا کرد یا معشر الانصار الخ مسلمانان رجوع کرده از عقب کفار تاختند حضرت پیغمبر مشتی به خاک بر آنها پراکند و فرمود شاهت الوجوه، در این جنگ از مسلمانان چهار نفر کشته شدند و جنگ به نفع مسلمین خاتمه یافت.

روز پنجم:

#### 1- احضار آصف بن برخیا وزیر سلیمان تخت بلقیس را.

سلیمان پس از آنکه از بنای بیت المقدس فارغ شد عازم حج گردید پس از مدتی توقف مراجعت نمود و سلیمان زبان پرندگان را می فهمید و اگر می خواست به دنبال مأموریتی می فرستاد در راه مکه می آمدند به آب احتیاج شد جستجو کردند نیافتند برای رفع مشکل متوجه پرندگان شد و هدهد که می توانست کمک کند نیافت سوگند یاد کرد اگر برای غیبت خود عذری موجه نیاورد تنبیه یا ذبح کند، طولی نکشید هدهد آمد گفت به چیزی مطلع شدم که از آن خبر ندارید در مملکت سبا زنی بلقیس نام است که بر مردم حکومت می کند و همه گونه قدرت دارد ولی او و قوم وی به جای خدا آفتاب را می پرستند.

سلیمان فرمود در این باره تحقیق خواهم کرد تا به بینم تو راست می گوئی یا نه، نامه ای نوشت و مهر کرد به هدهد داد که ببر و نزد بلقیس بیفکن هدهد نامه را برد و نزد بلقیس انداخت آن زن باز کرد دید از سلیمان است نوشته:

بسم الله الرحمن الرحيم بر من برتری مجوئید و مطیعانه پیش من آئید (یعنی من پیغمبر خدا هستم به من ایمان آورید).

بلقیس به اطرافیان خود گفت چه باید کرد آنها گفتند ما قدرتمندیم او با ما نمی تواند مقاومت کند از هر جهت نیرومند و آماده جنگ هستیم ولی بلقیس تحت تاثیر واقع نشد گفت مصلحت است هدیه ای بفرستم بینم قبول می کند یا نه و مقدار زیادی جواهرات و غلام و کنیز فرستاد.

هدهد به سلیمان اطلاع داد سلیمان دستور داد قصر را بیاراستند و لشکریانش پیش روی آنها صف زدند تا جلالت سلیمان در دل آنها جای گیرد.

فرستادگان بلقیس وارد بیت المقدس شدند و آن همه جلالت که دیدند به خود و هدایای خویش با دیده حقارت می نگریستند بالاخره وارد قصر شده هدایا را دادند سلیمان نپذیرفت فرمون من هرگز به مال تطمیع نخواهم شد و از دعوت به حق دست نخواهم کشید و فرمود برگردید من لشکری به جنگ آنها خواهم فرستاد که تاب مقاومت نداشته باشند.

فرستادگان بلقیس برگشتند و آنچه دیده و شنیده بودند گفتند بلقیس فهمیده که تاب مقاومت ندارد تصمیم گرفت خود با بزرگان مملکت به دربار سلیمان رود، جبرئیل به سلیمان اطلاع داد.

سلیمان برای اینکه نبوت خود را اثبات کند و قبل از آمدن بلقیس تخت سلطنت او را بیاورد به یاران و لشکریان خود گفت کدامیک می توانید قبل از ورود آنها تخت بلقیس را نزد من حاضر کنید.

دیوی عرض کرد پیش از آنکه از جای خود برخیزی آنرا به نزد تو می آورم سلیمان می خواست از آن هم زودتر باشد باز به اطراف نگریست تا اینکه آصف بن برخیا وزیر سلیمان که از علم کتاب یعنی اسم اعظم بهره ای داشت عرض کرد من پیش از آنکه چشم بر هم زنی آنرا نزد تو حاضر می کنم. از طریق طی الارض تخت را نزد سلیمان حاضر کرد سپس در تخت تغییراتی دادند تا در

وقت ورود بلقیس را امتحان کند چون بلقیس وارد شد گفتند آیا تخت تو چنین است گفت گوئی همانست ولی سخت در حیرت افتاد که از کجا و کی باین مکان آورده شد.

به قصری که از شیشه ها ساخته شده بود وارد کردند بلقیس آن جلالت و عظمت را که دید گفت پروردگارا من به خویشتن ستم کردم و اکنون اسلام آورده و مطیع پروردگار جهانیان شدم.

## 2- خروج حضرت علی علیه السلام به جنگ صفین 36 ق.

## 3- ورود جناب مسلم بن عقیل به کوفه 60 ق.

جناب مسلم حسب الامر حضرت امام حسین علیه السلام، آن مظلوم را در مکه وداع و به مدینه آمد قبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت و اهل و عشیره خود را دیدار و وداع نمود با دو راهنما متوجه کوفه گشت آن دو دلیل راه را گم کردند و آب تمام شد آن دو از تشنگی مردند ولی مسلم خود را به قریه ای رسانید و از آنجا نامه به حضرت امام حسین علیه السلام (فرستاد و استعفای خود را از سفر به کوفه نوشت ولی حضرت قبول نکرد و امر به رفتن نمود نامه به مسلم رسید با سرعت تمام به سمت کوفه رهسپار شد تا روز پنجم شوال 61 ق به کوفه وارد گشت و در خانه مختار نزول فرمود بروایت طبری بر خانه مسلم بن عوسجه وارد شد مردم کوفه از شنیدن قدوم مسلم شاد و فوج فوج به خدمت آن جناب می آمدند و مسلم نامه امام حسین را به ایشان می خواند آنها از شوق گریه می کردند و به مسلم بیعت می نمودند تا اینکه هیجده هزار نفر از اهل کوفه بیعت کردند و خبر به نعمان بن بشیر رسید (بقیه مطلب در نهم ذیحجه خواهد آمد).

روز هشتم:

1- وفات عضدالدوله دیلمی 372 ق چهارمین پادشاه از آل بویه.

عضد الدوله ابوشجاع فناخسرو در 324 ق در اصفهان به دنیا آمد و در سال 338 ق به پادشاهی نشست و مدت 34 سال سلطنت کرد گویند مانند او در میان پادشاهان دیالمه در عدالت و احسان نمودن وجود نداشت، فقهاء و محدثان و فضلاء و شعراء و اطبا و ضعفا را از احسان خود بهره مند ساخته بود. از آثار خیریه او بناء قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حایر حضرت سید الشهداء و دارالشفای بغداد و دارالشفای شیراز و غیرها است.

عضدالدوله در سال 372 ق به مرض صرع درگذشت و در نجف الاشرف در روزه مقدسه حضرت علی علیه السلام دفن گردید و بر صندوق مرقدش نوشته شده و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید.

او چهارمین سلطان از آل بویه و اولین کسی است که به شاهنشاه ملقب شد نوشته اند موقع وفات فقط این آیه به زبانش جاری بود: ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه.

2- فرقه ضالّه و هابیّه قبور ائمه بقیع را خراب کردند 1344 ق.

ابن بلهید قاضی القضاة و هابیین بود از علمای مدینه جبراً فتوای هدم قبور متبرکه را گرفت و در این روز به این قضیه هایلّه یعنی تخریب بقعه ائمه بقیع دست زد در منتخب التواریخ از کتاب روح و ریحان نقل کرده که قبّه مطهره ائمه بقیع را جناب مجدالملک ابوالفضل اردستانی بنا نموده و ایشان مستوفی سلطان برکیارق سلجوقی بود لشکریان او را متهم ساختند به اینکه با آنها رفتار خوبی ندارد و بر او خروج کردند و او را خواستند و شاه مجبور شد تسلیم کند ولی گفت او را نکشید قبول نکردند کشتند و او شیعه بود.

از آثارش بقعه ائمه بقیع و چهار طاق عثمان بن مظعون در بقیع و بناء حرم و رواق مطهر کاظمین و بناء قبه حضرت عبدالعظیم و غیرها که همگی از آثار آن مرحوم است.

روز نهم:

وفات محمد بن سیرین 110 ق.

محمد بن سیرین بصری مکنی به ابوبکر از اکابر فقهاء و روات و محدثین تابعین می باشد که با ورع و تقوی موصوف بود پدرش سیرین آزاد کرده انس بن مالک صحابی بود مادرش صفیه آزاد کرده ابوبکر بود نوشته اند سی تن اولاد داشته.

محمد بن سیرین با حسن بصری مصاحب و به وی محبت داشت بعدا محبت دل به عداوت و ترک مصاحبت شد به حدی که از یکدیگر نفرت داشتند و عداوت آنها ضرب المثل شد جالس الحسن او ابن سیرین.

حکایت شده که ابن سیرین بزاز و مردی زیبایی بود زنی عاشق او شد از او مقداری پارچه خرید و درخواست نمود که اجناس را به خانه او بیاورد بعد از آمدن ابن سیرین زن او را داخل خانه کرد و مقصود خود را گفت ابن سیرین فرمود معاذ الله و شروع کرد در مذمت زنا، ولی در زن اثر نکرد سپس ابن سیرین به بهانه قضاء حاجت از نزد زن متوجه مستراح شد و خود را به مدفوعات آلوده کرد و مراجعت نمود هنگامی که زن آن را بدین شکل دید از او متنفر شد و از خانه اخراج کرد منقول است پس از این جریان علم تعبیر خواب به وی الهام شد و دو کتاب تعبیر الرؤیا و منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام را باین سیرین نسبت می دهند.

### روز دهم:

وفات ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله سال 328 ق، و او ناقل خط کوفی به عربی است با اینکه در فقه و تفسیر و انشاء و تجوید و ادبیات ید طولائی داشت ولی چون در خوشنویسی یگانه عصر خود بود لذا بعنوان خطاط شهرت یافته و خط نسخ را به وجود آورد و در سال 310 ق به این طرف این رواج گرفت و نسخ خطوط دیگر شد لذا نسخ نامیدند و نام آن بدیع بود. ابن مقله علاوه بر کمالات متنوعه در اثر وفور دانش متصدی وزارت سه خلیفه مقتدر بالله و قاهر بالله و راضی بالله عباسی گردید در تاریخ آمده در خلال این احوال بعزل و تبعید و مصادره اموال و از همه بالاتر در عاقبت کار دست راست و زبانش نیز بریده شد.

### روز یازدهم:

وفات سلطان محمود غازان برادر سلطان محمد خدابنده 703 ق و در شب غازان تبریز مدفون است و حکایت شده که در ترویج دین مبین اسلام کوشید و بنیاد عدل و داد نهاد و هفت سال و نه ماه پادشاهی کرد.

### روز دوازدهم:

وفات شیخ بزرگوار حاوی فنون تحریر و دانشمند شیعه بحر زخار بهاء الملة و الدین محمد بن حسین حارثی مشهور به شیخ بهائی 1031 ق در اصفهان و به مشهد مقدس نقل و در خانه خود نزدیک به مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام دفن گردید و بهاء الدین لقب این بزرگوار بود در روز تولد هفدهم محرم مختصری از زندگی این مرحوم را نوشتیم.

روز سیزدهم:

ولادت با سعادت افضل المتأخرین و اکمل المتبخرین شیخ زین الدین بن علی عاملی معروف به شهید ثانی 911 ق که شرح حال این شهید در هشتم ربیع الاول گذشت.

روز چهاردهم:

1- رفع عذاب از قوم حضرت یونس پیغمبر.

یونس علیه السلام در سی سالگی مأمور ارشاد مردم شهر نینوا در سرزمین موصل بود و سی و سه سال در میان مردم به ارشاد مشغول بود جز دو نفر به نام روبیل و تنوخاکس دیگری به او ایمان نیاورد.

روبیل از خاندان علم و نبوت بود ولی تنوخا عابد و از علم بهره ای نداشت یونس دید که غیر از دو نفر به او ایمان نمی آورند از خداوند درخواست عذاب کرد ولی روبیل از روی دلسوزی و علم و حکمتی که داشت مانع چنین درخواستی می شد تا حوصله یونس تنگ گردید و نفرین نمود خداوند متعال خبر داد که در فلان روز عذاب بر آنها نازل خواهد شد و یونس به روبیل اطلاع داد روبیل هر چه خواست او را منصرف کند نتوانست و یونس پیش مردم آمد و وعده عذاب از طرف الهی را اطلاع داد و مردم او را تکذیب کرده از خود راندند یونس تنوخا را برداشته از شهر خارج شد و در نزدیکی آن مسکن گزیدند و منتظر عذاب الهی بودند.

روبیل مردم را از عذاب الهی و راندن یونس ترسانید آن عالم موعظه نمود و در آنها اثر کرد و قرار شد همه با مشاهده عذاب به صحراها روند و بچه ها را از مادران جدا کرده ناله کنند و توبه نمایند بعضی گفته اند ابر تاریکی آسمان را گرفت و دود غلیظی از ابر بیرون آمد و سراسر شهر را تاریک کرد همچنان

پائین می آمد تا به بامها رسید مردم از دیدن عذاب همانطور که اتفاق کرده بودند به صحرا ریختند و ضجه و ناله از زنان و بچه ها و مردان بلند شد و توبه نمودند خداوند عذاب را از آنها دور کرد و یونس خشمناک از مردم نزدیک دریا آمد دید کشتی آماده مسافرت است و جمعی سوار شده از آنها خواست او را نیز سوار کنند او را سوار کردند و کشتی براه افتاد (بقیه مطلب در نهم محرم).

2- وفات عالم متبحر و فقیه نقاد و محقق ثقه ابوالحسن سعید بن هبة الله معروف به قطب الدین راوندی 573 ق در صحن بزرگ حضرت معصومه علیها السلام در قم مدفون است و قبرش از سطح حیات بلندتر و معلوم می باشد چهل و سه تالیف داشته از جمله: خرایج و جرایح - قصص الانبیاء - لب اللباب - دعوات - منهاج البراعة در شرح نهج البلاغه و غیرها، راوند قریه ای است بین کاشان و اصفهان و از قراء کاشان می باشد.

روز پانزدهم:

### 1- جنگ اُحد 3 ق.

مشرکین قریش بعد از جنگ بدر ناراحت بودند و به خیال راهی خود شب و روز درصدد از بین بردن پیغمبر اسلام می گشتند به فرماندهی ابوسفیان با لشکر مهمی بیک فرسخی مدینه یعنی احد به جنگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و پیغمبر با لشکر اسلام به آنجا تشریف آورد جنگ شروع شد قسمتی از مشرکین از کمین گاه به مسلمین از پشت هجوم آوردند عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری (یدر جابر) را با جماعتی کشتند برخی از مسلمانان فرار نمودند و عده ای اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرفتند مشرکین یک مرتبه رسول خدا را احاطه کرده با شمشیر و تیر حمله نمودند دندان مبارک از سنگ شکست و لب زیرین مجروح گشت و سنگی به پیشانی حضرت رسید که خون از جبین مبارک جاری شد و

شمشیرهای متعدد به آن جناب زدند ولی حضرت نفرین فرمود و به خدا عرض کرد الهی این قوم را به بخش که اینها نمی دانند.

در منتخب التواریخ ص 51 آمده:

در جنگ احد ابی وقاص بر لب و دندان نازنین پیامبر سنگی زد که دندان رباعی آن بزرگوار از طرف زیرین شکست خطاب رسید یا رسول الله یاد کن علی را باین کلمات: ناد علیا مظهر العجائب تجده عوناً لک فی النوائب کلّ همّ و غمّ سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی.

عده ای از مسلمین در این جنگ شهید شدند و از مشرکین (با شیطان) آواز برآوردند که محمد کشته شد مسلمین مضطرب گشته فرار کردند ولی حضرت فرمود من رسول خدا هستم کجا فرار می کنید زنده ام.

علی تنها مراقب پیامبر بود و از آن جناب دفاع می کرد تا نود زخم به سر و صورت و سینه و دست و پای علی علیه السلام رسید منادی از آسمان ندا کرد: لافتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار، خلاصه لشکر مشرکین در مقابل شیر خدا مقاومت نتوانستند بکنند رو به فرار نهادند و مغلوب شدند در حالیکه علی علیه السلام 21 ساله بود و در این جنگ هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند که افضل و اعظم آنها جناب حمزه می باشد.

## 2- شهادت جناب حمزه:

حمزه در جنگ احد در 60 سالگی سوم هجرت به شهادت رسید او ملقب به سیدالشهداء شد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام این لقب را به امام حسین دادند.

قاتل حمزه مردی بنام وحشی (غلام جبیر بود که بعداً ایمان آورد و توبه کرد) از پشت شمشیری یا تیری به آن جناب زد که به زمین افتاد و شهید گشت و آن

شقی جگر جناب حمزه را بیرون آورد و نزد هند ملعونه مادر معاویه برد او از شدت عداوت به دندان گرفت و هند جگر خوار مشهور گردید.

پیامبر اسلام به جناب حمزه خنوط و کفن کرد زیرا برهنه کرده بودند و به او نماز خواند و به تمام شهدای دیگر نیز نماز خواند و در احد همه آنها را دفن نمودند.

(وسائل الشیعه فی صلوة الجنازه باب 6) پیامبر اسلام ﷺ به حمزه سید الشهداء هفتاد تکبیر گفت و امثال این قضیه اتفاق افتاده مثلا علی ؑ به سهل بن حنیف 25 تکبیر گفت یا پیامبر اسلام به فاطمه بنت اسد 40 تکبیر گفت یا امام صادق می فرماید لَمَّا مات سهل جزع امیر المؤمنین جزعا شدیداً و صَلَّى علیه خمس صلوات.

زراره عن ابی جعفر ؑ فی حدیث ان رسول الله ﷺ علی حمزة سبعین صلوة (ای دعاء) و کبر علیه سبعین تکبیرة.

عن الرضا ؑ عن آباءه عن علی قال کبر رسول الله ﷺ علی حمزة خمس تکبیرات و کبر علی الشهداء بعد حمزة خمس تکبیرات فاصاب حمزة سبعین تکبیرة،

یعنی پیامبر اسلام به حمزه با 5 تکبیر نماز خواند و بعد از آن که به شهداء نماز خواند ولی به هر یک با 5 تکبیر نماز خواند به حمزه 70 تکبیر اصابت کرد چون تدریجا یکجا می گذاشتند.

عن ابی جعفر ؑ قال کبر رسول الله ﷺ علی حمزة سبعین تکبیرة و کبر علی ؑ عندکم علی سهل بن حنیف خمسا و عشرين تکبیرة قال کبر خمسا و خمسا کلما ادركه الناس قال یا امیر المؤمنین لم ندرک الصلوة علی سهل فیضعه فیکبر علیه خمسا حتی انتهى الی قبره خمس مرات یعنی پیامبر ﷺ به حمزه

70 تکبیر گفت و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سهل 25 تکبیر، ولی پنج پنج هر زمانی که یکی از مردم می رسید می گفت من به سهل نماز نخواندم حضرت سهل را به زمین می گذاشت و با 5 تکبیر نماز می خواند تا به نزد قبر رسیدند 5 نماز خوانده بودند که 25 تکبیر می شود.

انّ النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صلی علی فاطمة بنت اسد امّ امیر المؤمنین صلوة لم یصل علی احد قبلها مثل تلك الصلوة کبر علیها اربعین فقال له عمار لم کبرت علیها اربعین تکبیرة یا رسول الله قال نعم یا عمار التفت الی یمینی فنظرت الی اربعین صفا من الملائکة فکبرت لکل صف تکبیرة، یعنی پیامبر اسلام به فاطمه بنت اسد نماز خواند و 40 تکبیر فرمود عمار عرض کرد چرا 40 تکبیر فرمودید ای رسول خدا حضرت فرمود به طرف راست نگاه کردم دیدم 40 صف از ملائکه است به هر صف تکبیری گفتم.

پس از این احادیث بدست می آید که نماز همان با 5 تکبیر است جنازه جناب حمزه در مصلی مانده شهدای دیگر را آوردند حضرت به آنها نماز خواند در خاتمه دیدند به حمزه 70 تکبیر اصابت کرده.

سفینة البحار ص 596 ج 1

انّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خصّ حمزة بسبعین تکبیرة قال ابن میثم ای فی اربع عشرة صلوة و ذلك انّ کلّما کبر علیہ خمسا حضرت جماعه من الملائکة فصلی بهم علیہ ایضا و ذلك من خصائص حمزة رضی الله تعالی عنه.

3- وفات حضرت شاهزاده عبدالعظیم حسنی در ری 250 قمری.

امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ از ذکور و اناث پانزده فرزند داشت یکی جناب زید بود که با لبابه دختر عبدالله بن عباس ازدواج کرد که قبلا لبابه زوجه حضرت قمر منیر بنی هاشم عَلَيْهِ السَّلَامُ بود بعد از شهید شدن آن حضرت با زید ازدواج نمود و دوفرزند

آورد یکی به نام حسن و دومی نفیسه حسن مکنی بابی محمد بود و دارای هفت پسر که یکی بنام ابوالحسن علی ملقب به شدید (سدید) و علی را یک پسر بنام عبدالله خداوند اعطا کرد و عبدالله را نه پسر عنایت نمود که یکی از آنها جناب عبدالعظیم بود.

عبدالعظیم مکنی بابی القاسم بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن الامیر بن یزید بن الامام الحسن علیه السلام معروف به شاه عبدالعظیم وارد ری شد در حالیکه از سلطان گریخته بود و در خانه یکی از شیعیان در سردابی منزل نموده و عبادت خدا را می کرد روزها روزه می گرفت و شبها مشغول عبادت و گاهی مخفیانه به زیارت قبری که مقابل قبر شریف خودش هست می رفت و می فرمود این قبر یکی از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و این بزرگوار سال 250 در ری نزدیک طهران وفات نمود و در مسجد شجره ری مدفون گشت و قبر شریفش مزار و مطاف می باشد.

ناگفته نماند که بنای حرم مطهر آن حضرت یادگار مجدالملک قمی است و بنیان ایوان و رواق را شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی در سال 944 قمری گذاشته و ضریح نقره از آثار فتحعلی شاه قاجار در سال 1222 قمری می باشد و طلاکاری گنبد مبارک را ناصرالدین شاه قاجار کرد و آئینه بندی و نقاشی ایوان مطهر را میرزا آقا جان نوری صدر اعظم نموده است.

حضرت عبدالعظیم از اکابر محدثین و اعظام علماء و زهاد و عباد و از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام است او همان بزرگوار بود که خدمت حضرت هادی علیه السلام مشرف شد و عقاید خود را عرض نمود و حضرت فرمود ای ابالقاسم قسم به ذات خدا این عقاید دین خداست.

این بزرگوار یک پسر بنام محمد داشت که مردی بزرگ منزلت و زاهد و عابد بود و محمد عقبی ندارد چنانکه در عمدة الطالب صفحه 94 آمده. در تنقیح المقال ممقانی جلد دوم صفحه 157 آمده وقد نصّ علی زیارته الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام قال من زار قبره و جبت له الجنة که بعض نسّابین آورده اشتباه است زیرا در آن وقت یعنی در زمان امام رضا علیه السلام جناب عبدالعظیم وفات نکرده بود شاید راوی ابوالحسن علیه السلام گفته و مرادش ابوالحسن ثالث یعنی امام هادی علیه السلام است و اشتباها ابوالحسن را به علی بن موسی الرضا تفسیر کرده اند یعنی امام هادی فرموده من زار قبره و جبت له الجنة ناگفته نماند فخر رازی در کتاب شجره مبارکه صفحه 64 می نویسد این بزرگوار را در ری شهید کردند.

ثواب الاعمال ص 221: محمد بن یحیی العطار عمّن دخل علی ابی الحسن علیّ بن محمد الهادی علیه السلام من اهل الری قال دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام فقال این کنت؟ فقلت زرت الحسین علیه السلام قال اما انک لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنتم کمن زارالحسین بن علی علیه السلام یعنی محمد بن یحیی می گوید مردی که به حضور امام هادی رفته بود گفت به حضور امام هادی رسیدم فرمود کجا بودی عرض کردم رفته بودم به زیارت امام حسین علیه السلام حضرت فرمود: آگاه باش عبدالعظیم که نزد شماست هرگاه او را زیارت کنی مثل اینکه امام حسین علیه السلام را زیارت کردی.

درباره این حدیث باید گفت یا این حکم مخصوص همان مرد بود که شاید اعتقادی به مقام شامخ حضرت عبدالعظیم نداشت یا مرد مریض بود با خیلی زحمات به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود حضرت فرمود اگر به زیارت این بزرگوار بروی مثل اینکه به زیارت امام حسین رفته ای و این در صورتی است

حدیث واقعا از امام باشد والا حال آن مرد گوینده (من دخل) برای ما معلوم نیست و نمی دانیم او چه کسی است راستی از امام شنیده به ما می گوید یا نه، چون ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم برابر ثواب زیارت سید الشهداء بودن خیلی بعید است.

4- شیخ العلماء و محقق رجالی و فخر الشیعه شیخ عبدالله مامقانی در سال 1290 در ربیع الاول در نجف الاشرف متولد شد و او عالمی عالم و فقیهی کامل که اصولی و رجالی و محدث و ادیب و دارای کمالات نفسانیّه بود و در نیمه شعبان سال 1351 ق در نجف الاشرف وفات یافت و در مقبره والد بزرگوارش مدفون گردید ایشان قریب به هیجده کتاب که مشهورترین آنها تنقیح المقال فی علم الرجال در سه مجلد است نوشته که مورد استفاده فضلا واقع شده است.

#### 5- جنگ بنی قینقاع در دوم هجرت:

قینقاع طایفه ای از یهودیان مدینه بودند که حضرت با آنها شرط کرده بود که با مسلمانان جنگ نکنند و به دشمنان آنها نیز یاری نکنند ولی بنی قینقاع این عهد را شکست و سببش این بود که در بازار زنی از مسلمانان بر در دکان زرگری نشسته بود مرد یهودی برای بردن جامه آن زن پشت او را چاک زد آن زن بی خبر برخاست و سرینش پیدا شد یهودیان بخندیدند آن زن صیحه کشید مردی از مسلمانان آن یهودی را به جزای این کار زشت کشت یهودیان جمع شدند و آن مرد مسلمان را کشتند این قضیه را پیامبر شنید رسولی به پیش بزرگ یهودیان فرستاد و فرمود چرا نقض عهد کردید از خدا بترسید و مرا به رسالت قبول کنید آنها قبول نکردند و حضرت را تهدید نمودند پیامبر پرچم اسلام را به حمزه داد و به قصد جنگ با یهودیان خارج شد جماعت یهود چون قوت مقابله نداشتند به حصارهای خود پناه بردند پانزده روز در محاصره لشکر

اسلام ماندند بالاخره از حصار بیرون آمدند حکم خدا را گردن نهادند پیامبر ﷺ فرمود دستهای آنها را از پشت ببندید عبدالله بن ابی در میان مسلمانان مردی منافق بود از حضرت درخواست نمود که در حق ایشان احسان فرماید و خیلی اصرار نمود حضرت از ریختن خون آنها بگذشت ولیکن فرمود از آنجا بروند و اموال ایشان ماند.

### روز هفدهم: جنگ خندق (یا احزاب) 5 قمری.

رسول خدا ﷺ چون یهودیان بنی نضیر را از مدینه بیرون نمود ایشان عداوت خود را با حضرت زیاد کردند و رؤسای آنها با ابوسفیان و پنجاه نفر از بزرگان قریش معاهده بستند که دست از جنگ پیامبر برندارند ابوسفیان با لشکر از مکه برای جنگ خارج شد این خبر به پیامبر رسید با اصحاب خویش مشورت کرد سلمان صلاح دید خندق در دور شهر حفر کنند یک ماه طول کشید پیامبر نیز درکندن خندق یاری می کرد.

لشکر کفار از دیدن خندق متعجب شدند و 24 یا 27 روز مسلمانان را محاصره نمودند جنگ رخ نداد ولی به یکدیگر تیر و سنگ می انداختند عمر و بن عبدود یکی از شجاعان و پهلوانان بنام کفار بود از کنار خندق جائی پیدا کرده از آنجا به اندرون آمد با ندائی بلند مبارز طلبید پیامبر فرمود کیست جواب این را بدهد هیچکس جواب نداد مگر علی بن ابیطالب عرض کرد یا رسول الله منم، باز عمرو صدا زد شما فکر می کنید که کشته شدگان تنان به بهشت می رود و کشته های ما به جهنم خواهد رفت آیا دوست ندارید به بهشت بروید یا دشمن خود را به جهنم بفرستید آخر الامر گفت صدای من گرفت از بسکه مبارز خواستم.

پیامبر فرمود کیست این را دفع کند هیچکس از ترس جواب نداد جز اسدالله علی بن ابیطالب در حالی که 23 ساله بود پیامبر فرمود علی او عمر و بن عبدود است علی عرض کرد من هم علی بن ابیطالبم، بعد اجازه خواست و وارد میدان شد حضرت علی رجز خواند که معنایش اینست:

ای عمرو عجله نکن جواب دهنده آوازت آمد در حالیکه از مقاومت تو عاجز نیست صاحب نیت درست و در راه حق بینا و هر رستکار را نجات دهنده می باشد من امیدوارم حالا بر پاکتم نوحه ای که بر جنازه ها می کنند از ضربت شکافنده ای که آوازه اش بعد از جنگها باقی بماند.

پیامبر اسلام فرمود برز الایمان کله الی الشّرك کله یعنی تمام ایمان در مقابل تمام شرک قرار گرفته.

حضرت علی فرمود ای عمرو یکی از سه چیز را قبول نما: یا مسلمان شو یا دست از جنگ با پیامبر بردار یا از اسب پائین بیا، عمرو سومی را قبول نمود ولی در باطن از علی ترسناک بود و بهانه می کرد که علی تو کوچک هستی و من با پدرت دوست بودم نمی خواهم در دست من کشته شوی علی فرمود این سخنان را ترک کن من دوست دارم در راه خدا ترا بکشم.

جنگ شروع شد عمرو شمشیر خود را بر حضرت فرود آورد آنجناب سپر را جلو داد شمشیر عمرو سپر را دو نیمه کرد و سر آن جناب زخمی شد ولی علی مثل شیر زخم خورده چنان حمله کرد و شمشیری بر پای عمرو زد که قطع گردید عمرو به زمین افتاد و علی روی سینه او نشست عمرو گفت یا علی قد جلست منی مجلسا عظیما ای علی در جای بزرگ نشسته ای چون مرا کشتی لباس مرا بیرون بیاور حضرت فرمود این کار بر من آسان است حضرت علی علیه السلام سر عمرو را جدا کرد و تکبیر فرمود مسلمانان از شنیدن تکبیر دانستند که

عمرو کشته شده این بود که رسول اکرم ﷺ فرمود ضربة علیّ يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين یعنی ضربت روز جنگ خندق به عمرو بن عبدود افضل است از عبادت انس و جن (زیرا در آن ضربت دین مقدس اسلام پایدار ماند) بعد از کشته شدن عمرو خواهرش بر بالین برادر آمد دید که زره عمرو که مانند آن در عرب یافت نمی شد با سایر اسلحه و جامه در تن است گفت ما قتله اّلا کفو کریم او را مردی بزرگوار کشته است بعد از اطلاع دید علی بن ابیطالب به قتل رسانده که دو بیت شعر انشاء کرد مضمونش این است: اگر قاتل عمرو غیر علی بود تا آخر عمر می گریستم ولی قاتل او را نمی توان عیب کرد زیرا پدرش را بزرگ شهر مکه می گفتند.

اصحاب پیامبر عرض کردند جان ها به لب آمد کلمه ای یاد دهید تا آرامش یابیم حضرت فرمود بگوئید اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا خداوندا عیبهای ما را بیوشان و بیم های ما را از بین ببر، منافقین نیز شروع به بد گفتن نمودند پیامبر به مسجد فتح آمد و دست به دعا برداشت و گفت یا صریخ المکروبین الخ خداوند باد صبا را بر کفار فرستاد که خیمه ها و دیکدانه ها را سرنگون می ساخت طوریکه کفار از ترس و هیبت چاره ندیدند جز به کوچ کردن.

### روز هیجدهم:

به دعای حضرت موسی زمین قارون را به خود فرو برد. قارون پسر عموی موسی از بنی اسرائیل بود پس از موسی و هارون کسی در علم و دانش و زیبایی همانند او وجود نداشت تورات را از همه بهتر می خواند و از نظر ثروت در زمان خود بی نظیر بود و کلیه انبارهایش را موقع حمل و نقل چندین نفر حمل می کرد بعضی نوشته اند او بعلم کیمیا دست یافته بود و از آن مال زیاد اندوخته بود قدرت و ثروت قارون سبب شد تا با موسی مقابله کند

بزرگان بنی اسرائیل صبح و شام به خانه قارون می رفتند و می خوردند و مذاکره می نمودند.

موسی به جهت خویشی با او مدارا میکرد و آزارهای او را بر خود هموار می ساخت تا اینکه آیه زکوة نازل شد و موسی برای گرفتن زکات کسی به نزد قارون فرستاد او نتوانست خود را به پرداختن زکات راضی سازد از این رو در صدد برآمد تا مخالفت خود را با موسی علنی کند و مردم را از اطراف آن دور نماید.

قارون گروه زیادی را از بنی اسرائیل درخانه خود جمع کرد و بدانها گفت موسی به هر چه فرمان داد پیروی کردید اکنون می خواهد اموال شما را بگیرد حاضران گفتند هر چه بگوئی انجام دهیم قارون گفت زن زناکاری بیاورید طشتی از طلا به او هدیه کرد و قرار گذاشتند که در میان بنی اسرائیل برخیزد و موسی را به زنا با خود متهم کند.

روزی دیگر بنی اسرائیل را جمع کرد و به نزد موسی آمد گفت مردم در انتظار شما هستند تا حاضر شوی و دستورات الهی را به آنها بگوئی موسی آمد و موعظه کرد از آن جمله فرمود هر کس زنا کند و دارای همسری نباشد صد تازیانه می زنم و اگر دارای همسر باشد سنگسارش می کنم در این وقت قارون گفت اگر چه خودت باشی فرمود آری.

قارون گفت بنی اسرائیل می گوید تو با فلان زن زنا کرده ای، موسی فرمود آن زن را بیاورید موسی پرسید ای زن من با تو زنا کرده ام و او را سوگند داد حقیقت را بگوید آن زن تاءملی کرد گفت نه اینان دروغ می گویند قارون پول و وعده ها داده تا چنین تهمتی به تو زنم قارون به سختی شرمنده شد و در برابر مردم رسوا گردید موسی سر به سجده گذاشت و گریست عرض کرد خداوندا

دشمن تو مرا آزد و رسوائی مرا می خواست اگر من پیامبر توام انتقام مرا بگیر خداوند وحی فرستاد که زمین را در فرمان تو قرار دادم، موسی رو به بنی اسرائیل کرد فرمود هر که با قارون است در جای خود باشد و هر که با من است از وی کناره گیرد همه از نزد او دور شدند جز دو نفر، در این وقت موسی فرمود.

ای زمین آنها را در کام خود بگیر، زمین آنها را تا زانو در خود گرفت بار دوم موسی فرمود زمین در کام خود بگیر تا کمر رفتند و باز موسی به زمین فرمود در کام خود بگیر بار سوم تا گردن در زمین رفتند بار چهارم در زمین فرو رفتند.

قصص قرآن قاضی زاهدی ره صفحه 503 آمده که قارون و رفقاییش تضرع کردند و موسی را به حق خویش قسم دادند و استغاثه نمودند اما موسی از شدت غضبی که داشت توجهی نکرد.

سپس به موسی وحی رسید که ای موسی قارون ترا به حق رحم سوگند داد و ترا استغاثه نمود نجات ندادی و باو رحم نمودی و بداد او نرسیدی اما اگر قارون مرا خوانده بود و به من استغاثه می کرد من بداد او می رسیدم.

روز بیستم:

به دستور هارون الرشید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را در مدینه گرفتند و به بصره آوردند.

هارون به قصد حج از بغداد حرکت کرد و در مدینه دستور داد امام موسی بن جعفر علیه السلام را بگیرند حضرت در روزه مطهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حال نماز بود با آن وضع گرفتند آن جناب عرض کرد یا رسول الله به تو شکایت می کنم اهل مدینه چون حضرت را چنین دیدند ضجه و ناله نمودند ولی هارون مردم را

فریب داد شبانه امام علیه السلام را در محمل سر پوشیده به بصره روانه کرد و به عیسی بن جعفر عباسی حاکم بصره تحویل دادند او حضرت را یکسال در بصره زندانی نمود و مکرر هارون به قتل حضرت امر می کرد او حاضر نمی شد جواب می داد در این مدت من از او جز تضرع و مناجات و توجه به خدا چیزی نمی بینم و به حبس او راضی نیستم.

### روز بیست و پنجم:

شهادت حضرت امام جعفر صادق 148 ق در 65 سالگی در اثر زهری که منصور دوانقی در انگور به حضرت خوراند و قبر مبارکش در قبرستان بقیع در مدینه است کنیه آن جناب ابو عبدالله و شهر القابش صادق می باشد والده معظمه اش فاطمه مسماه بام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر که از زنان نیکوکار و متقیه و مؤمنه بود حضرت ده اولاد داشت هفت پسر و سه دختر: اسماعیل - عبدالله - ام فروه - حضرت موسی بن جعفر علیه السلام - اسحق - محمد - عباس - علی - اسماء - فاطمه - اسماعیل از همه فرزندان بزرگتر بود و حضرت علاقه بیشتر به او داشت تا جائیکه عده ای گمان کردند اسماعیل قائم به امر خلافت و امامت بعد از پدر خواهد شد لذا بعد از حضرت صادق عده ای در این عقیده بودند که آنها را اسماعیلیه گویند اما اسماعیل در حیات حضرت صادق در قریه عریض از دنیا رفت گروهی از این عقیده منصرف شدند و عده قلیلی در همان عقیده ماندند و آنها دو دسته شدند برخی گویند بعد از اسماعیل امامت به اولاد اسماعیل منتقل می شود و دسته ای گویند اسماعیل زنده است.

اما عبدالله که بعد از اسماعیل از همه فرزندان حضرت صادق علیه السلام بزرگ بود بعد از پدر ادعای امامت کرد و دلیلش بر امامت کبر سن بود و بعد از آزمایش، عده ای از آن اعتقاد برگشت ولی گروهی همچنان در آن عقیده بودند و عبدالله

را امام می دانستند آن گروه را افطحیه گویند (افطح یعنی پیل پا و پهن پا) شاید پاهای عبدالله پهن بود لذا افطح گفته اند.

ناگفته نماند امام صادق علیه السلام در زمانی زندگی می کرد که دولت بنی امیه سر به زوال گذاشته بود و بنی عباس ظهور می کرد زوال بنی امیه و ظهور بنی عباس آرامشی داد که طایفه ناجیه امامیه و خاندان رسول الله توانستند از فرصت بهره ورد شوند و به نشر عقاید حقه بپردازند چون ظهور و بروز نشر عقائد حقه امامیه بدست توانای امام ناطق شد لذا مذهب امامیه اثنی عشریه را مذهب جعفری نیز گویند.

مذهب جعفری

بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظاهراً امر خلافت به ابوبکر و بعد به عمرو بعد از آن به عثمان قرار گرفت ولی در دوره خلافت در بعض امور با حضرت علی مشورت می کردند و مطابق فرموده حضرت عمل می نمودند پس از شهادت آن حضرت زمام امور بدست بنی امیه رسید و مقام امامت کاملاً در محاق افتاد بنی امیه منتهای ظالم را به حضرات معصومین علیهم السلام کردند، امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین به سختی در تحت فشار امویها بودند و تمام طرق را بر حضرات مسدود نمودند و جز عده قلیل از شیعیان خالص موفق به دیدار و اخذ علوم نبودند تا عاقبت هر یکی را به طریقی از بین بردند.

دراوائل قرن دهم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها به جان رسیده بودند برای انداختن حکومت از اطراف قیام نمودند جنگهای خونین بین داعیان بنی عباس و بین امیه درگرفت و در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت بودند آن سختگیرها را بر اهل بیت نمی کردند وقت مناسبی بر امام ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام شد امام علیه السلام از فرصت استفاده کرده خانه را

باز نموده و در مسجد به منبر رفت و به نشر علوم و احکام و قواعد دین پرداخت تا چهار هزار در آن مجلس حاضر بودند و از مبانی علمی آن حضرت بهره برداری می کردند شاگردان چهار صد نفر اصل نوشتند که معروف باصول اربعماء شد و اکثر آنها به جهت حوادث روزگار از میان رفته و لکن علمای ما آنچه بدست آمده آنها را در کتب مصنفه خود نوشتند که بهترین آنها کتب اربعه می باشد بنام کافی تالیف محمد بن یعقوب کلینی - من لا یحضره الفقیه تالیف محمد بن بابویه - تهذیب الاحکام و استبصار را شیخ ابوجعفر طوسی ره تالیف کرده و اکابر علمای عامه از شاگردان آن حضرت بودند مانند ابوحنیفه و یحیی بن سعید و غیرهما و چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از حضرات میسر نشد که بدون مانع بتواند نشر احکام کند در حقیقت ظهور بی پرده تشیع و نشر معارف بوسیله حضرت امام صادق علیه السلام شد فلذا این مذهب حق بنام حضرت معروف گردید.

2- وفات سید جلیل عابد زاهد جامع خصال حسنه عالم بعلم عقلیه و نقلیه محمد بن ابی تراب حسینی معروف به میرزا علاءالدین گلستانه 1100 قمری و معظم له برادر زن علامه مجلسی بود که عالمی مدقق و از ثقات محدثین و زاهد اهل زمانه به شمار می رفت آن مرحوم کتب نفیسه دارد از جمله: حدائق الحدائق شرح کبیر نهج البلاغه - بهجة الحدائق شرح صغیر نهج البلاغه - روضة الشهداء - منهج الیقین - شرح اسماء الحسنی.

### روز بیست و نهم:

فرعون ساحران را در مقابل موسی جمع نمود و آن حضرت بر سحره غلبه کرد و این جریان در یوم الزینة عید مصریان واقع شد. موسی و هارون به جهت هدایت نزد فرعون رفتند و مکالمات زیادی در بین آنها انجام گرفت بالاخره

موسی گفت اگر برای تو حجتی آشکار بیاورم ایمان می آوری عرض کرد بیاور، موسی عصای خویش را انداخت بصورت اژدهائی عظیم درآمد و دست در گریبان برد چون بیرون آورد نوری از آن برتافت که شعاعش چشم بینندگان را خیره کرد فرعون برای فریب دادن موسی خواست به او ایمان آورد ولی هامان وزیر او نگذاشت اطرافیان فرعون چون خدای خود یعنی فرعون را چنین مرعوب و زبون دیدند گفتند مأموران بفرست هر جا جادوگر ماهری که هست به نزد تو بیاورند تا با موسی معارضه کنند فرعون به موسی گفت و آن حضرت نیز قبول کرد، بعضی نوشته اند هفتاد نفر جادوگر به معارضه موسی آوردند، جادوگران موقعی که به میدان آمدند چشمشان به انبوه جماعت و طرفداران بی اندازه که داشتند افتاد تردیدی در پیروزی خود نکردند گفتند سوگند بعزت فرعون که ما پیروزیم موسی در اول بایشان موعظه کرد در عده ای موثر افتاد ولی فرعون باز آنها را فریفت و دلگرمی داد.

ساحران جلو آمدند به موسی گفتند تو ابزار سحر را می اندازی یا ما بیاندازیم، موسی فرمود شما بیاندازید، همه ساحران ریسمانها و عصاهائی که قبلا آماده کرده بودند بر زمین انداختند در نظر مردم بصورت مارهائی درآمد که راه می رفتند.

موسی بدون درنگ عصای خود را انداخت بصورت اژدهائی درآمد و همه آلات سحره را بلعید تماشاگران پا به فرار نهادند غوغای عظیمی برپا شد صدها نفر زیر پا ماندند در این وقت ساحران پیش روی موسی بخاک افتادند و ایمان آوردند.

ساحرهایکه به موسی ایمان آوردند فرعون دستور داد دست وپای آنها را بریدند و شهید نمودند.

آسیه دختر مزاحم زوجه فرعون بود تا آن زمان ایمان خود را پنهان می داشت اظهار نمود و با فرعون درباره موسی احتجاج کرد و آنرا به ایمان آوردن تحریص نمود فرعون کینه ای که از آسیه به واسطه تربیت موسی در سینه داشت ظاهر کرد و به شکنجه آسیه فرمان داد نوشته اند دست و پایش را میخکوب نمود در مقابل آفتاب انداخت و امر کرد سنگ بزرگی روی آسیه بگذارند چون شدت تعذیب ظلمه درباره آسیه بیشتر شد آسیه با خدای خود مناجات کرد و گفت:

ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّه و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین، دعای آسیه مستجاب گشت روح پرفتوحش به بهشت خرامید.

درکشف الغمّه ج 2 ص 5 آمده عایشه به فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض کرد به تو بشارت می دهم که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم می فرمود سیده زنان اهل بهشت چهار نفرند: مریم دختر عمران - فاطمه دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خدیجه دختر خویلد - آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

یازده زن را خداوند در قرآن مجید صراحتاً یا کنایتاً مدح فرموده: حواء زوجه آدم - ساره زوجه ابراهیم - ام کلثوم زوجه حضرت زکریا - بلقیس زوجه سلیمان - رَحِمَهُ دختر مزاحم زوجه ایوب - صفوراء زوجه موسی - زلیخا زوجه یوسف - آسیه زوجه فرعون - مریم والده عیسی - خدیجه زوجه خاتم الانبیاء - فاطمه دختر رسول خدا.

3 زن را خداوند در قرآن مذمت فرموده: ام جمیل زوجه ابولهب - والعه زوجه لوط - واله زوجه نوح.

## روز سی ام:

1- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه هند را که دختر ابی امیه بود در مدینه در سال 4 قمری تزویج کرد و در 61 قمری در مدینه وفات نمود و در بقیع به خاک سپرده شد ام سلمه آخرین زوجه آن حضرت بود که از دنیا رفت.

2- در این روز حضرت موسی بر مادرش مریم برگردانده شد.

چون موسی پسر عمران در آن محیط وحشتناک به دنیا آمد بعضی نوشته سه ماه در نزد مادرش یوکابد مانده بود، خداوند به مادرش الهام کرد که او را به دریا افکند و اندوهناک مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و از پیغمبرانش می کنیم.

مادر موسی او را در میان پارچه و پنبه پیچید در صندوق نهاد اطراف آنرا قیر اندود کرد و منفذها را گرفت شبانه کنار روز نیل آمد و بدریا انداخت چنانکه ذکر شده.

خاندان فرعون گرفته نزد همسر فرعون آوردند که زنی صالحه بود به فرعون گفت او را به فرزندی بردار، مو یعنی آب و سا به معنای درخت چون از میان آب و درخت گرفته بودند موسی نامیدند، زنان شیرده از جمله یوکابد به دربار احضار شدند پستان هیچ کدام را نگرفت موقعی که یوکابد شیر داد از او شیر خورد و خداوند می فرماید ما او را به مادرش بازگردانیم تا دیده اش روشن شود و غم نخورد، سپس ماهیانه مقرر شد که در قصر فرعون بماند و به بچه شیر دهد ولی یوکابد گفت من خانه و فرزند دارم نمی توانم از آنها صرف نظر کنم اگر مایل باشید به خانه ببرم و در آنجا شیر دهم و تربیتش کنم همسر فرعون با این امر موافقت کرد.

ناگفته نماند از روزی که مادر موسی او را به دریا انداخت تا روی که به مادرش برگشت سه روز بیشتر طول نکشید.

در قرآن آمده مادر موسی به دختر خود که خواهر موسی باشد گفت در اثر موسی برو و خبر از او طلب کند خواهر موسی به جستجوی برادر رضیع خود موسی برآمد و رفت تا درب قصر فرعون، دید کسی دنبال مرضعه ها می گردد به مادرش خبر داد برگشت و جانب قصر فرعون، هر چه مرضعه آوردند تا موسی را شیر دهد موسی پستان هیچیک را قبول نکرد آسیه حیران مانده بود چه کند خواهر موسی گفت آیا شما را دلالت نکنم بر اهل بیتی که این طفل را نگهداری کند و ناصح و خیرخواه است به راهنمایی خواهر موسی مادر موسی را آوردند و پستان او را گرفت و ناگفته نماند وقتی مادر موسی به او آبستن شد اثر حمل اصلا در او ظاهر نبود تا وقت ولادتش که در آنوقت اثر حمل نمایان شد.

## ذوالقعدة الحرام

روز اول:

### 1- ولادت حضرت معصومه علیها السلام

بعضی نقل کرده که حضرت معصومه علیها السلام در مدینه اول ذیقعدة الحرام سال 183 قمری متولد شد و در دهم ربیع الثانی سال 201 در قم از دنیا رفت بنابراین قول حضرت هیجده ساله بود.

و بعضی نقل کرده که حضرت در حدود سال 179 قمری در مدینه متولد شده و به سال 201 قمری در حدود 22 سالگی در قم وفات نموده.

و بعضی نقل کرده در ماه ذیقعدة الحرام در سال 173 در مدینه متولد شده و در ربیع الثانی سال 201 از دنیا رفته در این صورت 28 ساله وفات کرده.

ناگفته نماند همه اینها از روی حدس می باشد به هیچ کدام مدرکی نداریم ولی به احترام کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه یک روز تولد و یک روز وفات گرفتن مانع شرعی ندارد.

کریمه ای که امام معصوم حضرت رضا علیها السلام درباره زیارت او فرموده من زار المعصومة بقم کمن زارنی هر کس معصومه را در قم زیارت کند مانند آن است که مرا زیارت کرده (سفینة البحار جلد 2 - ص 446).

### 2- بدر صغری:

به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر آوردند که کرز از مکه به اتفاق جمعی از قریش خارج شده و به سه منزلی مدینه رسیدند شتران آن حضرت و چهارپایان مردم را از مراتع مدینه به مکه برده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرچم جنگ را به علی علیها السلام داد و با عده ای از مهاجر به منزل سفوان که از نواحی بدر است بر سرچاهی

رسیده و سه روز در آنجا بیاسودند و از حال مشرکین تفحص کرده خبری نیافتند به مدینه بازگشتند و جنگ اتفاق نیافتاده.

### 3- سی روز توعید خداوند بر حضرت موسی علیه السلام

موسی قوم را وعده داده بود که بعد از هلاکت فرعون کتابی از خداوند متعال بیاورد هر چه شما را از احکام لازم است در آن باشد چون از دریا نجات یافتند و فرعون هلاک شد کتاب را از موسی خواستند موسی از خداوند درخواست که آن کتاب را به او بفرستد حکم شد سی روز روزه دار و پس از آن به طور سینا بیا تا با تو سخن گویم از این روز موسی سی روز روزه داشت در روز اول ذیحجه یعنی روز 31 به طور رفت از خداوند دستور رسید ده روز دیگر نیز روزه دار در روز عید قربان تورات بر موسی نازل شد.

### روز هشتم:

شمس الدین محمد بن شیخ کمال الدین عارفی کامل و شیعه امامی صاحب دیوان معروف، خواجه حافظ شیرازی به لسان الغیب شهرت دارد از اکابر شعرای ایرانی عهد آل مظفر است در سایه قناعت تاج عزت و مناعت بر سر نهاد و به هیچ کدام از ملوک و اکابر عصر خود اعتنائی نکرد با وجود این محل توجه و عنایت طبقات مختلفه قرار گرفت حافظ با شاه نعمت الله ولی معاصر بود و از سید شریف جرجانی استفاده نموده و قرآن مجید را با چهار قرائت در حفظ داشت خواجه چون مشغول نوشتن حاشیه بر کشاف و سایر کتب و تدریس بود لذا اشعارش را مرتب نکرده وفات نمود و بعد از آن سید قاسم انوار و قوام الدین یا محمد کل اندام همدرس خواجه آن اشعار را تدوین و مرتب کرد و بسیاری از اشعار سلمان ساوجی و شعرای دیگر که اندک شباهتی با اشعار

خواجه داشته داخل دیوان نمودند و بعضی نوشته که اصل اشعار حافظ 571 غزل است.

خواجه حافظ در سال 791 قمری در شهر شیراز وفات کرد و ولادتش در سال 720 قمری بود این بزرگوار در نزد باب البلد شیراز به خاک سپرده شد مرحوم چون حافظ قرآن بود لذا حافظ گویند و حافظ گفتن بر او جاری بر استعمال در فن رجال نیست.

نوشته اند حافظ در کمال بی تعینی می زیست وقتی که از دنیا رفت بزرگان بر تشییع جنازه او حاضر نشدند آخر الامر قرار بر این شد که اشعار او را جمع آوری کنند و طفل صغیری یکی از آنها را بردارد آنچه مضمون شعر باشد عمل نمایند طفل یکی از آنها را بیرون آورد نوشته شده بود.

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ اگرچه غرق گناه است میرود به بهشت

پس بزرگان به جنازه او حاضر شده و بر او نماز خواندند از آن روز او را لسان الغیب نامیدند.

### روز نهم:

جناب مسلم بن عقیل ره چون دید هیجده هزار نفر در کوفه بیعت کردند به امام حسین علیه السلام نوشت که اکنون وقت آمدن است به کوفه تشریف بیاورید.

### روز یازدهم:

1- ولادت با سعادت هشتمین خورشید امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مدینه.

امام رضا در سال 148 هجری در یازدهم ذیقعده در مدینه به دنیا آمد مادرش جناب نجمه، تکتم و سمانه نیز می گفتند و ام ولد بود جناب نجمه نقل

می کند که در ایام حمل هیچگونه در من ثقل نبود و صدای تهلیل و تسبیح حق تعالی از شکم خود می شنیدم و می ترسیدم.

اسم مبارک علی و کنیتش ابوالحسن و شهر القابش رضا بود و صابر و فاضل و رضی و وفی نیز می گفتند.

منتهی الآمال ج 2 ص 171: حسن بزندی می گوید به امام جواد عرض کردم گروهی از مخالفان شما می گویند مأمون والد بزرگوار شما را به رضا ملقب گردانیده وقتی که ولی عهد خود نمود حضرت فرمود به خدا سوگند دروغ می گویند بلکه حق تعالی او را رضا مسمی کرده زیرا مخالفان نیز از او راضی بودند همچنانکه موافقان راضی بودند.

شمس الضحی ص 525: ابوالصلت هروی گفت ندیدم عالم تری از امام رضا علیه السلام، وقتی مأمون جمع می کرد در مجالس متعدده از علماء ادیان و فقهاء و متکلمین را تا با حضرت مناظره کنند آن بزرگوار بر همه غالب می شد و همگی بر فضیلت حضرت و قصور خودشان اقرار می کردند.

سفره طعام که نزد حضرت می آوردند تمام ممالیک خود را سر سفره می طلبید با آنها طعام میل می فرمود حضرت روزه بسیار می گرفت و کم می خوابید بسیار احسان می نمود و قهقهه نمی کرد خنده او تبسم بود و حاجت کسی را رد نمی کرد هیچ وقت در حضور کسی پا دراز نمی نمود.

یاسر خادم حضرت نقل می کند که هر روز جمعه وقتی از مسجد خارج می شد دستها را به درگاه الهی بلند می کرد عرض می نمود خدایا اگر فرج من در مرگ من است تعجیل بفرما همیشه در غصه و غم بود تا دنیا را وداع فرمود.

2- تولد شیخ المشایخ و لسان الامامیه ابو عبدالله مفید در سال 336 ق در عکبری از قراء بغداد اتفاق افتاد، در سوم رمضان روز وفات این بزرگوار مقداری راجع به این شخصیت بزرگ سخن گفتیم.

#### روز پانزدهم:

الحبر الفقیه الفرید، الفاضل العالم، المفسر المحدث الجلیل الثقة الکامل النبیل الشیخ الشهید ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی السبزواری در سال 534 قمری از تفسیر مجمع البیان فارغ شد تفسیری که مورد قبول همگان واقع گردید و حاکی از احاطه علمی و فضل و کمال این بزرگوار است.

#### روز هفدهم:

1- وفات شیخ فاضل و متکلم فقیه و محدث ثقه شیخ المشایخ علامه ابوالفتح محمد بن علی عثمان کراچی 449 قمری.

چنانکه در تاریخ آمده به نحوی و لغوی و طبیب و منجم و متکلم هم موصوف بود مرحوم از شیخ مفید و سلار دیلمی و سید مرتضی علم الهدی رحمهم الله تعالی تلمذ نموده و مردم در حل مشکلات به او رجوع می کردند توطن عمده او در قاهره و دیگر بلاد مصر بود شهید اول با آن همه جلالت علمی او را به صفت علامه ذکر می کند با وجود اینکه علامه حلی را با آن عظمت آفاقی که علامه علی الاطلاق است به عبارت فاضل ذکر می نماید.

این بزرگوار تألیف نفیسه از خود بیادگار گذاشته از جمله: روضة العارفین - کنزالفوائد - الانیس - الجلیس - المشجر و غیرها که قریب به سی کتاب می باشد و یکی از آنها التعجب من اغلاط العامه فی مسئله الامامه است که در آن از کارهای نفرت بار عامه در روز عاشورا مرتکب شده اند و اولاد قتله کربلا را بعنوان مختلفه تجلیل کرده اند سخن آورده چنانکه بنی العرج اولاد کسانی

هستند که اسبهای خود را برای دواندن بر روی جسد امام حسین علیه السلام زین کرده بودند و بعضی از ایشان به مصر آمدند و نعل اسبهای خود را کنده و به در خانه خویش نصب کردند بنی السنان اولاد کسی هستند که رأس اطهر برسر نیزه او بود بنی الطشتی اولاد شخصی هستند که درشام طشتی بوده که رأس اطهر را در آن گذاشته بودند بنی القضیب اولاد کسی هستند که در شام خیزران به نزد یزید آورد بنی المکبری اولاد کسی هستند که در منازل کوفه و شام پشت سر حضرت تکبیر می گفته.

## 2- وفات آیه الله حایری

فقیه اصولی عالم جلیل القدر و عظیم المنزله آیه الله حاجی شیخ عبدالکریم یزدی حایری در قم سال 1355 قمری، معظم له در میگرد سال 1276 متولد و درمولد خود به تکمیل مقدمات پرداخت و برای ادامه تحصیل راهی عتبات شد و از اساتیدی مثل آقا میرزا محمد حسن شیرازی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی و آقا شیخ فضل الله نوری و آقا آخون خراسانی و آقا سید کاظم یزدی مخصوصا آقا سید محمد فشارکی تلمذ نموده و پس از وفات آخوند خراسانی به کربلا مشرف و بنای تدریس گذاشت تا در سال 1332 قمری از کربلا به سلطان آباد ایران مراجعت و در سال 1340 به قم مشرف شد تجار و علما و مردم قم اصرار به ماندن آن بزرگوار در قم کردند بالاخره بعد از استخاره به قرآن مجید بنا به توقف در قم گذارد بعد از رسیدن این خبر به مردم فضلا و طلباب از هر طرف رو به قم نهادند و روز به روز بر تعداد طلاب افزوده و مرحوم در حدود پانزده سال اقامت در قم آثار بسیار از خود گذاشت با اینکه با حوادث ناگوار فراوان مواجه بود از جمله: بیمارستان سهامی و فاطمی - سد رودخانه قم پس از آمدن سیل و خرابی بسیاری از منازل قم - بناء قلعه مبارک آباد که

امروز بنام کوچه رهبر معروف است برای افرادی که منازلشان در سیل ویران شد - تعمیر مدارس فیضیه و دارالشفاء که رو به ویرانی گذاشته بود - کتابخانه مدرسه فیضیه - قبرستان آیت الله حایری معروف به قبرستان نو - غسلخانه در جنب رودخانه قم - بزرگترین آثار و ثمرات آن وجود با برکت تاءسیس حوزه علمیه قم و تربیت صدها تلامذه برجسته و فاضل مجتهد، مرحوم در آن وقت یکی از مراجع تقلید شیعه و حامل ریاست دینیه بود و در شب هفده ذیقعدہ سال 1355 در سن 83 سالگی در آن شهر مقدس به رحمت الهی واصل گردید و صدها هزار نفر در تشییع جنازه مرحوم شرکت نمودند و در بالای سر حضرت معصومه به خاک سپرده شد که قبرش الآن معروف و مزار است خداوند آن بزرگوار را با حضرات معصومین مخصوصاً رئیس مذهب شیعه جعفریّه امام صادق علیه السلام محشور بدارد و این مرحوم را قرین رحمت بی پایان خود نماید.

تاءلیفات این معظم له عبارتند از: در رالفوائد در اصول - کتاب رضاع - کتاب الصلوة - کتاب الموارث - کتاب النکاح.

#### روز نوزدهم:

رحلت حضرت آیت الله آقای سید مرتضی مرعشی نجفی (والد مؤلف) سال 1416 قمری مرحوم در سال 1325 قمری در نجف اشرف متولد شده بعد از تکمیل مراحل علمیه به شهر تبریز آمد و بعد از ازدواج مجبور به ماندن شدند در اواخر عمر به عارضه پرستات مبتلا گردید و به جهت کهولت سنی عمل جراحی امکان پذیر نشد بالاخره در شب دوشنبه نوزدهم ذیقعدة الحرام در شهر تبریز در خانه خود در خواب دار دنیا را وداع نمود.

این بزرگوار علاقه شدید به حضرت سید الشهداء داشت بعد از آمدن از نجف هر جمعه عزاداری حضرت امام حسین علیه السلام در منزل خود به پا می کرد و چنان

در روضه گریه می نمود که مردم را می گریاند و در وصیت نامه خانوادگی مرقوم فرموده: فرش بیرونی اطاق بزرگ و صندلی با پتوها و اسباب و لوازم راجع به سید الشهداء روحی له الفداء و ائمه طاهرین علیهم السلام است مهمما امکان عزاداری ترک نشود و محفل عزای حسینی منظرالهیّه و موجب برکت است. بعدا وارث همه اینها را به مسجدی که عزاداری امام حسین برپا می شد اهداء کردند.

مرحوم همیشه آرزوی دیدار وطن خود نجف اشرف و زیارت قبر مولایش حضرت امیر المؤمنین و آستان بوسی سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) را داشت با خیلی تاءسف تا روز وفات ایشان راه عراق مسدود بود تا بدرود جهان گفت.

مرحوم خیلی فقیرنواز بود طوریکه هیچ مستحقّی را از در خانه ناامید نمی کرد و همیشه از روحانیون دلجوئی می نمود و آنچه از دستش می آمد مشکلات ایشان را حل می کرد حتی چند روز مانده به وفاتش حال نشستن نداشت به پسریکه پرستارش بود مقداری پول زیر تشک نشان داد و فرمود من حال نشستن ندارم اگر صاحب حاجتی بیاید دست خالی برنگردان از این پولها کمک نما، در آندم آخر نیز به یاد مستمندان بود خداوند این بزرگوار را با اجداد طاهرینش محشور بدارد و لغزشهای این مرحوم و مادر مؤمنه ام که سالها در عزای امام حسین اشک ریخته به خاطر اشکهای فاطمه زهراء از این دو عاشق دلباخته امام حسین مورد عفو قرار دهد و مرا نیز مشمول دعای خیر ایشان بنماید از تاءلیفات آن مرحوم شمس الضحی فی مناقب الائمة الهدی و تاءلیفات غیر مطبوعه نیز دارد که موفق به چاپ نشدند چون معظم له از خانواده بزرگ مرعشیون می باشد لذا به شجره مبارکه سادات مرعشیّه می پردازیم.

فخر الساجدين زين العابدين مولانا حضرت امام علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليه السلام

از ذكور و اناث پانزده اولاد داشتند:

باقر العلوم حضرت امام محمد بن علي عليه السلام كه مادر آن حضرت دختر حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام بود:

عبدالله الباهر - حسن - حسين - زيد - عمر الاشرف - حسين اصغر - عبدالرحمن - سليمان - علي اصغر - محمد اصغر - خديجه - فاطمه - عليّه - ام كلثوم، ولي عقب آن حضرت از شش پسر مانده: امام باقر عليه السلام - عبدالله الباهر - زيد الشهيد - عمر الاشرف - حسين اصغر - علي اصغر، چون نسب تمام سادات مرعشيه به جناب حسين اصغر مي رسد لذا به تشریح نسب او مي پردازيم.

چنانكه ذكر شد امام زين العابدين دو پسر بنام حسين داشت و آنكه كوچك بود حسين اصغر مي باشد.

1- في الارشاد للشيخ المفيد - ج 2 ص 170 مترجم ماهذه الفظه: كان الحسين بن علي بن الحسين فاضلا و رعا و روى حديثا كثيرا عن ابيه علي بن الحسين عليه السلام و عمته فاطمة بنت الحسين عليه السلام و اخيه ابي جعفر عليه السلام.

روى احمد بن عيسى قال حدثنا ابي قال كنت اري الحسين بن علي بن الحسين عليه السلام يدعو فكننت اقول لا يضع يده حتى يستجاب له في الخلق جميعا.

يعنى حسين به علي بن الحسين عليه السلام (حسين اصغر) فاضل و صاحب تقوى و از پدر بزرگوارش امام سجاد عليه السلام و عمه اش فاطمه دختر امام حسين عليه السلام و از برادرش امام محمد باقر عليه السلام حديث بسيار نقل کرده.

احمد بن عیسی از پدرش روایت کند که گفت حسین بن علی بن الحسین علیه السلام (حسین اصغر) را دیدم که دعا می کرد من (از تقوایی که او داشت) با خود گفتم این مرد دست خود را پائین نمی آورد تا اینکه دعایش درباره همه مردم مستجاب می شود.

حرب طحان از سعید که ملازم حسن صالح بود روایت کند که گفت ندیدم که کسی را از خدا ترسناکتر باشد از حسن بن صالح تا اینکه به مدینه رفتم در آنجا حسین بن علی بن الحسین علیه السلام را دیدم و کسی را از او ترسناکتر از خدا ندیدم گویا داخل آتش کرده اند و بیرون آورده اند از بسکه از خدا می ترسید.

عین همین عبارات در کشف الغمه اربلی جلد 2 ص 337 مترجم نقل شده و در عمدة الطالب آمده: امه ام ولد اسمها ساعدة و کان عفیفا محدثا فاضلا یکنی اباعبدالله، در اخبار الزینبات ص 154: امه ام ولد اسمها سعادة، و قیل امه فاطمة بنت الامام الحسن السبط علیه السلام.

شیخ طوسی (ره) در رجالش از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام شمرده و فرموده تابعی و مدنی بود در سن 74 سالگی در سال 157 وفات کرد و در بقیع بخاک سپرده شد و مکنی بابی عبدالله بود.

مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الامال ج 2 ص 47 فرموده حسین بن علی علیه السلام مردی عقیف و محدث و فاضل بوده و جماعتی از وی روایت حدیث کرده اند از جمله عبدالله بن المبارک و محمد بن عمر واقدی شیعی، بهر حال کنیه این بزرگوار ابوعبدالله و در سال 157 در سن 74 سالگی وفات کرد و در بقیع بخاک سپرده شد، نسل ایشان از پنج پسر باقی ماند: عبدالله - ابوالحسین علی - عبیدالله اعرج - سلیمان - ابومحمد حسن.

2- ابومحمد حسن مردی محدث و نزیل مکه بود و در سال 200 هجری در ارض روم وفات یافت.

قاضی نورالله (ره) در مجالس المؤمنین می نویسد: عبدالله بن الحسن بن الحسین اصغر از اکابر ذریه سید المرسلین و در فضل و طهارت مثابه جدّ خود امام زین العابدین علیه السلام بود و لهذا در دست اعادی شهید گردید و در شوشتر مدفون است نام شریفش عبدالله و لقب منیفش زین العابدین است و بانی اصل عمارت جناب سید عبدالله در شوشتر مستنصر عباسی است و بعد از آن متاخرین سادات حسینی مرعشی شوشتر بر آن عمارت افزودند (هذا ملخصه ص 215).

3- عقب ابومحمد حسن تنها از پسرش ابوالحسن محمد الاکبر ماند و در سال 256 وفات کرده.

4- پسر محمد الاکبر ابومحمد عبدالله است عبدالله دو پسر داشت محمد سلیق و علی مرعش:

محمد السلیق لقب بذلک لسلاقة لسانه و سیفه ماءخوذ من قوله تعالی سلقوکم بالسنة حداد.

5- ابوالحسن علی المرعش: تمام سادات مرعشیه که آل مرعش نیز گویند به این بزرگوار منتسب می باشد علی مرعش فقیه و زاهد و محدث و اولین کسی است که به مرعش مشهور است و به جهت علو مقام و رفعت محل او را به کیوتر سفیدی که در هوا دور میزند و سیر می کند و مرعش گویند تشبیه کرده اند یا اینکه مرتعش بود و یا اینکه شهرست در جنوب ترکیه در حدود سوریه و در 154 کیلومتری شمال غرب حلب در دامنه کوه آخور که این بزرگوار در آنجا وفات یافته و مدفون است و به علی مرعشی شهرت یافته.

علامه عبیدلی نسابه در ص 96 رساله اسدیہ می نویسد کہ نسل علی مرعش از پنج پسر می باشد: ابوالحسن ابراهیم - ابوالقاسم احمد - ابوالقاسم حمزہ - ابوالقاسم حسین - ابومحمد حسن.

6- ابومحمد حسن بن علی مرعش فقیه و راوی حدیث بود.

7- پسر ابومحمد حسن، علی مرعشی می باشد کہ کنیہ اش ابوالحسن و نقیب در طبرستان بود.

8- پسر علی، ابوهاشم مرعشی صاحب کتب فقیہ و حدیث بود.

9- پسر ابوهاشم، ابوعبدالله محمد مرعشی است کہ فقیہ و محدث و نسابه بود.

10- پسر ابوعبدالله: عبدالله مرعشی می باشد فقیہ و مردی کریم و نقیب بود.

11- پسر عبدالله: سید کمال الدین صادق مرعشی است کہ در سال 740 قمری وفات کرده و از فقہای طبرستان بود.

12- پسر سید کمال الدین: سلطان سید قوام الدین مرعشی مشہور بہ میر بزرگ است کہ فقیہ و حکیم و زاهد و پادشاه طبرستان و مؤسس دولت مرعشیہ در طبرستان بود لذا مختصری بہ تاریخ وی و اولادش می پردازیم.

#### طبرستان

در تواریخ باستانی سرزمینی کہ بین گرگان و گیلان در کنار دریای خزر قرار گرفته بہ نامہای طبرستان و مازندران و اخیانا رویان خواندہ شدہ است.

قاضی نورالله مرحوم در مجالس المؤمنین ص 42 نوشته:

چون در میان اہالی آن دیار حرب و قتال بسیار واقع شد و اکثر اسلحہ ایشان بلکہ ہمہ تیر بود و صغیر و کبیر و فقیر و غنی ہمہ تیر در دست داشتند

از جهت کثرت تبر در آن دیار او را تبرستان نام کردند و از روی تعریب تا را به طا بدل نموده و طبرستان گفتند.

در مقدمه تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین مرعشی آمده که به زبان بومی مردم مازندران طبر به معنی کوه است پس طبرستان یعنی ناحیه کوهستانی، طبرستان یا مازندران از شهرهای ساری و گرگان و آمل و غیرها تشکیل یافته و مرکز آنها ساری است.

ساری

فرخان بزرگ را پسری بود سارویه نام که آن شهر را به نام پسرش بنا کرد.

گرگان

از مستحدثات گرگین میلاد است که از کیخسرو درخواست کرد آن شهر را بنامود.

آمل

فیروز پادشاه به درخواست زوجه اش بنا نهاد چون نام آن زن آمله بود شهر را آمل (ترا مبارک باد) موسوم کردند.

سلطان سید قوام الدین بن سید کمال مشهور به میر بزرگ مرعشی

سید در یک خانواده متدین و صالح در دابو از دهستانهای آمل که در شمال خاوری آن واقع است متولد شد و بعد از تحصیل علوم دینی، به زیارت امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شد و در این سفر دست ارادت بدامن عارف سید عزالدین سوغندی زده به ریاضت نفسانی مشغول گردید و چهل روز پیش او بماند و اجازه خواسته متوجه وطن شد بعد از مراجعت با مایل گشت چهل روز دیگر نزد سوغندی رود و به ریاضت مشغول شود متوجه شهر مقدس مشهد شد و چهل روزی بماند و معاودت کرد در آن زمان مردم

مازندران به عصیان و فسق و فجور مشغول بودند و کیا افراسیاب چلاوی (چلابی) سپهسالار ملک فخر الدوله حسن بود فخر الدوله را کشت و حکومت آمل را بدست گرفت و مردم مازندران با کیا افراسیاب باین سبب مخالف بودند و کیا افراسیاب غدار دست انابه و توبه بدامن سید قوام الدین مرعشی زد تا اهل شرع او را سبب قتل فخر الدوله ایراد نگیرند شاید حکومت در دست او مستقر گردد و در نزد سید توبه نمود و به حکم ظاهر سید او را در مقام توبه دید سر او را با دست خود بتراشید و کلاه درویشانه بر سر او نهاد و به مریدی قبول کرد مردم مازندران چون دیدند حاکم ایشان دست ارادت و مریدی به دامن سید زده فوج فوج نزد سید می رفتند و توبه می کردند و از فسق و فجور دست می کشیدند سید رامقصدای خود می دانستند بعد از مدتی کیا افراسیاب دید مردم به سید رجوع کرده و درویش شده و معتقد آن گشتند با فقهای آمل مشورت کرد همه گفتند از ارادت سید بوی دیگری می آید او را به دیوان طلب کن تا بحث کرده و اثبات کنیم آنچه می گوید بدعت است و از درویشی منع کنیم اگر قبول نکرد حبس شود بعد از مصاحبه سید را نتوانستند مجاب کنند فقط گفتند ذکر جلی گفتن نامشروع است کیا افراسیاب با این بهانه سید را حبس کرد و به فقها گفت هر چه شرعا می توان کرد به سید بکنید سید را به بازار آمل آوردند و عمامه اش را از سر برداشتند و اذیت ها کردند کیا افراسیاب از لباس درویشی بیرون آمد مشغول خمر و فسق شد اتفاقا همان شب که سید را حبس بردند یکی از پسران کیا افراسیاب قولنج گرفت و مرد، مردم این را از کرامات سید شمرده به زندان حمله بردند و سید را خلاص کرده به وطن خود آوردند کیا افراسیاب در مجلس شراب گوشت خوک کباب کرد و خورد به سب اهل زهد پرداخت به مریدان سید اذیت ها کرد.

کیا افراسیاب هشت پسر داشت سه نفر از آنها مرده بودند و پنج نفر می ماند با فرزندان خود درباره سید مشورت کرد که هر دم مرید او زیاد می شود چه باید کرد فرزندان به دفع سید اشاره کردند و او شخصی را به طلب سید قوام الدین فرستاد مریدان سید گفتند صلاح نیست به دیوان او بروید که افراسیاب خیالی در سر دارد.

افراسیاب دید سید به دیوان نمی آید لشکر جمع کرده با فرزندان خود (مگر اسکندر فرزند کوچک را در خانه گذاشت) به دابو آمد به خیال اینکه سید را از بین ببرد سید از این حال باخبر شد چهارده فرزند داشت که در این موقع چهار نفر به حد بلوغ رسیده بودند و شیران میدان جنگ و بسیار شجاع بنامهای: سید عبدالله - سید کمال الدین - سید رضی الدین - سید فخر الدین، فرزندان و مریدان سید در مقابل لشکر افراسیاب ایستادند او مبارز خواست مریدان سید تکان نخوردند تا تیراندازی از طرف لشکر افراسیاب شروع شد مریدان و فرزندان سید دست در قبضه کمال زده به یک حمله چنان تیر باران کردند که سواران ایشان را پای در کل بماند و اول تیر بر سینه افراسیاب خورد و هلاک شد فرزندانش هم مقتول گشتند لشکر او فرار نمودند و مریدان سید آنها را تا شهر آمل تعقیب کردند و جماعتی از طرفداران افراسیاب پسر کوچک او اسکندر را برداشته و گریختند.

سادات و مریدان سید با شادی و صلوات و تکبیر گویان به شهر آمل آمدند و در سال 760 ق به برکت این بزرگوار یعنی سید قوام الدین مرعشی تشیع مذهب رسمی طبرستان شد سید به فرزندان خود گفت من هرگز طلب دنیا نکرده ام و مقصود من رضای پروردگار بود به جز عزلت و گوشه نشینی چیزی اختیار نخواهم کرد و شما مادامیکه بر طریق مستقیم سلوک کنید در اوقات نماز دعای

خیر خواهم کرد، فرزندان گفتند مریدان به متابعت شما منزوی می شوند و دودمان سیادت بدون یاری علما و زهاد ثمره ای نخواهد داشت انتظار این است که نظر عنایت از این فرزندان کم نکنید سید قبول کرد که به کلی منزوی نشود تا مریدان در صحنه باشند.

سید عبدالله مرعشی فرزند بزرگ سید حکومت را قبول نکرد و گوشه عبادت را انتخاب نمود و گفت خوبست که ریاست در دست سید کمال الدین مرعشی باشد همه قبول کردند و سید عبدالله را دشمنان در خانه عزلت گشتند رحمة الله علیه.

13- سلطان سید کمال الدین بن سید قوام الدین در حدیث و فقه و اصول و عرفان و معقول و تجوید و ریاضیات بهره وافی داشت و شعر خوب می گفت و به محزون تخلص داشت از تالیفات او بغیة الفقیه در فقه - دلیل الحیران در سیر و سلوک - زادالقرء در تجوید - منیة الحکیم در حکمت - هدایة الادیب در علوم بلاغت (از پسران سید کمال الدین یکی سید نصیر الدین است که مورخ مشهور و فاضل و کتابی در انساب سادات مرعشیه نوشته و پسرش سید ظهیر الدین نیز مردی فاضل و مورخ مشهور بود و از تالیفاتش: تاریخ طبرستان - تاریخ گیلان و دیلمستان می باشد و در حدود سال 900 قمری وفات نموده).

سید کمال الدین مذکور شرط نمود باید از صلاح دید من منحرف نشوید بهتر است رئیس سید رضی الدین باشد و اگر ساری را فتح کنیم حکومت آنجا در دست من قرار گیرد.

حاکم ساری کیا فخرالدین جلال لشکر آراسته به دفع سید کمال الدین آمد سید با مریدان و فرزندان خود با او مقابله نموده منهدم کردند و حکومت ساری در دست سید کمال الدین مستقر گردید، مردم مازندران گروه گروه می آمدند و

به سید کمال الدین بیعت می کردند سپس کاملاً مازندران به تصرف سادات مرعشیه درآمد فسق و فجور و جور با عدل و انصاف شسته شد در محرم سال 781 قمری سید قوام الدین مرعشی بزرگ خاندان مریض شد و پسرش سید کمال الدین را وصی خود قرار داد و به عفت و تقوی توصیه نمود و فرمود روح من از شما موقعی شاد خواهد شد اگر از جاده شریعت تجاوز نکنید و با مردم به عدل و انصاف رفتار کنید و بعد از اتمام وصیت دعوت حق را لبیک گفت خواستند او را در حجره خود در محل بار فروش ده دفن کنند سید رضی الدین مانع شد و به شهر آمل آورده دفن کردند و بر بالای مرقد مبارکش قبه عالی بنا نمودند.

امیر تیمور در سال 765 قمری در ماوراء النهر خروج کرد آنجا را به تصرف خود درآورد و در سال 780 قمری هرات را فتح کرد و در خاطر داشت طبرستان را هم تسخیر کند سید کمال الدین فرزند خود سید غیاث الدین را با تحف و هدایا به نزد امیر تیمور فرستاد قبول نکرد بار دیگر فرستاد بلکه دست از ایشان بردارد و خونریزی نشود باز قبول نکرد و غیاث الدین را حبس نمود لشکر امیر تیمور مثل دریا به طرف طبرستان سرازیر شدند.

سید کمال الدین و لشکرش در مقابل ایستاده جنگ عظیمی رخ داد بسیار از لشکر امیر تیمور کشته شدند ولی چون لشکر سید کم بود مقاومت نتوانست بکند بالاخره چند مرتبه جنگ عظیمی درافتاد تا لشکر سید در سال 795 قمری مغلوب گشت امیر تیمور بعد از رسیدن به ساری امر کرد سادات را سوار در کشتیها کرده به ماوراء النهر تبعید نمود و مدت 15 سال در آنجا ماندند و حکومت ساری را به اسکندر شیخی (چون پدرش مدتی مریدی سید قوام الدین را قبول کرده بود باین مناسبت شیخی گویند) پسر کیا فراسیاب داد اسکندر به

انتقام پدر امر کرد گنبد مبارک سید قوام الدین را در آمل باییل و کلنگ در 796 قمری خراب کردند و مردم از این جهت از اسکندر متنفر بودند ولی نمی توانستند اظهار کنند و در سال 807 قمری امیر تیمور وفات یافت.

سادات مرعشیه به وطن خود مراجعت نمودند ولی سید کمال الدین بن سید قوام الدین در سال 801 قمری در کاشغر ماوراء النهر وفات کرده و در آنجا دفن شده بود و بعدا پسرانش که به مازندران آمدند چند نفر رفته و بدن مبارک سید را از زیر خاک بیرون آورده به مازندران وارد و در ساری دفن کردند و عمارتی مرغوب بالای قبرش ساختند و سید رضی هم در ساری وفات نمود.

میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور در حق سادات مرعشیه عنایت کرد و دستور داد که ساری و آمل به آنها داده شود و سید علی پسر سید کمال الدین به ساری رفت.

14- سلطان سید علی بن کمال الدین بن قوام الدین مرعشی مردی فاضل و مورخ بود و در سال 809 قمری به تخت نشست و بعد از مغلوب کردن سید علی آملی به آمل آمد و گنبد مبارک سید قوام الدین را که به دستور اسکندر پسر کیاافراسیاب خراب کرده بودند بنیاد نمود و در سال 820 قمری سید علی مرعشی در ساری وفات کرد و نزد والد محترمش سید کمال الدین به خاک سپرده شد.

15- سلطان سید مرتضی بن سید علی مرعشی:

سید مرتضی در سال 820 قمری به موجب وصیت پدر به جای او نشست و او سیدی فاضل و ادیب و به انواع کمالات آراسته بود و به سخا و عطا و خوان گستری بین الاقرار امتیاز داشت و با مردم به عدل رفتار می کرد در سال 837

قمری در چهارم صفر وفات کرد به اتفاق اهل مازندران در همان سال فرزند او سید محمد را لایق سلطنت دانستند.

#### 16- سلطان سید محمد بن سید مرتضی مرعشی:

سید مرتضی تنها یک پسر بنام محمد داشت که مردی فقیه و مفسر و مورخ بود 17 ربیع الاول روز سه شنبه سال 837 قمری جلوس نمود و به دستور پدر خود بنیاد عدل و داد نهاد و با مردم به محبت رفتار کرد و آمل را به فرزند خود سید عبدالکریم داد و خود در ساری سلطنت نمود در سال 856 قمری وفات کرد، سید محمد پنج پسر داشت: سید عبدالرحیم - سید عبدالرزاق - سید قوام الدین - سید کمال الدین - سید عبدالکریم.

#### 17- سلطان سید عبدالکریم اول بن سید محمد مرعشی:

سید عبدالکریم زمام امور را بعد از پدر بدست گرفت و در سال 865 قمری در پنجم ربیع الاخر روز چهارشنبه وفات کرد بعد از آن سید عبدالله به جای پدر نشست.

18- سلطان سید عبدالله بن سید عبدالکریم مرعشی، در پنجم ربیع الاول سال 872 قمری سید زین العابدین بن محمد بن مرتضی او را درحمام به قتل رسانید و در ساری به حکومت نشست سپس سید عبدالکریم ثانی پسر سید عبدالله بر تخت سلطنت جلوس کرد.

19- سلطان سید عبدالکریم (ثانی) بن سید عبدالله مرعشی: میرزین العابدین مذکور پس از غلبه باز به حکومت ساری رسید و بعد از کشته شدن سید زین العابدین با طعام مسموم و فوت شمس الدین برادر او و کشته شدن سید کمال الدین خان پسر شمس الدین بدست آقا رستم و بعد از وفات میر علیخان باز سلطنت مازندران بدست سید عبدالکریم ثانی رسید او از سال 880 قمری تا سال

932 حکومت می کرد و در این سال وفات نمود و سید عبدالکریم ثانی 4 پسر داشت:

سلطان محمود - میرشاهی - میرتیمور - سید محمد خان.

20- سید محمد خان بن سید عبدالکریم ثانی:

در آثار الشیعه جزء سوم ص 54 می نویسد: از سال 932 قمری تا 939 سید شاهی پسر دیگر سید عبدالکریم ثانی سلطنت کرد (ناگفته نماند که سلطان محمود پسر بزرگ سید عبدالکریم را بعد از وفات پدر به تخت نشاندند و جمعی دیگر میرشاهی را به مسند سلطنت رساندند و از جمیع امراء بیعت گرفتند که او ولیعهد است سلطان محمود چون قضیه را این طور دید به ولایت نور رفت و در تمهید لشکر بود تا به مازندران بیاید که بعد از اندک مدت به سرای باقی شتافت و حکومت بی منازعه و در میرشاهی قرار گرفت) و از سال 953 قمری تا 966 سید عبدالله ثانی پسر سلطان محمود بن عبدالکریم ثانی سلطنت کرد.

(متذکر می شویم که در جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی ص 128 و تاریخ خاندان مرعشی ص 134 می نویسد: والده شاه عباس اول یعنی عیال شاه خدابنده ثانی صفوی فخرالنساء بیگم دختر سید عبدالله (ثانی) بن سلطان محمود بن عبدالکریم ثانی می باشد) و از سال 966 قمری تا 989 سید مراد پسر میرشاهی بن عبدالکریم ثانی سلطنت نموده و در این سال صفویه به طبرستان و مازندران مالک شدند و حکومت مرعشیه منقرض شد.

مؤلف گوید: این تاریخ با سلطنت شاه محمد خدابنده ثانی پسر شاه طهماسب اول موافق است که از سال 985 تا 996 سلطنت کرد ولی آنچه از تاریخ خاندان مرعشی بدست می آید اینست:

حکومت مرعشیه در سال 1003 قمری یعنی با سلطنت سلطان مراد خان ثانی پسر میرزا محمد خان (میرزا خان) بن سلطان مراد بن میرشاهی به پایان رسید و این سال موافق با سالهای سلطنت شاه عباس اول معروف به کبیر می باشد که از سال 996 قمری تا سال 1038 حکومت کرده چنانکه نوشتیم تا سید محمد مرعشی 8 پشت از اجداد مؤلف تا سال 932 سلطان بودند ولی بعد از این تاریخ از سایر اولاد سید عبدالکریم ثانی سلطنت کردند.

21- پسر سید محمد خان مرعشی سید ابوالمجد مرعشی است علامه عبیدلی در رساله اسدییه می نویسد سید ابوالمجد مردی افضل و نسابه و تقیب بود و در سال 1020 قمری در دست طایف اکراد شافعیه بجهت مناظره بین او و علمای آنها و غلبه سید ابوالمجد بآنها بدرجه شهادت رسید و این مرد شاعر و متخلص به مغفور بود و مؤلف کتاب مبسوط و مشجرات در انساب است.

22- سید محمد خان (ثانی) پسر سید ابوالمجد مرعشی فقیه و مفسر و شاعر و متخلص به مظلوم بود و علامه عبیدلی می نویسد: ابوالمجد دارای اولادی است از جمله سید علامه فقیه و حافظ و مفسر سید محمد مرعشی است در سال 1034 وفات کرد.

23- سید علاء الدین پسر سید محمد خان ثانی مرعشی فقیه و نسابه و صاحب تصانیف است از جمله کفایة الحکیم فی الفلسفه - المصباح در فقه - النبراس در منطق و در سال 1064 قمری وفات کرد.

24- سید جمال الدین پسر سید علاء الدین فقیه و محدث و ادیب و نسابه و شاعر و صاحب تصانیف است از جمله حاشیه بر شرح مختصر و حاشیه بر حکمة الاشراف و حاشیه بر اصول کافی و در سال 1081 قمری وفات کرد.

25- سید نصیر الدین پسر سید جمال الدین مرعشی فقیه و مفسر و نسابه و شاعر و متخلص به هدایت بود.

26- سید قوام الدین پسر سید نصیرالدین مرعشی زاهد و صاحب کرامات و نسابه و مصنف کتاب نفی الریب عن نشأة الغیب است و در سال 1150 وفات کرد و مورخ و شاعر و متخلص به شیوا بود.

27- سید شمس الدین پسر سید قوام الدین مرعشی فقیه و زاهد و نسابه بود و در سال 1200 قمری وفات کرد.

28- سید محمد ابراهیم پسر سید شمس الدین مرعشی فقیه و نسابه و زاهد بود و در سال 1240 قمری وفات کرده و ایشان دارای چهار پسر می باشند: سید عبدالله - سید ابوالقاسم - سید صالح - سید محمد فلکی.

29- سید محمد فلکی پسر سید محمد ابراهیم تاجر تبریزی مرعشی معروف به منجم، فقیه و محدث و اصولی و مفسر و ریاضی دان و در سال 1264 قمری وفات کرد دارای سه پسر بودند: سید حسن - سید حسین - سید علی.

30- سید علی بن سید محمد مرعشی

حجة الاسلام آیت الله حاج سید علی مرعشی ملقب به شرف الدین و معروف به سید الحکما و سید الاطبا از علمای طراز اول آذربایجان و از شاگردان مرحوم صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری و غیرهما بودند معظم له بعد از تکمیل فقه و اصول و دیگر علوم دینی و تحصیل اجازه اجتهاد از اساتید بزرگ خود به تبریز مراجعت نموده و به جهت پیش آمدهائی به تحصیل طب تصمیم گرفت و در حدود پانزده سال در اصفهان و غیرها به تکمیل علم طب مشغول شد و مدتی در سبزوار در حوزه درس فیلسوف بنام مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بود و فنون فلسفه را نیز بدست آورده به تبریز مراجعت نمود و مشغول

طبابت گردید و در سال 1316 قمری در صدو چهارده سالگی وفات نمود جنازه مبارکش را به نجف اشرف نقل و در نزد قبور خاندان سادات مرعشیه در وادی السلام دفن کردند از مؤلفات آن مرحوم 28 تالیف نوشته اند از جمله کتاب قانون العلاج - حاشیه بر متاجر شیخ انصاری - حاشیه بر جواهر الکلام - حاشیه بر قانون شیخ الرئیس - تاریخ تبریز - رساله رمل - حاشیه شرح منظومه سبزواری و غیرها و این بزرگوار با قوه اختراعیه عجیبی که داشت با اصول شیمیائی زنبور عسل درست می کرد و در مرحله اول سفید رنگ و بی حس و بی حرکت بود و بعدا در اثر تابش آفتاب حس و حرکت در آن به وجود می آمد و به رنگ زنبور عسل معمولی درمی آمد و نیز به مجرد اینکه شنید دندان مصنوعی اختراع شده بدون اینکه آنرا دیده و یا کیفیت عمل آنرا شنیده باشد یک دندان مصنوعی به معین الملک حاکم وقت تبریز ساخت که خود دندانها از استخوان فیل بود و نسبت به دندانهای اروپائی مزایائی داشت که در محل خود مسطور است.

ایشان در تبریز آذربایجان شرقی در محله راسته کوچه و کوئی که بعدا بنام ایشان یعنی کوی سید علی خان حکیم مشهور بود اقامت داشتند و پهلوی کوی مسجدی ساختند که به مسجد سید علی خان حکیم شهرت یافت پس از مرور زمان یکی از تجار تبریز معروف به اپیکچی آن مسجد را تعمیر نمود و به نام مسجد اپیکچی مشهور گردید ولی در سال 1400 قمری به جهت خیابان کشی آن کوی از بین رفت و باب بزرگی به مدرسه طالبیه از آن کوچه باز کردند اما مسجد در وسط خیابانی که تا سال 1409 تمام نشده بود همچنین باقی می ماند ولی بعدا خیابان کشی نمودند و مسجد نیز از بین رفت.

معظم له هفت پسر داشتند: سید جعفر فخر الحکماء - سید اسماعیل - سید محمد معروف به معظم السادات - سید محمد ابراهیم - سید عبدالستار - سید عبدالغفار - سید محمود.

31- آیه الله سید محمود بن سید علی مرعشی نجفی معظم له ملقب به شمس الدین و در نجف اشرف ساکن بودند در سال 1338 قمری وفات نموده و در وادی السلام نزد قبور سادات مرعشیه به خاک سپرده شد و ایشان صاحب تالیفات بودند از جمله کتاب مشجرات العلویین الکرام و هادم اللذات و غیرها و حواشی بر چند کتاب زده اند: حاشیه بر شرح لمعه حاشیه بر معالم و بر متاجر و فرائد و از علم نسب حظ وافر داشتند، آن مرحوم دارای دو پسر بود: آقای سید شهاب الدین و آقای سید مرتضی مرعشی.

آیت الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی در سال 1315 قمری متولد شده و بعد از تکمیل مراحل علمیه در نجف اشرف به تبریز آمد و پس از مکث کوتاهی به قم رفتند و ساکن قم یکی از مراجع تقلید شدند، از آثار ایشان: رساله عملیه و تاءسیس کتابخانه بزرگ در قم (خیابان ارم) و تاءسیس و تجدید چند مدرسه دینی (در قم) و تاءسیس حسینیه در جنب منزل (در قم) و کتب غیر مطبوعه.

ایشان دارای چهار پسر می باشد: آقای دکتر سید محمود مرعشی - آقای سید جواد مرعشی - آقای سید کاظم مرعشی آقای امیر حسین مرعشی.

32- آیت الله آقای سید مرتضی مرعشی نجفی که در سال 1325 قمری در نجف اشرف متولد و بعد از تکمیل مراتب علمیه به تبریز آمده و به تدریس مشغول و در دو مسجد صادقیه و راسته کوجه اقامت داشتند و مدیریت مدرسه صادقیه بعهدہ ایشان بود از آثار معظم له: تاءلیف کتاب شمس الضحی فی

مناقب الائمه الهدی و کتب دیگر غیر مطبوعه و تجدید بناء مدرسه صادقیه و تعمیر حوضخانه زیر نظر ایشان و احداث کتابخانه در آن مدرسه سال 1399 قمری.

مدرسه صادقیه: در راسته کهنه معروف به بازار صادقیه می باشد که دارای اطاقهای ضربی آجری بود و بانی آن میرزا صادق از اهل اشتهاورد در ده فرسخی جنوب غربی تهران که در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان از مستوفیان به شمار می رفت و تاریخ بنای آن عبارتند از خیردارین یعنی 1075 قمری در پسرش میرزا طاهر نیز وزیر آذربایجان بود.

نائب السلطنة عباس میرزا بازار صادقیه را که رو به خرابی می رفت از متولی آن سالی به سیصد تومان تا سی سال اجاره کرد و تعمیر نمود هر سال آن وجه اجاره به طلاب میرسید بعد از تمام شدن مدت اجاره متولیان تا سال 1305 قمری مدرسه را بدست گرفتند در این سال از طرف اداره اوقاف تعمیر گردید و تا سال 1320 قمری اعانه می شد و اداره معارف اداره می کرد و بعد به شکل سایر مدارس علوم دینیّه درآمد و اخیرا باز رو به خرابی گذاشته بود که از ثلث مرحوم حاجی کاظم آقا، خوئی طرف غربی و آقای دستمالچی طرف شرقی و نصف سمت شمالی را آقای حاجی اسماعیل امی صادقیه تجدید بنا کردند و نصف دیگر طرف شمالی را از ثلث مرحوم حاجی مصطفی ملکی تعمیر نمودند. بعد از چند سال حیاطی در همان کوچه خریدند و به مدرسه ملحق نمودند و زیر نظر امام جمعه وقت مدرسه را از نوع بنا کردند و مدرسه زنانه الزهرا تاسیس شد ولی مسجد همانطور به حالت قدیمی باقیمانده است.

آیت الله سید مرتضی مرعشی دارای چهار پسر بود.

1- حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد تقی مرعشی نجفی  
ملقب به شمس الدین که صاحب تالیفات نفیسه و ساکن قم می باشد ایشان  
دارای یک پسر است بنام آقای دکتر سید علیرضا مرعشی.

2- آقای سید محمد مرعشی صاحب یک پسر بنام آقای سید امیر رضا  
مرعشی است.

3- آقای سید حسین مرعشی.

4- سید مهدی مرعشی مؤلف کتاب.

شجره سلسله سادات مرعشییه

مزند

آیه الله سید علی حکیم مرعشی معروف به سید الاطباء و سید الحكماء  
تبریزی چنانکه ذکر شد هفت پسر داشت سه پسر ایشان در مزند زندگی می  
کردند بنامهای:

1- جناب آقای سید محمد معروف به معظم السادات ساکن مزند ایشان دو  
فرزند ذکور دارند بنامهای: آقای سید محسن تاجر مرعشی و حاجی سید علی  
علوی مرعشی.

2- جناب آقای سید عبدالستار ساکن مزند دو پسر داشت بنامهای: آقای  
سید محمد علی مرعشی و آقای سید حسین سیدی ساکن مزند.

آقای سید محمد علی مرعشی چهار پسر دارد بنامهای: آقای یوسف - آقای  
احمد - آقای یعقوب - آقای اسماعیل.

آقای سید حسین سیدی سه پسر دارد: آقای یحیی سیدی - آقای ستار  
سیدی - آقای ابوالفضل سیدی.

آقای ستار سیدی دو پسر دارد: سید ابراهیم سیدی - سید علی سیدی.

آقای یحیی سیدی یک پسر دارد: سید مهدی سیدی.

3- جناب آقای سید عبدالغفار مرعشی دو پسر داشت: آقای سید حسین

حسینی ساکن مرنند - و سید حسن شهیدیون ساکن مرنند.

آقای سید حسین حسینی سه پسر دارد: آقای سید ابراهیم اصفیاء - آقای

سید محمد اصفیاء - آقای سید علی اصفیاء.

آقای سید حسن شهیدیون پنج فرزند ذکور دارد: آقای سید یعقوب - آقای

سید یونس - آقای سید یوسف - آقای سید جواد - آقای سید غفار شهیدیون.

آقای سید جواد دارای سه پسر است: آقای سعید - آقای صالح - آقای

سجاد شهیدیون.

آقای سید یونس دارای یک پسر: آقای سید مصطفی شهیدیون.

آقای سید یوسف دارای دو پسر: آقای سید اسماعیل - آقای سید مهدی

شهیدیون.

آقای سید غفار چهار فرزند ذکور دارد: آقای سید جمال - آقای سید علی -

آقای سید جلال - آقای سید کمال شهیدیون.

### روز بیست و چهارم:

جنگ سویق، در سال دوم ابوسفیان بعد از واقعه بدر نذر کرد که بزوجه اش مقاربت نکند و روغن نمالد تا انتقام از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اصحاب او بگیرد با دویست تن از مکه کوچ کرده تا عریض که در طرف مدینه واقع است رسیدند و یکی از انصار بنام معبد بن عمرو و مصاحب او را بکشت و یک دو خانه را با چند نخله خرما سوزاند فکر کرد که به نذر خود عمل کرد با عجله برگشت چون این خبر به پیغمبر رسید با دویست نفر از مهاجر و انصار از دنبال ابوسفیان شتافت او دانست که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از عقب آنها می آید امر کرد لشکریانش

انبانهای سویق را که به جهت زاد راه آورده بریختند تا برای فرار سبکبار باشند مسلمانان رسیدند و آنها را برداشتند از این جهت غزوه ذات السویق گویند پیغمبر تا اراضی قرقره الکدر از پی ایشان رفت ولی اثر نیافت سپس برگشتند.

روز بیست و پنجم:

1- روز دحو الارض

2- خروج حضرت رضا علیه السلام از مدینه به مرو

مأمون بعد از استقرار در خلافت، حکومت عراق را به حسن به سهل تفویض کرد و خود در بلده مرو اقامت نمود در اطراف بعض ممالک برخی از سادات به طمع خلافت مخالفت اظهار کردند این خبر به گوش مأمون رسید با وزیر خود مشورت نمود رأی ایشان بر این قرار گرفت که حضرت رضا علیه السلام از مدینه بمرو طلب نمایند و ولیعهد کنند تا سایر سادات دندان طمع از خلافت بردارند حضرت در اول قبول نمی کرد ولی چون اصرار از اعتدال گذشت قبول فرمودند جهت وداع قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد می شد و مکرر قبر مبارک را وداع می کرد و برمی گشت و صدای حضرت به گریه بلند می شد تا اینکه امروز از مدینه بسوی مرو خارج شد.

3- شهادت جناب ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی علیه السلام 145

ق.

در سال 145 ق در ماه جمادی الاخره جناب محمد برادر ابراهیم که از بزرگان اهل بیت است در مدینه خروج نمود و عامل منصور را به قتل رسانید و حجاز را تصرف کرد و تمام اهل مکه و مدینه تابع وی شدند و مالک بن انس فقیه مدینه فتوا می داد که مردم او را یاری کنند چون این خبر به منصور دوانقی رسید عیسی برادرزاده اش را جهت جنگ با محمد صاحب نفی زکیه به مدینه

فرستاد تا اینکه جمعی از یاران محمد گریختند و جمعی کشته شدند آخر الامر محمد بن قحطبه ملعون شمشیری بسینه محمد زد و او را بخاک انداخت و سر نازنین او را از بدن جدا نمود و به نزد منصور فرستاد و منصور آن سرا را به زندان نزد پدرش عبدالله محض فرستاد.

و محمد را باین جهت نفس زکیه می گفتند که چون یقین به قتل خود نمود دفتری که در او اسماء بیعت کنندگان بودند سوزانید تا بدست دشمنان نیافتد و باعث گرفتاری آنها نشود.

در وقت شهادت محمد برادرش ابراهیم در بصره بود و سه روز به آخر رمضان مانده خبر شهادت محمد باو رسید.

در اول رمضان سال 145 ق ابراهیم در بصره خروج کرد و جماعتی بی شمار با او بیعت کردند و منصور در همین سال به بناء شهر بغداد پرداخت در اثنا خبر دادند که ابراهیم بن عبدالله در بصره خروج کرده و بر اهواز و فارس غلبه نموده جز خونخواهی برادرش و کشتن منصور قصد ندارد منصور از بناء بغداد دست کشید و سوگند یاد کرد به عیش و لذت مشغول نشود تا سر ابراهیم را نزد او بیاورند یا سر او را نزد ابراهیم ببرند منصور عیسی را به جنگ ابراهیم فرستاد.

از اهالی کوفه از ابراهیم خواسته بودند به کوفه بیاید که در آنجا صد هزار تن در انتظار مقدم او هستند اهالی بصره مخالفت می کردند ولی ابراهیم بجانب کوفه حرکت کرد و شانزده فرسخ به کوفه مانده در زمین باخمری از اراضی طف دو لشکر تلاقی کردند جنگ شروع شد ابراهیم بر لشکر منصور ظفر یافت ناگاه تیری از رامی غیر معلوم بر ابراهیم رسید ابراهیم تکمه های قبای خود را گشود که حرارت معرکه را دفع کند ناگاه تیری دیگر از رامی غیر معلوم بر گودی گلوی وی اصابت کرد بی اختیار دست به گردن اسب درآورد و در سال 145 ق

در 25 ذیقعدہ ابراهیم وفات کرد و سر او را بریدند و به نزد عیسی آورده او نیز به منصور فرستاد در حالیکه ابراهیم 48 ساله بود و قبرش در با خمیری است که در شانزده فرسخی کوفه می باشد چنانکه دعبل خزاعی گفته:

و أُخْرِی بَارِضَ الْجَوْزِ جَانِ مَحَلُّهَا      وَ قَبْرِ بَیَا خَمْرِی لَدَى الْغُرَبَاتِ

#### روز بیست و ششم:

حضرت رسول اکرم ﷺ برای حجة الوداع از مدینه خارج شد 10 ق. پیامبر اسلام بعد از هجرت ده سال در مدینه ماند و به حج نرفت تا اینکه سال دهم خداوند عالمیان این آیه را نازل فرمود: وَ اذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَا تُوَكُّلُ رِجَالًا و عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ یَا تِئِنٌ مِّنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِیقٍ یعنی مردم را به حج اعلام کن و دعوت عمومی نما تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور به سوی خانه خدا بیایند (سوره حج آیه 27)، رسول خدا مؤذنان را دستور داد مردم را به آوازهای بلند اعلام نمایند که پیامبر به حج خواهد رفت هر کسی توانائی دارد حاضر شود و پیامبر نامه ها نوشت حتی به اطراف مدینه و به اعراب بادیه نشین خبر دادند مردم بسیار جمع شدند و چهار روز از ماه ذیقعدہ مانده حضرت با آنها از مدینه برای حجة الوداع خارج شدند.

#### روز بیست و نهم:

مسموم شدن حضرت امام محمد تقی جواد علیه السلام 220 ق در بغداد. مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السلام، حضرت جواد را از مدینه به بغداد طلبید و دختر خود را به او تزویج کرد که در دهم رجب مفضلاً شرح دادیم و در مدت اقامتش در بغداد از بدی معاشرت مأمون منزجر بود بالاخره از مأمون اجازه خواست و به حج خانه خدامشرف شد و از آنجا به مدینه آمده و در آن

شهر منوره توقف کرد تا مأمون وفات نمود و معتصم برادر او به خلافت رسید و معتصم از شنیدن فضائل و کمالات آن بزرگوار آتش حسد در سینه او مشتعل گشت و آن جناب را به بغدا طلبید.

امام جواد فرزندش امام علی النقی را جانشین خود نموده و وداع کرد و با دل خونین از قبر جد بزرگوارش مفارقت نمود و روانه بغداد گردید و در 28 محرم سال 220 داخل بغداد گشت معتصم بی میلی ام الفضل را از حضرت جواد می دانست زیرا امام جواد مادر امام علی النقی را بر او ترجیح می داد لذا ام الفضل همیشه از حضرت جواد شاکی بود در زمان حیات مأمون مکرراً از حضرت به او شکایت می کرد و او گوش نمی داد و اذیت حضرت را به صلاح خلافت خود نمی دید بالاخره معتصم ام الفضل را خواست و به قتل حضرت راضی کرد و زهری برای او فرستاد که به آن مظلوم بخوراند آن زن بی وفا انگور رازقی را زهر آلود نمود و به آن بزرگوار آورد حضرت میل فرمود اثر زهر در بدن مبارک ظاهر گردید.

### روز سی ام:

امّ الفضل بعد از خوردن زهر به امام جواد پشیمان شد و چاره ای نداشت جز گریه کردن، حضرت فرمود الحال که مرا کشتی گریه می کنی بخدا سوگند که به بلائی مبتلا خواهی شد که مرهم پذیر نباشد بعد از شهادت حضرت معتصم ام الفضل را به خانه خود بر در همان زودی زخمی در او پیدا گردید هر چه اطباء معالجه کردند موثر نیافتاد تا از خانه معتصم بیرون آمد و آنچه از مال دنیا داشت صرف مداوای آن مرض کرد و چنان پریشان شد که از مردم سوال می کرد و با بدترین احوال هلاک گردید.

بنا به مشهور حضرت جواد در آخر ماه ذوالقعدة در سال 220 ق در 25 سالگی به شهادت رسید و جنازه آن بزرگوار را بعد از غسل و کفن در مقابر قریش در پشت سر جد بزرگوارش امام موسی بن جعفر دفن نمودند که الآن به کاظمین معروف است.

والد معظّمش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و والده مکرمه اش خیزران بود و آن حضرت چهار دختر و چهار پسر داشت ولی بعضی هفت دختر و چهار پسر نوشته اند و عقب آن جناب منحصر از دو پسر است: امام علی النقی علیه السلام و ابو احمد موسی که موسی مبرقع گویند و جدّ سادات عظام رضویّه می باشد که در بیست و هشت ربیع دوم مفصّلاً توضیح داده شده. کنیه آن حضرت ابو جعفر چون در نام و کنیه با امام محمد باقر یکی بود لذا این بزرگوار را ابو جعفر ثانی گویند و اشهر القابش تقی و جواد می باشد و آن مظلوم از ام الفضل دختر مأمون اولادی نداشت.

## ذوالحجّة الحرام

روز اول:

1- ایام معلومات از اول ذیحجه تا دهم آن.

2- تزویج فاطمه زهراء:

در حالیکه حضرت زهرا بالاتر از 9 سال و کمتر از ده سال داشت به حضرت علی علیه السلام که 21 ساله یا 25 ساله بود تزویج شد و این بنا به آن تاریخی است که حضرت زهرا در پنجمین سال بعثت متولد شده باشد چون پیامبر 13 سال در مکه بعد از بعثت مانده پس موقع هجرت فاطمه علیها السلام 8 ساله می شود و در دومین سال هجرت هم ازدواج کرده در نتیجه کمتر از ده سال و بالاتر از 9 سال داشت.

اگر تولد حضرت زهرا در دومین سال بعثت باشد موقع هجرت 11 ساله بوده و در دومین سال هجرت ازدواج کرده در نتیجه کمتر از 13 سال و بالاتر از 12 ساله بود.

اشراف مدینه از اعظام قبایل و بزرگان قریش و عمر و ابوبکر حضرت زهرا را خواستگاری کردند حضرت پیامبر ردّ نمود حتی از صاحبان ثروت نیز خواستگاری کردند ولی حضرت ردّ فرمود و منتظر امر الهی بود.

روزی جبرئیل از طرف خداوند متعال نازل و سلام آورد و بشارت داد که خداوند عقد فاطمه علیها السلام را بعلی علیه السلام بست تو نیز فاطمه را به علی تزویج کن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی خبر داد سپس به فاطمه نیز ابلاغ نمود پیامبر با نهایت شادی به مسجد آمد و بلال را امر فرمود مهاجر و انصار را جمع کند حضرت به منبر تشریف برد فرمود ای بزرگان قریش فاطمه را از من خواستگاری کردید و الله رد من بامر خدا بود اینک جبرئیل نازل و پیام خدا را

ابلاغ نمود که فرموده: لم اخلق علیا لما کان لفاطمة کفو علی وجه الارض آدم و من دونه یعنی اگر علی را خلق نمی کردم از برای فاطمه کفو و مثلی روی زمین از آدم تا قیامت نبود پس پیامبر خدا خطبه عقد را خواند و مهریه را یک زره به مبلغ چهار صد یا پانصد یا چهار صد و هشتاد درهم ارزش داشت قرار داد.

حضرت علی علیه السلام آن زره را بدستور حضرت پیامبر فروخت و پولش را تقدیم پیامبر نمود و حضرت از آن پول 63 درهم داد تا جهاز فاطمه را خریدند که عبارت بود از: یک پیراهن سفید - یک روسری بزرگ - یک حله سیاه خیبری - یک قطعه حصیر هجری - دو عدد تشک کتانی - چهار عدد بالش از پوست میش که از گیاه اذخر پر شده بود - یک عدد آسیای دستی - یک کاسه مسی - یک مشک چرمی - یک طشت لباس شوئی - یک کاسه برای شیر - یک ظرف آبخوری - یک آفتابه - یک پرده ابریشمی - یک سبوی کلی - یک عدد پوست برای فرش - دو کوزه سفالین - یک عبا - یک تختخواب که از لیف خرما بافته شده بود به اتفاق آوردند و مقابل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذاشتند چون چشم حضرت به آنها افتاد اشک از دیدگان مبارک جاری شد و فرمود اللهم بارک لقوم جلّ آئینتهم الخزف خدایا مبارک بگردان بر قومیکه اکثر ظرفهای آنها از سفال است پیامبر قدری از آن پول را به اسماء داد تا با آن بوی خوش و عطریات برای فاطمه تهیه کند و بقیه را به ام السّلمه سپرد.

و حضرت علی نیز اثاث زیر را در حجله عروسی آماده کرد.

یک چوب برای آویزان کردن لباس و مشک آب - یک عدد مشک آب - یک عدد پوست گوسفند زیرانداز - یک عدد متکا - یک عدد غربال برای آرد

بیزی.

3- شنب غازان: غازان خان بن ارغون بن ابقاخان (اباقاخان) بن هلاکو در اول ذیحجه سال 694 قمری در تبریز به پادشاهی نشست و بعد با مصریان جنگ کرد و غالب شد سپس به ایران مراجعت نمود و در سال 703 در نواحی قزوین درگذشت جنازه اش را به تبریز منتقل کردند و درگنبدی که برای خود در سال 699 قمری خوابگاه ابدی ساخته بود دفن کردند و به شنب غازان معروف شد و شنب به لغت مغولی به معنای قبر است و این مرد را عادل و مروّج دین مقدس اسلام نوشته اند و برادرش شاه خدابنده بود که بعد از آن به پادشاهی رسید و جریان شیعه شدن آن بوسیله مرحوم علامه حلی در کتب تاریخ مسطور است و اکنون از آن بنا هیچ نشانه ای باقی نمی ماند.

بعضی گویند شم غازان است و عوام مدّ می دهند شام می گویند و شم به معنای اراضی مسطح و سبزه زار پس شم غازان یعنی سبزه زاریکه غازان خان در آنجا آرمیده.

#### روز سوم:

1- در سال نهم قمری ابوبکر از طرف پیامبر ﷺ مأمور شد به مکه رود و آیات اوائل سوره براءت (توبه) را بر مردم تلاوت کند ابوبکر از مدینه خارج و از ذوالحلیفه که مسجد شجره آنجاست احرام بست و مقداری راه پیمود جبرئیل نازل شد و از خداوند سلام آورد عرض کرد یا رسول الله این آیات را شما یا علی بن ابیطالب (یامردی از شما) بخواند پس حضرت پیامبر ﷺ امیر المؤمنین را فرمود.

شتاب کن و آیات را از ابوبکر گرفته و خود در موسم حج بر مردم قرائت کن علی علیه السلام روز سوم در منزل روحاء به ابوبکر رسید و آیات را گرفته به مکه برد و بر مردم قرائت فرمود.

در احادیث معتبره وارد است که علی علیه السلام آیا ترا در روز عرفه در عرفات و در شب عید در مشعر الحرام و در روز عید نزد جمره ها و در تمام ایام تشریق در منی ده آیه از اول سوره برائت را به آواز بلند بر مشرکین قرائت فرمود ولی بعضی نوشته اند که روز عید قربان بوده.

## 2- قبول شدن توبه آدم علیه السلام

بعد از اینکه آدم علیه السلام و حوا به زمین هبوط کردند چیزی نگذشته بود که هر دو از کرده خویش پشیمان شدند و از محرومیت خود از نعم بهشتی حسرت می خوردند خداوند فرمود مگر من شما را از آن درخت نهی نکرده بودم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار است در جواب به اشتباه خود اعتراف نمودند و عرض کردند خداوندا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی حتما از زیانکاران خواهیم بود.

آدم از پروردگار خود کلماتی را فرا گرفت و با ذکر آنها به درگاه خداوند توبه کرد و خداوند توبه آدم را قبول فرمود.

بعضی گویند آن کلماتیکه آدم به آنها سوگند داد یا شفیع قرار داد پنج تن آل عبا بود و خداوند به جهت آنها توبه آدم را پذیرفت.

در منهج الصادقین آمده چون از بهشت به زمین آمد گرسنه شد و نتوانست عبادت کند جبرئیل آمد عرض کرد ای آدم دواى جوع طعام است آدم فرمود از کجا طعام بیاورم عرض کرد من برای شما آورده ام گندم را نزد آدم نهاد آلت و چوب و آتش حاضر کرد و طریقه کشت و درو کردن و تنور و پختن را تعلیم داد و آدم چنین کرد و 930 سال عمر نمود.

در وقایع الایام ص 520 نوشته: حضرت علی علیه السلام در جواب یهودیان که پرسیدند پنج مخلوق در رحم نبود کدامند حضرت فرمود: آدم و حوا - عصای

موسی که ازدها شد - ناقه صالح که از کوه بیرون آمد - قوچی از بهشت به ابراهیم آوردند که بعوض اسماعیل ذبح کند.

### روز چهارم:

ورود پیامبر ﷺ به مکه جهت حجة الوداع 10 قمری.

حضرت رسول اکرم ﷺ در چهارم ذیحجه از ذوالحلیفه مُحَرَّم گردید سپس داخل مکه شد از باب بنی شیبه به مسجد الحرام رسید و بر در مسجد ایستاد حمد و ثنای الهی به جا آورد و به پدرش ابراهیم صلوات فرستاد سپس به نزد حجر الاسود آمد و دست مبارک به حجر مالید و آنرا بوسید و هفت شوط بر دور خانه کعبه طواف نمود و در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز اطراف خواند بعد به نزد چاه زمزم آمد و از آب آن چاه میل فرمود و عرض کرد اللهم انی استلک علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کلّ داء و سقم، سپس دست بر حجر مالید و بوسید و متوجه صفا شد و این آیه را تلاوت فرمود انّ الصفا و المروة من شعائر الله فمن حجّ البيت او اعتمر فلا جناح ان یتطوّف بهما یعنی کوه صفا و کوه مروه از علامتهای مناسک الهی است پس کسیکه حج کند خانه خدا را یا عمره کند پس باکی نیست که به صفا و مروه طواف کند بعد اعمال حج را تماما به جا آورد و فارغ شد و متوجه مدینه گردید و حضرت علی با سایر مسلمانان در خدمت پیامبر اسلام بودند تا به غدیر خم رسیدند (بقیه موضوع در هیجدهم این ماه خواهد آمد)

### روز ششم:

در این روز ابوجعفر منصور دوانقی خلیفه دوم عباسی در سال 158 ق در بئر میمون نزدیک مکه معظمه در 63 سالگی به هلاکت رسید و تقریبا مدت 22 سال حکومت کرد و شهر بغداد از بناهای اوست منصور خیلی از سادات و

علویین را مقتول نمود و خیلی از بنی فاطمه را در زیر دیوار جامع منصور دفن کرد و محمد نفس زکیّه و ابراهیم پسران عبدالله محض از اولاد امام حسن علیه السلام را به قتل رسانید و چندین مرتبه قصد نمود که حضرت صادق علیه السلام را به قتل رساند گاهی از دهائی به نظرش می آمد که می خواست تختش را به بلعد و گاهی جدش حضرت پیامبر به نظرش می رسید و از قتل امام منصور می شد بالاخره آن ملعون امام صادق علیه السلام را به قتل رسانید.

گویند خست نفس او به اندازه ای بود که از دانق مضایقه می کرد یعنی موقع دخل و خرج  $1/6$  درهم را حساب می نمود لذا مشهور به دوانقی شد دانق به فارسی دانگ  $1/6$  درهم را گویند.

نوشته اند منصور حافظه قوی داشت به حدی که با یکبار شنیدن قصیده را حفظ می کرد اتفاقاً غلامی داشت که با دو بار شنیدن ازبر می کرد و کنیزی خوش ذوقی داشت که با سه بار شنیدن حفظ می نمود شعر او ادباً که روی به دربار می آوردند محروم برمی گشتند و خست او اجازه بذل و بخشش را نمی داد وی برای اینکه بطور محترمانه خود را از پرداخت صله و جایزه آسوده نماید چاره ای اندیشید بدینگونه که هر وقت شاعری آمد قصیده و شعری بخواند بوی می گفت اگر قبلاً کسی این اشعار را حفظ داشته باشد یا ثابت شود شعر از دیگران است انتظار صله نداشته باش و اگر معلوم شود شعر از دیگران نیست و کسی حفظ نداشته باشد به وزن طوماری که شعرت را در آن نوشته ای پول کشیده بتو می دهم شاعران بی خبر از همه جا به اطمینان جایزه به دربار می آمدند بعد از خواندن قصیده منصور با یک دفعه شنیدن حفظ نموده و به شاعر می خواند و می گفت نه تنها من بلکه غلام و کنیزه من نیز این اشعار را می دانند اول غلام بعد کنیز پشت پرده آن اشعار را می خواند بی چاره شاعر

سربزیر انداخته ماء‌یوسانه برمی گردید روزی اصمعی شاعر توانا و ظریف عرب از ندیمان خلفای عباسی بود از خست او به تنگ آمد و تصمیم گرفت این عادت ناپسند خلیفه را ترک دهد.

اشعاری مشتمل بر کلمات مشکل بر یک سنگ شکسته نوشت و در عبائی پیچید و بار شتر کرد با لباس عرب بادیه و نقاب زده جز دو چشمش پیدا نبود نزد منصور آمد و با لحنی که وی را تشخیص ندهد گفت خداوند سایه خلیفه را پاینده دارد من قصیده ای در ستایش خلیفه سروده ام می خواهم بخوانم منصور طبق معمول شروطی که به شعرا می کرد به این هم گفت اصمعی قبول نمود و شروع به خواندن کرد چنان اشعار با کلمات مشکله بود که منصور نتوانست حفظ کند و نگاهی به غلام و کنیز نمود ولی آنها نیز ازبر نکردند.

سرانجام منصور گفت ای برادر عرب معلوم است اشعار را خودت گفته ای اینکه می خواهم به وعده خود عمل کنم طوماری که در روی آن نوشته ای بیاور تا به وزن آن پول کشیده بتو عطا کنم.

اصمعی گفت خداوند سایه خلیفه را پاینده دارد من مرد فقیر هستم بطوریکه از شدت فقر یک ورق کاغذ پیدا نکردم از ناچاری و فقر روی یک ستون شکسته نوشتم اینک بار شتر کرده با خود آوردم.

منصور از دیدن سنگ که وزنی گران دارد در شگفت شد دید اگر تمام موجودی خزانه را در ترازو بگذارد با سنگ برابری نمی کند خلیفه باهوش و فراست خود با کمی تاءمل رو به حضار کرد و گفت گمان می کنم این عرب کسی جز اصمعی نباشد خواسته شیرین کاری کند نقاب را از چهره برداشتند دید. اصمعی است باز با این نقشه نیز نتوانست از او جایزه ای بگیرد.

روز هفتم:

1- شهادت حضرت باقر العلوم ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام 114 ق در 57

سالگی در مدینه

امام صادق علیه السلام می فرماید سالی که هشام بن عبدالملک به حج آمده بود در آن سال در خدمت پدرم به حج رفتیم هشام به شام و ما به مدینه برگشتیم یکی به حاکم مدینه فرستاد که من و پدرم را به دمشق بفرستد چون وارد دمشق شدیم سه روز به ما اجازه نداد روز چهارم به مجلس خود طلبید چون وارد مجلس شدیم هشام بر تخت نشسته و لشکر خود را مسلح نموده دو صف در برابرش نگاه داشته و نشانه تیر را در محلی نصب کرده بزرگان قومش تیر می انداختند پدرم در پیش و من در عقب او می رفتم چون نزدیک هشام رسیدیم به پدرم گفت با بزرگان قوم خود تیر بیانداز، پدرم گفت من پیر شده ام حالا تیر اندازی به من سزاوار نیست مرا معاف دار، هشام گفت به حق خدائیکه ما را به دین خود و با پیامبر خود عزیز گردانیده تو رامعاف نمی کنم به یکی از بزرگان بنی امیه گفت که کمان و تیر خود را به او بده تا بیاندازد پدرم کمان و یک تیر از آن مرد گرفت و در زه گذاشت به قوت امامت بر میان نشانه زد پس تیر دیگر گرفت بر سر تیر اول زد و در میان تیر اول قرار گرفت تا تیر نهم همین طور بر سر تیر هشتم زد و در شکاف او ماند هشام بی تاب شد و گفت خوب تیر می اندازی ای ابوجعفر تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی هستی و هشام از اصرار خود به تیراندازی امام پشیمان شد و عازم قتل پدر من گردید (از این بعد سخنان زیادی بین امام باقر علیه السلام و هشام واقع شد که در کتب مربوطه مسطور است).

امام صادق می فرماید با پدرم از مجلس هشام بیرون آمدیم دیدیم جماعت کثیری نشسته اند پدرم پرسید ایشان کیستند حاجب هشام گفت قسیسان و رهبانان نصاری اند در این کوه عالمی دارند که داناترین علمای ایشان است هر سال یک مرتبه به نزد او می آیند و مسائل خود را از او می پرسند پدرم با آن گروه نصاری به آن کوه رفت و در وسط نصاری نشست و برای عالم خود مسندها گذاشته بودند او بیرون آمد و نشست بسیار پیر بود و ابروهایش را بست و دیده های خود را به حرکت آورد به حاضران نظر نمود چون چشم عالم به پدر افتاد گفت تو از مائی یا از امت مرحومه حضرت فرمود از امت مرحومه، پرسید از علمای ایشانی یا از جهّال آنها، پدرم گفت از جهّال ایشان نیستم گفت من از تو سوال کنم یا تو از من، حضرت فرمود تو از من سوال کن عالم نصاری پرسید ای بنده خدا کدام ساعت است که نه از شب و نه از روز است پدرم فرمود ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب، گفت از کدام ساعتهاست پدرم فرمود از ساعات بهشت است گفت صحیح است.

سوال کرد شما می گوئید اهل بهشت می خوردند و از آنها چیزی صادر نمی شود آیا در دنیا نظیری دارد حضرت فرمود بلی نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از آن روشن شود کم نمی شود گفت صحیح است.

عالم گفت مسئله ای سوال می کنم که نمی توانی جواب گوئی:  
خبر ده مرا از مردیکه با زن خود نزدیکی کرد آن زن بدو پسر حامله شد و هر در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردند در وقت مردن یکی پنجاه و دیگری صد و پنجاه سال زندگی کرده بود حضرت فرمود دو پسر عزیز و عزیز بودند که از مادر در یک ساعت متولد شدند و سی سال با یکدیگر زندگی نمودند خدوند عزیز را میرانید و بعد از صد سال زنده کرد و بیست سال دیگر

با برادر خود زندگانی کرد و هر دو در یک ساعت مردند یکی 50 سال و دیگری 150 سال زندگی کرد آن عالم نصرانی برخاست و گفت از من دانستر را آورده ای تا مرا رسوا کند به خدا سوگند تا این مرد در شام است دیگر من با شما سخن نخواهم گفت هر چه می خواهید از او پرسید چون این خبر به هشام رسید جایزه ای به امام باقر علیه السلام فرستاد و شهرت فضل امام باقر در شام پراکنده شد هشام فوراً ما را روانه مدینه نمود.

بالاخره هشام لعین بوالی مدینه نوشت که پدرم را به زهر شهید گرداند مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال نوشته: گفته شده ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان حضرت را به زهر شهید کرد و شاید به امر هشام بوده. قبر مبارک امام باقر در قبرستان بقیع در مدینه می باشد و گنبد و بارگاه داشته که بدست وهابیون ویران شده حضرت هفت اولاد ذکور و اناث داشت: حضرت امام جعفر صادق - عبدالله - ابراهیم - عبیدالله - علی - زینب - ام السلمه، مرقد شریف علی بن محمد مشهور در اردهال کاشان به شاهزاده سلطانعلی معروفست و قبر مبارکش قبّه رفیعه دارد، والده محترمه امام باقر فاطمه دختر امام حسن مجتبی می باشد.

2- در این روز حضرت موسی بن جعفر را مغلولاً وارد بصره نمودند.

در سال 179 ق هارون برای استحکام خلافت خود به گرفت امام موسی بن جعفر اراده حج نمود و به اطراف نوشت علما و سادات و اعیان و اشراف همه در مکه حاضر شدند که از ایشان بیعت بگیرد و ولی عهد بودن اولاد خود را در شهرها منتشر نماید.

هارون وقتی به مدینه رسید یحیی برمکی نقل کرده شبی نزد قبر پیامبر ایستاد عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله من عذر می خوام درباره

موسی بن جعفر که می خواهیم او را حبس کنم زیرا می ترسم آشوب برپا کند که خون امت تو ریخته شود چون روز شد هارون فضل بن ربیع را فرستاد زمانیکه حضرت موسی بن جعفر نزد قبر جد بزرگوارش نماز می خواند در اثنای نماز آن جناب را گرفتند و از مسجد بیرون کشیدند حضرت متوجه قبر پیامبر شد عرض نمود یا رسول الله آنچه از امت بدکردار تو به اهل بیت تو میرسد شکایت می کنم مردم از هر طرف صدا به گریه و فغان بلند کردند و آن امام مظلوم را نزد هارون بردند آن ملعون به حضرت ناسزا گفت و امر کرد آن بزرگوار را مغلولا به بصره ببرند و دو محمل ترتیب داد یکی را به سوی بصره و دیگری را بسوی بغداد فرستاد تا مردم ندانند حَسَّان بن سَرَوی را همراه آن بزرگوار کرد که در بصره به عیسی بن جعفر بن منصور امیر بصره و پسر عموهای هارون تسلیم کند. در روز هفتم ماه ذیحجه آن بزرگوار را داخل در بصره کرده و تسلیم عیسی نمود او در یکی از اطاقهای خود محبوس گردانید روزی دو مرتبه اطاق را باز می کرد یک نوبت برای وضو و نوبتی برای طعام دادن.

مدت یکسال در حبس عیسی ماند و مکررا هارون به او می نوشت آن مظلوم را شهید کند ولی او جرئت نمی کرد و جمعی از دوستانش او را منع می نمود به هارون نوشت که حبس موسی بن جعفر نزد من طول کشید و من به قتل او اقدام نخواهم نمود زیرا از حال او تفحص کردم بغیر عبادت و ذکر و مناجات چیزی نمی شنوم به کار خود مشغول است با کسی کاری ندارد چون نامه عیسی به هارون رسید کسی فرستاد که آن بزرگوار را از بصره به بغداد بُرد و نزد فضل بن ربیع محبوس گردانید در این مدت همیشه مشغول عبادت و بیشتر در حال سجده بود.

## روز هشتم:

1- خروج جناب مسلم بن عقیل نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه 60 قمری که در نهم این ماه مفصلاً شرح داده خواهد شد.

2- روز ترویبه: جهت نامگذاری اینست که در سابق آب در عرفات نبود لذا مسافری روز هشتم ذوالحجه از مکه آب برمی داشتند و به عرفات می بردند و در این روز وقتی به هم می رسیدند می گفتند ترویتیم لتخرجوا یعنی آب برداشتید برای رفتن به عرفات و از کثرت استعمال آن عبارت، روز هشتم را یوم الترویبه گفتند، یا اینکه ابراهیم علیه السلام در شب هشتم ذی الحجه ذبح ولد خود را در خواب دید و در صبح آن روز ترویبه نمود یعنی فکر کرد که این امر از جانب خداست یا نه پس آنروز را ترویبه نام نهادند.

چون ابراهیم و اسماعیل از ساختن خانه خدا فارغ شدند ابراهیم طواف نمود و اسماعیل هم به او پیروی کرد و جبرئیل روز هشتم ذوالحجه نزد ابراهیم آمد و مناسک حج را تعلیم او نمود و مواضع نسک که عرفات و مشعر و منی است نشان داد.

بعد از ملائکه، اول حضرت آدم علیه السلام خانه خدا را ساخت امام صادق فرمود که حق تعالی حجرالاسود را از بهشت به آدم فرستاد تا به رکن خانه کعبه نصب کند.

نوشته اند حضرت ابراهیم در بنای کعبه سنگ ها را از دست اسماعیل می گرفت و بکار می برد تا بناء به حد حجرالاسود رسید در این موقع فرمود که سنگ بهتر و ممتازی بده که در این محل نصب کنم تا علامت مبدء طواف باشد.

هر سنگی که اسماعیل می داد آن حضرت نمی پسندید تا اینکه یک دفعه سنگی به دستش رسید که کاملاً ممتاز بود و حضرت پسندید و نصب نمود گویند جبرئیل این سنگ را از بهشت آورده بدست اسماعیل داد. نوشته اند جبرئیل در موضع منی نزد حضرت ابراهیم آمد عرض کرد تَمَنَّ یا ابراهیم ای ابراهیم آرزو کن آنچه می خواهی ابراهیم آرزو کرد که به جای پسرش کبشی بفرستد و امر به ذبح آن کند و خداوند هم به آرزویش رساند لذا همانجا منی نامیده شد، یا اینکه آدم و حوّا آرزوی مغفرت در آنجا کرد پس منی نامیدند.

گفته شد که جبرئیل مناسک حج را به ابراهیم آموخت چون در منی به جمره اولی رسید شیطان آمد و سوسه کند ابراهیم هفت سنگ بوی انداخت با هر یکی تکبیر گفت و از آنجا به جمره ثانیه رفت باز شیطان را دید 7 سنگ دیگر انداخت و تکبیر گفت چون به جمره عقبه آمد در آنجا نیز شیطان ظاهر شد 7 سنگ دیگر به او انداخت و تکبیر گفت باین سبب رمی جمرات ثلاث از جمله مناسک حج شد و از آن جا شیطان گریخت به ذوالمجاز، حضرت آنجا نشناخت و از او گذشت لذا ذوالمجاز گویند.

#### علت خلت ابراهیم

حضرت ابراهیم در موقع قحط و غلا هرچه داشت بر فقر او محتاجین ایشار کرد همینکه انبار خالی شد دوستی در مصر داشت به او پیغام داد تا قدری طعام از مصر به شام فرستد دوست مصری گفت قحط و غلا در ولایت ما نیز است اگر تنها ابراهیم بود چاره می کردم ولی می دانم ابراهیم به فقرا خواهد داد ملازمان پیغام بی نتیجه برگشتند و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مطلع شد و روی به مسجد نهاد ساره از خواب بیدار شد و جوالها پر دید نان پخت و به درویشان و اطفال داد

ابراهیم علیه السلام بعد از مراجعت پرسید این از کجاست ساره عرض کرد، از دوست مصری شما، ابراهیم فرمود هذا من عند خلیلی الله عزوجل، خداوند متعال باین سبب او را دوست گرفت. مرحوم کاشانی می فرماید نزد اهل تحقیق اینست که ابراهیم را امتحان با جان و مال و فرزند و تن کرد مال به مهمان جان به جانان فرزند به قربان و تن به نیران داد، باین سبب خلیل نامیده شد.

بعضی گویند خلیل از خَلّه به معنی احتیاج ماء خود است چون آن حضرت احتیاج خود را به خدا فقط می گفت.

اکابر علماء گفته اند شرط خَلّت استسلام بنده در عموم احوال بخداست و این مقام ابراهیمی بود لاجرم به خلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب در مقام محبوب است و این مقام محمدیست لاجرم به حبیب مسمی گشت.

در تاریخ آمده چون هاجر پس از 7 مرتبه سعی بین صفا و مروه آب پیدا نکرد دید از اثر پاشنه پای اسماعیل در اثر سائیدن بزمین چشمه ای پدیدار شده از توهم اینکه آب ناپدید شود پیرامون آنرا با خاک و سنگ بست و گفت زمزم (به زبان حبشه یعنی بایست) و آن چاه به چاه زمزم مشهور شد.

3- قصد خروج امام حسین علیه السلام از مکه 60 ق.

چون ماه ذیحجه شد امام احرام به حج بست روز هشتم این ماه عمرو بن سعد بن عاص با جماعت بسیار به بهانه حج به مکه وارد شد و از جانب یزید مأمور بود حضرت را گرفته به نزد او ببرد یا آن جناب را به قتل برساند و حضرت بر مکنون ایشان مطلع بود احرام حج را به عمره عدول نمود و اطواف خانه و سعی مابین صفا و مروه و سایر اعمال را به جا آورد و مُحَلّ شد و قصد خروج به عراق نمود.

سید بن طاووس ره می نویسد چون آن حضرت قصد به عراق نمود از برای خطبه خواندن بپا خاست پس از حمد و ثنا بر خدا و درود بر حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مرگ بر انسان نوشته شده مثل قلاده و سخت دیدار گذشتگان خود را مشتاقم مثل اشتیاق یعقوب یوسف را و اختیار شده برای من مقتلی که ناچار باید دیدار کرد و گویا می بینم بدنم را گرگان بیابان یعنی لشکر کوفه پاره پاره نمایند در زمینی که بین نوایس و کربلاست چاره و گریزی نیست از قضای الهی زیرا رضای خدا رضای ما اهل بیت است و بر بلای او صبر می کنیم و خدا بما اجر صبرکنندگان عطا خواهد فرمود و دور نمی افتد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاره تن او و با او خواهد بود در بهشت برین و روشن می شود چشم او و راست می شود وعده او، اکنون کسیکه در راه ما از بذل جان نیاندیشد و در طلب لقای حق از فدا کردن نفس نپرهیزد با ما کوچ کند زیرا من صبح کوچ خواهم کرد.

در شب عرفه که امام عازم بود صبح از مکه بیرون رود محمد بن حنفیه برادر حضرت آمد عرض کرد ای برادر دیدی اهل کوفه با پدر و برادرت حسن بی وفائی کردند میت رسم با شما نیز این چنین کنند اگر صلاح بدانی در مکه بمان که اینجا حرم خداست و مکرم خواهی بود.

حضرت فرمود می ترسم یزید ناگهان مرا در مکه شهید کند و احترام حرم خدا از بین برود، محمد عرض کرد به یمن برو یا متوجه صحرا شو که کسی به تو دست نیابد حضرت فرمود در این باره فکر می کنم.

در ینابیع الموده آمده حضرت فرمود ای برادر اگر در میان سنگی باشم هر آینه مرا خارج نموده خواهند کشت.

وقت سحر حضرت از مکه حرکت فرمود این خبر به محمد رسید آمد و عرض کرد ای برادر به من وعده کردی درباره سخنانم فکر کنی حضرت فرمود بلی عرض کرد چرا با این عجله از مکه بیرون می روی فرمود جدم را در خواب دیدم به من فرمود حسین خارج شود خدا می خواهد ترا کشته راه خود ببیند (تا دین جدش از بین نرود) محمد گفت انا لله و انا الیه راجعون عرض کرد هرگاه عازم شهادتی چرا این زنها را با خود میبری حضرت فرمود خدا خواسته آنها را اسیر ببیند محمد با دیده گریان امام را وداع کرد.

بعد از حرکت عبدالله بن جعفر شوهر جناب زینب کبری دو فرزند خود عون و محمد را فرستاد و خود از عمرو بن سعید بن عاص مأمور یزید خواست که نامه امان برای امام بدهد و او نوشت برادرش یحیی و عبدالله در راه به امام رساندند امام فرمود جدم را در خواب دیدم و مأمور این مسافرتم امام عبدالله را به جهت کم نوری چشمهایش دستور داد برگردد و او ماء یوسانه برگشت ولی دو فرزندش را به نیابت از خود ملازم رکاب امام نمود امام راه را منزل به منزل طی نمود در منزل ثعلبه خبر شهادت مسلم وهانی و انقلاب امر در عراق را به سمع حضرت رسانیدند اندوهی عظیم به امام متوجه شد و به شدت گریست و مکرر می فرمود انا لله و انا الیه راجعون امام دختر مسلم را بروی زانو نشاند و نوازش کرد او مطلع شد و گریست امام دلداری داد.

چون به منزل زباله رسید خبر شهادت عبدالله یقظر از رؤسای شیعه که با او نامه به کوفیان فرستاد بود رسید اشک به رخسار امام جاری شد و به آن شهید استرحام نمود و به سیر خود ادامه داد و در منزل ذو حسم حر بن یزید ریاحی رسید و در برابر حضرت صف کشیدند بعد از خواندن نماز جماعت و مکالمات بسیار با حر بالاخره حضرت براه خود ادامه داد تا به کربلا رسید در آن حال

نامه ای از ابن زیاد به حر آمد که بر حسین تنگ بگیر و در زمین بی آب و علف نازل کن حر نامه را به حضرت خواند و در همان موضع راه را به حضرت سخت گرفت زهیر بن قیس دستور جنگ خواست حضرت نهی نمود و فرمود که من نمی پسندم ابتدا به جنگ کنیم.

#### 4- شهادت سادات فح 169 ق.

فح نام موضعی است در یک فرسخی مکه که حسین بن علی بن الحسن المثلث بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی علیه السلام با اهل بیتش در آنجا شهید گشتند.

حضرت امام جواد علیه السلام فرمود از برای ما اهل بیت بعد از کربلا قتلگاهی بزرگتر از فح دیده نشده می نویسند که حسین بن علی مذکور مردی جلیل القدر سخی الطبع بود با اصحاب و اهل بیت خود که سیصد نفر بودند به قصد حج از مدینه بیرون آمدند و موسی الهادی از خلفای عباسی محمد بن سلیمان رامتولی حرب با حسین بن علی کرده بود دو لشکر در زمین فح به یکدیگر رسیدند روز ترویه صف آرائی نمودند دشمن بر علویین یعنی حسین بن علی و لشکر او حمله کردند ایشان نیز بر آنها حمله ور شدند دشمن برای فریفتن آنها روبه فرار نهادند و داخل وادی شدند علویین آنها را تعقیب کردند و داخل وادی شدند عده ای از لشکر دشمن از پشت حمله کرده و علویین را محاصره نمودند و بیک حمله بیشتر اصحاب حسین شهید شدند، بالاخره لشکر مغلوب و بعضی مجروح و برخی اسیر گشتند و عده ای شهید شدند.

سر شهدا را از تن جدا نمودند بیشتر از صد نفر بودند با اسرا به موسی الهادی فرستادند موسی امر کرد اسیران را گردن زدند و خانه حسین و اهل بیت و خویشان را آتش زده و اموال ایشانرا غارت کردند.

## روز نهم:

1- روز عرفه که زائرین بیت خدا از ظهر روز نهم تا غروب شمس در عرفات می باشند گویند آدم و حوا یکدیگر را در آنجا شناختند لذا عرفات نامیدند یا جبرئیل مناسک حج را به ابراهیم علیه السلام یاد داد و ابراهیم گفت عرفتُ عرفتُ، یا ابراهیم در این شب نیز آن واقعه ذبح پسر خود را در خواب دید چون روز شد عارف گردید که از جانب خداوند متعال مأمور است یا اینکه آدم علیه السلام در آنجا اعتراف به کوتاهی خود کرد.

2- شهادت جناب مسلم بن عقیل و جناب هانی بن عروه 60 ق در کوفه. یزید پلید به عبیدالله بن زیاد نوشت که شیعیان از مردم کوفه مرا نامه نوشته و خبر دادند پسر عقیل به کوفه آمده و لشکر برای حسین جمع می کند چون نامه بتو برسد به جانب کوفه برو و او را به هر حيله که باشد بدست آورده و در بند کن یا به قتل برسان و یا از کوفه بیرون کن عبیدالله بعد از رسیدن نامه برادرش عثمان را در بصره بجای خود گذاشت و به طرف کوفه رهسپار شد وقتی که هوا تاریک بود عمامه سیاه گذاشته و دهان بسته وارد کوفه شد مردم که منتظر رسیدن امام حسین علیه السلام بودند گمان کردند آن حضرت است اظهار شادی می نمودند تا از کثرت ازدحام عمر و باهلی بغضب آمده بانگ زد دور شوید این عبیدالله است مردم متفرق شدند شب را در قصر اماره روز کرد مردم را خبر دادند که جمع شدند عبیدالله به منبر رفت خطبه خواند کوفیان را تهدید نمود و از سربلندی یزید سخت بترسانید و در اطاعت یزید وعده جایزه داد تمام رؤسای قبائل را جمع کرد گفت اگر کسی را گمان برید که در مقام مخالفت یزید برآید نام او را نوشته به من دهید اگر در این امر سستی کنید مال و خون شما بر من حلال خواهد بود.

مسلم از خانه مختار به خانه هانی بن عروه رفته و پنهان شد شیعیان مخفیانه خدمت آن جناب رفتند و بیعت می کردند تا 25000 نفر با او بیعت نمودند ابن زیاد غلام خود معقل را جاسوس قرار داد که مسلم را پیدا کرده از احوال او اطلاع دهد معقل هر روز به بهانه شیعه و پیرو بودن خدمت حضرت مسلم می رسید و از اسرار شیعیان اطلاع می یافت به این زیاد خبر می داد هانی خود را به تمارض زده تا به مجلس آن نرود روزی ابن زیاد پدر زن هانی را خواند گفت چرا هانی نزد ما نمی آید گفت بیمار است عبیدالله جواب داد شنیده ام خوب شده به نزد او بروید اگر خوب نشده به عیادت او می روم ایشان نزد هانی رفتند بهر نحوی بود به نزد عبیدالله آوردند گفت به پای خود بسوی مرگ آمده ای مناظره او با هانی طولانی شد تا مسلم را به عبیدالله تحویل دهد هانی حاضر نگشت مهمان خود را باو دهد تا اینکه برخوردها زیاد گردید او را در اطاقی محبوس نمودند چون خبر هانی به مسلم رسید مسلم فرمود در میان بیعت کنندگان ندا کنند که از برای قتال بیرون آیند بر در خانه هانی مردم جمع شدند و اصحاب مسلم قصر اماره را در میان گرفتند سنگ می افکندند و بر ابن زیاد و مادرش دشنام می دادند.

ابن زیاد عده ای از اصحاب خود را برای فریفتن و تطمیع اهل کوفه و بزرگان از دارالاماره بیرون فرستاده بالاخره مردم را ترسانیدند و جمعی را تطمیع کردند از سر مسلم متفرق شدند تا وقت شد مسلم نماز مغرب را ادا کند از آن جماعت سی نفر باقی مانده بود چون بی وفائی آنها را دید خواست از مسجد خارج شود هنوز به باب مسجد نرسیده بود که ده نفر نیز نمانده بود وقتی پا از مسجد بیرون گذاشت هیچکس با او نبود متحیرانه در کوچه ها می گشت تا به خانه طوعه رسید چون پسرش به خانه نیامده بود طوعه بر در خانه به

انتظار او ایستاده جناب مسلم او را دید سلام کرد طوعه جواب سلام گفت سپس مسلم فرمود یا امة الله مرا سیراب کن طوعه آبی به مسلم آورد آن جناب خورد و در آنجا نشست طوعه ظرف را در خانه گذاشت برگشت دید مسلم بر در خانه او نشسته گفت ای بنده خدا مگر آب نیشامیدی فرمود بلی گفت برخیز و به خانه خود برو مسلم جواب فرمود دوباره طوعه کلامش را اعاده کرد مسلم همچنان خاموش بود تا دفعه سوم طوعه گفت برخیز من حلال نمی کنم در این وقت از شب بر در خانه من بنشین مسلم برخاست فرمود یا امة الله مرا در این شهر خانه خویش نیست غریبم آیا ممکن است به من احسان کنی و مرا در خانه خود پناه دهی طوعه گفت قضیه شما چیست فرمود من مسلم بن عقیل هستم که مرا کوفیان فریب دادند از دیار خود آواره کردند دست از یاری من برداشتند طوعه عرض کرد توئی مسلم فرمود بلی عرض کرد بفرما او را به خانه برد و اطاقی داد طعام برایش حاضر نمود ولی مسلم میل نفرمود بعد از مدتی پسر طوعه بنام بلال به خانه آمد دید مادرش به آن اطاق رفت و آمد می کند پرسید طوعه خواست پنهان کند ولی پسر اصرار نمود طوعه خبر داد، فردا ابن زیاد مردم را به مسجد جمع کرد گفت ای مردم مسلم گریخته در خانه هر کس پیدا شود و ما را خبر ندهد جان و مال او هدر است و هر که او را به نزد ما بیاورد دیه مسلم را به او خواهیم داد پسر طوعه خبر مسلم را داد ابن زیاد لشکر به در خانه طوعه فرستاد مسلم نیز بیرون آمد مانند شیر به لشکر حمله کرد مردم می گریختند جمعی را به جهنم واصل نمود آن جناب چنان شجاع بود مردم را به یکدست می گرفت و بر بام بلند پرت می کرد آنقدر جراحت بر بدن مبارک رسید و نیزه بر پشت او زدند که بی تاب گشت و دستگیر کرده به نزد ابن زیاد آوردند بعد از این که مسلم وصیت های خود را کرد بکربن حمران ملعون در

موضعی از بام قصر سر مبارک را از تن جدا نمود و رأس نازنین به زمین افتاد و از پس آن بدن مبارک را نیز به زیر افکند.

ابن زیاد هانی را برای کشتن طلبید فرمان داد هانی را به بازار برند و در مکانیکه گوسفندان را خرید و فروش می کنند گردن زند هانی را دست بسته از دارالاماره به آنجا آوردند غلام این زیاد بنام رشید آن مظلوم را به شهادت رساند ابن زیاد سر مبارک مسلم و هانی را به یزید فرستاد و یزید از دروازه دمشق آویخت و به ابن زیاد نامه نوشت و افعال او را ستود.

مادر مسلم ام ولد بود بنام علییه و پدرش عقیل برادر علی علیه السلام و زنش رقیه دختر حضرت علی علیه السلام بود و در وقت شهادت 28 سال داشت و قاتل آن بزرگوار بکر بن حمران احمری بود و هانی 89 ساله بود که غلام ترکی ابن زیاد او را به شهادت رساند.

قبر شریف مسلم بن عقیل رحمة الله علیه در جنب مسجد کوفه واقع و زیارتگاه عامه می باشد و قبر مبارک هانی مقابل قبر مسلم واقع شده.

3- امام حسین علیه السلام از مکه صبح امروز خارج شد و بطرف عراق رهسپار گردید چنانکه در هشتم این ماه توضیح داده شد.

4- سد ابواب صحابه و فتح باب علی علیه السلام بر مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ابن مغازلی شافعی در مناقب صفحه 254 از حذیفه نقل می کند زمانیکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمدند خانه ای نداشتند که در آنجا بخوابند لذا در مسجد می خوابیدند پیغمبر فرمود در مسجد نخوابید زیرا محتلم می شوید مردم در اطراف مسجد خانه ها ساختند و درها را به طرف مسجد گذاشتند حضرت معاذ بن جبل را به نزد ابوبکر و عمر و عثمان و حمزه فرستاد که درهای خود را مسدود کنید و از مسجد خارج شوید و آنها عرض کردند سمعا و طاعة،

درهای خود را به مسجد بستند و علی در این موضوع متردد بود پیغمبر اسلام خانه ای بنا کرد و فرمود اسکن ظاهرا مطهرا: علی بنشین در این خانه که تو پاکیزه و پاک شده ای، حمزه عرض کرد یا محمد ما را از مسجد خارج می کنی و پسران عبدالمطلب را سکونت می دهی حضرت فرمود نه، هرگاه در اختیار من بود غیر از شما کسی را نمی گذاشتم، والله این را خداوند به علی اعطاء کرد شیخ عبدالله حنفی در ارجح المطالب ص 145 این خبر را ثبت کرده.

حاکم در مستدرک جلد سوم ص 125 می نویسد پیغمبر ﷺ فرمود تمام درها را ببندید مگر باب علی را، مردم اعتراض کردند حضرت بلند شد و به خدا حمد کرد فرمود من امر شده از طرف خداوند تمام درهائیکه به مسجد باز می شود ببندم مگر باب علی را و شما اعتراض کردید البته والله من دری را نبستم و دری را نگشادم مگر خداوند دستور داده و من نیز تابع شدم.

احمد بن حنبل در مسند جلد چهارم ص 369 نقل می کند حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود تمام درهائیکه به مسجد باز می شود ببندید مگر باب علی را. 4- وفات آیت الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی سال 1365 قمری در نجف الاشرف صاحب کتاب نفیس وسیلة النجاة در فقه و ایشان فقهی اصولی و رجالی و معقولی و منقولی و اشهر مراجع آن وقت بود و مردی کریم الطبع و سخی و دارای اخلاق فاضله.

در تاریخ آمده در سال 1341 دولت عراق به تحریک بیگانگان مراجع نجف و کربلا و کاظمین را به ایران تبعید نمود که در رأس آنها علامه اصفهانی قدس سره بود این بزرگوار مخالفت شدید با استعمارگران انگلیس می کرد که می خواستند امتیاز نهرین فرات و دجله را به دست گیرند و دولت عراق نیز موافقت می نمود که به آنها واگذار کند ایشان بعنوان اعتراض از نجف به کربلا آمدند ولی

دولت عراق ایشانرا به ایران تبعید نمود مردم ایران و علما از ایشان استقبال نمودند و معظم له وارد قم گردید احمد شاه با جماعتی از وزراء به دست بوسی این بزرگوار به قم مشرف شد تقریباً هفت ماه در قم اقامت کردند و به تدریس و مباحثه پرداختند فضلاء و دانشمندان از فیوضات ایشان برخوردار شدند این بزرگوار شخصی صبور بود فرزندش جناب آقای سید حسن را در بین نماز مغرب و عشاء به قتل رساندند و در سن 70 سالگی داغ این فرزند را بدل نهاد ولی قاتل را عفو کرد و مانند اجداد طاهرینش صبر نمود و رحلت این عالم بزرگ سبب شد حزب توده در ایران منحل و از بین برود.

روز دهم:

#### 1- عید قربان

رسول خدا ﷺ بعد از جنگ بنی قینقاع که به قول اکثر در شوال سال دوم قمری بعد از جنگ بدر بود به مدینه برگشت و به مصلی رفت و با مسلمانان نماز عید اضحی را خواند و یک یا دو گوسفند قربانی کرد و سایر اشخاص متمکن هم در این روز قربانی کردند و این اولین نماز قربان و اولین قربانی بود که در اسلام بعمل آمد.

رسول خدا ﷺ در قربانی کردن عادتش این بود که دو گوسفند نر و چاق و شاخدار می خرید چون از نماز عید و خطبه فارغ میشد یکی را از گوسفندان در مصلی با دست خود ذبح می کرد و می گفت خدایا این قربانی از جانب من می باشد از طرف آنهایی که وحدانیت تو و رسالت من شهادت می دهند، سپس دیگری را می آوردند از جانب خود ذبح می کرد و می گفت خدایا این از جانب محمد و آل محمد باشد و خود و خانواده اش از گوشت هر دو قربانی می خوردند و بقیه را به فقراء می دادند.

2- چهل شب از وعده خداوند گذشت کتاب توراۀ در الواح آسمانی مسطور به حضرت موسی عليه السلام نازل گردید که شرایع و قوانین در آن نوشته شده بود و خداوند متعال در سوره اعراف آیه 142 فرموده و اعدنا موسی ثلاثین لیلۀ و اتمنناها بعشر فتمّ میقات ربّه اربعین لیلۀ الی آخر یعنی ما به موسی سی شب وعده گذاردیم سپس آنرا با ده شب دیگر تکمیل کردیم به این ترتیب میعاد پروردگارش با او چهل شب تمام شد.

ظاهراً این چهل شب یک ماه ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجّه بوده و تعبیر از شب آوردن به جهت اینست که مناجات موسی و گفتگوهایش با پروردگار در شب انجام می گرفت.

در وسائل احکام شهر رمضان باب 18 حدیث 16: امام صادق عليه السلام فرمود تورات در ششم ماه مبارک رمضان و انجیل در دوازدهم و زبور در هیجدهم و قرآن مجید در شب قدر نازل گردیده.

بعید نیست بگوئیم این چهار کتاب در ماه رمضان به آسمان دنیا نازل گردیده و در روزهای دیگر به زمین فرستاده شده چنانکه قرآن مجید در شب قدر به آسمان دنیا آمده و در مدت 23 سال تدریجاً به پیامبر اسلام نازل شده.

3- وفات مفسّر اعظم فخرالعلماء امین الملة و الدین ابوعلی فضل بن الحسن بن فضل طبرسی ملقب به امین الدین و امین الاسلام.

مرحوم در سال 523 ق از مشهد به سبزوار رفت و در سال 548 ق روز عید قربان در سبزوار رحلت نمود و به مشهد انتقال دادند و در قبرستان معروف به قتلگاه بخاک سپردند و معظم له صاحب کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن است که به فرموده مرحوم شهید ره مانند آن در تفسیر نوشته نشده و تالیفات دیگر از جمله کتاب الوسیط - الوجیز - جوامع الجمع - اعلام الوری و غیرها قریب

به بیست کتاب می باشد از ایشان بیادگار مانده و لازم به یادآوریست که امروز بدن مبارک آن بزرگوار در میان پارک در اطاقی زیارتگاه مجین شده است و در تاریخ آمده که این بزرگوار را شهید کرده اند و کیفیت شهادتش را نوشته اند.

### روز یازدهم:

اولین روز از ایام تشریق (یعنی ایام معدودات) زائرین بیت خدا شب 11 و 12 باید در منی باشند و کسانیکه در منی حضور یابند روزه گرفتن در این ایام بر آنها حرام است.

روز دوازدهم: 1- دومین روز از ایام تشریق

2- نزول سوره مبارکه نصر و این آخرین سوره ای است که به پیامبر اسلام نازل شده و این سوره را تودیع نیز گویند پیامبر اسلام بعد از این سوره یک یا دو سال در حیات بود.

### روز سیزدهم:

1- سومین روز از ایام تشریق، اگر زائر خانه خدا تا شب سیزدهم در منی باشد واجب است شب سیزدهم را نیز در آنجا بماند و در روز رمی جمرات کند.

2- هاجر مادر حضرت اسماعیل با مرض تب از دنیا رفت و هاجر کنیز ساره بود که حضرت ابراهیم خریداری کرد و با او مقاربت نمود و اسماعیل متولد شد و جناب اسماعیل بزرگترین اولاد حضرت ابراهیم بود ظاهراً مدفن هاجر مادر اسماعیل و مدفن خود اسماعیل و تعدادی از انبیاء در جنب کعبه در محلی که حجر اسماعیل نامیده شده می باشد.

### روز چهاردهم:

طبق روایات مشهوره مشرکان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند اگر راست می گوئی و تو پیامبری ماه را برای ما پاره کن فرمود اگر این کار را بکنم

ایمان می آورید عرض کردند آری، شب چهاردهم ماه بود پیامبر از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه خواسته اند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره شد و رسول خدا ﷺ آنها را یک یک صدا زد و می فرمود ببینید و خداوند در سوره قمر می فرماید اقتربت الساعة و انشق القمر و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت (پیامبر آخر الزمان مبعوث شده و بعث آن دلیل بر نزدیک شدن قیامت است و ماه به معجزه او شکافت ولی کافران) هنگامی که نشانه بر صدق دعوت پیامبر می بینند اعراض کرده می گویند این سحری همیشگی است که مکرر از او سر می زند.

اکتشافات و مطالعات امروز چنین امر را نه تنها محال نمی دانند بلکه نمونه های آنها مشاهده می شود مثلا پیدایش منظومه های شمسی که اول جزء خورشید بودند بعد جدا شدند و شهابها سنگهای آسمانی هستند که از کرات جدا می شوند این دلیل متقن است که در اجرام آسمانی انشقاق امکان پذیر است.

#### روز پانزدهم:

ولادت با سعادت حضرت امام علی النقی هادی علیه السلام در مدینه سال 212 ق و مادر مکرمه اش سمانه بود و دوم و پنجم رجب نیز نقل شده و حضرت را ابوالحسن ثالث می نامد و راجع به زندگانی این بزرگوار در سوم رجب مشروحا متذکر شدیم.

#### روز هیجدهم:

#### 1- عید غدیر خم:

خم صحرائیست که بین مکه و مدینه در جحفه و بعضی گویند 3 میل از جحفه دور است.

در سال دهم هجرت حجة الوداع واقع شد چون اعلام قصد حجة الوداع پیامبر کتبا و قولاً ببلاد مسلمین رسید جماعت کثیره از هر طرف حاضر شدند و در خدمت حضرت به مکه مشرف گشتند در مراجعت در صحرای خم جبرئیل نازل و سلام خداوند را با تاکید شدید در نصب خلافت امیر المؤمنین با این آیه شریفه آورد: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته واللّه یعصمک من الناس (مائده 71) ای رسول به مردم برسان آنچه فرستاده شده بتو از طرف پروردگارت (یعنی خلافت امیر المؤمنین را) و اگر نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای و خدا ترا از شرّ مردم نگاه می دارد.

پیامبر از منافقان خائف بود از عداوتیکه با علی داشتند حق تعالی ضمان فقط رسول خدا را از شر ایشان کرد و تاکید شدید در تبلیغ این رسالت در همان محل نمود تا آن جماعت به شهرهایشان متفرق نشده بشنوند و اتمام حجت شود.

پیامبر در غدیر خم نزول نمود و مسلمین را امر به توقف فرمود تا عقب ماندگان برسند منادی ندا کرد متقدمین برگشتند.

بامر حضرت از سنگها یا از جهاز شتر منبری ترتیب دادند آن بزرگوار بالای آن تشریف برد و علی را با خود بالا برده در جانب راست نگه داشت بنا به بعضی تواریخ 125000 نفر جمعیت بودند حضرت خطبه ای بیان فرمود که در کتاب احتجاج طبرسی ص 30 مسطور است واولش الحمد لله الذی علافی توحده و دنی فی تفرده می باشد.

حضرت از وفات خود خبر داد و فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتهم به لن تضلّوا کتاب الله و عترتی اهل بیته فانهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض در میان شما دو امانت سنگین یا نفیس می گذارم مادامیکه به آن

دو چنگ زده ای گمراه نخواهید شد و آن دو قرآن و عترت من است که از یکدیگر جدا نشوند تا نزدیک آب کوثر بر من وارد شوند.

ضمن خطبه با صدای بلند ندا فرمود آیا من اولی به نفس شما نیستم عرض کردند بلی، حضرت فرمود من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه هر که من مولای اویم علی مولای اوست خدایا دوست دار دوست علی را و دشمن بدار دشمن علی را، بعد از اتمام خطبه آیه شریفه نازل شد الیوم اکملت دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را بعنوان آئین جاودان شما پذیرفتم.

ناگفته نماند حدیث الثقلین را بزرگان علماء مذاهب مختلفه اسلامی در گذشته و نزدیک در کتب خود اعم از صحاح و سنن و مسانید و تفاسیر و سیر خود ضبط کرده اند مثلا صحیح مسلم در جزء هفتم ص 122 و سنن ترمذی در جزء دوم ص 307 و در عقد الفرید ابن عبدربه در جزء دوم ص 346 و غیرها. در کتاب سیاسة الحسینیه ربیعی ص 180 آمده: رسول خدا در روز هیجدهم ذی الحجة در غدیر خم بعد از اتمام خطبه به ابوذر فرمود که اذان ظهر بگویند ابوذر در اذان پس از گفتن شهادت برسالت گفت اشهد انّ علیا ولی الله عده ای اعتراض نمودند و به شکایت نزد پیامبر اکرم رفتند و عرض کردند ابوذر در اذان بدعت گذاشت زیرا دو مرتبه شهادت به ولایت داد حضرت فرمود ابوذر خطا نکرده چون من امروز همان مطلب را ثابت می کردم.

در ارشاد ص 92 آمده پس حضرت نماز ظهر را خواند و به خیمه مراجعت نمود و فرمود خیمه ای برای علی علیه السلام در برابر خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله برپا کنند حضرت علی علیه السلام در آن خیمه نشست پیامبر فرمود مسلمانان فوج فوج خدمت علی علیه السلام رسیده تهنیت و مبارکباد گویند و بامارت مؤمنین سلام دهند یعنی

بگویند السلام علیک یا امیرالمؤمنین حتی به زنان خود و زنان مؤمنین دستود داد داخل خیمه علی علیه السلام شوند و بگویند السلام علیک یا امیر المؤمنین. ناگفته نماند که پیامبر اسلام دو بار حج کرد یکی قبل از هجرت و یکی بعد از هجرت بعضی نوشته اند چهار یا سه بار عمره کرده است.

بشارة المصطفی ص 144: زمانیکه روز قیامت شد پلی روی جهنم نصب می شود از آن پل کسی نمی تواند عبور کند مگر جوازی نوشته باشد که در آن قائل به ولایت علی بن ابیطالب باشد خداوند فرموده وقفوهم انهم مسؤلون یعنی آنها را نگه دارید از ولایت علی علیه السلام سؤ ال خواهد شد.

ثواب الاعمال ص 171:

حسن بن راشد می گوید به امام صادق عرض کردند برای مؤمنین غیر از عید فطر و اضحی و جمعه عید دیگری هست؟ حضرت فرمود آنها را عیدی است بزرگتر از اینها و آن روزیست که امیرالمؤمنین در آن بخلافت و سروری مسلمین از جانب خدا نصب شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان ولایت او را بر گردن مردان و زنان در غدیر خم ممکن ساخت عرض کردم آن چه روزیست از ایام هفته؟ فرمود روزها میگردد و مختلف می شود سپس فرمود روز هیجدهم از ماه ذیحجه الحرام است سپس فرمود:

عبادت در آن روز برابر است با عبادت 80 ماه و سزاوار است که در آن روز بسیار یاد خدا کرده و درود بر پیامبر فرستاده شود و شخص به خانواده اش در طعام توسعه دهد.

امیر المؤمنین کیست

سئل الصادق عليه السلام عن القائم عليه السلام يسلم عليه بامرة المؤمنين قال عليه السلام لا ذاك اسم سمى الله به امير المؤمنين عليه السلام لم يسم به احد قبله و لا يتسمى به بعده الا كافر قال جعلت فداك كيف يسلم عليه قال يقولون السلام عليك يا بقیة الله.

از امام باقر عليه السلام نقل شده لم يتسم باسم امير المؤمنين غير على عليه السلام الا مفتر كذاب (سفينة البحار ج 1 ص 29).

يعنى از حضرت صادق عليه السلام راجع به قائم سؤال کردند آیا می توان بایشان این طور سلام کرد السلام عليك يا امير المؤمنين، حضرت فرمودند این اسمی است که خدا علی را نامیده که قبر از او کسی به این نام نامیده نشده و بعد از این نیز نامیده نخواهد شد مگر کافر، عرض کردم فدایت شوم چطور برای امام زمان سلام کرده می شود، فرمود می گویند السلام عليك يا بقیة الله.

از امام باقر عليه السلام نقل شده غیر از علی عليه السلام با نام امير المؤمنين کسی نامیده نشده مگر دروغگو.

#### تشریح اذان

قبل از جعل اذان مسلمانان با ندای الصلوة جامعة به مسجد حاضر می شدند.  
من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 183.

امام صادق عليه السلام فرمود هنگامی که جبرئیل اذان را آورد سر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بر دامان علی عليه السلام بود جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم ایلمعه لوم لئو تعلیم داد هنگامی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم سر خود را برداشت از علی عليه السلام پرسید آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی عرض کرد آری پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بار دیگر سوال نمود آنرا حفظ کردی عرض کرد آری فرمود بلال را حاضر کن و به او تعلیم ده علی عليه السلام اذان را به بلال تعلیم داد.

اول کسی که در اسلام اذان گفت بلال بن رباح بود که مادرش جمانه نام داشت و در بدر و احد و خندق و سایر مشاهد با حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود کنیتش ابوعبدالله و در سال 18 یا 20 در شام بطاعون وفات کرد و در باب صغیر مدفون شد و قبرش مزار است.

فقیه ج 1 ص 184:

ابوبصیر از یکی از صادقین روایت می کند حضرت فرمود بلال عبد صالح بود، گفت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بکسی اذان نمی گویم پس حیّ علی خیرالعمل از اذان ترک شد.

بهِجَةِ الْأَمَالِ ج 2 ص 426: بلال به ابوبکر بیعت نکرد و عمر گفت جزای ابوبکر اینست که ترا خرید و از غلامی آزاد نمود. بلال گفت اگر برای خدا آزاد کرده پس مرا برای خدا رها کند و اگر برای چیز دیگر آزاد کرده پس من اینجا هستم اما بیعت نمی کنم عمر گفت پدرت بمیرد نزد ما مباش به شام برو و او به شام رفت و در آنجا درگذشت و در باب صغیر دفن شد.

در بهجة الآمال ج 2 ص 423:

بلال شبی رسول خدا را در خواب دید که آن حضرت از اینکه بلال او را زیارت نمی کند گلایه مند بود بلال برای زیارت قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه آمد خود را روی قبر پیامبر انداخت و به خاک قبر می مالید.

در ص 426 همان کتاب آمده روزی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمود دلم می خواهد یکبار دیگر اذان بلال را بشنوم این سخن به بلال رسید اذان را شروع کرد وقتی بلال الله اکبر گفت فاطمه پدر بزرگوار و زندگانی او را بیاد آورد گریه نمود وقتی به جمله اشهد ان محمدا رسول الله رسید فاطمه صیحه کشید و بیهوش شد مردم گفتند ای بلال اذان را قطع کن که دختر پیامبر از دنیا رفت و مردم خیال کردند

که فاطمه درگذشت بلال اذان را قطع نمود بعد فاطمه به هوش آمد و درخواست نمود بلال اذان را تمام کند ولی بلال خودداری کرد عرض نمود می ترسم جان شما به خطر افتد باین جهت فاطمه او را معذور داشت.

در اذان مدّ صوت پسندیده است:

امام صادق علیه السلام فرمود اذا اذنت فلا تخفین صوتک فان الله یا جرک مدّ صوتک، وقتی که اذان می گوئی صدایت را مخفی مدار زیرا خداوند متعال به جهت مدّ صوتت بتو جزا می دهد.

2- وفات یا شهادت (به سمّ) شیخ المشایخ و محیی آثار المذهب علی بن عبدالعالی کرکی ملقب به علائی و محقق ثانی 940 ق در نجف و جلالت این مرحوم در علم و فضل و کثرت تحقیق و متانت بالاتر از آنست که در این مختصر ذکر شود معظم له آثار نفیسه دارد از جمله: جامع المقاصد فی شرح القواعد - رساله جعفریّه - صیغ العقود و الایقات - شرح شرایع - شرح الفیّه - حاشیه ارشاد و غیرها که بیشتر از بیست کتاب می باشد.

3- وفات خواجه نصیرالدین طوسی.

افضل الحکماء و المتکلمین استاد من تاءخر و من تقدّم محقق بی نظیر محمد بن الحسن الطوسی مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی در 11 جمادی الاولی 597 ق در طوسی بدنیا آمد و در همانجا نشو و نما کرد و مشغول تحصیل علوم معقول شد و نابغه زمان گشت و وزارت هلاکوخان را قبول نمود باین وسیله مغول خونخوار را تحت نفوذ خود درآورد تا آنجا که توانست در احیای مذهب اثناعشری اهتمام بکار برد و با زحمات طاقت فرسای آنروز تلّ بلندی که در شمال غربی مراغه واقع است رصدخانه را ترتیب داد هزار افسوس از آن رو که کمترین مدت رصد سی سال است در شانزدهمین سال تاسیس رصدخانه در

سال 672 ق در بغداد آخر روز دوشنبه هیجدهم ذیحجه الحرام وفات یافت پسر بزرگ خواجه بعد از وفات پدر و سپس برادر کوچکش عهده دار تکمیل رصد شد ولی کم کم رصد خانه متروک گردید تا در این زمان فقط اسمی از او مانده. به موجب وصیت جنازه مرحوم را از بغداد به کاظمین نقل داده خواستند در سمت پائین پای آن دو بزرگوار قبر حفر کنند دیدند قبری آماده و حاضر و نوشته شده هذا قبر قد ادخره الناصر بالله العباسی لنفسه معلوم شد که سی و چهارمین خلیفه عباسی برای خود تهیه کرده بود لکن نصیب نشد خواجه را دفن نمودند و در روی قبرش نوشتند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید.

گویند وقت وفات پرسیدند اجازه می نمائی جنازه ات را به نجف الاشرف انتقال دهیم، فرمود من خجالت می کشم از حضرت موسی بن جعفر که وصیت کنم مرا از کاظمین بیرون ببرید.

قطب الدین اشکوری فرموده که خواجه فاضل محققى بود که گردنهای افاضل از مخالف و موافق به جهت درک مطالب معقوله و منقوله او نزد او ذلیل شده و جنبه های فحول به جهت اخذ مسائل فروعیه و اصولیه بر آستان او خاضع شده بود.

مرحوم آثار نفیسی از خود به یادگار گذاشته از جمله: تجرید الاعتقاد - تذکره فی الهیة - تحریر اقلیدسی - اثبات واجب الوجود - آداب متعلمین - رساله اسطرلاب - اخلاق ناصری - شرح الاشارات - الامامة - تهافت الفلاسفه - الجبر و الاختیار و غیرها که قریب به 78 کتاب است.

4- فرقه ضالّه و هابیّه قتل عام در کربلا نمودند.

اول کسبیکه تخم این بدعت را کاشت احمد بن تیمیه حنبلی بود که در اواخر قرن هفتم هجرت خروج نمود و فقهاء آن زمان به فساد عقیده او حکم کردند.

والی مصر او را زندانی و در سال 728 قمری در زندان مراکش درگذشت  
پس از سه قرن محمد بن عبدالوهاب این تخم را آبیاری کرد و بدعت‌های ابن  
تیمیه را زنده نمود.

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان التمیمی از اعراب بادیه نجد در سال 1111  
ق متولد شد و در بصره مقیم بود که در نزد شیخ محمد بصیری تحصیل علم کرد  
پس از چندی به اصفهان آمد و در احکام شرع تغییراتی داد و از مذهب سنی و  
شیعه تبری نمود و مذهب جدیدی اختراع کرد سپس از اصفهان به نجد آمد و  
این عقاید فاسده را در میان ایلات و عشایر اعراب نشر نمود جمع کثیری بر سر  
خود جمع کرد و از جمله عقاید او تحریم تذهیب و تزیین روضات متبرکه و  
منصب قبه و تحریم احتفال به اموات حتی انبیاء و ائمه علیهم‌السلام را.

شیخ عبدالعزیز نامی از مشایخ نجد که خیال سروری داشت و حنبلی مذهب  
بود ابن وهّاب به او تقرب جست شیخ عقاید او را پسندید و مصنفات او را در  
بلاد نجد شیوع داد تابعین محمد بن عبدالوهاب را وهّابی گویند و محمد در سال  
1206 قمری وفات کرد عبدالعزیز بعد از مدتی با جمعی به تسخیر حرمین روی  
آورد خزائن مدینه را غارت کرد و اموال مردم را به غارت برد پس از آن به  
خیال هدم قبه منوره نجف الاشرف پرداخت و این امر مهم را به پسرش مسعود  
موکول کرد مسعود دو بار به قصد هدم قبر مبارک علی علیه‌السلام به نجف تاخت ولی  
از استحکام قلعه و اجتماع عرب خزاعی شیعه کاری نتوانستند به کنند سپس  
مسعود از طرف عبدالعزیز مأمور تاراج کربلای معلی شد روز عید غدیر خم در  
سال 1216 ق که اغلب مردم کربلا به نجف مشرف شده بودند با دوازده هزار  
نفر سوار به کربلا وارد شدند و در عرض 6 ساعت نزدیک به شش هزار نفر را  
به قتل رسانیدند از جمله عبدالصمد همدانی مؤلف بحرالمعارف و به قصد قتل

آقا سید علی صاحب شرح کبیر معروف به ریاض افتادند سید اهل و عیال و اموال خود را به مواضع دیگر نقل داده بود و خودش با یک طفل شیرخوار در یکی از خانه های فوقانی که از برای هیزم تهیه گشته بود در زیر سبیدی پنهان شد و آنها داخل آشپزخانه شده تفتیش کردند کسی نیافتند خداوند سید و بچه شیرخوار را از شر ایشان حفظ نمود.

وهابیون به جرئت خود افزودند ضریح حضرت اباعبدالله را شکستند و صندوق منور را از جای برکنند تمام آلات زر و سیم و جواهر رنگین حرم را به یغما بردند و به جهت مزید توهین هاون قهوه را طرف بالای سر مقدس گذاشتند و قهوه خرد کردند و از چوب صندوق مطهر قهوه را پختند و مقربان سعود آشامیدند.

5- تولد شیخ بزرگوار خاتم المجتهدین عالم مدقق مرتضی انصاری در دزفول 1214 قمری و در سال 1281 ق در 18 جمادی الثانیه در 67 سالگی وفات نمود.

6- کشته شدن عثمان بن عفان 35 ق.

در ایام خلافت عثمان چیزهائی ظاهر شد که بر مردم گران آمد از جمله زدن عمار و بذل مال بسیار از بنی امیه و تبعید ابوذر به ربه، لذا قریب به هزار نفر از مصریان به مدینه آمدند و همچنین از بصره و کوفه و جمعی از مهاجر و انصار جمع شدند و به عثمان اعتراض کردند از جمله گفتند چرا عبدالله بن سرح را که پیامبر ﷺ خون او را هدر کرده بود والی مصر کردی و چرا کتاب خدا را سوزاندی و چرا حکم بن ابی العاص را که پیامبر از مدینه طرد کرده بود به مدینه آوردی ووو.

روز جمعه عثمان به منبر رفت مردم شوریدند و به سر او ریختند عثمان غش کرد و به زمین افتاد سپس او را به منزلش بردند.

بعد رای مسلمین بر این قرار گرفت که عبدالله بن ابی سرح را از مصر عزل کند و جناب محمد بن ابی بکر را والی مصر نماید عثمان قبول کرد و محمد با جمعی از مهاجر و انصار به جانب مصر روانه شدند در بین راه قاصدی دیدند که از مدینه به تعجیل به طرف مصر می رود و تفتیش نمودند نامه ای به مهر عثمان یافتند که در آن نوشته شده ای عبدالله در حکومت خود ثابت هستی و سخن محمد بن ابی بکر را قبول نکن و او را غفلتا به قتل برسان.

محمد با مهاجر و انصار به مدینه برگشت و صحابه را جمع نمود نامه را نشان داد مردم به قاصد عثمان دشنام دادند و اهل مصر و مهاجر و انصار جمع شدند و باب خانه عثمان را سوزاندند مروان بن حکم و سعد بن عاص و مغیره و عبدالله بن عبدالرحمن و سایر اقارب عثمان با پانصد مرد مشغول قتال با آن جماعت شدند، بالاخره جمعی از عثمانیان کشته شد آن روز را یوم الدار گویند.

محمد بن ابی بکر داخل خانه گردید و ریش عثمان را گرفت و خواست ضربتی بزند اقدام نکرد و کنانه بن بشر عمودی بر فرق عثمان زد و سودان بن عمران شمشیری به وی زد و عمرو بن حمق بروی سینه عثمان نشست او را طعن زد تا از دنیا رفت سه روز بدنش به روی زمین ماند سپس در مدینه درحش کوکب که مقبره یهودیان بود بدون غسل و نماز در شب با لباسی که کشته شده بود دفن کردند.

در تاریخ آمده جنازه عثمان را بر مزبله انداختند سه روز همانطور ماند بعد از 3 روز درحش کوکب خارج از بقیع دفن نمودند وقتی معاویه به امارت رسید

امر کرد دیوار را خراب کردند و داخل بقیع نمودند و دستور داد مردم مُردگان خود را حول قبر عثمان دفن کنند تا به مقابر مسلمین در بقیع برسد.

موقع فوت در سن 81 یا 88 بود و مدت حکومت 11 سال و یازده ماه و ده یا 17 روز بعضی 12 سال نوشته اند و مادرش اروی دختر کریزبن ربیعہ بود.

عثمان هشت زن داشت بنامهای: فاخته - فاطمه - امّ البنین دختر عیینہ - رمله - ام عمرو - رقیه و ام کلثوم دختران رسول خدا ﷺ و 11 پسر 6 دختر یا 8 پسر و 9 دختر داشت.

ناگفته نماند که عثمان اول با رقیه ازدواج کرد چندین مرتبه آن مخدره را زده بود و او به پدر بزرگوارش شکایت نمود دفعه چهارم علی ع را فرستاد و فرمود شمشیر بردار برو بخانه عثمان و رقیه را بیاور و اگر عثمان مانع شد او را به قتل برسان.

حضرت علی ع رقیه را آورد پشت آن مخدره مجروح شده بود حضرت پیامبر ﷺ فرمود قتلک قتله الله.

روز چهارم جناب رقیه از دنیا رفت، بعد با ام کلثوم ازدواج کرد در سال 7 یا 9 از دنیا رفت و اولادی نداشت.

ناگفته نماند بعضی نوشته اند که رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر و خدیجه نبودند بلکه دختران هاله خواهر خدیجه بودند پدر آنها از بنی مخذوم بود و چون از دنیا رفت و هاله فقیر و بی شوهر مانده بود خدیجه آن دو دختر را تکفل نمود و هاله از دنیا رفت و خدیجه آن دو دختر را تکفل نمود چنانکه در جلد 6 بحار ص 720 نقل فرموده.

در تتمه المنتهی ص 7 آمده روزیکه عثمان از دنیا رفت نزد خازن او از مالش 150 هزار دینار و هزار هزار درهم بود و قیمت ضیاع او که در وادی

القری و حنین بود صد هزار دینار به شمار رفته و اسب بسیار و شتر بی شمار از او باقی ماند و در ایام حیات او عده ای به سبب عطایای او مالدار شدند از جمله زبیر بن عوام - عبدالله بن عوف - سعد بن ابی وقاص - زید بن ثابت و هم عثمان باقارب خود از بنی امیه مال بسیار بخشش کرد واقدی نوشته که ابوموسی اشعری مال بسیاری از بصره به عثمان فرستاد عثمان تمام آن مال را میان اهل و اولاد خود با کاسه قسمت کرد.

عمال عثمان در مصر عبدالله بن ابی سرح و در شام معاویه و در بصره عبدالله بن عامر و در کوفه ولید بن عقبه که بکثرت فسق و فجور معروف بود بحدی که با حالت مستی و نماز صبح به مسجد آمد و چهار رکعت خواند و گفت اگر می خواهید زیادتر کنم.

برخی از کارهای عثمان در زمان خلافت

1- عثمان ولید بن عقبه را امارت کوفه داد که شارب الخمر بود، یک روز ولید مست به مسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت خواند اهل کوفه به عثمان شکایت کردند.

عثمان ولید را با دو نفر شاهد به مدینه طلبید به شاهدین گفت شما دیدید که ولید شرب خمر می کند گفتند ندیدیم ولی خمر قی کرد و ریشش آلوده به خمر شد شاهدین را حد زد. حضرت علی علیه السلام مطلع شد به عثمان فرمود تو حدود الهی را ترک کردی شاهد را بجای فاسق حد زدی، عثمان ولید را حد زد و از حکومت کوفه عزل نمود.

2- عبدالله بن مسعود یکی از اخص اصحاب پیامبر بود موقعیکه از عراق با کاروان می آمد از ربه می گذشتند و ابوذر در ربه از دنیا رفت زن و غلامش

با او بودند به عبدالله و دوستانش اطلاع دادند آمدند و ابوذر را دفن کردند عثمان  
چهل تازیانه به عبدالله زد به جهت دفن ابوذر.

3- بنی امیه را متولی برمالک کرد.

4- عبدالله بن مسعود چون به فسق و ظلم عثمان شهادت می داد، ابن ابی  
الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته که عثمان عبدالله را آن قدر زد که بعض  
استخوان سینه اش شکست در بعض روایات آمده که ابن زمعه را دستور داد او  
زد.

7- در سال 30 عثمان تمام مصاحف را از شهرها طلبید و مصحفی که ابوبکر  
بجهت خود نوشته بود بعد بدست عمر بن خطاب رسید بعد بدست حفصه بود آن  
را گرفت به زید بن ثابت داد گفت از روی این مصحف بنویسد و باقی مصاحب  
را سوزاند.

و بعضی نوشته که همه را جمع کرد بر قرائت زید بن ثابت و سایر مصاحف  
را سوزاند.

8- برای خود بنای عالی و شیک در مدینه بنا کرد و درهای چوبی قیمتی  
ترتیب داد.

9- در سال 34 اصحاب پیامبر قبایح اعمال عثمان را بر ورقه ای نوشتند و  
آنها به عمار بن یاسر و عده ای دادند که نزد عثمان ببرند، عمار آورد و به عثمان  
داد چند سطر از آنها خواند به غضب آمد و امر کرد غلامانش دست و پای عمار  
را کشیدند و عثمان با پای خُفّ دار از اسافل او آن قدر زد که مرض فتق  
عارض شد و بی هوش گشت نماز ظهرین و مغربین از عمار فوت گردید.

10- می نویسند رسول خدا ﷺ چون می خواست خطبه نماز جمعه را  
ایراد نماید بلال ره در کنار درب مسجد اذان می گفت و پس از خطبه اقامه گفته

نماز برپا می کردند و در خلافت ابوبکر و عمر کار باین طریق بود ولی در زمان عثمان مردم بسیار شدند دستور داد بالای خانه او که در بازار بود اذان دیگری پیش از اذان معمولی بگویند و این اذان را ثانی و گاهی ثالث گویند و بدعت است چون زائد بر روش رسول خدا ﷺ بود زیرا بعدا ایجاد شده.

ثالث گفته اند باعتبار اینکه اقامه بر آنها منضم شده یا با اذان صبح اذان سوم می شود (نقل از بحار جلد 89 ص 150)

ولی محققین از علماء شیعه می نویسند:

الاذان المنهى عنه هو الاذان بعد نزوله مضافا الى الاذان عند الزوال یعنی اذانی که نهی شده اذانیست که خطیب بعد از نزول از منبر علاوه از اذان قبلی اذان دیگری گفته شود (فرموده ابن ادریس)، یعنی اول اذان ظهر گفته می شود بعد خطیب خطبه را ایراد می کند بعد از اتمام خطبه اقامه گفته نماز را برپا می کنند اگر بعد از پائین آمدن خطیب از منبر اذان داده شود این اذان بدعت است که اذان ثانی و یا ثالث باعتبار اینکه یکی اذان صبح و دیگری اذان ظهر و دیگری اذان قبل از اقامه است یا با اقامه اذان سوم گویند که به اقامه اذان گفتن معروف است.

(در معتبر آمده) الاذان الثانی بدعة و بعض اصحابنا یسمیه الثالث لان النبى ﷺ شرع للصلاة اذانا و اقامة فالزيادة ثالث و سميناه ثانيا لانه يقع عقيب الاذان الاول و مابعده يكون اقامة (جواهر ج 11 ص 304)

11- باز در سال 34 عثمان مال زیادی به بنی امیه بذل نمود خصوصا به مروان و حارث بن حکم و زید بن ثابت، ابودرّ شنید و باواز بلند قرائت کرد و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقوفی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم، به

عثمان رساندند که ابوذر به تو عیب می کند عثمان کسی فرستاد که ابوذر این کارها را مکن، ابوذر گفت عثمان مرا از قرائت قرآن نهی می کند.

12- ابوذر را تبعید کرد:

ابوذر به خلافت کاریهای عثمان اعتراض می کرد در سال 34 عثمان دستور داد مروان ابوذر و عیالش ام ذر را بریده تبعید کند و بعد از چند روز ابوذر در ربه مریض شد و از دنیا رفت.

13- دو خطبه نماز عید فطر و قربان بعد از نماز عیدین است ولی عثمان

مقدم کرد برخلاف سنت رسول خدا ﷺ.

14- به احکام الهی جاهل بود:

مثلا زنی با شوهرش مجامعت کرد بعد از شش ماه زائیدن به عثمان رساندند امر کرد زن را رجم کنند علی عليه السلام نزد عثمان رفت فرمود خداوند می فرماید حمله و فاصله ثلاثون شهرا، یعنی مدت حمل و زمان بازگرفتن او از شیر سی ماه است، و در آیه دیگر می فرماید و فاصله فی عامین یعنی مدت بازگرفتن او از شیر 2 سال است پس اقل مدت حمل 6 ماه است.

عثمان به جهالت خود پی برد و کسی فرستاد که رجم نکنند در حالیکه رجم کرده بودند و زن بی چاره کشته شده بود.

کامل بهائی ج 2 ص 118: بعد از قتل عثمان سال 35 ق مردم در مسجد رسول خدا حاضر شدند معلوم است که عثمان چه ظلم هائی کرده صلاح آنست که امامت و خلافت را به علی دهیم که مستحق آنست و او صالح و عالم و عابد و در اول همه این کار حق او بود.

عمار و ابن تیهان و رفاعه و مالک و ابویوب و غیرهم گفتند ما از کلام شما برنگردیم و باتفاق به در خانه علی رفتند ازدحام نمودند و علی از این کار

ناراحت بود زیرا غدر طلحه و زبیر را می دانست مردم گفتند اگر بیعت را قبول کنی فبها و الّا ترا هم مثل عثمان می کنیم اول کسیکه بیعت کرد طلحه و زبیر بود علی رو به طلحه و زبیر کرد و فرمود مرا ترک کنید غیر از من را بخواهید من از شما بیعت نمی گیرم زیرا از شر شما ایمن نیستم آخر الامر همه صحابه و اهل مدینه از جان و دل بیعت کردند ازدحام مردم چنان بود که نزدیک شد مردم هلاک شوند حضرت فرمود سلاح در آنست که به مسجد رویم تا مردم بدانند و به بیعت رغبت کنند در مسجد مهاجر و انصار بر علی بیعت کردند مگر چهار نفر: عبدالله بن عمر - سعید بن ابی وقاص - حسان بن ثابت - اسامة بن زید.

حضرت خطبه بلیغ ایراد فرمود و مردم را به اطاعت خدا و رسول خدا و اطاعت خود دعوت کرد. فرمود شما را معلوم است که این کار از آن من بود که به ظلم از دست من گرفتند و از منبر به پائین آمد و ولات را در شهر که از طرف عثمان بودند معزول نمود مگر ابوموسی اشعری را.

حضرت مدت چهار سال و نه ماه و چند روزی حکومت کرد.

## روز بیست و دوم:

### 1- ورود اولاد یعقوب به مصر

پسران یعقوب بار سوم مال مختصری را برای خریدن غله برداشته و با پدر خداحافظی کرده بسوی مصر حرکت کردند و وارد مصر شدند پس از استراحت به نزد عزیز مصر یعنی یوسف رفتند و گفتند ما و خاندانمان به قحطی و مضیقه دچار شده ایم مال ناچیز آورده ایم تنها امیدمان بلطف تو است انتظار می رود پیمانها را کامل کنی، در تاریخی آمده که یعقوب نامه به عزیز مصر نوشته بود که در آن فقدان یوسف و گرفتاری بنیامین اظهار تأسّف کرده و آزادی بنیامین را از او درخواست نموده، یوسف نامه پدر را بوسید و روی چشم نهاد به حدّی

گریست که پیراهنش تر شد و رو کرد به برادران و گفت هیچ میدانید که با یوسف و برادرش بنیامین چه کردید برادران در تعجب ماندند و گفتند آیا توئی یوسف گفت آری و این هم برادر من بنیامین است و یوسف لطف بی اندازه خداوند را بر آنها متذکر شد.

برادران اعتراف به خطای خویش کردند گفتند امید عفو و بخشش از تو داریم یوسف گفت امروز بر شما ملامتی نیست خاطر جمع باشید و گذشته ها را نادیده می گیرم و از خداوند طلب عفو برای شما می کنم.

یوسف پیراهنش را داد و گفت ببرید روی صورت پدرم بیندازید تا بینا شود و همگی با هم پیش من آئید.

برادران به نزد یعقوب به کنعان برگشتند و یکی از پسران پیراهن را به صورت یعقوب انداخت و چشمش به طریق اعجاز بینا شد همگی به نزد یوسف به مصر رفتند.

2- شهادت میثم تمار در کوفه 60 قمری به دستور ابن زیاد 10 روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا.

چون عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد مُعرّف را طلبید و احوال میثم را پرسید مُعرّف گفت به حج رفته گفت اگر نیاوری ترا به قتل می رسانم مُعرّف مهلت خواست باستقبال میثم به قادسیه رفت در آنجا ماند تا میثم برگشت او را گرفت و نزد ابن زیاد آورد وقتیکه داخل مجلس شد حاضران گفتند او مقرب ترین مردم نزد علی علیه السلام است عبیدالله گفت تو این جرئت داری که اینطور سخن گوئی اکنون از علی بیزاری بجوی میثم گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت بخدا سوگند ترا به قتل می رسانم میثم فرمود مولای من علی علیه السلام مرا خبر داده

که تو مرا به قتل خواهی رسانید و با نه نفر دیگر بر در خانه عمر و بن الحریث بر دار خواهی کشید.

عبیدالله امر کرد مختار و میثم را به زندان ببرند و میثم به مختار گفت تو آزاد خواهی شد ولی مرا این مرد خواهد کشت سپس مختار را بیرون بردند که بکشند قاصدی از جانب یزید آمد که مختار را رها کند ولی میثم را بر در خانه عمرو بن الحریث بر دار کشید عمرو به جاریه خود امر کرد زیر دار را جاروب کند و بوی خوش بسوزاند پس میثم شروع کرد بر سر دار فضائل اهل بیت را بیان می فرمود و در لعن بنی امیه و آنچه واقع خواهد شد و از انقراض بنی امیه نقل می فرمود تا اینکه باین زیاد رساندند که این مرد شما را رسوا کرد آن ملعون امر کرد دهان او را لجام زدند که نتواند سخن بگوید روز سوم ملعونی آمد و حربه در دست گفت بخدا این حربه را به تو خواهم زد با آنکه می دانم روزها روزه هستی و شبها به عبادت حق مشغولی حربه را بر تهیگاه میثم زد که باندرون رسید در آخر روز از سوراخ های بینیش خود روان شد و بر ریش و سینه مبارک جاری گردید روح مقدسش به عالم بقا پرواز نمود و شهادت جناب میثم ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا بود و شبی 7 نفر از خرما فروشان مخفیانه آمدند و میثم را بردند و در کنار نهری دفن نمودند آب بر روی او افکندند تا ندانند که قبر میثم در کجاست سپس مأمورین هر چه تفحص کردند نیافتند.

#### روز بیست و سوم:

وفات شیخ المحدثین خریث الحدیث راویة الخبر ثقة الاسلام و المسلمین شیخ عباس بن محمد رضا بن ابی القاسم القمی از افاضل علمای مصر خود بشمار می رفت.

مرحوم شیخ در سال 1294 قمری در قم متولد شد در آنجا مشغول تحصیل گشت و در هیجده سالگی به نجف الاشرف مشرف گردید از استادانی همچون محدث نوری کسب دانش کرد و در آنجا بر اثر کسالت مزاجی بقم مراجعت فرمود و در سال 1332 به مشهد مقدس مهاجرت نمود در سال 1350 بعزم زیارت به نجف الاشرف مشرف شد و در سال 1359 به جهت بیماری و ضعف مزاج در شب 23 ذیحجه الحرام در نجف به رحمت ایزدی پیوست و در صحن حضرت علی در ایوان سوم از ایوانهای شرقی باب القبله جنب استادش محدث نوری ره مدفون گردید.

مرحوم تالیفات کثیره دارد که در فوائد الرضویه صفحه 221 نام برده از جمله:

مفاتیح - منتهی الآمال - تتمه المنتهی - فوائد الرضویه - الکنی و الالقاب ترجمه عروه - نفس المهموم و نفثه المصدور - هداية الانام - سیفنة البحار و غیرها من الکتب که تقریبا به 63 کتاب می رسد.

### روز بیست و چهارم:

روز مباحله در سال دهم هجری.

یک هیئت شصت نفری از اشراف نصاری نجران به اتفاق 3 تن از رؤسا بنامهای عاقب - سید - ابوحارثه (أسقف) بنا بدعوت پیامبر اسلام به مدینه آمدند و به حضور پیامبر رسیدند اسقف سؤال کرد یا محمد چه می گوئی درباره عیسی؟ حضرت فرمود او بنده و رسول خدا بود گفتند هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر دنیا آید این آیه نازل شد: انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثمّ قال له کن فیکون یعنی فضیّه عیسی نزد خدا مانند قضیّه آدم است که او را از خاک آفرید بدون پدر و مادر، بالاخره مناظره بطول انجامید و

ایشان لجاجت و خصومت کردند خداوند فرمود حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم الخ (آل عمران آیه 61) یعنی پس از این استدلالات روشن اگر کسی درباره عیسی با گفتگو کند به آنها بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت کنیم و شما نیز فرزندانان را دعوت کنید و ما زنان خویش را دعوت کنیم شما نیز زنان خود را دعوت کنید و ما از نفوس خود دعوت کنیم شما هم از نفوس خود دعوت کنید آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم بعد از نزول آیه قرار شد روز دیگر مباحله کنند نصارا بجای خود برگشتند بعد از شوری ابوحارثه گفت اگر محمد فردا با فرزندان و اهل بیت خود بیاید به ترسید و مباحله نکنید و الا مباحله نمائید.

(مباحله یعنی نفرین و لعن کردن دو نفر بیکدیگر)

فردا صبح رسول خدا به خانه علی علیه السلام تشریف فرما شد و دست حسنین را گرفت و حضرت امیر المؤمنین در پیش روی آن حضرت و حضرت فاطمه در عقب سر آن حضرت از مدینه برای مباحله بیرون آمدند ابوحارثه دید پرسید آنها کیستند هر یک را به او معرفی کردند.

حضرت پیامبر آمد در صحرا بدو زانو نشست تا مباحله کنند، عاقب و سید فرزندان خود را برداشتند و برای مباحله می آمدند ابوحارثه گفت بخدا سوگند چنان نشسته است که پیامبران برای مباحله می نشینند (بروایتی گفت من روئائی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهیرا از جای خود بکند البته خواهد کرد پس مباحله نکنید که نصاری هلاک می شوند) ابوحارثه برگشت سید گفت ای ابوحارثه بمباحله بیا، گفت اگر محمد برحق نبود چنین جرئت بر مباحله نمی کرد و اگر مباحله کند پیش از آنکه سال تمام شود یک نصرانی نمی ماند، بالاخره گفتند ای ابالقاسم مباحله نمی کنیم و مصالحه می کنیم حضرت قبول کرده

مصالحه نمود که هر سال دو هزار حُلّه که قیمت هر حله 40 درهم باشد بدهند و اگر جنگی روی دهد سی عدد زره و سی عدد نیزه و سی اسب به عاریه دهند و صلح نامه را نوشتند و برگشتند و بعد از اندک مدتی به حضور پیامبر معاودت نموده و مسلمان شدند شک نیست که حدیث مباحله در تمام کتب شیعه آمده و در بسیاری از کتب عامّه نیز نقل شده از جمله در صحیح مسلم - مُسند احمد - سنن ترمذی و غیرها آمده که آیه راجع به پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و این یک دلیل بر فضیلت علی بر سایرین می باشد که پیامبر در مباحله علی را برد با اینکه سایر افراد نیز در مدینه بودند.

## 2- خاتم بخش:

یعنی روزیکه حضرت امیر المؤمنین انگشتر خود را در رکوع به سائل اعطا کرد و آیه 55 از سوره مائده نازل گردید.

مرحوم نیشابوری در روضة الواعظین می نویسد امام باقر علیه السلام فرمود گروهی از یهود مسلمان شدند و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند یا نبی الله بعد از شما وصی و خلیفه شما کیست این آیه نازل شد: **أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (مائده آیه 55) یعنی رهبر و سرپرست شما تنها خدا و پیامبر او و آنهاییکه ایمان آورده اند و نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می پردازند، حضرت فرمود برخیزید به مسجد برویم به نزدیک مسجد رسیدند سائلی از مسجد خارج می شد حضرت سوال کرد کسی بتو چیزی داد عرض کرد بلی این انگشتر را داد حضرت فرمود چه کسی داد عرض نمود این مردیکه نماز می خواند حضرت پرسید در چه حالی داد عرض کرد در حال رکوع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر فرمود و اهل مسجد (به متابعت از حضرت) تکبیر گفتند حضرت فرمود بعد از من او ولی شماس است.

ولی یعنی سرپرست و رهبر مادی و معنوی یعنی سرپرست شما فقط خدا و پیامبر و علی بن ابیطالب است در این آیه ولایت علی به ولایت پیامبر و ولایت خدا مقرون شده.

در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شاعر علی عَلِيٍّ نازل گشته نقل گردیده حتی در بعضی مسئله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز نقل شده.

این روایت بطریق ابن عباس و عمار یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و غیر هم نقل گشته.

متجاوز از سی کتاب از کتب اهل تسنن حدیث خاتم بخش را در کتب خود آورده اند از جمله تفسیر طبری ج 6 ص 165 و ذخائر العقبی محبّ الدین طبری ص 88 و زمخشری در کشاف ج 1 ص 347 و منابع این حدیث در کتاب احقاق الحق از ص 399 از اهل سنت نقل شده این مسئله بقدری روشن است که حسان بن ثابت شاعر زمان پیامبر مضمون این روایت را در شعر خود آورده: فانت الذی اعطیت اذ كنت راکعاً      زکاتاً فدتك النفس یا خیر راکع

فانزل فیک اللّٰه خیر ولایة      و بینها فی محکّمات الشّرایع

یعنی تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی جان بغدادی تو باد ای بهترین رکوع کنندگان، و بدنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد و در ضمن قرآن آنرا ثبت نمود.

روز بیست و پنجم:

1- نزول سوره هل اتی (انسان).

علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که هیچ‌ده آیه با مجموع سوره انسان در حق اهل بیت عصمت علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده همگی در کتب تفسیر یا حدیث روایت مربوطه به این آیات را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل اهل بیت می‌شمارند و در میان اهل سنت این روایت که ذکر خواهد شد از روایات مشهور بلکه متواتر است از جمله: زمخشری حنفی در جلد 4 کشف ص 161 نقل می‌کند

ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حسن و حسین مریض شدند پیامبر با جماعتی از ایشان عیادت نمودند مردم عرض کردند یا ابوالحسن نذر کن، علی و فاطمه و فضه کنیز آنها نذر نمودند اگر هر دو شفا یابند سه روز روزه بگیرند بعد هر دو خوب شدند علی از یک یهودی سه صاع جو قرض کرد (بعضی نوشته برای رسیدن پشمی به یک یهودی سه صاع را مزد گرفت) و فاطمه آرد نمود و از یک صاع آن پنج قرص نان پخت و آماده کرد تا با آن افطار کنند سائلی ایستاد عرض کرد السّلام علیکم اهل بیت محمد، مسکینم بمن اطعام کنید آنها نان خود را به مسکین دادند و با آب افطار نمودند روز دوم یتیم آمد و روز سوم اسیر آمد نان خود را به آنها دادند صبح روز چهارم علی دست حسنین را گرفت پیش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفت حضرت بچه‌ها را دید که از شدت گرسنگی می‌لرزید فرمود این حال شما برای من بسیار گران است سپس برخاست و با آنها به خانه فاطمه آمد دید فاطمه در محراب عبادت ایستاده در حالیکه از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشمهایش به گودی نشسته پیامبر ناراحت شد در این هنگام جبرئیل نازل گشت و عرض کرد یا محمد این سوره را بگیر خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید سپس سوره هل اتی را بر او خواند.

(بعضی گویند از آیه انّ الابرار تا آیه و کان سعیکم مشکورا که 18 آیه است نازل شد).

علامه گنجی در کفایة الطالب ص 201 بعد از نقل حدیث از اصبع بن نباته می نویسد پیامبر ﷺ بعد از آمدن به خانه فاطمه دید رنگ فاطمه تغییر کرده فاطمه گریه نمود پیامبر را گریاند حضرت فرمود چرا گریه می کنی فاطمه قضیه را بعرض حضرت رسانید آن بزرگوار دست به دعا برداشت سپس فرمود دخترم به صندوقخانه داخل شو، اول فاطمه بعد علی سپس حسنین بعد پیامبر اسلام داخل صندوقخانه شدند دیدند کاسه بزرگ پر از طعام گرم میل نمودند جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد خداوند سلام می رساند و می فرماید بگیر مبارک باد ترا درباره اهل بیت حضرت فرمود چه چیز بگیرم جبرئیل تلاوت نمود انّ الابرار یشربون من کاس الی قوله تعالی سعیکم مشکورا هیجده آیه.

ولی ابن مغزلی شافعی در مناقب ص 272 از لیث بن ابی سلیم بن طاوس نقل می کند که این قضیه در یک شب واقع شد مسکین آمد علی نان خود را باو داد بعد یتیم آمد فاطمه نان خود را به او داد بعد اسیری آمد فضّه نانش را باو اعطا کرد خداوند ثناگفت و این آیات را نازل نمود اما همگی اتفاق نظر دادند که این آیات در فضیلت اهل بیت نازل شده و این حدیث اطعام را بیشتر از 35 نفر از علمای معروف اهل تسنن در کتابهای خود آورده اند طالبین به جلد سوم احقاق الحق از ص 157 مراجعه نماید.

نزول سوره هل اتی به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا و حتی در شعر معروف محمد بن ادریس شافعی یکی از علمای بزرگ اهل سنت اشاره شده:

الی م الی م و حتی متی      أعتب فی حبّ هذا الفتی

و هل زُوجت فاطم غیره و فی غیره هل اتی هل اتی

حتی این اشعار را علام آلوسی در روح المعانی ج 29 ص 157 نقل کرده است.

ترجمه اشعار: تا کی و تا کدام زمان در دوستی این جوان ملامت خواهم شد و آیا فاطمه به غیر او تزویج شده و آیا سوره هل اتی درباره غیر او نازل شده؟

2- ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از آتش خارج شد: مردم هنگامی که برای برگزاری عید خود از شهر خارج شدند ابراهیم نزد بتها آمد و با تبر همه بتها را درهم شکست مردم بعد از مراسم عید نزدیک غروب دسته دسته به شهر بازمی گشتند برای تجدید عهد بسوی بتخانه می آمدند همینکه وارد بتخانه گشتند دیدند همه بتها شکسته به دنبال این جریان ابراهیم را به محاکمه کشیدند بالاخره حکم سوزاندن از طرف نمرود صادر گردید هیزمها را در صحرا جمع نمودند و آتش زدند ابراهیم را با منجنیق پرتاب کردند جبرئیل در هوا نزد ابراهیم آمد عرض کرد حاجتی داری ابراهیم فرمود اما بتو، ندارم، سپس خداوند به آتش دستور داد ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش و در این روز از همان آتش خارج شد بعضی از مورخین نوشته اند ابراهیم در آن وقت شانزده سال بیش نداشت، نمرود از بنای مرتفعی تماشا می نمود با کمال تعجب مشاهده کرد که ابراهیم سالم در میان آتش نشست (بعضی در هیجدهم این ماه نوشته).

روز بیست و هشتم:

1- واقعه عظیمه حرّه سال 63 ق:

بعد از واقعه کربلا جمعی از اهل مدینه از جمله عبدالله بن حنظله به شام رفتند و فجایع اعمال یزید را با چشم دیدند و به مدینه برگشتند اهل مدینه را از اعمال پلید یزید مطلع ساختند مردم مدینه حاکمی که از طرف یزید گماشته شده

بود (بنام عثمان بن محمد بن ابی سفیان) با مروان و سایر امویین از مدینه بیرون کردند و شتم و سبّ و لعن یزید را آشکار نمودند با عبدالله بن حنظله بیعت کردند یزید پس از اطلاع مسلم بن عقبه ملعون را با لشکری بسیار از شام بجانب مدینه فرستاد مسلم با لشکر به سنگستان مدینه که معروف به حرّه است و بر مسافت یک میل از مسجد پیغمبر فاصله داشت رسیدند اهل مدینه به دفع آنها بیرون آمدند جنگ بزرگی واقع شد مروان مسلم را راهنمائی و تحریک می کرد تا بسیاری از اهل مدینه کشته شدند و عده ای بروضه مطهره پیغمبر پناهنده گشتند لکن لشکر مسلم به مدینه ریختند و با اسبهای خود داخل روضه منوره شدند و در مسجد رسول خدا اسب های خود را جولان می دادند پیوسته از مردم می کشتند تا روضه و مسجد پر از خون شد و اسبها در آنجا روث و بول می کردند بالاخره نوشته اند هفتصد نفر از بزرگان قریش و انصار و مهاجر کشته شدند و از سایر مردم ده هزار تن، مسعودی می نویسد پس از آن دست تعدی بر اعراض و اموال مردم گشودند و تا سه روز بر لشکر خویش مباح داشت.

ابن جوزی در تذکره ص 163 می نویسد ولدت الف امرئة بعد الحرّة من غیر زوج بعد از قضیه حرّه هزار زن بدون شوهر زائیدند، امام سجّاد پناه به قبر پیغمبر برد و دعا خواند سپس به نزد مسلم بن عقبه رفت آن ملعون قبلاً بر آنجناب و آباء کرامش ناسزا می گفت ولی وقتی امام وارد مجلس او شد و نگاه آن ملعون به امام مظلوم افتاد چندان رعب و ترس از آن حضرت در دل او جا کرد که لرزه بر اندامش افتاد و حضرت را اکرام کرد و در پهلوی خویش جای داد در کمال خضوع عرض کرد هر چه حاجت بخواهید قبولست پس هر که را حضرت شفاعت کرد مسلم عفو نمود و مکرّمًا آن جناب از نزد آن ملعون بیرون آمد.

در تاریخی آمده که یزید سفارش کرده بود حضرت سجاد را تحلیل و تکریم کند زیرا با مردم موافقت نکرده و او را بخلافت دعوت کرده اند قبول نفرموده چون اصرار نموده اند از مدینه خارج شده و به یکی از ضیاع خود رفته مشغول عبادت می باشد لذا مسلم نیز به حضرت صدمه وارد نساخت، بیرجندی مرحوم در ص 246 نوشته امام سجاد تمام زنان بنی هاشم را در خانه خود جای داد و خود بر باب آن نشست کسی نتوانست برخانه وارد شود و امام علیه السلام زیور آنها را گرفت و به اهل شام داد تا داخل خانه نشوند.

مسلم بن عقبه یکی از سرلشگران یزید بن معاویه بود و مردی کهن سال و مریض و در واقعه حرّه سر لشکر یزید بود چندان قتل و غارت در مدینه پیا داشت که به مجرم و مُسْرِف ملقب گشت.

## 2- وفات حاجی ملاهادی سبزواری 1289 هجری.

فیلسوف بنام حکیم متبحر عالمی عامل مرحوم سبزواری در قرن سیزدهم هجری میزیست این دانشمند بزرگ در استکشاف اسرار و دقائق فلسفه بی نظیر بود و در سال 1212 ق متولد شد با اینکه پدرش از تجّار و ملّاکین سبزواری بود ولی خودش به تحصیل علم و ادب رغبت نمود و تنها راه معاش این مرحوم منحصر به یک جفت گاو و یک باغچه که اول حقوق واجبه آنرا پرداخت می کرد و ثلث باقی را تدریجا به فقراء می داد.

و در ایام عید غدیر به هر یک از فقرای سادات یک قران و به غیر سیّد نیم قران می داد و تحف و هدایا قبول نمی کرد و در تمام عمر خود با کمال زهد و تقوی و صدق و صفا و بی آلایشی و نهایت عزّت نفس می گذرانید.

ناصر الدین شاه به سبزواری رفت و بزرگان به دیدن او آمدند مگر ملاهادی سبزواری زیرا او شاه و وزیر را نمی شناخت ولی ناصر الدین شاه گفت او شاه

را نمی شناسد ولی شاه او را می شناسد بخانه سبزواری رفت و در روی حصیر نشست.

مرحوم با اینکه قدوه متبحرین در حکمت و کلام بود ولی در فنون شعر نیز مهارت داشت و به اسرار تخلص می کرد مرحوم نزدیک به بیست و سه کتاب تالیف دارد از جمله: شرح منظومه - الجبر و الاختیار - محاکمات - حاشیه اسفار ملاصدرا و غیرها.

در سال 1289 در سبزواری وفات نمود و در آنجا بخاک سپرده شد و 78 سال عمر بابرکتش بود مرحوم ملا کاظم سبزواری از شاگردان معظم له در تاریخ وفات استادش سروده:

اسرار چو از جهان بدر شد      از فرش بعرش ناله برشد  
تاریخ وفاتش ار پیرسند      گویم که نمرد زنده تر شد

### روز بیست و نهم:

کشته شدن عمر بن خطاب سال 23 قمری

ابو لؤلؤ را رومیان به اسیری بردند که اهل نهاوند بود و اعراب او را از رومیان به اسارت گرفتند و بعضی نوشته اند از ایرانیان باسارت گرفتند. ابولؤلؤ موسوم به فیروز و لقبش بابا شجاع الدین نهاوندی که اول نصرانی بعد مسلمان شد غلام مغیره بن شعبه بود به نزد عمر از مالک خود (مغیره) به شایسته آمد، عمر سؤال نمود کارت چیست جواب داد آهنگری و نجاری و نقاشی، عمر سؤال کرد هر روز از تو چه قدر می خواهد جواب داد دو درهم (بعضی نوشته هر ماه صد درهم یا روزی یک دینار) عمر گفت با وجود این همه هنر که داری آنچه مغیره از تو می خواهد مناسب است ابولؤلؤ ناراحت شد عمر گفت شنیده

ام آسیای بادی می توانی بسازی برای آرد کردن غلات بیت المال یک آسیا بساز، ابولوؤ لؤ گفت برای تو آسیایی بسازم که تا چرخ دوار دایر باشد اهالی هر بلاد و امصار آنرا بگویند و از مجلس بیرون رفت روز 26 یا 27 ذیحجه الحرام سال 23 ق ابولوؤ لؤ به مسجد آمد با کارد دو سر چهار یا شش زخم باندام عمر زد و زخمی که زیر نافش زده بودند کارگر افتاد و 62 ساله از دنیا رفت فیروز از مدینه گریخت و در کاشان درگذشت و بعضی نوشته اند فیروز را گرفتند خودکشی کرد، بالاخره صهیب رومی بر عمر نماز خواند و در اول محرم سال 24 قمری در جنب ابوبکر بخاک سپردند و مدت 10 سال و 5 ماه و 21 روز و بعضی 11 سال نوشته خلافت ظاهری کرد و در سال 6 هجرت مسلمان شده بود و بنا به وصیت و تعیین ابوبکر عمر به خلافت نشست، عمر صاحب اولاد بود از جمله عبدالله، حفصه - عاصم - فاطمه - زید - عبدالرحمن و دختران دیگر که در حبیب السیر 9 پسر و 14 دختر نوشته و شش زن داشت و دو سریه بنامهای زینب - ملیکه - ام حکیم - جمیله - عاتکه - ام کلثوم دختر امیر المؤمنین.

نوشته اند ام کلثوم را از علی ع خواستگاری کرد امام عذر آورد و امتناع ورزید در منتخب التواریخ آمده عمر به عباس گفت از برادرزاده ات دختری خواستگاری کرده ام عذر آورده دو شاهد می گیرم که او دزدی کرده و دستش را قطع می کنم عباس به علی ع اطلاع داد به جهت اصرار زیاد امر ام کلثوم را به عباس واگذار کرد و عباس به عمر تزویج کرد و اسم این خاتون رقیه کبری است و شیخ عباس مرحوم نقل کرده عمر تزویج کرد و چون آن مخدره صغیره بود پیش از عروسی آن عزیزه از دنیا رفت.

بعضی از کارهای ثانی در زمان خلافت

1- نسبت هجر به پیامبر ص دادن:

چون مرض حضرت رسول اکرم ﷺ اشتداد یافت جمعی از جمله عمر در نزد حضرت بودند در تذکره ابن جوزی ص 36 نوشته: حضرت فرمود ائتونی بدواة و بیضاء لاکتب لکم کتابا لا تختلفون بعدی، یعنی دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم چیزیکه به سبب آن بعد از من اختلاف نکنید عمر گفت دعوالرّجل فانه لیهجر یعنی ترک کنید این مرد را زیرا او هذیان می گوید و در بعض روایات آمده حسبناکتاب الله نیز گفت یعنی قرآن برای ما کافی است.

مرویست بعضی خواستند دوات و قلم بیاورند به سبب مخالفت ثانی در میان ایشان نزاع افتاد آوازا بلند شد حضرت روی مبارک از ایشان گردانید فرمود قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع.

## 2- انکار وفات پیامبر ﷺ:

موقعیکه بعمر گفتند پیامبر رحلت کرد گفت واللّه پیامبر نمرده، ابوبکر گفت آیا نشنیدی خداوند فرموده انک میّت و انهم میّتون و فرموده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرّسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم عمر گفت یقین بوفات حضرت کردم گویا من این آیه را نشنیده بودم.

## 3- تشریح در حد مهریه زنان:

روزی عمر خطبه می خواند گفت مهریه ها را از سنت پیامبر بیشتر قرار ندهید (یعنی 500 درهم) هرکس بیشتر از آن قرار دهد اضافه را داخل بیت المال خواهم کرد، پیرزنی برخواست گفت سخن تو اولی بقبولست یا سخن خدا، عمر گفت سخن خدا، پیرزن گفت خداوند فرموده و ان آتیتم احدیهن قنطارا فلا تاءخذوا منه شیئا، عمر گفت کلّ احد افقّه من عمر در بعض نسخ آمده حتی المخدّرات فی البیوت، همه از عمر داناترند حتی زنان در خانه ها.

## 4- تحریم دو متعه:

در زمان رسول خدا متعه حج و متعه نساء شایع بود و عمر اینها را حرام کرد و گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و أعاقب علیهما:

1- متعه نساء: عقد غیر دائمی که به موجب آیه 28 سوره نساء فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فرضیه مشروع می باشد و نسخ این آیه ثابت نیست لذا متعه نساء از نظر اسلام بلا مانع است.

2- متعه حج: جایز است کسی که حج افراد مستحبی (بعضی در واجبی نیز گفته) بجا می آورد به عمره تمتع اختیارا عدول کند و این متعه را ثانی حرام کرده و بعضی از علماء فرموده بعدا مطلق عمره را حرام نموده، در اسلام طبق آیه شریفه: فمن تمتع بالعروة الی الحج الخ، حج تمتع مشروع بوده و هیچ دلیلی بر منسوخ بودن آیه وجود ندارد.

5- مسح بر خفین را جایز کرد در حالیکه جایز نیست.

6- تغییر مقام ابراهیم:

حجر مقام ابراهیم را که مردم پشت آن نماز طواف می خوانند تغییر داد در زمان ابراهیم و اسماعیل ملصق به کعبه بود بعدا عرب به همین جا که الآن هست آوردند پیامبر بعد از بعثت به بیت ملصق نمود باز عمر در وقت خلافتش به جائی برد که اعراب جاهلیت برده بر خلافت پیامبر عمل کرد.

7- خلافت شورائی:

در وقت وفات خلافت را به شورائیکه عبارت بود از علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف خودش انتخاب کرده بود سپرد.

8- تصرف در اذان:

مُوذَّنَّ آمَدَ بِهِ نَمَازَ صَبِيحِ اِذَانٍ بِكَوَيِّدٍ دِيدِ، عَمْرٌ خَوَابِيْدَةٌ اَسْتَكْفَتَهُ الصَّلَاةَ خَيْرٌ  
مِنَ النَّوْمِ پَسِ عَمْرٌ كَرَدَ اَنْرَا دَرِ اِذَانِ صَبِيحٍ بِكَوَيِّدِ.

عَنْ سَفِيَّانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ نَافِعِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَمْرِو بْنِ اَنَّهُ قَالَ لَمَوْذَنَّهُ اِذَا  
بَلَغْتَ حَيَّ عَلِيَّ الْفَلَاحِ فِي الْفَجْرِ فَقُلِ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ.  
9- اسقاط حَيَّ عَلِيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ اِزْ اِذَانٍ وَ اِقَامَةٍ:

در زمان ثانی گفتند مردم را به نظر می رسد که نماز بهترین عملهاست و همه  
کارها را ترک می کنند رو به نماز می آورند در این صورت جهاد ترک می شود  
جمله حَيَّ عَلِيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ را از اذان و اقامه ساقط کردند.

چنانکه از علمای اهل سنت نوشته عمر در منبر گفت ثلاث کنَّ عَلِيَّ عَهْدِ  
رَسُولِ اللّٰهِ وَ اَنَا اَنْهَى عَنْهُنَّ وَ اِحْرَمُهُنَّ وَ اَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ مَتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مَتَعَةَ الْحَجِّ وَ  
حَيَّ عَلِيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ.

10- نماز تراویح:

نمازهای مستحبی را شرعا نمی توان با جماعت خواند مگر نماز استسقاء را،  
پیامبر اسلام نماز تراویح را تشریح نکرده بود و حتی در زمان ابوبکر و اوائل  
خلافت عمر نماز تراویح وجود نداشت و در سال چهارده قمری عمر با عده ای  
از اصحاب در شب ماه رمضان به مسجد آمد دیدند مردم نماز نافله می خوانند  
بین قائم و راکع و ساجد و قاعد و مُحْرَمٌ به تکبیر و مُحَلٌّ به تسلیم هستند فکر  
نمود که این کار را اصلاح کند نماز تراویح را تشریح کرد یعنی دستور داد نوافل  
ماه رمضان را با جماعت بخوانند و بعد از هر چهار رکعت استراحت کنند و به  
شهرها نیز نامه نوشت و در مدینه دو پیشنماز یکی برای مردان و دیگری برای  
زنان نصب نمود عبدالرحمن بن عبدالقاری گوید شبی دیگر در رمضان با عمر  
به مسجد آمدیم (بعد از اینکه نماز تراویح را جعل کرد) مردم نماز مستحبی را با

جماعت می خواندند، عمر گفت این خوب بدعتی است، و جهت آنکه مصلی بعد از هر 4 رکعت استراحت می کرد تراویح گفتند.

در شبهای ماه رمضان هزار رکعت نافله خواندن مستحب ولی با جماعت حرام است ثانی با جماعت خواندن را لازم کرد و قرآن را به هزار قسمت تقسیم نمودند در هر رکعت یک قسمت از آنرا خواندند و بعد رکوع کردند لذا در قرآن ها هنوز علامت رکوع  $\text{عَلَيْهِ}$  نوشته می شود.

#### 11- اسقاط یک تکبیر از نماز میت:

در نماز میت پیامبر پنج تکبیر می گفت ولی عمر به مردم گفت چهار تکبیر بگوئید.

#### 12- جعل عول و تعصیب:

عول یعنی نقصان در ترکه را بر جمیع سهام نسبت به سهم تقسیم کردن و نزد شیعه عول باطل است بلکه نقصان به صاحب فروض می رسد.

تعصیب یعنی آنچه از سهام باقی ماند به خویشان پدری دادن و نزد شیعه تعصیب نیز باطل است و باقیمانده از سهام را به صاحب فروض می دهند.

مثال به عول: زنی بمیرد و خواهر و شوهر بماند که نصف زوج و  $\frac{2}{3}$  خواهران می برد به نظر عامه نقصان به تمام وراثت به نسبت سهم وارد می شود ولی به نظر شیعه نقصان به خواهران که صاحب فرض است می رسد.

مثال به تعصیب: کسی مرده یک دختر دارد دختر نصف مال را می برد و نصف دیگر به نظر عامه به خویشان پدری داده می شود ولی به نظر شیعه به صاحب فرض یعنی دختر می دهند.

#### 13- تکفیر:

وقتی اسراء عجم را که مجوسی بودند نزد عمر آوردند دست روی دست بر روی شکم گذاشتند که بآن تکفیر گویند عمر پرسید چرا چنین می کنید گفتند ما در مقام تعظیم و تواضع از برای سلاطین خود چنین می کنیم عمر گفت خوبست مردم در مقابل خداوند در حال نماز چنین کنند پس به دستور عمر عده ای در نماز تکفیر کردند و این کار در زمان پیامبر و ابوبکر و اوائل حکومت عمر وجود نداشت و بعد از طرف عمر تشریح شد.

#### 14- طلاق ثلاثه:

سه طلاقیه مطلقه حلال نمی شود مگر با مُجَلِّل، اینست که مسبوق به دو رجعت باشد چه (با عقد یا بدون عقد) یعنی طلاق دهد و رجوع نماید باز طلاق دهد رجوع نماید اگر بار سوم طلاق دهد زن حرام موقت شده به مُحَلِّل نیاز دارد.

زیرا خداوند فرموده الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٍ بِاِحْسَانٍ اِلٰی اَنْ قَالَ فَاَنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدِ حَتّٰی تَنْكِحَ زَوْجًا غَیْرَهٗ یَعْنِی طَلَاقٌ شَرْعِیٌ دَوْبَارٌ اَسْتِ اِگَر بَار سَوْم طَلَاقٌ دَهْد زَنْ بَرِ اَوْ حَلَالٌ نِیْسْتِ تَا بَا مَرْدٌ دِیْگَر اَز دَوَاج کَنْد بَعْد اَز طَلَاقٌ مِی تَوَاند بَا شَوهر قَبْلِی اَز دَوَاج نَمَاید.

در زمان پیامبر اسلام و ابوبکر طلاق باین طریق بود ولی در زمان عمر مردم عیال خود را یک دفعه سه طلاق می دادند یعنی می گفتند انت طالق ثلاثا بدون اینکه دوبار در بین رجوع نمایند عمر هم برخلاف سنت رسول الله اجازه داد و تنفیذ نمود.

#### 15- تجسس:

عمر در ایام حکومتش شبی در مدینه کشت می کرد از خانه ای صدای غنا شنید از دیوار بالا آمد زنی و شرابی در نزد صاحب خانه دید، عمر گفت ای

دشمن خدا گمان کردی خداوند مستور خواهد کرد در حالیکه تو معصیت می کنی صاحب خانه گفت عجله نکن ای امیر المؤمنین اگر من یک خطا کردم تو به 3 خطا مرتکب شده ای:

1- خداوند فرمود ولا تجسسوا: در حالیکه تو تجسس کردی.

2- خداوند فرموده واتوا البيوت من ابوابها: لکن تو از بام به پائین آمدی.

3- خداوند فرموده لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستاءنوا و تسلموا

علی اهلها (نور 27): در حالیکه تو سلام نکردی.

عمر گفت اگر عفو کنم توبه می کنی گفت بلی عمر عفو کرد و خارج شد.

و غیر از اینها که در کتب اهل سنت ذکر شده که در احکام بر خلاف ما انزل الله حکم می کرد از جمله: به رجم زن حامله امر نمود، معاذ او را متنبه کرد اگر این زن گناه کرده تقصیر بچه در شکم مادر چیست عمر از حکم خود رجوع کرد و گفت لولا معاذ لهلك عمر.

روزی برجم مجنونه ای امر کرد سپس امیر المؤمنین عليه السلام او را متنبه ساخت که قلم از مجنون مرفوع است تا خوب شود عمر گفت لو لا علی لهلك عمر و غیرها.

روز سی ام:

در سال 1193 قمری یک ساعت از شب آخر ذیحجه الحرام گذشته بود زلزله ای در تبریز به وقوع پیوست که شدتش از همه زلازل بیشتر شد گویند هشتمین زلزله ها بود که در هیچ یکی این قدر تلف و خرابی واقع نگردید که از شهر جز نامی نماند حاکم تبریز نجفعلی خان دنبلی از زیر خاک بیرون آمد و از پای معلول گشته بود چنانکه ذکر خواهد شد.

چون سخن از تبریز زادگاه مؤلف بمیان آمد به تحریر تاریخ تبریز نیز می پردازیم.

تبریز

غیاث الدین حسینی مشهور به خواندامیر از مورخین قرن دهم هجریست در کتاب حبیب السیر جلد چهارم صفحه 652 می نویسد:

در یکی از کتب معتبره به نظر آمد که تبریز را زبیده خاتون زن هارون الرشید بنا نموده بعد از مدتی به زلزله خراب شد و متوکل عباسی به تجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بالله عباسی در چهاردهم صفر سال 434 هجری قمری ابوطاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت امشب به جهت زلزله آفتی عظیم بساکنان این شهر میرسد بنابراین داروغه به خروج مردم فرمان داد عده ای انقیاد کرده و فرقه ای از شهر بیرون رفتند اتفاقاً در آن شب زلزله ای واقع شد بیش از 40000 نفر در زیر خاک ماندند روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشت ابوطاهر برای تجدید بنا ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب باشد و گفت اگر در این ساعت آغاز نمائید دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و در آن ساعت شروع کردند بعد از آن بواسطه زلزله خراب نشده (تا زمان خواندمیر) و در این تاریخ که 930 قمری است تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون می باشد.

یاقوت حموی در معجم البلدان جلد اول نوشته:

تبریز یکسر اول در آغاز قریه ای بود (در قرن سوم هجری) شخصی بنام رواد ازدی در دوره خلافت متوکل عباسی در آنجا مسکن گرفت خود او و برادرش و پسرش سرایهائی در آنجا ساختند و دیواری دور آن کشیدند و مردم در آنجا مسکن گزیدند.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می نویسد شهر تبریز از بناهای زییده خاتون زوجه هارون الرشید می باشد چون زییده خاتون مبتلا به مرض تب بود برای تغییر آب و هوا و جستجوی مکانی که با مزاج او موافق باشد به آذربایجان رسید و در محلی که شهر تبریز بود تب او قطع شد لذا در سال 175 قمری شهر تبریز را بنانهاد.

آنچه از تواریخ دیگر بدست می آید اینست که قبل از سال 175 قمری تبریز وجود داشت ولی بنام آذر اباد خوانده می شد یعنی آتشگاه و آتشکده که مؤیدی بنام آذرباد آنرا در تبریز بنا کرده و شهر تبریز قبل از غلبه اسلام مقرّ آتش پرستان بود و اذر آبادگان و آذربایگان از آن گرفته شده.

تبریز از کوه چرنداب تا سرخاب بیشه و جنگل و دارای قلعه ها بود موقعیکه زییده خاتون به تبریز رسید تب او قطع شد تبریز نام گذاشت و دستور داد تمام قلعه ها و بیشه ها را خراب کردند و برای شهر یک قلعه ساختند پس اول کسیکه از اهل اسلام و شیعه این شهر را تجدید بناموده زییده خاتون می باشد چنانکه مسجد دال و ذال تبریز در محله میامیار (مهادمهین) بر سخن ما شاهد است چون هشام بن عبدالملک بن مروان حضرت امام سجاد رامسموم و شهید کرد قصد نمود باذیت سادات و اکثر ایشان از مدینه متفرق شدند و عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه و عبدالله راس المذری بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه به تبریز آمدند مدتی مخفی بودند تا طرفداران بنی امیه آنها را در آن مسجد شهید کردند و بدار کشیدند لذا آن مسجد را مسجد دار و دال و ذال نیز می گفتند که دال اشاره به عبدالله بن جعفر و ذال اشاره به المذری می باشد.

مخفی نماند که امام سجاد علیه السلام در سال 95 قمری شهید و هشام در سال 125 قمری به جهنم واصل گردید و اگر قاتل امام سجاد ولید بن عبدالملک باشد او در سال 96 ق هلاک شده.

پس معلوم می شود که در سال 95 قمری تبریز وجود داشت ولی بانی اولیه آن معلوم نیست بعضی نوشته رواد ازدی است چنانکه ذکر شد.

شاید در سال 175 قمری زبیده خاتون تجدید عمارت کرد بعد از 69 سال در 244 ق در زمان متوکل عباسی تبریز به زلزله خراب شد و به دستور متوکل تجدید بنا نمودند.

در سال 434 ق در چهاردهم صفر باز شهر تبریز بزلزله ویران گردید که ابوطاهر منجم باشی خبر داده بود همانطور که خواندمیر نوشته، و این واقعه در زمان خلافت القائم بالله عباسی اتفاق افتاد که امیر مولا (مملان) و پدرش بنام امیر وهسودان بن محمد بن روادی ازدی از جانب قائم بالله حاکم آذربایجان در باغی سلامت مانده بود و در سال 435 قمری در برج عقرب شروع به عمارت کردند باز در سال 671 ق در سال 1050 ق در سال 1060 قمری زلزله های سختی روی داد و در سال 1134 قمری در زمان شاه سلطان حسین باز در تبریز زلزله اتفاق افتاد که قریب به هشتاد هزار هلاک شدند و باز در سال 1140 قمری زلزله سختی روی داد.

باز در سال 1193 قمری یکساعت از شب شنبه آخر ذیحجه الحرام گذشت که زلزله به وقوع پیوست شدتش از همه زلازل بیشتر بود و گویند هشتمین آنها بود که در هیچ یکی این قدر تلف و خرابی واقع نشد که از شهر جز نام چیزی نماند.

حاکم تبریز نجفعلی خان دنبلی بود چنانکه در اول گفته شد از زیر خاک بیرون آمد و از پای معلول شده بود بعد از زمستان به طالع اسد قلعه ای بنا کرد و در عرض دو سال چهار دیوار مشتمل بر دوازده دروازه ساخت و باقیمانده مردم رادر میان آن قلعه جا داد چنانکه حاجی ملاهادی همدانی شاعر گفته.

چو گشت از گردش چرخ جفا کیش      اساس قلعه تبریز آباد

خدیو معدلت آیین نجف خان      که داد معدلت اندر جهان داد

بنای قلعه ای بنهاد از نو      که مثلش کس ندارد در جهان یاد

سکندروار سدّی بست محکم      که باشد حصنی از یاجوج حسّاد

به تاریخش رقم زد کلک نسبت      ز نو سدّ سکندر گشت آباد

مصرع آخر به حساب ابجد 1193 می شود.

تذکر

1- دنبلی طایفه ایست از طوایف کرد اکنون از طایفه قزلباش محسوب می شود همگی ترک زبان و شیعه امامیه و مکان ایشان ولایت خوی بود و امری ذی شائن و خان از ایشان برخواسته.

2- زبیده خاتون همسر هارون الرشید خلیفه عباسی مادر امین و دختر جعفر بن منصور دوانقی بود مرحوم صدوق در مجالس و مرحوم سید نورالله مرعشی در مجالس المؤمنین آن خاتون را شیعه توصیف نموده چون هارون مطلع شد که او به ائمه معصومین ارادت دارد قسم خورد که او را به دو کلمه طلاق دهد برکاغذی نوشت کنت فینت (یعنی بودن آنچه بودی بریده شدی) و آنرا به زبیده

فرستاد و زبیده خاتون از کمال محبت به خاندان عصمت و طهارت در پشت نامه نوشت: کنا فاحمدنا و بنا و ما ندمنا: یعنی بودیم آنچه بودیم و به آن حمد می کردیم و بریده شدیم و در آن پشیمان نیستیم.

و او صاحب مال بود و احسانها و خوبیهای بی شمار کرده بود و منصور دوّمین خلیفه عباسی بانی بغداد جدّ زبیده بود و هارون پسر عمو و شوهر او پنجمین خلیفه عباسی بود.

زبیده در سال 165 با هارون ازدواج کرد و در سال 216 در جمادی الاولی وفات نمود رحمة الله علیها.

#### قبرستان گجیل

زبیده خاتون زن هارون الرشید به جهت معالجه به تبریز آمد بالاخره از مرض آسوده شد و به کلی عافیت پیدا نمود و قصد کرد در تبریز بماند زمین قبرستان را باغی درست کرد و در مدت کمی اشجار زیاده روئید شبی در خواب دید تمام این درختها کله آدمی میوه آورده و با وحشت تمام از خواب برجست معبرین را به حضور خواسته خواب خود را نقل کرد چنین تعبیر کردند که این باغ بالاخره قبرستان خواهد شد زبیده گفت حالا که چنین است خودم مبدل به قبرستان می کنم امر کرد درختهای باغ را قطع کردند و تبدیل به قبرستان شد که بعدا به قبرستان کجیل معروف گردید و در زمان استانداری امیر لشکر طهماسبی و رئیس شهرداری محمد علی خان تربیت گورستان را تبدیل به باغ ملی نمودند و بعدا باغ گلستان نامیدند.

## آثار باستانی تبریز

### 1- بارگاه امامزاده جناب موسی ره:

مشهور بامامزاده کهنه: مقبره جناب ابوالحسن موسی بن جعفر الجمال بن محمد بن ابراهیم بن محمد یمانی (یمامی) بن عبیدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام است که در راسته کوچه (سنجران قدیم) واقع است و در طرف شمالی مقبره مسجد حاجت وجود دارد و شرح حال این بزرگوار در جزوه ای مستقل از طرف مؤلف نوشته شده.

### 2- بارگاه جناب سید حمزه ره:

مقبره یکی از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که به 15 واسطه به حضرت می رسد باین ترتیب: صدرالدین حمزه بن حسن بن محمد بن حمزه بن امیر کابن علی بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن الحسین بن محمد بن عبدالله بن محمد الاعرابی بن القاسم بن حمزه بن الکاظم مولانا موسی بن جعفر سلام الله علیه مولدش خاف (خواف) از شهرهای خراسانی می باشد در سال 714/717 ق وفات نمود در بعضی از تواریخ آمده که سید به دست مغولان مقتول شده و در محله سرخاب دفن گردید این بزرگوار دفتردار سلطان خدابنده بود و از مقربین سلطان غازان بشمار می رفت و یک چشم این بزرگوار در واقعه وزیر سعدالدین ساوی کور شده بود.

پسرش سید حسین قبه مخصوصی بر آن ساخت و مدرسه ای در آنجا بنا نمود در سال 1087 ق ظهیر الدین میرزا ابراهیم بن صدرالدین محمد وزیر آذربایجان آن بقعه و مدرسه سید را تعمیر کرده و مدرسه دوم که در وقت داخل شدن مقدم است و مسجد و متعلقات آنرا احداث نمود و موقوفات زیاده معین کرد و ظهیر از وزرای عهد شاه سلیمان صفوی بود و آن موقوفات معروف به

موقوفات ظهیریّه است و قبر این وزیر در دهلیز بقعه سید حمزه می باشد و در سال 1279 ق از جانب ناصرالدین شاه بقعه و مدرسه سید تعمیر گردید، و نسب سید حمزه در کتاب معتبر عمده الطالب فی نسب آل ابیطالب نیز نوشته شده.

#### مسجد کبود یا مظفریّه:

در زمان حمرانی ابوالمظفر جهانشاه پسر قره یوسف قره قوینلو در سال 870 قمری آن مسجد بنا شد و بانی آن دختر جهانشاه است، حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان می نویسد: گوئیا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم بنا شد، بعدها در اثر زلزله به این وضع درآمد و جهانشاه از سال 841 تا 872 قمری در آذربایجان و عراق و خراسان حمرانی کرد و در این سال به دست حسن پادشاه کشته شد و با اکثر اولاد و بانیه صالحه در جنب مسجد مدفون شدند که حالا اثری باقی نمی ماند.

#### مدرسه و مسجد خواجه علی اصغر:

در اوائل قرن 13 حاجی علی اصغر نامی معروف به خواجه مازندرانی که در روزگار فتحعلی شاه در تبریز می زیسته در کوی حرمخانه بنا کرد و در نیمه قرن 13 شکستی در مسجد پیدا شد که به نفقه اقلیمیا خانم دختر نایب السلطنه عباس میرزا مرمت و تعمیر گردید.

#### مسجد استاد و شاگرد:

در سمت راست خیابان فردوسی این مسجد ساخته شده بود و بانی آن امیر علاء الدین مشهور به شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش بن چوپان در سال 741 قمری بنام سلیمان خان ایلخانی بنا کرد و آن مسجد را علائیه و سلیمانیه نیز می گفتند ولی قسمتی از کتیبه مسجد را خواجه عبدالله صیرفی از خوشنویسان معروف نوشته و قسمتی را شاگرد او حاجی محمد بندگانیر که طرف

شرقی مسجد بود نوشته لذا مشهور به مسجد استاد و شاگرد گردید و هر دو خوشنویس در قبرستان چرنداب مدفونند و شیخ حسن کوچک برادرش ملک اشرف و سلطان سلیمان در جنب عمارت مسجد مدفون بودند که بعدا در زلزله از بین رفته سپس آیه الله مرحوم حاجی میرزا یوسف آقا اعلی الله مقامه در سال 1236 قمری تعمیر نمودند پس از آن مرحوم باز مسجد رو به خرابی گذاشت تا در سال 1295 قمری آقای میرزا محمد علی قره جه داغی عوانسری به تعمیر اساسی همت گماشت و در سال 1338 ق از طرف مرحوم حاجی محمد اردبیلی باز تعمیر شده است.

#### شهرداری تبریز:

محل شهرداری تبریز سابقا گورستان نوبر بود و در سال 1378 ق بامر دولت رضا شاه پهلوی بنای عظیم شهرداری تبریز با یاری حاجی ارفع الملک جلیلی که شهردار تبریز بود بدست مهندسان آلمانی ساخته شد در بالای آن کاخ برج ساعتی بر پا کردند و ساعتی که صفحات چهارگانه آن از جهات اربعه قابل رؤیت بود نصب نمودند.

#### مسجد ارک:

مسجد ارک تاج الدین علیشاه معروف به مسجد ارک که فعلا دیوار محرابش باقی می ماند بانی آن وزیر خواجه تاج الدین علیشاه گیلانی است از سال 711 قمری شروع کرد و در سال 724 قبل از اتمام وفات نمود و در پشت آن مسجد مدفون شد.

#### مدرسه و مسجد صادقیه:

در راسته کهنه معروف به بازار صادقیه می باشد که دارای اطاقهای ضربی آجری بود و بانی آن میرزا صادق از اهل اشتهاورد در ده فرسنگی جنوب غربی

طهران که در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان از مستوفیان به شمار می رفت و تاریخ بنای آن عبارتند از خیردارین یعنی 1075 قمری و پسرش میرزا طاهر نیز وزیر آذربایجان بود.

نائب السلطنة عباس میرزا بازار صادقیه را که رو به ویرانی میرفت از متولی آن سالی به سیصد تومان تا سی سال اجاره کرد و تعمیر نمود هر سال آن وجه اجاره به طلاب میرسید بعد از تمام شدن مدت اجاره متولیان تا سال 1305 ق بدست گرفتند در این سال از طرف اداره اوقاف تعمیر گردید. و تا سال 1302 قمری اعانه می شد و اداره معارف اداره می کرد و بعد به شکل سایر مدارس علوم دینی درآمد و اخیرا باز رو به خرابی گذاشته بود که بنا به فرمایش والد معظم حضرت آیت الله مرعشی طرف غربی و طرف شرقی و نصف سمت شمالی را تجدید بنا کردند و نصف طرف شمالی را از ثلث یکی از تجار تعمیر نمودند و زیر نظر معظم له کتابخانه ای نیز احداث گردید و مسجد نیز از آثار قدیمی بوده و با طاقهای ضربی آجری بنا شده است که معظم له امامت می کردند.

بعد از چند سال زیر نظر امام جمعه وقت حیاطی از همان کوچه خریدند و ملحق به مدرسه نمودند و مدرسه را از نو بنا کردند و مدرسه زنانه الزهراء تاسیس شد ولی مسجد همانطور بصورت قدیمی باقی مانده است.

#### چهار قبرها:

نزدیک مسجد جامع در جنب بازارچه قدیم مشهور به اِتْکُو (به لغت ترکی گوشت کوبان که حالا بازار صفی گویند) گنبدیست که به امیر مولا مشهور است که همان امیرمملان بن امیر و هسودان بن محمد روادی است که در زمان القائم

بامرالله عباسی بامارت تبریز مشغول بود و حالا چهار قبرها گویند و از آثار باستانی به شمار می رود.

#### بقعه عون بن علی و زید بن علی:

در سر کوه سرخاب مقبره ایست بنام مقبره عون بن علی وزید بن علی و از آثار باستانی بشمار می رود.

#### مسجد حسن پادشاه و مدرسه نصریه:

در میدان صاحب الامر واقع است که حسن پادشاه بن بیک بن قراعثمان آق قویونلو ساخته و مدرسه ای هم در جنب آن مسجد بنا کرده و در سال 882 قمری دار فانی را وداع نموده و اولاد او همه پادشاه و در پشت مسجد حسن پادشاه در یکجا مدفونند ولی در اثر زلزله سال 1193 قمری مسجد و مدرسه و قبور از بین رفته و بعدا مردان خیر تجدید بنا نمودند.

#### مسجد صاحب الامر:

نوشته اند این مسجد در زمان شاه طهماسب صفوی بنا شده و مسجد سلطنتی او بود و در سال 1045 بوسیله سپاهیان سلطان مراد چهارم تخریب گردید پس از عقب نشینی عثمانیان دوباره آباد شد و در زلزله سال 1193 قمری باز فرو ریخت و در سال 1208 ق به وسیله جعفر قلی خان دُنبللی ملقب به باتمانقلیج پسر احمد خان تجدید بنا یافت و در سال 1266 میرزا علی اکبر خان مترجم گنسلگری روس صحن و مدرسه کنونی را احداث کرد مدرسه اکبریّه نامیدند و در سال 1345 شمسی از وسط مدرسه خیابان دارائی گذشت و مدرسه را دو پارچه نمود و حالا آن مسجد را موزه قرآن نموده اند و زیر نظر دولت اداره می شود.

مسجد و مدرسه حاجی صفر علی:

بانی این مدرسه و مسجد حاجی صفر علی خوئی معاصر نایب السلطنه،  
بازرگانی معروف می باشد.

بقعه سید ابراهیم:

مقبره ایست در محله دوه چی مشهور به سید ابراهیم از آثار باستانی به شمار  
می رود.

مزار امامزاده جلیل القدر محمد کججانی:

این بزرگوار با سیزده واسطه به امام فخرالساجدین زین العابدین علیه السلام میرسد  
حضرت سجاد پانزده اولاد داشت یکی از آنها حسین اصغر نام دارد و او  
شخصی فاضل و متقی و مُحدّث و صاحب ورع و مردی عقیف و شیعه و تابعی  
و مدنی و از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود  
فضائل این بزرگوار در کتب رجال تفصیلاً مسطور می باشد این بزرگوار پنج  
پسر داشت یکی بنام علی مکنّی به ابوالحسن و این شخص دارای شش اولاد  
پسر بود که یکی از آنها عیسی کوفی غُضاره (نعمت و وسعت و فراوانی) است.

عیسی کوفی دو فرزند داشت بنامهای جعفر کوفی و احمد عقیقی معروف به  
کوکبی محدّث در شهر ری، مادر جعفر کوفی اسماء دختر جعفر بن عبدالله بن  
جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام است جعفر کوفی سه فرزند داشت.

1- محمد ابوالحسین ملقب به مضیره (غذائی است که با شیر ترش پخته می

شود)

2- محمد ابوهاشم فیل هیکل نقیب در فسا و اعقاب او در فارس و بخارا و

شیراز و نیشابور می باشد.

3- محمد ملقب به کرش (معظم) و مکتی به ابو عبدالله، محمد کرش 3 پسر داشت:

حسن اَعور در کوفه - حسین اکبر در نیشابور ملقب به دندانی (رندانی) - علی.

پسر حسن اعور صدیق اکبر و پسر اکبر صدیق اصغر و پسر آن حاجی محمد و پسر آن حاجی ابیل (امل) و پسر آن حاجی سلیمان و پسر آن حاجی محمد و پسر آن خواجه صدیق و پسر آن امامزاده جلیل القدر سید محمد گنج خانی مشهور به خواجه محمد گنجی می باشد.

خواجه محمد از عرفا بوده و شعر نیز می گفته و کُجج تخلّص داشت و او پسر صدیق کُججان در قریه کُججان بود و این خواجه از جدّ بزرگ خود شیخ محمد تربیت یافته و او خرّقه از پیر محمد پوشیده بود و شیخ محمود شبستری متوفای 720 هجری در سعادتنامه او را نام برده  
رفت یک روز ابلهی نادان پیش خواجه محمد کُججان الی آخر

و خواجه محمد عصار متوفای 793 قمری گوید

شیخ کُججی خواجه محمد سخنی خوش گفته است اگر مرد رهی  
آن سخنت پس

خواجه محمد کججانی در سال 677 قمری در ذیحجة الحرام در 63 سالگی وفات نمود. ناگفته نماند کججان قریه ای است در نزدیکی شهر تبریز که مزار امامزاده جلیل القدر در آنجاست.

مسجد جامع تبریز:

عبدالله بن عامر در اول اسلام ساخت و بعد در اثر زلزله ویران گشت و توسط امیر حسین خان دنبلی مجدداً بر همان بنیان قدیم بنا شد.

### مدرسه طالبیه:

میرزا ابوطالب وزیر آذربایجان ساخته است و بعضی می نویسند بانی عمارت شمالی حاجی طالب خان پسر حاجی اسحق تبریزی است که در سال 1087 قمری در شمال صحن جامع مدرسه ای ساخت و حجرات برای طلاب علوم دینیّه قرار داد و املاکی بر آن وقف کرد تولیت را پس از خود به پسرش که او هم اسحق نام داشت واگذار نمود از این تاریخ بنام مدرسه طالبیه خوانده شد و پیش از آن به صحن مسجد جامع معروف بود و ساختمان مدرّس و کتابخانه را در سال 1327 شمسی مرحوم آقای حاجی محمد باقر کلکته چی تاجر معروف نیکوکار بنا نمود در این مدرسه چهار مسجد بنا شده.

1- مسجد جامع =

که ذکر شد در سمت غربی مسجد خاله اوغلی واقع است.

مسجد آقا میرزا صادق (ره):

در سمت راست مدرسه که بانی آن مرحوم میرزا مهدی قاضی است و آنرا به مرحوم میرزا محمد علی دینوری قره جه داغی جدّ پدري آقای میرزا صادق واگذار نمود که بعد از آن مرحوم آقای میرزا محمد آقا معروف به مجتهد کوچک و بعد از آن مرحوم آقای میرزا صادق آقا مجتهد پسر میرزا محمد آقا امامت می کردند و در سابق آلچاق مسجد می گفتند.

مسجد خاله اوغلی:

در سمت چپ مدرسه با ستونهای سنگی معروف به مسجد ملامحمد حسن پیشنماز که فعلا به نام مسجد اسماعیل خاله اوغلی معروف است.

مسجد حجة الاسلام:

مسجدیست که در سمت غربی مسجد جامع بنا شده که مسجد چهل ستون و مسجد حجة الاسلام نیز گویند چون آقای میرزا محمد ممقانی مشهور به حجة الاسلام بنا کرده بود و در آنجا امامت می کرد لذا به مسجد حجة الاسلام معروف بود و سپس پسرش آقای میرزا محمدتقی نیر ملقب به حجة الاسلام در آنجا امامت می نمود.

اللهم صلّ علی محمد عبدک و رسولک و اهلبیته الطاهرين و اخصّصهم  
بافضل صلواتک و رحمتک و برکاتک و سلامک یا ارحم الراحمين و الحمد لله  
رب العالمين.

## فهرست مطالب

2	مقدمه
2	تاریخ
2	اولین نویسنده تاریخ در اسلام
3	تواریخ مشهوره
3	تاریخ عربی
4	ولادت - بعثت - هجرت - وفات
6	علت نامگذاری ماههای قمری
9	تاریخ رومی (یا اسکندری)
10	تاریخ فرس قدیم
10	تاریخ جلالی
12	محرم الحرام
12	روز اول
12	1- وفات جناب محمد بن حنفیه ره
13	2- وفات شیخ حسن صاحب معالم
13	3- وصول اصحاب فیل به مکه
14	4- عزالدین حسین بن عبدالصمد بن محمد عاملی حارثی در سال 918 در این روز بدنیا آمد
14	5- جنگ ذات الرقاع
15	6- دعای زکریا پیغمبر مستجاب شد
15	7- امام حسین <small>علیه السلام</small> امروز به قصر بنی مقاتل رسید

- 8- انقلاب مدینه علیه یزید. .... 16
- 9- دستور گرفتن زکوة صادر شد. .... 17
- روز دوم ..... 17
- 1- ورود امام حسین علیه السلام به کربلاء 61 قمری. .... 17
- 2- شیخ زاهد و عالم فقیه ورام بن ابی فراس جدّ امی سید رضی علی بن طاووس  
درسال 605 قمری روز دوم محرم دنیا را وداع نمود عالمی فقیه محدث زاهد از  
علمای امامیه قرن هفتم هجری است. .... 17
- روز سوم ..... 18
- 1- یوسف از چاه نجات یافت ..... 18
- 2- بعضی گویند امروز یوسف از زندان نجات یافت ..... 18
- 3- ورود عمر بن سعد به کربلا 61 ق ..... 19
- روز چهارم ..... 21
- 1- ابن زیاد ..... 21
- 2- چنگیز ..... 21
- 3- نمرود طاغی زمان حضرت ابراهیم بدرک واصل شد. .... 21
- روز پنجم ..... 24
- 1- عبور حضرت موسی از دریا ..... 24
- 2- شبث بن ربیع ..... 25
- روز ششم ..... 26
- 1- شهادت حضرت یحیی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... 26
- 2- عذاب بر بنی اسرائیل نازل شد. .... 27
- 3- نبرد شاه عباس صفوی با عبدالؤمن ازبک 1006 قمری ..... 28
- 4- وفات مرحوم سید رضی: ..... 28
- روز هفتم ..... 30
- 1- حضرت موسی به نبوت مبعوث شد. .... 30

- 2- آبرای بروی اهل بیت عصمت بستند 61 ق..... 31
- روز هشتم..... 32
- روز نهم..... 32
- 1- تاسوعاء..... 32
- 2- لشکر عمر بن سعد بسوی خیام روی آوردند..... 32
- 3- میلاد حضرت موسی سومین پیغمبر اولوالعزم..... 33
- 4- میلاد حضرت مریم (مریم به معنای عابده و خادمه)..... 35
- 5- حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی خارج شد..... 35
- 6- شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل اول صفوی دومین سلطان..... 36
- 7- وفات عالم نحیر و محقق بدل سید محمد قلی هندی موسوی نیشابوری ره... 36
- روز دهم..... 37
- 1- شهادت سرور آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین سومین امام معصوم..... 37
- 2- شهادت 72 تن (32 سوار و 40 پیاده) از اصحاب و از بنی هاشم ... 38
- شفاء در تربت:..... 42
- 3- کشته شدن عبیدالله بن زیاد 67 هجری در کنار نهر خازر نزدیک موصل..... 44
- 4- تولد حضرت ابراهیم دومین پیغمبر اولوالعزم..... 46
- 5- حضرت نوح از کشتی خارج شد (نوشته اند...)..... 47
- 6- آدم و حوا از بهشت اخراج شدند..... 48
- 7- در روز دهم محرم سال 1330 قمری مطابق با 11 دیماه 1290 شمسی روسها مرد بزرگ و عالم دانا جناب آقای حاجی میرزا علی ثقة الاسلام رابدار آویختند... 48
- 8- حضرت یعقوب علیه السلام به ملاقات یوسف علیه السلام رسید..... 49
- 9- وفات بشر حافی..... 50
- 10- عمر بن سعد ملعون پس از شهادت امام حسین علیه السلام سر مبارک آن حضرت را بخولی سپرد..... 50
- روز یازدهم..... 51

- 1- رحلت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام ابوالبشر: ..... 51
- 2- حرکت دادن اهل بیت از کربلا به کوفه 61 ق ..... 52
- 3- وفات آیه الله ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر حلی مشهور ..... 53
- روز دوازدهم ..... 56
- 1- دفن شهداء 61 ق: ..... 56
- 2- وفات امام زین العابدین بقول شیخ بهائی (غیر مشهور). ..... 56
- 3- ورود اهل بیت عصمت بکوفه 61 ق: ..... 56
- 4- وفات شیخ صفی الدین سید اسحق اردبیلی 735 ق در اردبیل ..... 57
- روزه چهاردهم ..... 58
- 1- ظهور دولت ساسانیّه ..... 58
- 2- ابن زیاد ..... 58
- روز پانزدهم ..... 59
- 1- ظهور دولت صفویّه 906 ..... 59
- 2- جنگ خیبر: ..... 59
- علتی که امیر المؤمنین بعد از رسیدن به خلافت فدک را ترک کرد. ..... 61
- روز شانزدهم ..... 62
- تحویل قبله. ..... 62
- روز هفدهم: ..... 64
- 1- نزول عذاب به اصحاب فیل: ..... 64
- 2- تولد فاضل نحیر و متبحر حاوی فنون شیخ الاسلام محمد بن حسن عاملی مشهور به شیخ بهائی در بعلبک از قراء جبل عامل 953 ق ..... 65
- روز نوزدهم ..... 65
- 1- (در امالی صدوق صفحه 99) ..... 65
- 2- به روایت صدوق ..... 65
- روز بیست و یکم ..... 66

- روز بیست و دوم: ..... 67
- 1- وفات شیخ طوسی مرحوم: ..... 67
- 2- کشته شدن سلطان حسین صفوی: ..... 68
- روز بیست و سوم: ..... 69
- انتباه اصحاب کهف از خواب 309 ساله خود: ..... 69
- روز بیست و پنجم: ..... 70
- روز بیست و هشتم: ..... 72
- روز سی ام: ..... 72
- صفر المظفر ..... 73
- روز اول ..... 73
- 1- شهادت جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام ..... 73
- 2- ورود اهل بیت عصمت و طهارت و رأس مبارک امام حسین علیه السلام و سایر شهداء به شام 61 ق ..... 74
- 3- جنگ صفین 37 ق: ..... 75
- تذکر: ..... 77
- روز سوم ..... 77
- روز چهارم ..... 78
- روز هفتم: ..... 79
- 1- ولادت با سعادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در منزل ابواء بین مکه و مدینه سال 128 ق ..... 79
- 2- وفات سید اجل علامه نسب شناس جمال الدین سید احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنا بن عنبه اصغر حسنی داودی در کرمان سال 828 ق ..... 79
- روز هشتم: ..... 79
- 1- سلمان فارسی که نام آن روزبه اصفهانی از قریه جی (یاناجی) بوده در مدائن روز هشتم صفر درگذشت و آن جناب را سلمان محمدی نیز گویند ..... 79

- 82- شهادت اویس قرنی در صفین 37 قمری..... 82
- 3- نزول آیه مبارکه ((واتقوا یوما تُرجعون فیهِ الی اللّهِ)) مشهور آخرین آیه از قرآن است و بعد از 21 روز پیامبر ﷺ از دنیا رحلت نمودند..... 83
- 83..... روز نهم:..... 83
- 1- شهادت عمار بن یاسر در جنگ صفین 37 قمری..... 83
- 2- جنگ نهروان 39 ق:..... 84
- 85..... روز دهم:..... 85
- 85..... روز یازدهم: لیلۃ الهَریر..... 85
- 85..... روز سیزدهم:..... 85
- 86..... روز چهاردهم:..... 86
- 1- شهادت جناب محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه 38 ق:..... 86
- 2- پایان حکومت بنی عباس 656 ق با مرگ سی و هفتمین خلیفه بنی عباس به نام ابو احمد مستعصم بالله و گفته اند مدت حکومت عباسیون 524 سال بود..... 89
- 89..... روز پانزدهم:..... 89
- 89..... روز بیستم:..... 89
- 91..... روز بیست و سوم..... 91
- 91..... روز بیست و پنجم..... 91
- 92..... روز بیست و هشتم:..... 92
- 2- شهادت حضرت امام حسن مجتبیٰ 50 ق:..... 97
- 99..... روز بیست و نهم..... 99
- 101..... روز سی ام..... 101
- 104..... ربیع الاول..... 104
- 104..... روز اول:..... 104
- 1- مهاجرت حضرت رسول اکرم ﷺ از مکه و لیلۃ المبیت..... 104
- 2- حضرت امام حسن عسکری ۱۰۰ را در این روز مسموم نمودند 260 ه..... 105

- 105..... روز دوم:
- 106..... روز سوم
- 106..... روز چهارم:
- 107..... روز پنجم:
- 107..... 1- وفات جناب سکینه دختر حضرت امام حسین علیه السلام در سال 117 ق:
- 108..... روز هشتم
- 113..... روز نهم:
- 113..... کشته شدن عمر بن سعد لعین
- 115..... روز دهم:
- 117..... روز دوازدهم:
- 117..... 1- هلاکت معتصم بالله محمد عباسی پسر هارون الرشید
- 117..... 2- ورود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه 13 بعثت:
- 117..... 3- انقراض حکومت بنی امیه 132 ق
- 118..... مروان حمار:
- 118..... روز چهاردهم:
- 119..... 2- خروج جناب مختار در سال 66 قمری
- 120..... 3- ابتدای حکومت بنی عباس
- 120..... روز شانزدهم:
- 122..... روز هفدهم:
- 123..... روز هیجدهم:
- 123..... 1- هلاکت قوم نمرود:
- 123..... 2- وفات فاضل متبحر
- 123..... روز نوزدهم
- 123..... جنگ داود علیه السلام با جالوت:
- 125..... روز بیست و یکم:

- 125..... هلاکت قوم لوط علیهم السلام
- 126..... روز بیست و دوم
- 126..... جنگ بنی نضیر 4 قمری
- 127..... ظهور طوفان نوح علیهم السلام:
- 129..... روز بیست و پنجم: وفات سید مرتضی ره
- 129..... لقب علم الهدی:
- 134..... روز بیست و هشتم:
- 135..... ربیع الثانی
- 135..... روز ششم:
- 135..... روز هشتم:
- 136..... روز دهم
- 141..... روز دوازدهم:
- 141..... 1- نزول عذاب به قوم حضرت شعیب:
- 142..... 2- فتح آذربایجان بدست مسلمین سال 22 ق:
- 143..... روز سیزدهم:
- 143..... 2- معز الدوله دیلمی در سال 356 ق وفات کرد.
- 144..... روز نوزدهم:
- 144..... روز بیستم: بنای مسجد اقصی
- 145..... روز بیست و چهارم:
- 146..... روز بیست و ششم ربیع الآخر:
- 148..... روز بیست و هشتم:
- 148..... وفات جناب موسی مُبرِّقَ پسر حضرت جواد علیهم السلام 296 ق:
- 151..... جمادی الاولی
- 151..... روز پنجم:

- 151.....1- آفتاب بر حضرت یوشع پیغمبر ﷺ برگشت.
- 152.....2- غزوة موته 8 ق:.....
- 153.....روز نهم
- 153.....1- شهادت شهید اول 786 ق:.....
- 154.....2- کشته شدن ابوالحسن علی بن محمد بن الحسن تهمانی.....
- 154.....روز دهم:
- 154.....1- کشته شدن خسرو پرویز بدست پسرش به نفرین حضرت رسول اکرم ﷺ 6 ق:
- 154.....
- 155.....2- جنگ جمل 36 ق:.....
- 156.....روز یازدهم:.....
- 156.....1- ولادت حضرت شیث.....
- 157.....2- روز شنبه یازده جمادی الاولی وقت طلوع شمس سال 597 ق فخر الشیعه ..
- 157.....روز سیزدهم:.....
- 157.....1- شهادت دختر خاتم الانبیاء.....
- 164.....2- کشته شدن مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر 72 ق.....
- 165.....روز پانزدهم:.....
- 165.....روز بیست و سوم:.....
- 165.....روز بیست و چهارم:.....
- 166.....روز بیست و ششم: ولادت حضرت عیسی ..
- 168.....روز بیست و نهم:.....
- 168.....ولادت حضرت اسماعیل ﷺ:.....
- 170.....جمادی الآخرة.....
- 170.....روز سوم:.....
- 170.....روز دوازدهم:.....
- 170.....روز سیزدهم:.....

- 170.....روز هیجدهم:
- 171.....روز بیستم:
- 173.....روز بیست و دوم:
- 173.....فوت عبدالله ابوبکر بن ابی قحافه 13 ق
- 175.....2- پیامبر اسامه بن زید را امیر لشکر کرد
- 175.....3- دفن ابوبکر
- 175.....4- قتل مالک بن نویره
- 176.....5- نامه ابوبکر به پدرش
- 177.....6- تفویض خلافت:
- 180.....روز بیست و سوم: ولات حضرت یعقوب پیامبر علیه السلام
- 180.....روز بیست و پنجم:
- 180.....روز بیست و ششم:
- 181.....رجب المرجب
- 183.....روز اول
- 185.....روز سوم:
- 186.....روز پنجم:
- 186.....روز هشتم:
- 187.....روز دهم:
- 189.....مباحث امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم قاضی
- 191.....روز دوازدهم:
- 191.....روز سیزدهم:
- 191.....1- میلاد مسعود سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع
- 193.....2- شهادت عالم جلیل القدر و فقیه عظیم الشان شیخ فضل الله نوری ره
- 194.....روز پانزدهم:
- 195.....1- وفات حضرت زینب کبری (مشهور) 62 قمری.

- 2- خروج رسول اکرم ﷺ از شعب ابوطالب بعد از سه سال..... 197
- 3- هلاکت معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه 60 ق در 80 یا 78 سالگی  
..... 199
- روز هفدهم: ..... 205
- روز هیجدهم: ..... 206
- روز نوزدهم: ..... 206
- روز بیستم: ..... 207
- علت برداشتن سب: ..... 207
- روز بیست و سوم ..... 209
- روز بیست و پنجم: ..... 210
- شهادت حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام 183 ق ..... 210
- روز بیست و ششم: ..... 211
- روز بیست و هفتم: ..... 213
- 1- بعثت حضرت رسول اکرم ﷺ در 40 سالگی به رسالت ..... 213
- 2- امام حسین علیه السلام در مدینه نزد ولید از بیعت به یزید امتناع ورزید 60 ق ..... 214
- روز بیست و هشتم: ..... 215
- روز سی ام: ..... 217
- شعبان المعظم ..... 219
- روز اول: ..... 219
- روز دوم: ..... 220
- روز سوم: ..... 220
- 1- ولادت با سعادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام 4 ق در مدینه منوره (مشهور).  
..... 220
- 2- وفات ام کلثوم دختر پیغمبر اسلام ..... 221
- 3- ورود امام حسین علیه السلام به مکه 60 ق ..... 221

- 221..... روز چهارم:
- 222..... روز پنجم:
- 222..... 1- میلاد مسعود حضرت امام زین العابدین علیه السلام 38 ق (مشهور).
- 224..... 3- آمدن سیل عظیم به مسجد الحرام 1039 ق.
- 225..... روز یازدهم:
- 225..... تولد حضرت علی اکبر در سال 33 ق.
- 226..... روز دوازدهم:
- 227..... روز پانزدهم:
- 227..... 1- لیلۃ البرات:
- 2- ولادت باسعادت محور دائره کون و مکان قطب دائره زمان و وارث مسند پیامبر و مظهر آیات خداوندی و محرم اسرار الهی و آفتاب هدایت و برگزیده پروردگار دوازدهمین امام معصوم حجّة بن الحسن العسکری شب جمعه در سامرّاسال 255 ق در شب نیمه شعبان واقع شد.
- 229.....
- 230..... 3- غیبت صغری:
- 232..... روز نوزدهم:
- 232..... جنگ مُرَیسِیع (بنی مصطَلِق).
- 232..... روز بیست و دوم:
- 233..... روز بیست و سوم:
- 234..... روز بیست و چهار:
- 235..... روز بیست و هفتم:
- 235..... نزول عذاب به قوم عاد.
- 235..... روز سی ام:
- 236..... رمضان المبارک
- 236..... روز اول
- 239..... نگرشی کوتاه به زندگانی حکم و مروان:

240.....	روز دوم
240.....	1- مأمون حضرت رضا <small>علیه السلام</small> را بزور ولیعهد خود قرار داد 201 ق.
244.....	روز سوم:
244.....	علت ملقب شدن به مفید:
246.....	روز چهارم:
248.....	روز ششم:
248.....	1- بیعت مردم به حضرت رضا <small>علیه السلام</small> 201 قمری
249.....	2- وفات سلاربن عبدالعزیز دیلمی سال 448 یا 463 قمری.
249.....	روز نهم:
250.....	روز دهم:
251.....	1- آماده شدن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> برای فتح مکه
252.....	2- وفات جناب خدیجه
254.....	روز دوازدهم:
254.....	1- خروج رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> به جنگ بدر 2 قمری
255.....	2- وفات ابن جوزی:
257.....	روز سیزدهم:
258.....	روز چهاردهم:
264.....	روز پانزدهم:
264.....	1- ولادت با سعادت حضرت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> 3 ق.
265.....	2- حرکت جناب مسلم از مکه به کوفه 60 قمری.
265.....	3- ورود جناب مختار به کوفه 64 ق.
266.....	روز شانزدهم:
267.....	روز هفدهم: جنگ بدر کبری
274.....	روز هیجدهم:
277.....	روز نوزدهم:

- 277..... 1- شب قدر.
- 279..... 3- ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام.
- 281..... خلاصه ای از وصایای آن حضرت:
- 282..... روز بیستم:
- 286..... روز بیست و یکم:
- 294..... الحامل علی فرسین:
- 298..... روز بیست و دوم:
- 298..... روز بیست و سوم:
- 299..... روز بیست و پنجم:
- 299..... روز بیست و ششم:
- 301..... روز بیست و هفتم:
- 301..... روز بیست و نهم:
- 302..... روز سی ام:
- 303..... شوال المکرّم
- 303..... روز اول
- 303..... 1- عید فطر مسلمین.
- 304..... 2- رد آفتاب بر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام.
- 304..... 3- غزوه قرقره الکدّر.
- 304..... 4- خروج امام رضا علیه السلام به نماز عید سال 201 قمری.
- 305..... روز دوم:
- 305..... روز سوم:
- 307..... روز چهارم:
- 308..... روز پنجم:
- 308..... 1- احضار آصف بن برخیا وزیر سلیمان تخت بلقیس را.
- 310..... 2- خروج حضرت علی علیه السلام به جنگ صفین 36 ق.

- 310..... 3- ورود جناب مسلم بن عقیل به کوفه 60 ق.....
- 311..... روز هشتم:
- 311..... 1- وفات عضدالدوله دیلمی 372 ق چهارمین پادشاه از آل بویه.....
- 312..... روز نهم:
- 313..... روز دهم:
- 313..... روز یازدهم:
- 313..... روز دوازدهم:
- 314..... روز سیزدهم:
- 314..... روز چهاردهم:
- 315..... روز پانزدهم:
- 315..... 1- جنگ اُحد 3 ق.....
- 316..... 2- شهادت جناب حمزه:.....
- 322..... روز هفدهم: جنگ خندق (یا احزاب) 5 قمری.....
- 324..... روز هیجدهم:
- 326..... روز بیستم:
- 327..... روز بیست و پنجم:
- 329..... روز بیست و نهم:
- 332..... روز سی ام:
- 334..... ذوالقعدة الحرام.....
- 334..... روز اول:
- 334..... 1- ولادت حضرت معصومه علیها السلام.....
- 334..... 2- بدر صغری:.....
- 335..... 3- سی روز توعید خداوند بر حضرت موسی علیه السلام.....
- 335..... روز هشتم:

- 336..... روز نهم:
- 336..... روز یازدهم:
- 338..... روز پانزدهم:
- 338..... روز هفدهم:
- 340..... روز نوزدهم:
- 359..... شجره سلسله سادات مرعشیّه
- 360..... روز بیست و چهارم:
- 361..... روز بیست و پنجم:
- 361..... 1- روز دحوالارض
- 361..... 2- خروج حضرت رضا علیه السلام از مدینه به مرو
- 361..... 3- شهادت جناب ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی علیه السلام 145 ق.
- 363..... روز بیست و ششم:
- 363..... روز بیست و نهم:
- 364..... روز سی ام:
- 366..... ذوالحجّة الحرام
- 366..... روز اول:
- 366..... 1- ایام معلومات از اول ذیحجه تا دهم آن
- 366..... 2- تزویج فاطمه زهراء:
- 368..... روز سوم:
- 370..... روز چهارم:
- 370..... روز ششم:
- 373..... روز هفتم:
- 377..... روز هشتم:
- 383..... روز نهم:

388.....	روز دهم:
390.....	روز یازدهم:
390.....	روز سیزدهم:
390.....	روز چهاردهم:
391.....	روز پانزدهم:
391.....	روز هیجدهم:
407.....	روز بیست و دوم:
409.....	روز بیست و سوم:
410.....	روز بیست و چهارم:
410.....	روز مباحله در سال دهم هجری:
413.....	روز بیست و پنجم:
416.....	روز بیست و هشتم:
419.....	روز بیست و نهم:
426.....	روز سی ام:
432.....	آثار باستانی تبریز:
432.....	1- بارگاه امامزاده جناب موسی ره:
432.....	2- بارگاه جناب سید حمزه ره:
433.....	مسجد کبود یا مظفریه:
433.....	مدرسه و مسجد خواجه علی اصغر:
433.....	مسجد استاد و شاگرد:
434.....	شهرداری تبریز:
434.....	مسجد ارک:
434.....	مدرسه و مسجد صادقیه:
435.....	چهار قبرها:
436.....	بقعه عون بن علی و زید بن علی:

- 436.....مسجد حسن پادشاه و مدرسه نصریّه:
- 436.....مسجد صاحب الامر:
- 437.....مسجد و مدرسه حاجی صفر علی:
- 437.....بقعه سیّد ابراهیم:
- 437.....مزار امامزاده جلیل القدر محمد کججانی:
- 438.....مسجد جامع تبریز:
- 439.....مدرسه طالبیه:
- 441.....فهرست مطالب